۳۶۹۵

۷

بسمه تعالی

[illegible] الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] الدوله

۱۳۲۴

[illegible]

[illegible]

١

[illegible]
١٢٢٦

مختصری از احوال و انساب و اخلاق و سیاست سرکار خلافت نصاب شاهنشاه آفاق و قهرمان
که بر سپهر اعلی و حجاب برجیس حکم قضا مثال بر صدر تذکرة الشعرا رقم و در تزئین بهار روحی آثار شعری شاه آگاه

خاقان هو السلطان الاعظم والخاقان الاکرم الافخم مذکرة
مفاخر ملوک الآفاق تکملة مکارم الاوصاف والاخلاق
صدد عروض السلطنة رکن اصول الدولة مطلع قصاید الکرم
منتهی مقاصد الامم مالک ممالک الشرق والغرب بالسیف
الشارق قامع اصول الاعتساف عن مغارس المغارب والمشارق
باسه سدّ للخلافة عن زحاف خلاف القریب والبعید وسیفه
لستجدود الملک حدید فیه باس شدید ما سل سیف فی
الاقطاع الا ینقطع شمل مخالفیه وما سال سیل للخراب الا ان
یهدم خیل من خال فیه افتخرت علی رؤساء الملوک ممالیک ملکه
المحروس وامتثلت مثال اوامره رؤس امراء الروم والروس ناصر
الاسلام وغیاث المسلمین ظل الله المبسوط فی الارضین السلطان

ابن

ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابو النصر والفتح والاقتدار
فتحعلی شاه قاجار لازال الخیام دولته القاهرة مشدودة باوتاد
الدوام واسباب نظام شوکته الباهرة ممدودة لمناظم الاسلام
ناظران را برای العین شاهد و مستمعان را کمال قدرت پروردگار شاهد است که از صباحی
که هاتف مشیت کامل از کمن حکمت ساکنان صوامع ملکوت را با شارت انی جاعل فی
الارض خلیفة بشارت نشاط در داده و صبای فیض شامل در گلشن ایجاد از مهب
موهبت نفحه نفخت فیه من روحی در قالب نوع انسان دمیده افسر شهریاری از فرق
جهانداری چون این خسرو خورشید افسر فروز نور نیافته و اورنگ جهانداری از این پایه شهریاری
چون این پادشاه آسمان اورنگ پایه برتری نپذیرفته سریر سروری را از سعادت جلوس
میمونش با چرخ اعظم سرسری است و خرگاه دولت را از دولت نزول همایونش بر خرگاه آسمان
رتبه برتری پادشاهی است مؤید و خسروی در عرصه کامکاری مبسوط الید و در معالی نسب
سلاطین هر عصر و خواقین هر دیارش بحجت تیسیر و خبار شرف امتیازی مشمار است و بمحاسن
حسب کارنامه حکامش بحکم قاطع عقد و دستور العمل شهریاران با اقتدار جهان پرورش پرورنجت
جوانست و چراغ عهدش پیرایه پیکر جهان بحسن خلقت آیت احسن الخالقین را احسن شهود اشت
و شاهد حسن ازل از شمایل همایون منظرش منظور و مشهود فروزان طلعتش مطلع انوار فر فرید کارات
و همایون خلقتش مظهر کمال قدرت پروردگار جوهر جود و دست جودش جز اعراض لازمه او جواهر

ممتنع الانفکاک است٭ و لطافت روح را بارواح لطفش با لطایف سحر نسبت اشتراک٭
گلستان خلقش از فرط شگفتگی رشک روضهٔ جنان است٭ و ساحت طبعش از غایت خرمی غیرت
بهار رضوان٭ باران بهار از نیسان عطایش رشحه٭ و نسیم گلزار از صبای عنایتش نفحه است٭ در عهد
معدلتش شیر را با غزال رسم مغازلت معهود است٭ و در ساحت مملکتش باز را با تذرو طرز موافقت مشهود٭
درگاه جهان پناهش پناه شهریاران جهان است٭ و سرای آسمان درگاهش متکا و تکیه گاه
جهانداران با شوکت و شأن٭ و بالجمله چون قطع مراحل توصیف این خسرو شهریاران چشم از تکاپوی
اشهب قلم پران است و شرح موارد اقبال و بسط مکارم اخلاق خدیو آفاق از حد قدرت تقریر و تحریر
افزون اولی آنکه بدست انصاف در دامان اعتراف بعجز آویزد و آبروی سخن را در تصور ادای
مشهورات مناقب از این بیش نریزد و برای تبصرهٔ ناظران و تذکرهٔ مستطلعان برسم اجمال
و اختصار تمهیدی در ذکر انساب سعادت انتساب سلاطین معدلت آیت این دودمان ستوده و
بیان اوضاع و پایان احوال اشخاصی که در عهود دولتشان بادعای خودسری زبان
گشاده و پای جسارت بر تخت برتری نهاده اند نماید و رشتهٔ کلام را بذکر مجملی از کلیات اوضاع این
عهد خجسته از استخلاص بلاد و استیصال ارباب عناد و کثرت حفظ و ایجاد و مدارج احتشام و احتشاد
و تفصیل اسباب تجمل و ثروت و مستلزمات اوضاع دولت و سلطنت و وضع عمارات
جدیدالبنا و سایر آثار مهمی که این شاهنشاه کشورگشا را مهیا آمده زینت اختتام افزاید و از آن
پس از دُرر اشعاری که از بحر طبع خاقان دریا دل بسلک نظم رسیده قدری زیور خریطهٔ بیان نماید

ذکر نسب و مجمل اوضاع عهود این دودمان سعادت حسب ایل جلیل قاجار و اوروغ این دودهٔ با اقتدار
اعظم طوایف ترک و اتراک است بنابر اشهر اقوال سلسلهٔ نسب بترک بن یافث بن نوح علیه السلام
منتهی میگردد و انشعاب سلسال این سلسلهٔ علیه از منبع جلالت اتراک در صلب قاجار خان مبارک
اوروغ است که او و اخلاف خلفا بعد سلف در ایل خویش متقلد قلادهٔ حکومت و اختیار و آرایندهٔ انجمن
بزرگی و اعتبار بوده اند و چون نوبت این سروری بنام سلطان حسن خان بلند آوازه و شهرت شهامتش سامعه
آرای طوایف اطراف و اکناف گردید اکثر ایلات هر روز دیگر در ظل حمایتش مجتمع و لوای دولتش
در عرصهٔ کامکاری مرتفع گردیده بنای سلطنت بنیاد و در تسخیر بلاد و تمهید قواعد عدل و داد مسالک
طریق اهتمام و اجتهاد میگردد و بشرحی که در تواریخ مبسوطه مسطور و در تذکرهٔ احوال سلاطین نامدار
مرقوم کلک مورخین بلاغت آثار است آن سلطان شجاعت نهاد با ملوک هر مملکت و ولات
هر ولایت مانند سلطان مراد خان خواندگار روم معارک محاربات آراسته و گلشن سلطنت خود را از خار
اخلال هر مخالف و معاند پیراسته بسیاری از ممالک را بحیطهٔ تسخیر درآورد و اولاد امجادش تا اواخر
امرای گورکانیه و اوایل دولت سلاطین صفویه بدستور معهود ولایات اخلاط و دیاربکر و آذربایجان
و فارس و عراق را باستحقاق و استقلال متصرف بوده رعایا در سایهٔ رعایتشان مرفه و آسوده روزگار
میگذرانیده اند تا در سنهٔ تسعمائه و ما یقاربها که شاه اسمعیل صفوی که او را نیز سلسلهٔ نسب از جانب
ام بدین سلسله میرسد شرافت می افزاید بر فرس سلطنت راکب و فارس و اهتمامش در معارک جهانگیری
حایز قصبات مقاصد و مطالب آمد و اکثر ممالک را از تصرف ملاک انتزاع نمود در عراص ممالک که

عروس السلطنه این بوکت به زیر پای تهور گذاشت و در خلع خلعت سلطنت از پیکر اقبال شان اهتمام
نگماشت اما بملاحظه اجتناب ایلیت و اندیشه جلادت و جمعیت جانب اعزاز و احترام ایشان را
فرو نگذاشت و پیوسته در مدارج حکومت و امارت مسلم و معتبر میداشت در زمان شاه عباس
ماضی که او مستقبل کارها را بدست تدبیر کارسند تمهید مصالح میبود و این طایفه مستعصه را مصدر هر گونه
امری میدید صلاح حال در آن دانست که سرحدات مملکت و ثغور ساحت سلطنت را بایشان سپارد
و باستظهار کفایت ایشان خاطر خویش از اندیشه تشویش بیگانگان فارغ دارد و این قرار باستقرار
مقرون و ولایات سرحدیه ایران از قبیل استراباد و ایروان و گنجه و مرو شاهیجان و امثالها
همواره مستقر اقتدار این فرقه جلیله میبود تا در اواخر دولت شاه سلطان حسین که آفتاب اقبال
صفویه رو بکاه زوال و ماه دولتشان بمغمور محاق انتقال بود و در اطراف مملکت هر بدنهادی سر
باد غای سروری افراشته و پای جسارت در طریق خود رائی گذاشته داشت نواب غفران مآب
خلد آشیان فتحعلیخان که اعلی جد شاهنشاه صاحبقرانست متکفل امارت استراباد و ناظم مهام آن
ساحت نزهت بنیاد بود حضرتش را که بکمال اختلالات ایران استماع قصد محمود ولد میرویس غلیجی به
تسخیر و تخریب دارالسلطنه اصفهان معروض می افتاد صیانت بیضه اسلام و حمایت سلطان
سعادت فرجام را بر ذمه غیرت و حمیت لازم و بعد از احتشاد جمعیت شایان عازم آن ملک ارم
بنیان می آمد از آنجا که مقدمات تقدیر و قضایای قضا که امضای کلیات اوضاع عالم بآنها
مربوطست باقتضای آن دولت کبری تقدیم و ترتیب یافته بود در هر نوع قضیه از اعیان حضرت

در موضوعات مهام ملکداری مصدق میداشتند بالضروره محمول عکس مراد و منتج نقیض مطلوب
می آمد درین مقدمه نیز شرطیه مدبر را اهمال و تقصیر آنکه خان معظم بارث و اکتساب درخور
دعوی سروریست و شاید التزام مداخلتش متضمن استقلال مطلق آید وارو و معکوسش را موقعی که
بایست نگذاشته مانند دولت بدر التجاه خویش بازگشت و محمود بدعاقبت با جنود و جراد عدت عصیان
جرو عزیمت بجانب عراق منصرف و دارالسلطنه اصفهان را بعد از مدتها محاصره و وقوع محاربات
متکاثره متصرف و تفصیلا که در تواریخ جدیده مسطور است از قتل و نهب و هدم و خرب آنچه در قوه
ظلم او بود دقیقه مهمل نگذاشت اعیان ایران را در تشویر این معاملات مفر آمالی که منظور افتاد آنکه
طهماسب میرزای پسر سلطان سعید را که از تعرض تیغ ظلم محمود رسته بجانب ری و قزوین روی آورده
بود باسم سلطنت بستند و در انجام امور مملکت استمداد از مصدر کفالت خان خردمند نمایند و بدین داستان
همداستان آمده بتشباری شمشیر آن امیر والا گهر آب بر روی کار مملکت آمد و بباد دانش رای رزین آن
خدیو عهد آتش کشی تنگ شده دولت بساحل نظم می رسید چاک ایران را آشتی و دلها را آرامش
حاصل گردید تا هنگامی که موکب شاهی در ساحت خراسان سایر بود نادرشاه افشار که از افراد اهورد
و کلات بمزید تهور اشتهار داشت در حضرت شاهی راه مراودت یافت و از آن پس که بظهور بعضی
خدمات منظور نظر اعتبار آمد رسم رعایت اصحاب پیش گرفت و بنای فساد کارها بر وفق صلاح کار خویش
و از آنجمله تخریب بنای التیام حضرت شاهی و آن امیر جلالت دستگاه را به تیشه این اندیشه کاوش گرفت
که از جلالت قدر و مقدار استعداد و غایت میل طباع و اتباع و اقاصی و ادانی انقطاع نسبت باو

فصول امشبعه پرداخت و حضرت شاهی از جانبش خایف و متوحش ساخته شاه حق ناشناس نیز بر
سعایت مخالف مستنای حقوق آنحضرت را سبک به اضافه نگشت و از گوهر رکوش که واسطه عقد
بزرگی بود با الماس مرد فام لعل مذاب آمیخت نادرشاه بعد از فراغت خاطر از جانب حمایت آنحضرت
به دستگاه سلطنت نشسته دست مخالفت دراز و قانون خودسری در پرده تسویلات مختلف ساز نموده شاه
میرزا را در نیشابور گوشه نشین و خود موافق تفضیلی که در تاریخ نادری مسطور است مدت چهارده سال در
بسیاری از ممالک مالک تاج و نگین آمد؛ از آن نسل نواب فتحعلی خان نهال بوستان زیب
جویبار جلالت ماند و مسمی به محمد حسن خان هنگام شهادت والد بزرگوار هنوز در مهد رضاع بود
بعد از بلوغ سن شباب و حصول تجربت از معامله والد شهادت مآب که نائره استیلای نادرشاه را
در سهل و حزن مملکت مشتعل دید منقص خود را از آن ورطه پرخطر روی به جات دشت آورده و در
میان طوایف ترکمان که در حقیقت ایل خاصه این ارومغ میمون بودند با انتهاز فرصت میزیست تا در سنه
هزار و یکصد و شصت هجری که رشته حیات نادرشاه به تیغ انتقام و دمانهای قدیم منقطع و دست اندازش
شرش از سر مظلومان ایران مرتفع گردید آن سلیل دوحه سلطنت به تقاضای حق موروث شمشیر اجتهاد
نمونه عطف عنان عزیمت به استرآباد و طبرستان و مازندران نمود و باندک فرصتی اکثر ولایات
آذربایجان و عراق و ری را به نصرت شمشیر شجاعت از تصرف مخالفین و متصرفین انتزاع فرمود
در خلال این احوال کریم خان زند در ولایات عراق و فارس بنای خودسری و فتنه انگیزی آغاز
و به مظاهرت و معاضدت اکثر از بختیاری و زند و غیره دست نهب و غارت که شیوه آن طایفه است دراز نمود

اقوام زند

رفته رفته آتش استیلایش مشتعل و در امر ولایت گیری مستقر و مستقل آمد میان او و نواب محمد حسن خان
محاربات و مجادلات بسیار واقع و از طرفین کر و فر افتاد و آن روی نمود تا در شهور سنه هجریه هزار
و یکصد و هفتاد و دو که باقتضای اطوار قضا و قدر ایام آن خسرو بی‌زوال‌شان بسر رسید و در بزم مجاهدت از
دست ساقی تقدیر جرعه شهادت چشید این معنی باعث استقرار کار و اعتلای رایت اقتدار کریم خان آمده
اعیان این سلسله علیه را بعضی در دارالسلطنه قزوین و برخی در دارالعلم شیراز مقر اقامت معین ساخت
و خود با کثرت شورش معارضین مدت سی سال بر لوازم امر امارت و حکمرانی پرداخت؛ برای دیگر اخلاف نامدار گوهر
شاهوار هر یک رشته افسر شهریاری و دُر گرانبها بهره در خور دیهیم تاجداری از اعقاب نسل نواب
غفران مآب محمد حسن خان در صدف یک بطن پرورش یافته پادشاه ممالک گشا محمد شاه و ایر
کشور آرا حسینقلی خان که شاهنشاه صاحبقران را این والد نامدار اعظم عالم مقدار است در دارالعلم شیراز
جلیس بزم صحبت و مشیر مشکلات دولت کریم خان می‌زیستند بعد از آنکه چند مشرق آفتاب خلافت عظمی نواب
حسینقلی خان به شاورت کریم خان از تو انصراف به استرآباد افکنده چمن مرکب مسعودش ساحت آرای آن بلاد
گردید و هواخواهان دولت که بر حلقه اطاعتش پیوستند تقاعد از خونخواهی والد بزرگوار در شریعت
غیرت جایز ندانسته در حق هر کس که در این واقعه عظمی دخیل بعضه از شرایط انتقام دقیقه مهمل نگذاشته و هم
با طوایف ترکمان و اعیان مازندران که حقوق نعمت و رعایت جانب ابیت را با خود و جلد اشیان ملحوظ
و مرعی داشته بودند طریق مواخذت و معاتبت پیش گرفته محاربات عظیمه و مقاتلات شدید با هر یک
بوقوع پیوست و ساحت ممالک موروث و عراص مواطن مالوف را از صنوف فتنه و آشوب مصفا داشت

و در مجاری این اوضاع از نیکه عصمت و حجاب حضارت مخدره بلقیس جلالت و معظمه مریم طهارت
که والده ماجده صاحبقران سلیمان حشمت است هم از اعاظم طایفه قاجاریه الدینلو زینب وثاق از ازواج
آورده با تیسیر قران سعدین جلالت و حضارت طلوع آفتاب آفاق تاب خلافت عظمی از مطلع
جهانداری افتاد و ساختن مطلعین برکت و عصمت دلیل ارتقای نیر عالم افروز دولت کبری
بدروه کامکاری آمد یعنی مولود همایون صاحبقران مؤید در پنجشنبه هجدهم شهر شوال سنه مبارکه
خمس و ثمانین و مائه بعد الالف هجریه مطابق سال فرخنده فال پارس ئیل ترکی در ساعت و نیم از
مغرب گذشته در شهر سعادت بهیت دامغان بمبارکی و فیروزی روی داده روزگار را مقدم میمونش
بشارت خلود آسایش بود و زمانه با طمینان دهگوش از اندیشه هر آشوب آسوده زمین از فر ذات اقدسش
بر آسمان پیشه تفاخر گرفت و آسمان از عظم تمکنش بتعظیم زمین خم ساخت روشنان انجم افلاک
در مرصد انتظار ظهور ایام دولتش چشم ترصد روشن داشتند و سکان ملا ملکوت سبب زوال
بقایش را با یقین ایجاب بآمین دعا میگفتند بیت زنیروی یزدان دولت شاد باد ز بندی
که گنک آید آزاد باد حضرت همایونش مدت شش سال در مهد تربیت و حجر حمایت والد بزرگوار
روزگار گذرانید از آنجا هر ازمنش تایید تقدیر چنان بود که آن یتیمه دریای دولت ببازوی همت
خود طرح بساط سروری ریزد و آن تمیمه بازوی سلطنت بشمشیر گوهر جوهرش مملکت بزرگ مستقر دارد دست
قضا بساط دولت والد ارش بر چید و از ریشه خیانت ترکمانیه نموت نخل حیاتش از پای در افتاد
در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه که زمانه طومار زمان کریم خان را بدست اضاف در نوردید و از جام مرگش

جرعه فنا تجریع نمود در آن فرصت که اولاد و اقارب او در ادعای رتبه برتری با خود منشا جرات
و منازعات در میان داشتند پادشاه جهانگشا محمد شاه بلطایف تدبیر از شیراز عزیمت مازندران
و استراباد جزم و در استخلاص ولایات آنجا حاجات با ارباب تصرف بنیاد اساس حرب ابرام
نمود پس از انتظام مهام آن سرزمین بمقتضای همت و غیرت که خاصه آن پادشاه کشورگیر بود شقه
رایات جهانگشای با طراف و اکناف ممالک گشود و تا پادشاه ز رادش ناظم دستگاه بدن
بود دست اجتهادش در تسخیر بلاد و قلع مواد فساد و اضداد دمی در آستین آسایش نیاسود هر روز
قاید عزمش بجانب رزمی جنبید میکشید و هر ماه هلال حسامش از مطلع تسخیر شهری نو نمایان میگردید
فصول جهانگیریش فهرست کارنامه کشورگشایان نامدار آمد و ابواب فتوحاتش دستور العمل جهانداران
کامکار رای بر تسخیر ولایتی نمیگماشت که بیمن نیت مرام روی بگرداند و روی بمهم ملکی نمی آورد که با مقصود
رایش انتظام نیابد ملوک ممالک دور و نزدیک از بیم سطوتش همواره هراسان بودند و ولات
ولایات ترک و تاجیک از خوف سیاستش خایف و ترسان در امتداد سنینی محدود ممالک
نامحدود و بلاد نامحصور بحیطه تصرف در آورد و قلاع محکمه و حصنهای محصوره که طایر اندیشه را از پرواز
شرفات تصرف پر جناح تصور خافض بود بضرب لوای عزیمتی مفتوح ساخت در سال یکهزار و یکصد و نود و دو
هجری افتتاح ابواب جهانگیری با نظام امر ولایات گیلان و تدمیر هدایت خان والی آنسامان نمود
و از آن پس تادیب ترکمانیه گرگان و اتراک را نصب العین عزیمت قضا ضمیمت نموده دیگر سال
لوای همت بنظم مهمات مملکت ری و اتمام کار علیمراد خان زند افراخت در سنه مستقبل تصفیه صفحات

عراق از صدمهٔ جعفرخان زند و اتباع او پرداخت و وقتی آتش لشکرکشی در حدود آذربایجان افروختی
و دستگاهی هنگامهٔ جدال در جبال داغستان و شیروان ساختی و سالی عنان فرس همت باستخلاص
خطهٔ فارس و لواحق معطوف داشتی و سالی دیگر عزایم قضا مضا بامضای امر کرمان و بلوچستان تصمیم
فرمودی و روزی شاهباز همت والا بصید سلاطین خراسان و تسخیر آن ساحت فسحت نشان پرواز دادی
و زمانی غریو غارت و قتل در محال و موارد قزاق و گرجستان افکندی و از غاصبین دولت موروث
و مخالفین شوکت ابد مانوس سیما اعقاب و اخلاف نادر شاه افشار و طوایف زند و ایلات الوار
بگزلک مکافات و تیغ انتقام داد از روغ ممون خواست و از خزاین سیم و زر و ذخایر در و گوهر آنچه
در مخازن سلاطین سلف و خلف اندوخته بود بضبط دیوان حضرت در آورد و شرح فصول مجاهدات
و بسط غلبهٔ آن خسرو کشورگشا در استیصال اموال و استخلاص ولایات در طی تواریخ نظم و نثر در رشته
مسطور و درین مختصر خامهٔ تحریر از اظهار آن معذور است اما در تمهید بساط سلطنتش همین تمکین صاحبقران
کامکار منظور بود و در تحصیل تخت و تاج جز استقرار این آرایشها در رنگ و افسر مقصودی نداشت
ولایت عهد سلطنت و عهد ولایت دولت حضرت همایونش را مخصوص بودی و در معظمات مهام
مملکت و انجاح مهام سپاه در صحبت و در غیبت و حضرت عم بزرگوار توجهات ملوکانه مبذول فرمودی
فتوحات صادره و مجاهدات نادره صاحبقران گیتی‌گشا در امتداد عهد عم عالیمقدار از مبادی سن صبی تا
ریعان ایام شباب بظهور رسیده و دلیرانه که از آن شیر بیشهٔ غالب شوکت و اقبال مشهود و معلوم افتاده
از قبیل فتح ملک دامغان و استخلاص بلاد طبرستان و گرگان و محاربات با لطفعلی خان زند و دیگر مرزبان

بار

زیب متون تواریخ و طراز بطون اخبار دولت ابد مدت است و بحق ظهور شجاعتهای حیدران در مجاری عهودی
چنان جز بر مآثر اقبال و مواید تایید محمول نفیستند چمن دار العلم شیراز از جهت هوا و صفای بنا از
اغلب بلاد ایران بمزید امتیاز دارد و مملکت فارس بوفور نعمت و وفور جمعیت معروف و مشهور بلاد است
بتقرر دار پادشاه جهانگشا آن مؤید ملک آرا را مقر اقامت و محکمهٔ حکمرانی مقرر گردید و جمعی از امرای نامدار
و اعیان فرخنده اطوار مناظم احکام آن مرکز دایرهٔ جهانبانی آمدند در شهور سنهٔ هزار و دویست و یازده
هجری که نسر نصرت جناح لوای جانب قتیره اباغ اران بال گشاد و اتمام مهم قلعهٔ شوشی که در سال قبل بعقده
تاخیر مانده منظور نظر ملک آرا بود و پادشاه جهانگشا را خاطر بزوال آفتاب حیات خویش ملهم آمده برای
تقریر ولایت عهد و تجدید عهد ملاقات آن وارث تاج و تخت دولت را بجایگاه سلطنت کبری که طهران
ری است احضار و از فرلقای همایونش اظهار کمال استبشار فرموده و ودایع سلطنت تودیع و مراسم وداع بازپسین
تقدیم نموده موکب مسعودش را اذن رجوع فارس داد و خود روی عزیمت بصوب مقصود نهاد اگرچه درین
یورش نیز دست ظفر از چهرهٔ شاهد مقصود نقاب حصول کشید و فتح قلعهٔ شوشی که پیشنهاد همت خطیر و خاطر
فتوحات خسرو کشورگیر بود صورت تیسیر پذیرفت و لیکن مقتضیات تقدیر قضیهٔ دیگر انگیخت و روزگار روشنی روز
وفا بظلمت شام جفا آمیخت بیان این تشبیب و تقریر این تقریب آنکه اگرچه پادشاه جهانگشا را بسط بساط
معدلت چندان بود که در عهد دولتش هیچ آفریده را مجال تعرض بجانب مظلومی یارا نبود و لیکن از بیم سیاستش
نیز اعیان حضرت و ارکان دولت و عموم خدم راحتی پاسبانان درگاه و مباشران خدمت بارگاه پهلو
بر بستر اطمینان نمی‌نهادند لهذا چند نفر از فراشان فرومایه و خدام پیشگاه خدمت ملک پایه را از اوباش سیاستش

از سطوات قهرش حاصل شد اسباب استظهارشان باغوای بعضی چاکران نمک نشناس متوجه قصد
آمده شب پنجم شهر ذی الحجة الحرام سنه مزبور هنگامی که سواد دیده اهل آن قهرمان غیور مقهور
لشکر خواب بود و شاهد بخت بیدارش در پرده منام غفلت مستور کفران نعمت پیشه گرفته بخنجر بیدادش
شهید ساختند و باغ جهان از نخل دولت ثمر وجودش پرداختند علی الصباح که خبر این واقعه
عظمی از پرده بدر افتاد و از دهان بدیگران رسید و افواه بافواه در حواشی اردو شایع و منتشر گردید
از دربار سلطنت غوغای خاص و عام بفلک اثیر پیوست و از شورش روز محشر از افواج سپاه در آن
دشت پرخطر برخاست شجاعان لشکر و سرکشان هر کشور که در موکب پادشاهی حاضر بودند همه شمشیر
مکابرت بر یکدیگر آختند و هر یک بر سر دعوی سروری سر خودسری افراختند صادق خان شقاقی
که از خواص مقربان و پرورده خوان احسان مدیو ضد آشیان بود اکثر اسباب خاصه سلطنت را از تاج
دیگر و بازوبند و اسلحه مکلل هر یک جواهر آن طیره جوهر خورشید و مرهون ملک خراج جمشید
شاید برگرفته با موافقان راه مقام خویش گرفت و بدین مایه جسارت تمهید مبانی خودسری در پیش
دیگر سرکشان نیز بدین و تیره و تیره به تیره و دسته بدسته باطراف شتافتند و هر یک بهر جانب که راه
تردد یافتند روی نهادند بعضی از منتجات ملازم عراق و فارس و بقیه اسباب و اوضاع اردو که
مانده بود حاجی ابراهیم خان معتمد الدوله برگرفته با همراه گروهی متخلف از نهاء برکند رانیده بدار الخلافه
رسانید نواب جهانگیر خان و سلیمان خان قاجار نیز که در آن بازار توقف داشتند و علیقلی خان
برادر خاقان مبرور که با مور ایروان بود هر یک با مواکب خویش مرکب استعجال بدار الخلافه تاختند

اما میرزا محمد

اما میرزا محمد خان قاجار چگرچیکی برعایت پاس خاقان خلد مکان دربای دخول بر دشمن
در دولت بسته ورود هر کس را موقوف وصول موکب شاهنشاه صاحبقران یا صدور یرلیغ فرزانشان
داشته و حقیقت اوضاع در طی تعزیت خاقان مبرور و تهنیت نوبت خلافت صاحبقران منصور
معروض مقربان بارگاه فلک ارکان نمود عموم امرا و امنای دولت و جمهور حکام و ولات سایر ولایات
نیز در طی عرایض چاکرانه استعجال آفتاب سپهر سروری را به پایتخت الشرف خلافت التماس
و از هر جانب سرعان قرسعت روانه رکاب ظفر قباس نمودند اگرچه آن برگزیده حضرت
باری را از سوگواری عم بزرگوار و وقوع آن واقعه قیامت آثار حمال ملالت خاطر افزود
ولی اجابت مسئول خاص و عام و حمایت حوزه اسلام را ابر ذمت همت نامداری لازم شمرد و طریق
توکل و اصطبار پیش گرفت و عزیمت تختگاه سلطنت تصمیم رای عدالت اندیش در هر منزل
عموم اهالی و جمهور رعایا از زن و مرد و عالی شرف اندوز خاکبوس حضرت و بهره یاب مراحم و عواید مهمات
گردیده امیدواری کامل حاصل می ساختند در منزل کناره گرد امرا و اعیانی که از هر جانب بجوانب طهران
آمده بودند برکاب مستطاب پیوسته مراسم نیازمندی تقدیم و هر یک علی قدر مراتبهم مشمول عواطف
خاطر مرحمت ترسیم آمدند روز دوشنبه شهر صفر المظفر هزار و دویست و دوازده هجریه مستقر خلافت عظمی نزول
موکب اقبال قبله مقبلان جهان و منقبت شفاه شهریاران ذیشان آمد ولی تقریر رسوم خسروت را آرایش
تخت سلطنت و تزیین تاج دولت بیمن قدوم میمون و فرق همایون مرهون استرداد اسباب
متصرفه صادق خان و قطع خلاف و مشاجرت این و آن فرمودند یعنی تا تاج و نگین در دست یگانه و حجت

ملک را پای توقع اصحاب طمع در میان نهاده است مبادرت بجلوس او را وقعی ننهاده امرا و امنا و اعیان و عموم
خدمتگزاران را بنوازشات شاهانه مستظهر و مستمال و هر کس مصدر خیال خلافی گردیده بود از جنایات
احوالش شایبه نفاقی ظاهر آمده قرین انواع عقاب و نکال فرموده هم در خلال این احوال بر حسب
اسباب جدال و استعجال و افتتاح کار به صادق خان و استنزاع نفایس او ضیاع سلطنت از آن کافر
نعمت بدخصال فرموده او نیز سپر بی‌شرمی بر روی کشیده در حوالی قزوین با سپاه نصرت قرین
بمقابلت اقدام ولی اقدام ثباتش تاب مقاومت نیاورده بارسال عریضه ضراعت آمیز و انفاد
جواهر و اسباب مشهور طالب امان و مستدعی مهلت حضور خود تا ورود موکب منصور بمستقر خلافت ابد
توامان گردید بعد از وقوع این فتح نمایان سرکشان اطراف ممالک حساب کار خود داشته از
هر سو بخدمت رکاب همایون شتافتند و ساحت ملک بکلی از خار اخلال هر مخالف پرداخته آمد
جمعی از معتمدان معتبر برای نقل نعش خاقان شهید که در شوشی بودیعت بود معین و محفه محفوف برحمت را
بپای تخت سلطنت مدار الخلافه رسانیده بعد از تقدیم مراسم استقبال و مرثیت و ترسیم رسوم اطعام و تعزیت
با جمعیتی معتمد از فضلا و معارف و قرا و حفاظ باعزاز و احترام تمام روانه مشهد عرش بنای علیه علیه
التحیة والسلام ساختند قتل پادشاه بهشت سریر و بعضی دیگر از فتنه جویان شریر که در خلال این
احوال در حول و حوش ممالک منشأ مفاسد شده سیما محمد خان و رستم خان و بختیان زند که از ذ
آشوب آن در ساحت اصفهان مشتعل آمده هر یک بکمند ادبار گرفتار و در دار الخلافه طهران باشارت
قهرمان صاحبقران بسیاست شدید روانه دار البوار گردیدند زمانه را از نو آرامش و آسایش رسید

و ایام

9

و ایام خریف پریشانی چمن مختصر این ایام پریشان بانجام انجامید **ذکر جلوس سعادت نشان و تفویض مهام**
ممالک بنایبان ایران در فصل بهار که بهار این دولت پایدار را نمودار و ساحت روزگار از فر طراوت خرمی چون
عهد شاهنشاه کامکار آمد صاحبقران خورشید طلعت **شعر** کالشمس حفت بالسعود و حوله
خدم کامثال الکواکب وقف بر تخت سلطنت جلوس فرمود و تاج دولت بفرق مبارک
بیاراست بساط نشاط در بسیط زمین چون خوان احسان خدیو زمان گسترده آمد و نوای بهجت در جهات
جهان چون صیت عدل شهریار جهانستان بلند پرده برفت آوازه نوبت همایون بشارت عیش جاوید
باطراف عالم رسانید و چتر مهر آسای دولت میمونش سایه معدلت بر ساکنان خطه خاک افکند
روزگار از عهد جفا زیاد رفت و زمانه را از ستم فراموش شد شاهزادگان عظام و امرای با احتشام
امنای درگاه و ولات صاحب دستگاه و وشاقان خورشید منظر و شابان باکوکبت و سروران سپاه
مظفر و اعیان ممالک از نزدیک و دور که در پایه سریر عرش نظیر حاضر بودند هر یک را پیکر مفاخر
مطرز بخلاع فاخره و دامان مقاصدشان بگوهر فواید وافره آکنده چند روز که بفیروزی در عیش نوروز
و بشارات جلوس جهان افروز گذشت بتنظیم مناظم مملکت و قرار مهمات دولت التفات پرداخت
و مناصب دیوان سلطنت و مشاغل حضرت خلافت و کفایت مهام ممالک و کفالت حفظ ثغور و مسالک
بشاهزادگان عظام و کارگزاران دیوان نظام برحسب مناسبت تفویض و توکیل فرمود و مفتاح
ابواب فتوح و مصباح مشکوة روح شاهزاده عالم آرای همایون عباس میرزا را برقرار ایام خاقان خلد مکان
نیابت خلافت و ولایت عهد سلطنت ارزانی و ممالک آران و آذربایجان و گرجستان و داغستان را

بالراحه و توابع مقر اقامت و علم ظفر افرازین موکب نصرت آیات او مقرر داشت ⁂ ممالک کردستان
و لرستان و عربستان و کرمانشاهان و مضافات پرتو خورشید خلافت پایدار و جوهر شمشیر شوکت ابدمدار
شاهزاده کشورگیر دولتیار محمد علی میرزا را قلمرو فرمان و محل حکمرانی مشخص گردید ⁂ مملکت فارس و لار و جهرم
و بنادر عمان را با متعلقات در کف فرمانروائی فروزان کوکب آسمان خلافت عظمی و تابان گوهر عمان
سلطنت کبری شاهزاده خورشید رای کامکار حسینعلی میرزا باز گذاشت ⁂ مرزبانی مرز مازندران و طبرستان
و گرگان زمین فروزان فجر صباح سلطنت و شهریاری و تابان ضیای مصباح شوکت و بختیاری شاهزاده فرخنده
رای خردمند محمد قلی میرزا را مسلم افتاد ⁂ ساحت فسیح الارجای خراسان و ولایات آن ملک و سیستان
در حمایت والای نیروی بازوی سلطنت علیه و زور بازوی نیروی دولت بهیه شاهزاده کامکار والاتبار
محمد ولی میرزا آرمید ⁂ مرجع مهام ولایات عراق و مصدر حکم احکام آن کشور رستاق شهب ثاقب
خلافت باهره و سیف قراب دولت زاهره شاهزاده دوران آرای ظفر مسند حسنعلی میرزا آمد ⁂
دارائی دارالخلافه طهران و مناظم مهام مملکت ری برای مهر ضیای حسام شاهی شوکت و شهریاری و گنجور مخزن
دولت و تاجداری شاهزاده روشن ضمیر مملکت آرا علیشاه موکول افتاد ⁂ ضبط و نسق محال قمرود و گرد
و سیلاخور و نظم احشام بختیاری با اختر آسمان خلافت و اقتدار و گوهر محیط سلطنت پایدار شاهزاده دارا حشم نامدار
محمد تقی میرزا قرار پذیرفت ⁂ ولایت قزوین و متعلقات بدر درج خلافت عظمی و دری برج سلطنت کبری
شاهزاده فرخ رای سعادت یار علی نقی میرزا تعلق یافت ⁂ حراست محروسه گیلان و طوالش و حمایت
سواحل سفید و این بحر خضر بضیای صفای سلطنت با ذکای فروه درایت و دکاء شاهزاده آزاده جهان آرا

محمد رضا میرزا

۱۰

محمد رضا میرزا نامزد آمد ⁂ محال گلپایگان و قطعات تابعه از توابع اقطاعات شعاع شعرای
شوکت باهره و سنای سینای دولت قاهره شاهزاده با فرهنگ فرخنده چهر حیدر قلی میرزا
منظور افتاد ⁂ ولایت خمسه سلطانیه محل اختیار پرتو مهر شوکت علیه و اختر سپهر سلطنت بهیه
شاهزاده آزاده اقبال قرین عبدالله میرزا گشت ⁂ ملایر و تویسرکان بتیول قرة باصره سلطنت پایدار
و غره ناصیه دولت و اقتدار شاهزاده شجاعت شعار کامکار شیخعلی میرزا مقرر گردید ⁂ نهاوند
و مضافات مضاف اقطاعات نور حدقه دولت علیه و نور حدیقه سلطنت سنیه شاهزاده آزاده رای
دولتیار محمود میرزا گردید ⁂ ممالک کرمان زمین و بلوچستان و لواحق در حیطه کفالت ظهیر دولت
دوران مدار و ظهیر سلطنت ابد فرجام ابراهیم خان انتظام یافت ⁂ نظم مهام سپاه منصور و کشیک
خاص حضرت خلافت دستور بنهال روضه دولت و کامکاری و ثمر شجر شوکت و شهریاری شاهزاده آزاده
دوران آرا الله وردی میرزا اختصاص یافت ⁂ دیگر مناصب دربار خلافت و کفالت خدمت
درباری آسمان سلطنت و مباشرت اعمال ولایات و معاملت عمال جهات بعهده اهتمام چاکران
کارگزار مقرر گردید و کار دولت چون رای صاحب دولتان سمت صواب یافت ذکر شمه از اخلاق
و تفصیل برخی اسباب و بعضی از مؤیدات شاهنشاه ظل الله شاهنشاه دین پناه در تمهید قواعد
معدلت و تشیید مبانی رحمت و ترتیب مصالح انصاف و قمع لوازم اعتساف و اعلای الویه جهاد ⁂
و علمای نوازی فرو فزون از حد قیاس انظار توجه گماشت ⁂ و در تأمین بلاد و ترفیه عباد و تقویت دین
اسلام و ترویج ملت حضرت خیر الانام و تربیت ارباب فضل و کمال و تکمیل مراتب جود و افضال

التفاته به آنها مبذول داشت الحمد لله رب العالمین از فیض فضل بی منتهای پروردگار و یمن فواضل
مراحم صاحبقران کامکار امروز در جمیع ممالک ایران از کثرت عمارت و کمال زینت و وفور نعمت
و نهایت امنیت نمودار بهشت جاودانست و اهالی آن از تابش قباب بهجت که نه حوادث روزگار
در ظل حمایت این سایه پروردگار قرین آسایش و امانند و ارباب فضل و اصحاب علم و مقتدایان شرع
و طلبه معارف دین را در این عهد همایون اسباب تحصیل و ادوات فراغت از هر باب مهیاست
و کثرت محصلین علوم از فقها و متشرعین و حکما و متألهین و ارباب ریاضی و نجوم و اصحاب آداب
و رسوم بحدیست که انتهای تصنیفات و تألیفات که در عصر به ترکی و فارسی در هر یک از فنون علوم عقلی و نقلی
موشح بنام همایون این خسرو هنرپرور از نظم و نثر در آن گردیده و فزون از آنست که تحت حصر و تعداد درآید
و صلات و جوایزی که درازای آنها در وجه مدونین مبذول می افتد به مراتب افزون از مقداری که عد معطای الوف
اعداد آن در خیال و وهم گنجد بسبب تعدد کمالات صوری و معنوی و صاحبان صنایع انسی و رسمی از غایت
امنیت و رفاه در هر بلد بحدی و هر دمی بر تربیت شاه هر یک در حرفت خویش به جدیدی … عهد و مسلم
هر کشور شده و انعامات مطلقه و جوایز متفرقه و خلعتهای ثقافیه و نذورات لازمه و خیرات مختلفه که احصایش
در قوه تحریر قلم نیست آنچه برسم اقطاع و تیول و وظیفه و مواجب و خلعت و سیورغال و انعام مستمری در وجه اشراف و اعیان
و علما و فضلا و طلبه علوم و شعرا و خطاطین و ارباب صنایع مرغوبه برقرار است و در سر رشتجات لازمه ثبت
و مباشرین دیوان همه ساله به عرض مجدد می رسانند معادل دو کرور و … از تومان نقد است
که هر کروری پانصد هزار تومان رایج ایران باشد با چهارصد هزار خروار جنس بقلم محاسبان دیوان مجری

مجام

می آید و نیز برسم استمرار هر ساله مبلغی خطیر از خزانه عامره نقد و جنس به یک از ممالک و ولایات در روضه نذر
میکرد و که در ایام عاشورا مصروف تعزیه حضرت سید الشهدا ابی عبدالله الحسین علیه افضل التحیة
و الثنا شود و نیز وجهی کلی در وجه جمعی مستمر است که هر ساله در طوف حج اسلام و زیارت مشاهد ائمه اثنی عشر
علیهم السلام به نیابت صاحبقران دین پناه اقدام می نمایند دیگر از مظاهر اعتقاد شاهنشاهی است
که پیوسته جمعی از معتمدان و کارگزاران برحسب امر همایون مشغول مرمت و تعمیر و تذهیب و تزیین اماکن
عرش قرین و مشاهد مطهره ائمه دین و بقاع و مزارات امامزادگان و ارباب یقین که در هر زمین مدفون
هستند بیرون از آنچه شاهزادگان و امنا و امرا و اعیان دولت قاهره بمقتضای میل ضمیر اقدس در
این باب اهتمام و وجوهات معتد به مصروف داشته اند آنچه با امر همایون بمقرر از خزانه ارسال گشته
خاصه داده شده یکی تذهیب ایوان و بارگاه حضرت خامس آل عبا علیه آلاف التحیة والثنا است
که مبلغ پنجاه هزار تومان مصروف آمده دیگر نصب ضریح نقره در همان روضه رضوان است که مبلغ
پنجاه هزار تومان باتمام رسیده دیگر بنای قبه بارگاه روضه حضرت عباس ابن علی علیه السلام است
که معادل چهل هزار تومان صرف شده دیگر پنج زنجیر قندیل طلا که چهار ده من از آن ستاده از روی
اخلاص وقف روضه رضوان بنای سلطان سریر ارتضا علیه تحف التحیات والثنا فرموده دیگر دو ضریح
نقره که هر یک ده هزار تومان تمام شده یکی بر مرقد امامزاده واجب التعظیم شاه عبدالعظیم که در یک فرسخی دار الخلافه
طهران واقع است دیگری بر مضجع امامزاده جلیل القدر شاه چراغ در مدفن قدسی طراز دار العلم شیراز است
منصوب داشته دیگر تذهیب قبه منوره و بنای صحن مطهر و اتمام ارسی بنای مرصع بجبهه ضریح مقدس

معصومه معظمه فاطمه بنت موسی الکاظم علیه السلام و بنای مدرسه و دار الشفا و تعمیر سد دار الایمان قم آنچه
مبلغ یکصد هزار تومان مصروف انجام آنها گردیده است. دیگر بنای صحن جدید در روضه مقدسه
حضرت ثامن الائمه و ضامن الامه علیه الصلوة و السلام است که در سال هزار زوار دولت و سی و سه حجره به سکنای
ادراک فیض زیارت مقرر و معادل پنجاه هزار تومان بجهت اتمام تحویل سرکاران معتمد و معماران صاحب خبرت
گردیده و هم در این سفر یک قندیل خورشید شعاع طلای مکلل بجواهر و دیگر زوج درب طلای مینا
که هر یک را چهل هزار تومان تمام منفذ اند وقف آن حرم محترم فرموده‌اند. سایر بقاع و مزارات
امامزادگان و علما رضوان الله علیهم که در هر بلد بامر و حکم شاهنشاه دین پرور صورت تعمیر و بنا یافته
زیاده از آنست که در این مختصر تعداد توان نمود. دیگر عمارات و امارات از مساجد و مدارس و مصانع
و مصانع و بیوتات و اربطه و خانات و اسواق و حمامات و غیرها و غیر با بنقدر در عهد این صاحبقران
ملک پرور در سرحد کشور و هر محل معمور بحلیه بنا در آمده که اگر گفته شود در جمیع ممالک ربع زمین باز
یافت نمیشود از اغراقات سخن سازی خالی خواهد بود بلکه اغلب از عمارات و اسواق قدیم نیز که در هر یک ولایات
بطرز و وضعی خوش و طرحی عالی تجدید بنا یافته. ذکر مفصل عمارات جادره و تفصیل محاسن ابنیه
جدیده در طی کتابهای مبسوطه صورت تحریر یافته چه جای آنکه در این مختصر بیانی از آنها توان نمود لهذا بذکر
پاره از ابنیه مشهوره که خاصه سرکار خلافت باتمام رسیده اختصار میرود. از مساجد و مدارس یکی مسجد
جامع سلطانی واقع در دار الخلافه طهران است و یکی مدرسه جدید خاقانی واقع در دار المؤمنین کاشان که گویند
معمار از گل بنای آن از آب زلال عین الحیات تقدیس سرشته و کاتب تقدیر کتابه رواق این را مدینة العلم

دانسته

نوشته. عبا و محراب اینرا آثار تعرفون سیماهم فی وجوههم من اثر السجود در جبهه احوال لایح است و سکان حجرات
اینرا تفسیر اولو العلم قائما بالقسط از صحیفه حال واضح. دیگر مسجد جامع همدان و سمنان است که
هر یک تا کسی را برای العین مشاهده نیفتد علو همت بانی را مشهود نخواهد بود و چنانچه نظری از وضع بنا
و وسعت فضا و غایت صفا و جمع اسباب مسجدیت آنها مرقوم شود حمل بر اغراق خواهند نمود. بر هر یک
از مساجد و مدارس مذکوره هم انقدر موقوفات معتبر مقرر است که منافع آنها الی انقراض الزمان طلاب و خدام
و مباشرین مهام را از روی فراغت کفایت خواهد بود و چنانچه در طی وقفنامجات که هم اکثر بمسوده کاتب
حروف است تشخیص و تفصیل یافته. و از عمارات و باغات آنچه در دار الخلافه طهران سمت تعمیر یافته
یکی عمارت خورشید و گلستان و عشرت آباد و بهشت آیین و سروستان و کاخ بلور و کاخ الماس و صرح
ممرد است که در ارک همایون بسایر عمارات سرکاری ملحق گردیده. و از باغات مشتمل بر عمارات عالیه قصر قجر
و نگارستان است که الحق در نزهت و صفا و رفعت بنا نظیر هیچ یک را در هیچ عهد نشان نداده اند و تا کس را
ملاحظه نیفتد توصیف آنها بتحریر و تقریر باور ندارد. و آنچه در دار السلطنه اصفهان اتمام یافته یکی عمارت
خلد برین است که بسعادت آباد قدیم اتصال یافته. و از باغات چهار خیابان است یکی خارج دروازه خواجو
مسمی بفتح آباد و دیگری بیرون دروازه طوقچی موسوم بامین آباد و هر یک مشتمل است بر باغات وسیعه
و عمارات رفیعه. دیگر از بناهای مربع عمارات قشنگ شهر سلیمانیه است واقع در شش فرسخی دار الخلافه طهران
که در مجرای رود کرج طرح بنا ریخته اند و مانند قلعه ارک آنرا مشتمل بر سراهای فلک رفعت و خانهای
بهشت زینت و قصور بقصور در بروج آن دستور و در کمال زینت و غایت متانت سمت اتمام پذیرفته

معماران ساعی با تمام شهر مزبور مامور بند و ذلک من عزم الامور • دیگر از عمارات مشهوره
و باغات معتبره و فره تخت قاجار و جهان نمای شیراز و بحر الارم مازندران است و سپهر برین سلطانیه و
قصر جنان چشمه علی و عمارات و باغات تبریز و فین کاشان است که بحکم صاحبقران کشورگشا هر یک را
در نهایت رفعت و کمال صنعت و غایت نزهت طرح بنا انداخته اند • و از خانات و رباطات
محکمه که در طرق و معابر آسایش سفرا و مترددین را احداث یافته رباط جاجرود و کناره گرد و طهران
و رباط کویر و رود شور و قم و رباط سن سن کاشان است که هر یک در کمال رزانت و استحکام باتمام رسیده
و بالجمله از مویدات اقبال و معنویات دولت آنچه این خسرو خجسته خصال را متواتر و متواصل است از آن
گذشته هر چه بوصف و شرح راست آید از قرار یکه شروح جمله تواریخ قدیم و جدید بدان شاهد است
از عهد جهانداری کیومرث تاکنون احدی از پادشاهان صاحب تایید را اتفاق آن میسر نگردیده است
از آنجمله یکی آنکه از زمن گرشاسب تا اوان سپهسالاری تسخیر ولایات و نظم ممالکی مامور نگردیده که بعد از حصول ظفر
بازگردد و بدین دولت ابد مدت خیانت نکرده باشد که بتاخیر و تعویق بسزای خود گرفتار نیاید چنانکه
تصدیق این سخن و تحقیق این دعوی از محاربات و مجادلات با روم و روس و خوارزم و ترکستان و مخالفت
چند باره حکام و سرحدداران خراسان و آذربایجان و ترکمانیه دشت و خیانت بعضی از اعیان
و اکابر دولت که در طی تواریخ شاهنشاه نامه صبا و جهان آرای هما مبسوط و تفصیل مسطور است و آنحضرت را
مقام تکرار آنها نیست معلوم و مشخص میگردد و سبحان الله در طی تذکره فتوحات شاهنشاهی از ابراز اسم عفو و رحمت
صاحبقران ملک صفات حکایتی بخاطر رسید در بعضی نهضتهای جهانگشای که این بنده درگاه عالم پناه

ملتزم موکب نصرت همراه بود که گذر اتفاق می افتاد که اهل شهری یا سکان قلعه سر از ربقه
اطاعت می تافتند و پای در طریق خدمت نگذاشتند و بلوازمات رسوم کشورگیری حکم اقدس بمحاصره
و تسخیر نافذ میگردید بعد از آنکه غازیان نصرت حاصل و بصدمه توپهای آتشبار بنیان حصار را منهدم
میساختند و گاه یورش غلبه و شورش اسر و قتل و غارت میرسید بجز و آنکه مژده فتح بعرض حضرت
همایون می افتاد دیگر از اسیران یا اسارا لممانعت سپاه منصور محافظت محصورین مامور و حکم داد از حرم و اسیر و سیم و زر
مسکوک از خزانه عامره بجمله طبقات آن گروه تا آن مصحوب فضلای خاص رکاب و معتمدان امانت آیت
انفاذ و در عوض غنیمت که سپاه بعساکر نصرت نصیب و قسمت شده و نفوس و ناموس و اموال محاصرین را از
سپاهیان باز میخریدند و اگر احیانا احدی از ارتشا امر محصورین بقید اسارت در آمده بود بمخاصمه شهزادگان
استرداد و اطلاق میفرمودند چنانکه فضلا و اعیان آن ممالک بر اثر تسخیر موکب جهانگشا می پیوستند مکرر شکفته ها را
شدت اسر و نهب و قتل بیش از انتشار ساری این عفو و بخشش گوارا تر است و بارقت و تضرع تمام دوام
دولت و ارتقای لوای سلطنت شاهنشاهی را مسئلت میفرمودند • دیگر از خصایص این خسرو دین پناه اجتهاد در
عقاید دین و بسط شعایر شرع مبین است که غالبا در موقف حضور همایونش از تحقیق فصول اصول سخن
مذکور و ذکر تحقیقات دقیقه اش در مجمع افاضل بلاد مطرح و مشهور است انوار دقایق عقلیه و دلایل نقلیه
که از آفتاب خاطر انورش میتابد فحول فضلا از بطون مولفات خود میبازند • و قواعد اصلیه و فواید فرعیه
در احکام شرعیه معمول و مجری میدارد • و علمای عصر از محاسن اعمال و اطوار خویش میدارند • و بکلمات منشیانه
هر وقت در تاویل آیات قرآنیه یا معانی علمی یا مشکلات شعری صحبتی مطرح ارباب فنی میشود و در کشف

وجه آن اختلافی در میان می آید آنچه بر ضمیر الهام پذیر همایون مرفوع و از زبان وحی ترجمان
اقدس مسموع می افتد جمهور اصحاب را مسلم و مرجح مینماید و در حضرت غیب از روی انصاف
بتصدیق معترف می آیند چنانچه بعضی افاضل رساله مخصوص در جمع آیات و احادیث و اقوال
و اشعاری که شاهنشاه صاحبقران بتکلف آن التفات فرموده تألیف نموده اند از مطالعه آن معلوم میشود
که با وجود سلطنت پی حسن جمال تحقیق چنان جز ماثر تایید غیبیه نیست و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
از سایر کمالات صوریه که نه لایق جناب آن بارگاه و نه بابندگان را جرات نسبت با آن همایون
حضرت فلک پایگاه میباشد بخط نستعلیق گاهی بقصد تفنن توجه میفرمایند اختصار مینماید و هم توقیعش را
باعجز تقریر زیارت قطعات و مرقعات در خط اشرف زینت صفحات جهان است موقوف میدارد
مکارم اخلاق ذاتیه و محاسن اوصاف فطریه از علم و درایت و جود و سخاوت و عدل و سیاست
و باس و شجاعت و حزم و رأفت و عفو و رحمت و مزید صفای طینت و کمال حسن خلق و غیرها
و غیرها که این آراینده اورنگ جهانداری را بجبلت اقدس متلازم است و هر یک در مجمع الکمال ذات
همایونش بمدارج اکمل مجتمع آمده از روی تحقیق بیانش را آیات پایانی و ادایش را ادوات ثانی
در معرض ذکر بساط نمیرسد و از غایت ظهور اظهار اوصاف مذکوره از مقوله توصیف آفتاب بنور مینماید
اما انتساب خارجی که وهاب بیمنت با عطای آنها این برگزیده خویش را نظر بکمال قابلیت بر جمله جهانداران
رتبه امتیاز افزوده اگرچه استیفای تمام انواع آن ممکن نیست بذکر بعضی از آنها این تذکره را مطرز میسازد
از آنها یکی عدت جنود و اجناد و کثرت نسل مبارک بنهادست که کنون در سنین عمر همایون مرتقی مدارج حسن

و سال بیست و سیم جلوس میمنت قرین است دُرری که از سحاب صلب سعادت انتساب هر یک در
صدف رحم بانوی عظمی پرورش یافته متجاوز از چهار صد نفر زیب خریطه وجود آمده هر یک از خورد بسیم دولت
و جمله فرازنده رایت شوکت؛ دیگر مجمع خواتین بلقیس تمکین و جواری حورای جبین در حریم حرم حرمت
خلافت است که پیوسته چهار صد نفر و پانصد نفر و بیشتر همه مریم طهارت و نشا منظر از پای تا سر آراسته
بانواع زر و گوهر پرستار شاهنشاه هفت کشور و آماده خدمت و خورشید فر ایستاده؛ و هم پانصد و پنجاه نفر
خواجه سرای معتمد روز و شب بر آستان خدمت و بر سر خدمتهای اطاعت نهاده؛ دیگر احشام سپاه
موفور و احتشام مرزبان موکب منصور که آن نیز اکثر از سلاطین صاحب تمکین را میسر آمده و آنچه در تواریخ سابق
و لاحق ملحوظ افتاده اگر لشکری بدین عدت و کثرت در موکبی مجتمع آمده باشد هیچگاه بدین کثرت
و ثروت جمعیتی از هیچ صاحب دولتی نشان نداده اند؛ سوای عساکر مأموره ممالک و مستحفظین ثغور و ممالک
و هر یک مرزی و ولایات و مرزبان مراکب شاهزادگان آنچه همیشه ملتزم رکاب نصرت مآب هستند و از
دفترخانه مبارکه برات موجب و سیورغالات صادر میشود که پانصد و هفتاد و سه هزار سوار و پیاده بقلم می آید و
جمله از غایت آراستگی و استعداد و همه صاحب اسلحه و اسباب ممتاز و معتاد میباشند؛ دیگر خزاین نقود و کنوز جواهر
نامحدود دولت که صد گنج بر گنج از سلاطین سلف مخلف نشده و چه با جمعیت و رنج از اطراف و اقالیم دولت
ابد ترسیم پیوسته با گوهر شمشیر در مخزن دولت جمع آمده؛ اگرچه مطلب برآیندی باید استیفای مبالغ آن هیچ گاه
در قدرت قلم تشخیص نیست؛ آنچه از روی حدس و تخمین میان سررشته داران مذکور است از جنس زر
و سیم مسکوک و غیر مسکوک و اوانی و ظروف طلا و نقره معادل پنج کرور و از اقسام جواهر مبلغ دو کرور

بیت کرور قیمت منظور شده‌اند سوای قطعات الماس چند مشهور که کوه نور و دریای نور و غیره و قیمت آنها
بتخمین مقومین بر نمی‌آید؛ سایر اسباب خاصهٔ سلطنت از تاج و تخت و بازوبند و کمر و گرز و سپر و چتر و تمام
و حمایل و مسند و متکا و امثال آنها که هر یک با وضعهای مختلف و طرحهای متفاوت تعبیه شده دارد و با انواع
جواهر و لآلی ثمین مکلل و مرصع است بحق از غایت صنعت و نفاست و لطافت نظیر هیچیک را
از سلاطین نشان نداده‌اند و اگر از ظرف زر مربع و وضع ظرافت هر یک خواهد شرح داد تا نماید از قوه تحریر
بیرون و سخن بتطویل منجر خواهد بود؛ دیگر اسباب نفیسه و اشیاء بدیعه از آنها بهفت ذرع
در هشت ذرع مربع منظر و سایبانهای لطیف صنعت ثمین که هر یک با علم لطیف و دیگر تحفه‌های فاخره ظریف
که در بیوتات خاصه جمع می‌آید و بصرف می‌رود و همیشه مقدار معتد به موجود است محتاج بشرح است و از حصر عداد
انواع اقمشه عاجز و الزام اختصار تفصیل اقمشه را حاجز است؛ و وقتی عرض کتابخانهٔ مبارکه از نظر اهتمام
جناب سعادت نصاب معتمدالدوله مقرر گردید از کتابهای مشهور نظم و نثر و اکثر مذهب و زرین و خط
کتاب صاحب فن بود با مرقعات خط خوش نویسهای معروف بیست و چهار هزار و ششصد جلد بعرض افتاد؛
وضع نظام توپخانه و زنبورکخانه و نقاره‌خانه و نظم حسام شمشیر داران موکب شاهانه از فر و شکوه هیبت که دیده
عقل از اشکوه وضعش تیره و هوش خرد از نظمش خیره می‌گردد و آتش فشان توپهای قلعه کوب و
خمپاره‌های صاعقه اسلوب از آنچه باسلوب قیصر روم در مستقر خلافت پایدار است و آنچه از قسم نظام در موکب
موکب نصرت قرین جاری است مساوی یکصد و پنجاه عراده و سی عراده و سیصد نفر عمله با اسبهای مخصوص معین است
از زنبورهای تندرخروش دشمن شکار زیاده از هزار عراده و از نوبتخانه طرب افزای قیامت آثار سیصد جماز در پیشگاه

عنان همایون روانست؛ عمله بارگاه خلافت و ناظران پیشگاه حضور آسمان رفعت از یساولان قضایا
و نسقچیان قدر بها و جارچیان شهامت آیین و فراشان فراست قرین و جاجیان سرتیغ مهابت و شاطران
قدر سرعت که هر یک بوضعی معین و لباسی ممتازند پنجهزار نفر مقرر است؛ اسبهای جلو سبک رفتار چابک خرام که بهر یک
از جیاد خیول هر مملکت انتخاب شده و خاصه رکوب همایون و جنیبت خاص را سزاوار در اصطبل مبارک موجود
می‌باشد پانصد راس است همه با زین و رخت گوهر نگار و غاشیه‌های مروارید دوز زرین تار سوای مرکب
پیشخدمتان و غلامان پیشخدمت و امثالهم که آنها نیز هزار نفر و هر یک را ده پنج و بیشتر و کمتر اسب از سرکار
خاصه مقرر است؛ شترهای کوه کوهان پنجهزار نفر و قاطرهای گردن توانا پنجهزار راس هستند که حمال احمال خلافت را
حاملند و هیئت و من الانعام حمولة و فرشا را تفسیری شاهدند؛ فیلان اگر چه در ایران غیر معهود و کمیاب و از بلاد
هند و غیره از آن نوع حیوان بدربار سلطنت بیاورند اغلب بارمغان سلاطین ممالک دیگر مقرر می‌شود تتمیم اسباب
شوکت را پانزده زنجیر در مرابط استقرار بوطاوس با خرطومهای مکلف و هودجهای پر زیب و جل و دیگر اسباب لازمه
منظم و مضبوط است؛ دیگر از آیات آنکه صاحبقران موید را از جمله جهانداران بسط بساط بسمت اختصاص است اکثر
بیمن مجاهدات او دین اسلام را ابر برادیان تفوق و اعتلای چنان حاصل آمده که از بدو بعثت صاحب شریعت
بیضاء الی یومنا هذا کسی از ادیان در هیچ عهد چنین وضع مشهود و مسموع نگردیده و هیچ یک از ممالک اقالیم و ارباع
ربع مسکون اگر چه رفته دین مبین و مذهب خیر از ولای ائمه طاهرین رستا تشیید و غلبه با تمهید مصالح
مطاوع دولت ابد مقرون ساخته چنانچه اکنون مملکت ایران را که مجمع اهل ایمان و مأمن شیوع مذهب
تشیع است از جمیع ممالک و اقطار اسلام امتیاز حاصل و اهالی را در ظل حمایت این خسرو دین پرور اسباب امن و امان

دیگر تفاخر و تحکم کامل است؛ همیشه یک دو یا بیشتر و کمتر از شاهزادگان ممالک در حضرت ملک رفعت خلافت
مقیم بقصه و هستند چنانچه از شاهزادگان هندوستان محمود میرزا و فیروز الدین میرزا کامران میرزا و قیصر میرزا
هر یک بکرات علی اختلاف الاحوال و الاوقات روی التجا بدرگاه خلایق پناه آورده و مدتها اقامت
داشته باعانت و حمایت شاهنشاهی بر ضد داخود فایق و بممالک موروث مستولی آمده رایت استقلال
افراشته اند و بالفعل شاهزاده ناصر الدین ظهور شاهزاده ترکستان و دارا بمیرزای پسر احمد شاه و شاه زمان
پسر تیمور شاه در بلاد ایران و مستظل حمایت حضرت صاحبقران و مشمول عواطف خاطر مرحمت نشان شاهنشاهند؛
ملوک ممالک روم و فرنگ و هندوستان و غیره نیز هر یک با دولت علیه را مراوده جسته و بدست
موافقت باب صداقت میکوبند و پیوسته ایلچیان معتبر روانه درگاه و از انواع جواهر و نفایس بدان
مقدار شایان شهریاری چنین باشد نقد حضور مهر اشتباه میدارند؛ از دولت انگلیس همیشه ایلچی و وکیل
در پایه سریر خلافت مقیم و علاوه بر آنچه برسم ارمغان نقدی یا بوجه تکلف در وجه اولیای دولت و امنای
حضرت میرسانند هر ساله دولت ... تومان بر حسب استمرار از خزانه عامره واصل میسازند؛ از دیگر قرالات
فرنگ چون نمسه و فرانسه و پورتگال و له و غیره نیز مکرر ایلچیان وارد و در اوقات سجده و مراد شکار حضور انور
میکنند از انند و فزون بر آنکه بر اوضاع قرار موافقت ... یک بر اینست که هر نوع فرمایشی که کارگزاران
دولت علیه را بهر یک از ولایات ممکن ایشان باشد و در طی یرلیغات مطاعه بحکام و نواب آن ولایات
اشارت رود بدون رجوع و اذن از دولت خود در سرانجام و تقدیم اقدام بتکلف و بانجام جاریه نمایند؛ دولت
روس را اگرچه در مبادی احوال بمقتضای اکثری بعضی سرحد داران با دولت ابد قرآن سمت مخالفتی ظاهر

و چنانکه

16

و چنانچه در تواریخ مبسوطه نظم و نثر مذکور است چندین سال با ریگار بت و جدال دولت فیمابین مشتعل بود
و مقاتلات شدیده و مطاولات عدیده از طرفین صورت وقوع یافت و لاخر بواسطه
التماس اولیای دولت انگلیس مخاصمت بر بوزیر بموافقت تبدیل و بنای مواصلت بروجهی اکمل استحکام
پذیرفت چنانچه سالی نیست که از آن دولت ایلچیان بلند رتبه بدربار جهانمدار وارد نشوند و از تحفهای شایان
و نفایس و طرایف شایان بپایه تخت آسمان پایه نگذرانند از طرف قسطنطنیه الشرف نیز مکرر ایلچیان
معتبر بمرور و رسوم مؤالفت بروجهی شایسته منظور می افتد؛ ادای مناسک حج اسلام و حصول زیارات
مشاهد ائمه کرام که همیشه اهل تشیع را با تحمل بار تقیه و التباس و تقبل بذل و خراج مقیاس در غایت
صعوبت بود امروز بیمن اقتدار پایه بلند شان در جمیع ساحات روم بر او بحکم بار است؛ و دست
استظهار شان بر سر مردم آنمرز و بوم بسته که بتطاول دراز؛ و بالجمله اگر قیصر روم است بالاسترجاع بمین
حضرت در مهمی باچی اهتمام در میان نگذارد؛ و اگر امپراطور روس است بدون استرضای اولیای این دولت
روی بامری نیاورده؛ رای هسند جز برای خدمت حضرتش رای برامری نگمارد؛ و فرمانفرمای فرنگ
جز باقدام مرضی رای جهان آرایش قدمی نسپارد؛ و خسرو انگلستان از گلستان حمایتش گلهای دولت خود را
بخور مظاهرت افزوده؛ و پادشاه فرانسه از فر نسبت و دوستیش دیر شوکت خویش را بلند مفاخر داشته؛
خان ترکستان از ترکتازی عساکر کینه خواهش پیوسته هراسان است؛ و والی خوارزم از خوف رزمجویان
سپاهش همواره در مخاوف خاری و خذلان گرفتار است؛ طنطنه کوس سیاستش طنین هراس بر تن قهرمان
قاهره انداخته؛ و آوازه نوبت دولتش از خاقان خطا آویزه گوش اعتبار ساخته؛ با این جمله

معدلت دولت و حصول اسباب حشمت و بسط سجایای سخا و جمع دواعی غنا که هر یک مستلزمات
کبر و استغنا را مایهٔ تمام تواند بود شیوهٔ رأفت و لوازم اشفاقش بمقتضای اخلاقی که سرشتهٔ این همایون
طینت است با عموم خلایق سیما افاضل و اشراف و اخلاف خاندان خورشید مرتبت اکناف و مقصود
از اشارت نون و کاف علیه من التحیات الآف الآف چنان مبذول است که هر آفریده که
یکره در گلشن حضور فیض موفورش راه یافته مذاق تحیات مشام جان را از شمیم خلق کریمش معطر دارد و هر کس
باری از شرب طبع همایونش زلال عاطفتی چشیده تا زنده است از حلاوت لطف عمیمش شیرین مذاق
عمر گذارد و خواص و عوام انام حدتش را بجان طالبند و ضمیر بر خلق دعای دولتش را پیوسته
مراقب و مواظب بمقتضای کمال طبع سلیم و سلیقهٔ مستقیم گاه گاه از بحر خاطر اقدسش لآلی آبدار کلام
منظوم زینت آویزهٔ گوش اصحاب کمال می آید دیوان اشعار همایون که فهرست صحیفهٔ فصاحت و دیباچهٔ
کتاب بلاغت است از قصاید و غزلیات و مراثی و رباعیات و قطعات و غیرها تاکنون سه چهار هزار
بیت جمع آمده اگرچه از روی حقیقت یکسر منتخب و اگر برسم تذکره نویسان انتخاب اشعار نگارش یابد باید
همگی مرقوم شود و لیکن بهمین نسخهٔ جات متعدد از دیوان وحی ترجمان مبارک در میان بلغا متداول است
تنشیط ضمیر ارباب بصیرت را بزیارت آنها موکول و برای کمال تیمن از هر نوع اشعار چند بیت
زیب اوراق این کتاب میگردد **والدرر المنظومة هذه ساقی نامه** بیا ساقیا ای سر و زیبا خرام

که دور فلک دارد ... مستدام

بیا ساقیا در چمن شو خرامان — بکن ساغری پر ز خون رزان

بیا تا زمی چهره گلگون کنیم — فلک را از این غم جگر خون کنیم

صدف گر خورد قطره زان آب ش

برارد

برآرد ز سیمابی گوهر آفتاب — چو مستان لب جوی گلستان شوم — لب جوی گلستان چو مستان شوم

ز چشم مروت تا نباشد گزند — دل دشمنان مجمرت از سپند

مرثیه در تعزیت سید الشهداء علیه السلام

روان تیره شد دریغ که در دشت کربلا — بر رهنمای خلق کسی رهنمون نشد

از غرش رستخیز دگر گردد آشکار — در روز رستخیز ز افغان فاطمه

از تند باد حادثه چون شمع دین شکست — از آن شکست پشت رسول امین شکست

در آسمان ماتم سلطان دین حسین — تا حشر دگر عیسی گردون نشین دریغ

تا جان بار سپارد و جان گیرد از عدوش — خاقان چرا نبود در آن دشت کین دریغ

پنهان بخاک تیره چو شد ماه مصطفی — رخسار ماه تیره شد از آه مصطفی

خاقان بروز حشر شفیعت شود حسین — یا رب بحرمت علی و جاه مصطفی

از بیم این خطا که سر از چرخ شعله زد — عرش برین ز رو همه در اضطراب شد

در دشت ماتم اشک یتیمان چو بحر گشت — در بحر غم سراوق عصمت حباب شد

شیر خدا اگر است که در دشت کربلا — از چنگ گرگ یوسف خود را کند رها

گریان بدرد و داغ پدر کودکی گر — دلریش از فراق پدرها دری بیند

وله لازالت قصاید شهباز همت سید گرگس مردار خوارش **الدهور مقصدا**

الممدود دولته تیر زن چرخ چرخ بلور را نگار باد **في القصاید**

رحمی و گرنه عاشق زار است بصد زبان — شرح شکایت بشه انس و جان دهد

شیر خدا علی ولی آنکه هیبتش … تب لرزه بر تن اسد آسمان دهد
هم مور را شکوه سلیمان عطا کند … هم پشه را صلابت شیر ژیان دهد
ای خلقت در کمال که از جمله نقص و عیب … چون ذات در کمال بود ذات تو بری
خورشید از خطوط شعاعی همی کند … هر صبح سجده بچشم عدوی تو مشتری
خاقان بنازد زانکه میان شهان ترا … حب علی و آل علی کرده رهبری

ولمنشی الله دیوان الازمنة باحکام عدالته فی الغزلیات

اشک را قاصد کویش کنم ای ناله بمان … زانکه صد بار تو رفتی اثری نیست ترا
نهال عشق را باشد ثمر وصل … ولی دستی نچیده است آن ثمر را
تا نخواهد سگ و ناید بسر کوی تو غیر … پاسبانی کنم ای دوست سگ کوی ترا
آب کو بگذرد از سر این خانه را … سیل آبادی دهد ویرانه را
ترک چون کشیده ام بسپه کرشمه چین … از پی غارت آمده مملکت خراب را
ز من رمیده دل از یار نیز در کار است … مراد لی است که از جان و جسم بیزار است
خواست بیرون کند از سینه غمت خاقان … دل بدامان وی آویخت که همخانه ماست
دلکشا بود یار ز مذاق بلاست … هر کجا یار است آنجا دلکشاست
شد در سر عشق تو نه تنها دل خاقان … سر تا قدمش شوق سراپای تو دارد
دل تمنای وصال رخت از ما میکرد … چیزی از که این چه تمنا میکرد

۱۷

۱۸

دلم بمرتبه تنگ شد که میترسم … خدا نکرده غمت از دلم برون آید
طرح ابروی تو گر روز ازل ریخته اند … بر سر سرو حکایت که آویخته اند
بیهوده چه میکشی تو ناصح … زنجیر جنون گسستنی نیست
خط زگیسو و زلف از گیسو … روز روز سیاه کاران است
شاد م بهمین که در کمند ست … غیر از دل من دل دگر نیست
شنیده ام که بسامان بسته یار قیمت بوس … هزار جان متنم نیست صد هزار افسوس
نمیخواهم بغیر از دوست چیزی … تو با من باش گو عالم نباشد
من از این خون شده دل بیزارم … خوب کردی که نکردی یادش
بنشست از تیرت ندارم جذبه شوقم ببین … تیر تو در ترکش و پیکان تو در سینه ام
خرم آنکس که دهد جان بوفاداری تو … رستگاری جهانست گرفتاری تو
شبهای غمت همدم با درد شکیبائی … دل با من و من با دل در گوشه تنهائی
ساقیا غرمی دارد و زین پیش مگو … از حدیث جم و از سلطنت دارائی
داد دلم باز دل خویش بچشم مستی … ای رفیقان شده از دست دل من دستی

این رباعی بجهة تیمن و تبرک مرقوم شد

از درگه تو اگر جدائی کردم … در بند که تو بیوفائی کردم
چون خاک ره کسی که مقبول تو شد … خاکم بدهن که خودستائی کردم

ذکر تفصیل جلوس همایون بر سریر سلطنت ابد مقرون که در طی مختصر احوال بدان اشارت رفته

در فصل بهار که بهار دولت خسروی را نموددار و سرو کشورگشای خورشید از اورنگ حمل کاه حمل اقبال
افتاده بود جاروب کشان صبا و شمال ساحت دارالملک چمن را از خس و خار خلاف اندیشان شستا
پرداخته‌اند؛ و تخت زمردی گلبن را برای جلوس شهنشاه گل در صحن بستان او فراخته‌اند؛ جارچیان
طیور به تصادر سر از آشیانها و ربیع در ارباع جهان صلای بیت شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست؛ صلای
سرخوشی ای صوفیان باده پرست؛ در داده‌اند؛ بلبلان آب وان عرعر برای نظم بزم گلزار در هر کنار
مهیای خدمت ایستاده‌اند؛ رنگیان رنگین قبای سبید تمثال فرمان نفرهای فروردین سرهای افتاده
بر زمین سوده‌اند؛ دیده‌بانان ازهار در انتظار موکب از دید بهشت آرش شش جهت دیده گشوده‌اند؛ پیچیان چاکر
چنار برای بالا قد اشجار از درگاه باغ بهر جا جابجا بر پا داشته‌اند؛ سخوران ریاحین زری سار نک در پیشگاه اورنگ
فیروزه رنگ دارای تنگ قبای غنچه آهنگ بیت موکب سلطان گل پیدا شد از طرف چمن؛
مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن؛ برداشته‌اند؛ نرگس کهن فسر از سر در راه فیروزکار قبای ازرق اجدار
آراسته پای سروری بر سر بر سبزه و ازار گذاشت؛ دارای مشجر قبای جبر سبز دل از اندیشه مخالفان
خزان تهی ساخته اعلام استعلا بر اعلاء قبه علیا برافراشت؛ مستوفیان دیوان قضا فرمان حکم انه دار القرار
گیتی را بنام نامی قوا نامه از دفترخانه تقدیر صادر نمودند؛ و محرران دارالانشای قدر منشور شادی
و عشرت را بقلم نرگس و سنبل ثبت جریده جهان ساختند؛ طغرا کشان نشان و نیشان امر ترقیع و توقیع خرمی
بحل طلای آفتاب بر عنوان صفحه صحیفه عالم نگاشتند؛ و در قصه نویسان وقایع زمان تاریخ طرب و عیش را

در روز بهجه

در روزنامچه ایام بصد آب و تاب نوشتند؛ فجسته مرغان خوش الحان خطبای منابر اغصان بندادی
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی مَنَّ عَلَیْنَا بِفُنُونِ التَّغَنِّی عَلَى الْأَفْنَانِ؛ وَجَعَلَنَا عَلَیْهَا
خُطَبَاءَ الْبَیَانِ لِدَوْلَةِ السُّلْطَانِ زبان گشودند؛ موزون کلامان سخن سرای بستان که
مغیر از آن بلبلان هزار دستانند مدح خسرو گل بهزار دستان به بیان این شعر تکرار نمودند لراقمه
تا گلستان تختگاه گل بود؛ تخت گلبن جای شاه گل بود؛ فراش صبا اشجار و اطفال نازپرور لاله را
در ساحت دلگشای فرش دیبا گسترد؛ و از ژاله طبقهای در و گوهر در پیشگاه حضور پادشاه بانسیه چاه آورد؛ ریاح نوروز
بهار با حیای ریاحین دشت و کشت از مهب رحمت پروردگار وزیدن گرفت؛ و خط ریحان ریحان چون
ریحان خط نوخطان خطه ختا بر گرد گلگونه گلگون گلزار دمیدن؛ موزون قدان سرو و شمشاد از سر شادی
در چمن مصراع قامت موزون برقص افراختند؛ شوخ چشمان شقایق و نرگس مشاهده شاهدان شیرین
ادای گلشن مصراع بچو دار نگاه انداختند؛ گلهای بهاری از فرط شگفتگی سر عقد عنادل؛
و تسجاع قماری بر لبهای سروران جویباری با عشرت رفع غبار دل؛ و این در شعر بیان حال را شایسته آمد؛
لراقمه فِی السَّرْوِ تَسْجَعُ الْقَمَادِی؛ لِلْوَرْدِ تَغَرَّدَ الْعَنَادِلُ؛ وَالْبَانُ مِنَ الشِّمَالِ
مَالَتْ؛ فِی الرَّوْضِ بِأَحْسَنِ الشَّمَائِلِ؛ ترکان کمان ابروی باریک میان در کنار
جویبار چمن سرو روان روان گشتند؛ والتماس کاس مدام از کف ساقیان سیم اندام سرایان
ترکیه قش کدی و کلدی نوبهار ایاقی؛ سر دم شغا قویه هوشیار ایاقی؛ کلدور قدح کم در کر
دوران الماش؛ نرباده قویه باده خراراتی؛ صَفَّ فِی أَطْرَافِ الصُّفَفِ أَصْنَافٍ

الصفصاف، ودفرف دفراف الریاح علی الرفرف الرفیف من الاطراف
صادت الاقطار من فیض قطرات القطر قرینة للسماء الخضراء، وظهرت
زهر الزاهرة من الاغصان کظهور زهرة الزهراء من السماء الشماء
فاحت ریاح الربیع علی الخلاف المجنون واختلها کما خلت انها ذوایب لیلی
وطلعت وردات النسرین من مطالع الاغصان مثل النجوم الا انها
کلهن الشعری بیت چمن که سرطان شد و شاخ نسترنش، طلوع داد بگل صد هزار شعری را،
برفع مراتع عشرت در ستقابه جشن نوروز وستقام جلوس خسرو فیروز روز عید سعید فطر فاتر ارکان
صیام آمده لراقمه در عوض بانگ الصلوة مصلین، بمهلة الهلال روزه جو را نشد، یعنی هلال شوال
چمن ابروی جبه بستان پر غنج و دلال ابر جبین سیمین افق هویدا گشت، و بمهلة الهلال در دکهٔ شان رونق شکن
بازار زاهدان ظاهر آرا، گردش جام زرین هلال در بزم سپهر نمودار هلال جام در دست سقات
سیم اندام آمد، و این رباعی که در حال استهلال از ساغر خاطر بدیهه طراز کاتب چنین زلال مدام تراوید
مناسب مقام لراقمه زچرخ هلال عید گردید عیان، بر شکل کمان خسرو ملک ستان، زان چرخ
بکوش که آتشش که بود، مانند نعل اشهب شاه جهان، کوچک و بزرگ عرب و عجم و جتاب ترک
فرق امم در هر گاه صباح و مسا قانون خرمی ساز داشتند و نوای نوید لراقمه گو روزگار پیر جوان شد
و تخت ملک، آرایش از جلوس شهنشاه نو گرفت، گوشزد مخالف و موالف عراق و حجاز، نغمات سنج
کمانوای بزم خسرو و آنی بشیر من نغمات خوش رونق بازار رباب شکسته، و مطربان نار بر اداء مجلس خاقانی

الی

بر نکین مقامات دلکش خار غیرت بر دل کمان کشته، ساقیان سیمین ساعد ثریا بنان به پیاپی پیمودن پیمانهٔ
پر می مصراع هوش از سر مکشان ربوده، و شاهدان شیرین شمایل شکر دهان بکرشمهای آشکار و غمزهای
نهان مصراع غم از دل عاشقان زدوده، جواری جواری منظر قیافت با قامت قیامت طراز با حرکات
داد ارت کاسات کوثر جرعات بزم طرب را چمن طرازی جنات آراسته، و باده پرستان انجمن بزم
سعادت لازم بدین بدیهه رباعی لراقمه ادراکه پیر مغان ساقی، یکجرعه شراب ارغوانی ساقی،
تا بار جوانی که ز دل برگیریم، چون جگری شه جهان باقی، شراب ارغوانی از غوانی خواسته، نشاط و طرب
بالای ولا هوای گل آرایش نی و نای چمن شاخ شمشاد از نسیم صبا متمایل آمده، و نازک تنان شیرین ادا از باده ای
ارغوان سرور قامت با قصور و نقص رقص نمایند لراقمه وما لت قدود الغانیات دواقصا
کان غصون البان فی الروض ترقص، زیبا بتان نارپستان که یاقوت رمان لب نار
بستان را چمن زار دل آزمند، و بارنج سیب آب برانار رنج صفت بارنج رنگ زردی گذارند، و ترنج غبغب عاشقان
و مغازلت باهم بر بدند، و دسته نگاران پسته دهان که پیش پسته لب دبادام چشمشان پسته و بادام بادام
حسرت بسته قند خجلت آمیخته با یکدیگر فندق شکن گشتند، پیران چمن سرو روان در هر یک خیل خوبان را
سرو روان را مایه توان توانند بود کلکه گوشه بار سر مصراع چمن طره بطرف رو بکشته، و دختران خورشید
جمال در رخسار خورشید مثال اختران برج خوبی دمیده زینه جلوه گری دامن برمیان مصراع چمن گره بر زلف
مشک فشان زدند، چمن بزم ارم اساس سلطنت حشمت چون ساحت مملکت بعدل خسرو خورشید رایت آرایش
یافت بیت بساعتی که همی فخر ازو کند هند، بطالعی که همی رشک ازو برد برجیس، و هو یوم الخمیس

رابعاً من الشوال ومن اول الربیع ثالثاً وکانت ربیع الاقبال فی سنة اثنی
عشر ومائتین بعد الالف من الهجرة المقدسة علی روحه ماجرها وروایح التحیة
مطابق سال فرخنده فال ترکی پادشاه کیومرث اقبال هوشنگ همال طهمورث جاه جمشید دستگاه
فریدون لوای منوچهر سیمای نوذر بهای کیقباد فر اثر کیکاوس هوش کیخسرو جوش افراسیاب فر
اسفندیار گر بهمن جلالت داراب دولت دارا درایت اسکندر رایت شاپور رزم بهرام بزم فیروز
هنر گنج نوزار ادراک ضیغم اردشیر حشم کسری رای خسرو عطای آدم طویت نوح رویت ابراهیم خلقت
اسمعیل جبلت یعقوب رفعت یوسف طلعت داود دیانت سلیمان حشمت موسی کف عیسی دم
محمد دین علی آیین لراقمه دارای دهر فتحعلیشاه کآسمانش گوید بآسمان تو زمین آسمان منم
لازال السریر مزیناً بجلوسه المبارک وبارک الله علیه السلطنة
ببرکة طه وتبارک مبارک مبارک اکلیل مکللش رشک فرمای اکلیل آسمان
وبهمین میمنت اکثر جوزا نمون رایت غیرت افزای کهکشان گوهر نشان جیقه جهانداری
بفرق فرقد سایش مزین شود و تتق هیاهوی شرفه‌های فلک فرسایش قبله مردوران آمد
آواز پنج نوبت شاهی ارش جهت بچهار صد جهان رسید و عنقای فتنه که قاف تا قاف جهان را
بیضه دار در زیر پر آورده بود از بیم آواز بانگش در قاف گمنامی خزید لراقمه بخت اقبال
دربان صفت بدرگهش آمد گرفت جا و زین مطلع از قصیده من بخود ادا لراقمه تا دهر هست دولت شه
بیزوال باد اقبال تابع شه فرخنده فال باد جلال بارگاه فلک تمثال برسم چاکران کمر خدمت بمیان

استوار

استوار است و بعرض نیاز معتاد این بیت مستمر من عرض پیوست لراقمه تا از جلال نام بود شاه با جلال
اندر حمایت ملک ذو الجلال باد دولت به دولت زمین آستان آسمان قرین را الذی معفر
جباه السلاطین ومقبل شفاه الخواقین برسید تهنیت جلوس سعادت آثار را
بانشاد این بیت ادا گردید لراقمه چون شد زبان دولت شه فتنه از زوال یارب زبان دولت شه باد از زوال
سعادت بعادت عباد تعبد سلطان سعادت بخت دادار پایه سریر سپهر بنیاد چنین عبودیت برزمین سجود علی
دولت روز افزون و مضمون این بیت ادا نمود لراقمه تا در فلک سعود کواکب قران کنند سعدین را طالع
شه اتصال باد نسر نصرت در ساحت سپهر بسط سلطنت جناح خدمتگاری باز نمود و با خفض جناح خسرو فیروز
بخت را بدین بیت ثنا خوانی آغاز لراقمه بنصرت زتیغ شاه چو خدمت کمال یافت یارب مصون
ز آفت عین الکمال باد شاهین شوکت در پیشگاه بارگاه شهریار شیر صولت شهپر نیاز گشود مصراع وین بیت را
عرامه عرض دعا نمود لراقمه شاهین شوکتش اگر صید جو شود شاهان شیر حمله برش چون شغال باد
بخت در پایه تخت فلک رفعت جای اقامت انداخت و دوام دولت در آن مدت دوام
بتادیت مضمون این بیت لوای دعا گوئی افراخت لراقمه پیوسته صدر بزم طرب جای شاه و بخت
چون بنده کاسش جای بصف نعال باد لراقمه کواکب هر یک سان ز موکب شاه همی جستند بهره صحبت راه
قرار گاه بغل اشهب شاه تشبیه صحبت دو گاه باین بهانه در جور سپهر مجد بخود را بجای گوی زر در عقده ذنب
ذوایب آسای خسروی می‌کشید بعری آنکه شمار دولتش در شاید در پای او فتاد مصراع وین در مصرع
همی نمود انشاد لراقمه تا ماه گاه بدر نماید گهی هلال ماه حیات دشمن خسرو هلال باد عطارد دست

در پایه تخت فلک فرسا منشور سلطنت جاوید بنا از لطف ای خلود موشح میداشت • و این شعر از قصیده
کاتب بسم دعا با قلم طلا بر صفحه عرض میسکاشت لراقمه منشور دولت تو زینت از کند رقم • از مجلس جهانش
خلاصی محال باد • زهره از نشه از هزار مزمار طرب بر ارغنون خاطر کشیده • و از عنوان خاطر کاتب
باشد و این شعر آواز بر لراقمه ناهید تار از اهل طرب بر بهجت بال • از طرب بان بزم شه بهمال باد •
شمس که شمسه میثاق ایوان خسروی آفاق را نمودار و عرصه خاور و باختر را خسرو صاحب قدرت است باظهار معتاد عقیدت
جبهه بر شعاع بر آستان فلک ارتفاع بسوده گفت لراقمه مهر از نه بر مراد تو یک صبح سر زند •
در عقده کسوف مدام اشکال باد • مریخ خون آشام خونریزی اعادی دولت را بخنجر آخته دریافته
سیاست منتظر اشارت حضرتش زمان بر پای ایستاده و باشد و این بیت زبان شاطر ارکشاد لراقمه
بهرام اگر نه خصم عدویت خورد مدام • خونش بخنجر شه گیتی حلال باد • مشتری که منبر افلاک را خطیب
بیمال است خریداران کالای هنر که بنقد روان همال آمد • و باشد و این بیت دعا گوی خسرو مشتری
اقبال لراقمه برجیس اگر نه خطبه جاهت کند بیان • پیوسته اش ببرج وبال انتقال باد • زحل که باید
منصب دربانی خود را در سرکه جهان درگاه فلک شکوه افکنده و میخواند لراقمه کیوان اگر نه حلقه تو
کمر زرکشد • در چنگ شیرانه چرخ نیم ماه و بال باد • شهزادگان مهر افسر ایران آرا امرای مریخ صولت
ایران آرا وزرای شهرت آصف اوصاف لشکرکشان رستم سطوت سهراب مصاف
علما ان علمان گوهر ورشان مشتری منظر باشیان بارگاه آرای بایشان پیاولان قضایا سی
قدرشان منجیان کیوان مکان فلک تمکین حاجبان بهرام قدر سپهر تمکین پس از تزئین بروج آسمان افق

بطلوع

بطلوع خورشید شعاع اشعه نار در پایه سریر عرش مقدار اعلی الله قدره هر یک علی قَدْرِ
مِقْدَارِهِمْ وَمَکَانِ مُکْنَتِهِمْ وَمَرَاتِبِ رُتْبَتِهِمْ وَمَدَارِجِ دَرَجَاتِهِمْ
وَمَقَامِ قِیَامِهِمْ تسویه صفوف سلام و تصفیه قلوب از غبار خلاف خسرو بهرام غلام نموده
شعرای شعری رتبت سحبان سخن دستوران کلام فصاحت فن در مدیح پادشاه زمین
و زمن بنظم زبان لطف و نثر شه با آثار تیر عراضه صدق نیت نموده معرض عرض
در آورده‌اند و این قصیده بهاریه که کاتب راست درین مقام مناسب افتاده تحریر رفت وهی هذه

باز شد فصل بهار و گشت گلشن چون نگار / جنت الملک گشته گلشن مرحبا فصل بهار
هم شد از دامان صحرا معجز موسی عیان / هم شد از باد بهار اعجاز عیسی آشکار
شد زمین از ابر آذاری به از خلد برین / شد هوا از باد نوروزی به از مشک تتار
باد نوروزی عبیر آرد همی از بوستان / ابر آذاری گهر بارد همی بر کوهسار
ابر در کهسار و گل در بوستان گوهر نثار / این یکی چون چشم عاشق وان یکی چون روی یار
قمری عاشق نموده در کنار سرو جای / بلبل شیدا گرفته بر سر شاخ گل قرار
از نوای بلبل اندر بوستان افتاده شور / وز هوای گل بجان بلبل افتاده شرار
دلبران هر یک عیان و عاشقان هر یک نهان / در میان بوستان و در کنار جویبار
محفلی بگزیده و آورده جامی در میان / گوشه‌ای بگرفته و بگرفته یاری در کنار
از جلوس خسرو گل تخت گلبن یافت فر / همچو تخت خسروی از فر شاه کامگار

شاه اسکندر حشم سنجر دارا خدم
خسرو کسری علم کرای خسرو اقتدار

پادشاه تاج‌بخش و شهریار باج‌گیر
خصم‌بند نامور کشورگشای نامدار

زیب‌بخش تخت کیخسرو جمشید جاه
درخور دیهیم جم جمشید کیخسرو وقار

ظل حق فتحعلی‌شاه آنکه بر عالم برد
طاعت او فرض بعد از طاعت پروردگار

آنکه هنگام عطا و وقت بزم و روز رزم
پیشش چون حاتم و کیخسرو اسفندیار

شاه ایران است و ایران راست بر وی اعتماد
فخر قاجار است و زو قاجار راست افتخار

سر به پایش می‌نهند و تاج پیشش می‌برند
سروران تا مجری و خسروان تاجدار

عدل گستر خسروی کش آفتاب معدلت
سایه تا گسترد بر عالم ز لطف کردگار

با تذروان می‌نشیند باز در یک آشیان
با غزالان می‌خرامد شیر در یک مرغزار

تاج او گوهرنگار و تخت او گوهرنشان
طبع او گوهرفشان و دست او گوهرنثار

روز رزمش چون ببینی زره و کوه درست
رستم است اندر برش بر بیان در کارزار

ور بکف تیغ نبرد آید بمیدان رزمجوی
راست پنداری بمیدان حیدر است و ذوالفقار

از غلامانش یکی باشد فلک زرنگ کشت
بسته بند بندگی چون بر میانش استوار

طبع او بحر است اما بحر مروارید خیز
دست او ابر است اما ابر مروارید بار

ای شهنشاهی که از شاهان ندیده جهان
تا جهان زاید شاهی چون تو چشم روزگار

گر بمعیار خرد سنجد کسی بی‌گفتگو
نقد مهر آید به پیشش مهر را سنگ عیار

مطرب اندر بزمگاهت زهره گاه بزم
حاجب اندر بارگاهت کیوان روز بار

از کف فتنه ویرانش کند گرد از کنند
تا نه بنشیند بهر زرع ار او خصمت شیار

هست با آن کش بود در ملک چین فرماندهی
هست با آنکش بود در کشور روم اختیار

داغ احسان تو خاقان را بعارض بنده‌سان
طوق فرمان تو قیصر را بگردن عبدوار

هم ز تیغت روز خاقان تخت همچون زر شبانه
هم ز رمح صبح شاه زنگ همچون شام تار

بنده پیشکش آید ز خاقان تخت
برده بهرت ارمغان آید ز شاه زنگبار

روز هیجا گر سم اسبان و از گرد سپاه
پشته‌های از ریش گردد روی مهر گیرد غبار

همچو دار از خود سرکشان خیزد ز خنجر ستیز
دل پر از کین پردلان که در کرم گیرد دار

نعره کوس افکند در گنبد گردان صدا
برق تیغ انداز اندر عرصه عالم شرار

هم ز ما ز کشتگان آرد درخت تیغ بر
هم ز روس سرکشان آرد نهال نیزه بار

سرکشان از کشتگان افتاده در هر گوشه‌ای
کشتگان از سرکشان افتاده چندین هزار

چون تو در جنبش اکبری درآیی بمیدان رزمجوی
با شکوه رستم و با سطوت اسفندیار

شوکت و اجلال همچون بنده کانت در یمین
نصرت و اقبال همچون چاکرانت در یسار

از نهیب سطوت و ز بیم تیغ سرکشت
بی‌قرار آید زمین و آسمان یابد قرار

رو بهر سو آوری چون بنده کین‌خواهان آن
عزم هر جانب کنی خواهند کردن زینهار

شاهباز تیر پران تو در هنگام صید
شهره شیر تیغ بران تو در گاه شکار

شاهبازان ز کمند نخجیر برون از حجب / شرزه شیران روز با انداز در فرق از شکار
سر زنند تا هر بهار از شاخ گل در صباح / بشکفد تا در صباح از باد گل در بهار
هم بهار بخت میمون تو باد ایمن از خزان / هم گل اقبال روزافزون تو فارغ از خار

سالی در دار السلطنهٔ اصفهان بزار عید نوروز نزول برفی اتفاق افتاد یکی از تلامذهٔ جناب بلاغت مآب استاد ملاطفت مبانی آقا محمد کاظم اصفهانی متخلص بواله ابداله دیوان الدهر بحسن مقالهٔ مصرع تاریخ براث آن حال یافته استاد معظم بتربیت و تشویق راقم را تعلیق این فقرات مأمور و مکلف داشتند

در عهد میمون دولت و زمان دوام و همایون سلطنت سعادت قرین جم جاه پادشاه دریادل ابر نوال خدیو بحر عطای معدلت گستر دریا دلی که از رشک دست گهربارش ابر آذاری همواره عرق خجلت از پیشانی بریزد، بحر عطایی که از غیرت طبع گان بخشش سحاب نیسانی بر زبان رعد پیوسته با خود گرد عدو مالی که غبار دودمان آمال مخالفان جانب را تیغ آتشبارش آتش باد دی است و آبروی بهار سرکشان باد پیمایی خاک خذلان ریخته از رمح سر افرازوی است، اگر آفتاب است از شرم رای روشن او گاه و بیگاه در پردهٔ سحابست، و اگر سحاب است از تشنهٔ دست زرپاشش طرهٔ افق پر پیچ و تاب است ریاح رافت او در گلشن اقبال بندگان همی ریاحین راحت رویاند، و صرصر سیاستش از خرمن آمال معاندان شکوفه برآرام افشاند، دستش گویی ابریست باران او گوهر، تیغش پنداری برقیست شراره او اخگر
سنانه شمس سنابد الآفاق فی ملحمة الوغاء، وسیفه صاعقة تحرق مزارع اعمار الأعداء، قطرات غمام ایادیه فاضت علی الأقطار وفیض سحاب احسانه

بالغ

بالغ علی اعلی مطارح الأنظار شعر فیمطر یوم الجود من کفه الندی ویقطر یوم البأس من سیفه الدم، غمام غیث العدل والانصاف، قامع اصول الجور والاعتساف، الذی جمع من جمیع الخواقین ما هو ممدوح من الأوصاف، مسخر الأقطار بالسیف البتار من الأبطال قهرمان القیاصرة والأقیال بالأقبال مصرع شاه دریادل سحاب نوال، السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان فتحعلی شاه القاجار لا زال غمام عدالته علی روضة الأیام مترشحا، وروضة دولته بریاحین الدوام والبقاء موشحا

در سنهٔ هزار و دویست و چهارده هجری مطابق سال پچی ئیل ترکی هنگامی که خسرو شعله لوای مهر زیاده از نصف اقلیم انتصاف خویش یعنی برج حمل مسخر ساخت، و لوای اعتدال در حرم منزل طلایه دار سپاه نجوم افراخت، یعنی شانزده روز از روز نوروز منقضی و بمقتضای وصول فصل ربیع ارباع جهان را انواع طراوت و خرمی مقتضی آمده ساحت صفحهٔ غبرا از ترشح امطار وانزلنا من السماء ماء صفت حدائق ذات بهجة پذیرفت، و عندلیب طبع طرب را باقتضای مقام در این ابیات بنان بیان می‌سفت راقم

گردید چمن ز سبزه گویی / چون باغ ارم بتازه رویی
در گشت چمن بهر گذاری / شمشاد قدی سمن عذاری / مرغان همه در نوا هم آواز
قانون طرب ز هر طرف ساز / شد کوه ز لاله پرنیان پوش / وا راست زمین به پرنیان کش
از شاخ شکوفه بر زمین ریخت / وز باد هوا عبیر آمیخت / افراخت چنار بر فلک سر

چمن تخت شهنشه فلک فر　　در باغ همه گل و سمن بود　　آوازه همی ز شعر من بود

لاله همچون عاشقان دل سوخته آتش شوقش بر جان افتاده و زان بود که گل چون معشوقان عاشق
دیده عرق شرمش از چهره ریزان شعر عَلَى أَوْرَاقِهَا رَشَحَاتُ طَلٍّ ❊ كَخَدٍّ قَدْ تَعَرَّقَ
وَجْنَتَيْهَا ❊ نرگس شهلا غافل چشم از زخم سپهر پر وا پا چشم بتماشای رسیدن سرو و وارون گشاده
و بید مجنون فارغ از فتنه انگیزی دهر بو تمون لیلی طره طره آید بر تاب و صبا داده ❊ صنوبر
و شمشاد به اندیشه ثمر جفا در ساحت چمن قد بناز افراخته ❊ و سرو آزاد خالی از خیال آزه پیداد
فضا طرف جویبار از مقام قامت ساخته ❊ نظر بازان از بار شده بره شاهدان شیرین ادای
گلزار از مناظر شاخسار سر بر آورده ❊ و نازک نهالان نورس از زرم مناظره شوخ چشمان شقایق و نرگس
چادر شکوفه بر سر آراسته عروس گلستان ز نقش گلهای　　نموده حسن خویش از صفت بعد

جوانی دهر پیر از سر گرفته　　جهان پیرایه دیگر گرفته　　چمن گویا مرتب محفلی بود
که اشکوده در آن شهر جدا بود　　در آن محفل کنیز گل نگار است　　که از می عارضش خرم بهار است
ز شادی غنچه را لب در شکر خند　　وز آن دل داده بلبل زیر بند　　بپا بر گوشه سروی ایستاده
بپایش قمری نالان فتاده　　بلاله داغ بر آتش سپند است　　همانا از پی دفع گزند است
ز رنج دی درختان جمله رسته　　ز آسیب خزان فارغ نشسته　　که ناگه ابری آمد تند و سرمست
بخونریز ریاحین تیغ در دست　　بر آن تندی شبی بارید برف　　چمن را کرد تاراج شگرف
چو چشم باغبان شد صبح بیدار　　بباغ اندر نه گل دید و نه گلزار　　ز سردی دید در گلشن بهر طرف

بگی

بجای آب یخ در جای گل برف　　همه نوباوگان تازه رسته　　بماتم داری گلشن نشسته
بنفشه گل بتن گلگون قبا چاک　　صنوبر تا کمر نشسته در خاک　　بنفشه کرده گیسوها پریشان
ز دیده گشته نرگس اشک ریزان　　ز گلشن صد سر برف آب گشته　　بجای خویش آب از غم فسرده

بیکبار خیابان سپاه سرما در ساحت کوه و صحرا به یاره دست تطاول بتاراج بساط سبزه و گل گشاده
و برآب چنان جمود داشتا که آتش سیلاب خاک بستان را كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ
فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ برباد داده ❊ مخالف نوای تند رهای تند آواز در زمین عراق باز قانون
زمستان ساز و از خارج آهنگان برف و سرما در ساحت اصفهان بر کوچک و بزرگ ریاحین
و اشجار دیگر بار آغاز بر گتاز آمد ❊ دیده بانان از بار که در راه موکب اردیبهشت بانتظار سفید گشته
کرانک بنیاد و دهرش از حدقه حدیقه بر آورده عبرة لاولی الابصار ساخت ❊ قامت نوجوانان
جویبار که بجامهای سبز نوروزی آراسته بود دست قضایش در عزای بهار بسیاه پوشیده و از پای در
انداخت ❊ در ماتم تازه نهالان چمن مجعد موبان بنفشه و سنبل با گیسوان پریشان بر خاک نشستند ❊ و
صاحب کلاهان شکوفه و نرگس ترک سروری چشم از جهان بستند ❊ با آنکه در فضای هوا از شکفتن
شکوفهای برف همه فرق فروردین وار اردیبهشت هویدا بود دیده از نادیدن خور داد داشت ❊ هر چند
تیر تابستان که با مرداد است در کمین بود چون فلک عرصه عالم را بسنبه برف بنا گشته ❊ چهره کلعداران
شهری و روی لالهای دشتی که از فروختن اطعنه مهر جهان افروز داشت از صدمه سرما مصراع
بر گصه چو در ماه آبان برگ از ار بشد ❊ آذرگون گلهای آذری و شکفته شقایقهای کهساری کو خرم دی را

برف آتش افروز و سپاه بهمن را شیخ بار طاقت نوز آمده بود درین باب مصراع افسرده چو
باغ از اثر باد خزان شد ؛ برودت هوا بدان غایت رسید که آسمان از انجاب سحاب پوستین برکشید
و زمین در لباس قاقم برف خزیده بود امهات اشجار را که بار و حمل فرا که بودند اطفال از آستنیده
سقط گردید و شیرین کلامان طیور را که داستان عشرت بهار از داستان سرایندگان گرفته بودند
سخن چون این داستان بسر رسید طوطی طبع نوا سنج جناب سیادت مآب بلاغت و فصاحت
مبانی آقا سید رضی کاشانی بضبط تاریخ سال برنو نغمه طراز مصراع مسطور آمد مصراع تاریخ
بهم برف و گل در گلستان بسی ؛ هم در سال ها ی سال مذکور مقدمه نزول برف و تجدید سال مصراع
۱۲۱۴
شد چو این قصه در جهان مشهور ؛ والحمد لله الذی انزل من السماء ماء و یحیی
به الارض و کذلک النشور ؛ مجملی از اوضاع و احوال و اسباب ارتفاع و انتقال مرحمت
و غفران پناه حاجی محمد حسین خان صدر اعظم دیوان اعلی که برحسب تقدیر از گرامی القدر له برسنگ مصدر
در کتیبه و قبه دروازه نجف اشرف سلیمی مشرفها من الصلوات و التحیات اشرف التحف مرقوم و ثبت شده ؛

امیر عدیم النظیر نصفت آیین وزیر بی نظیر جمهور مدبر آصف تمکین مهبط مودت ربانی مطرح انوار
سعادات دو جهانی حاجی محمد حسین خان اصفهانی اعلی الله درجاته فی اعلی
الجنان و روح روحه بروایح الرحمة و الرضوان ؛ جامع مرتبتین امارت
و وزارت بود ؛ و مجمع مفتخرات حکومت و صدارت ؛ آبا عن جد خانواده ثروت و اعتبار و از اکابر
و اعیان آن دیار خلد آثار بوده اند ؛ جناب سعادت مآبش را در عنفوان عمر و ریعان شباب مقتضیات

طبع

طبع غیور و همت عالی بارتقای مدارج مراتب و معالی داعی و دواعی ؛ طالع مسعود مساعد سعود ممد
مساعی آمده ؛ بارتقاب هر کار که التفات نمودی دست همتش بالای دست صاحب سبقت
بودی ؛ و در هر مهم که پای اهتمام در میان آوردی خیال اقوای هر تمکین را از صفحه خاطرها محو نقش
داستان سفریت التهش در اطراف ممالک روم تاریخ روزنامه حجاج هر مرز و بوم است ؛
و قصه استیلای نجابتش در ایران و ویران کن قصر شهرت صاحب جاهان هند و روم ؛ بظهور آثار
درایت منظور نظار سلاطین نامدار گشت ؛ و بشهود کمال کفایت مرجع مهمات خواقین دوران آمد ؛
منهیان فراست از سیمای حالش تفرس میکردند ؛ و هر یک در عهد خویش بر مدارج قدر ارتقاش
می افزودند ؛ از دیوان دولت شاهنشاه صاحبقران فتحعلیشاه قاجار حکومت دار السلطنه اصفهان
و توابع برحسب استقلال و استقرار نمود ؛ و سال بسال ولایتی تازه بر عراص ممالک حکمرانی فزود ؛
تا بر زمانی کم و پیش اغلب ولایات عراق و فارس و یزد و کرمان و قم و کاشان الوار و بختیاری را
متقلد قلاده حکومت و امارت شد ؛ و مزرع آمال عموم رعایا و جمهور برایا بترشح غمام معدلتش
قرین کمال خضارت و نضارت ؛ و دست سخایش بمفتاح همت مفتتح درهای بر و عطا بر چهره
خلق جهان گشاده ؛ و در شیوه بذل و بخشش و داد و دهش بنیاد دیگر از عرصه جهان و افزون
از حوصله امکان نهاده ؛ و در خصلت سلطان و امیر و غنی و فقیر و وضیع و شریف و قوی
و ضعیف و هر روز دیگ و ترک و تاجیک و مجاور و مسافر و دوست و دشمن و آشنا و بیگانه
در نظر همتش نسبت وی داشت ؛ و بی تکلف و اغراق کمتر کسی را از اصناف خلایق از جود فایق بهره گذاشت ؛

رشحات سحاب احسانش بر مزرع آمال هر صعلوک و ذی مال متقاطر بود و فیض ایادیش برکام هر کام
وکامجو متواتر بطون مصنفات و صحای عنصر تفضیل سرایم انفاقش مشحون و متون دواوین شعرای
عهد بمکارم اخلاقش مقرون است و لهذا هر روز بر مرتبه مناصبش می افزود و بسط اقتدارش در مهمات
مملکت سمت تزاید می یافت تا آنکه مسند امانت دیوان اعلی را تمکین و از مسند خلافت عظمی مورد
إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ گشته در ولایات متصرفی نواب و عمال
کماشت و خود در التزام مرکب خلافت کفالت امر امارت را با پای اهتمام در میان گذاشت
در انجام خدمات پادشاه و انجاح مهام رعیت و سپاه و استیفای محاسبات ممالک و تأمین
شوارع و مسالک و تنظیم و تنسیق ولایات و تعیین حکام و ولات و ترتیب مصالح لشکر
و تفویض اعمال کشور و احضار و اطلاق هر یک مصور و مشروح و تعدیل امور جمهور و تصرف
مهمات خاصه و تمیز املاک خالصه و تخفیف و تکثیر وجوهات و توفیر و تقلید مرسومات و ارسال
رسل و سفرا و اخبار و استخبار اطراف و انحا به مشارکت و مشاورت مهمات اهتمام کماشت و از روی
کمال عقل و ملاحظه دقایق حکمت در جمع میان استرضای خاطر سلطان و استرفاه احوال رعایا
و لشکریان بروفق رضای خالق منان قواعدی موجب حیرت عقول داشت جناب رفیعش
حکام هر مقام و ولات با احتشام را مرجع و مناص بود و سلاطین آفاق را با حضرت منیعش
مراسم مراودت و اختصاص با آنچنان صاحب دستگاه بزرگ هند و روم و فرنگ
و ترکستان که ارادتمند خاقان جهانگانه عاشقش بودند و خواص و عوام هر مملکت از متنعمان جود احسان

وانعام او

و انعام او و با اقتداری چنین و مشاغلی چنان بمقتضای وسعت خلق کریم و فای تعارفات را
با هیچ آفریده متروک نمیگذاشت و پیوسته در تعظیم و توقیر علما و فضلا و تجرید فقرا و ضعفا التفات
زیاده از توقع متصور را مبذول میداشت و بالجمله بملاحظه سیر و اخبار و مشاهده عیان و آثار از مبادی
ایجاد تا غایت حال امیری بدین اقتدار و وزیری صاحب اعتبار بخاطر هیچ خاطر و بمنظر هیچ ناظر
نیامده است از دیوان خلافت بآیین بخطاب امین الدوله مخاطب بود و باز از لقب نظام الدوله
مهام دولت را نظام افزود و وزارت اعظم را با خطاب صدارت جمع داشت و در توقیعات
دیوانی القاب جناب که خاصه سلاطین بود جناب سعادت مآبش را مخصوص بود آنچه عمارات
که از مدارس و مساجد و صوامع و معابد و باغات و بساتین و اسواق و میادین و سرای و رباط
و پل در رباط و عقار و ضیاع و قصور با ارتفاع در اقطاع و اصقاع طرح انداخته از قوه همت
اصحاب دولت بحیز فعل نیامده و خیرات جاریاتی که از احداث قنوات و اجرای انهار
و احیای اراضی و غرس اشجار و بنای مصانع و دیگر بدایع در مرابع و منازل ممالک ساخته
و پرداخته از منبع همت احدی از ارباب مکنت تراویده و بتخصیص از راه توجه باطن و صدق
اعتقاد و مزید اجتهاد داشت بتعمیر مشاهد عرش اساس و مراقد آفتاب سنای ائمه معصومین و
تزیین روضات رضوان اساس و بقاع مهر اقتباس پیشوایان دین صلوات الله علیهم اجمعین
و پیوسته سرکاران با اهتمام و معماران مهارت ارتسام با وجوهات معتد از جانب عالی
جوانب در هر یک عتبات عرش مراتب مجاور و مشغول مرمت روضات مطهرات و تعمیر

عمارات بجهة نزول زوار عتبات عالیات بودند و از جمله در این مشهد مطهر علویه علیه اشرف الثناء
والتحیه نیز عمارات منیعه بنیاد نهاد و از آنها یک حصن حصین و قلعه رصین عرش قرین است
که از مشاهده آن مشاهدان را علو همت بانی معلوم میشود و دیگر بناهای عالیه که در اغلب بلدان
با بر نامه‌اش سمت اتمام یافته بر این قیاس میزان نمود و خود از روی صدق اعتقاد در باب دو باب
سدره بنیاد اختیار و مدفن خود را در درب دروازه قبر که معین نموده از آنجا که جز ذات خدا
بقای جاویدی بهیچ آفریده از مصورات نیست و مال و جلال و حشمت و اقبال دافع اجل نه بعد از آنکه
مراحل عمر کثیر الفوایدش بشصت و پنج سال و دوازده روز رسید انتها یافت بمقتضای کل نفس
ذائقة الموت از عالم علوی ندای عبرت فزای ارجعی الی ربک بگوش هوشش رسید
در یوم السبت دوازدهم شهر صفر المظفر سنه تسع وثلثین ومائتین بعد الالف
من الهجرة النبویة علیه افضل الثناء والتحیة داعی حق را لبیک اجابت گفته
در دار الخلافه طهران روح پرفتوحش از آشیان بدن بشاخسار طوبی لهم وحسن مآب
پرواز نمود و جهان از ارتحالش بر احوال جهانیان ندبه و عویل آغاز نهاد شاهزادگان عظام
و امرای با احتشام و عموم اعیان و ارکان دولت بمتابعت فضلا و علما بمراسم تشییع و نماز اقدام
و با احترام لاکلام نعش محفوف برحمتش را بزمین عتبه سدره مقام نقل نموده در مدفن مختار مدفون شد
انشاءالله الرحمن بواسطه اخلاق حمیده ساکن اماکن محموده مع من یتولاه من الائمة
خواهد بود تذییل ذکر ارشد اولاد و امجد اخلاف خجسته نهادش اعظم وزرای جهان و اجل امرای

دوران صدرآرای مسند وزارت نظم افزای دستگاه امارت مستوفی ممالک کفایت وکفالت
جامع اسباب امانت و جلالت رکن رکین دولت سلطانیه اقرب مقربان بساط خاقانی
منظور انظار عنایات حضرت سبحانی امین الدولة العلیة العالیة عبدالله خان شید الله ارکان
جلاله باوتاد الدوام مصداق الشبل یخبر من الاسد والد مغفور را متقفی
اخلاق بزرگ و سیما در رعایت قوانین شریعت غرا اصحاب اجتهادی نامحصور است و در مجاری
اجرای احکام دیوانیه و محکمی دقیقه از دقایق شریعت پروری را مهمل نمیگذارد و او نیز در ارتقای
آثار خیر و بنای عمارات بتخصیص در عتبات عرش درجات التفاتی کامل مبذول دارد و مراد از
ارتحال والد ماجد در قدوه در بین مکان فردوس مقاعد مزید ظهور آثار صنیع التعمیر این حسینیه امر فرمود
و ما یحتاج از آلات و اسباب تعزیه داری و ظروف وقف و هم متولی را بعاریه دادن اسباب
موقوفه بجهة رفع احتیاج زوار و مجاورین ماذون ساخته چنانچه شرح وقفنامچه جداگانه شارح
تفصیلست انشاءالله تعالی این خانواده عزت را همواره توفیقات یزدانی یار و الی انقضاء
الایام باعث آثار خیر در اقطاب و اقطار باشند صورت صلحنامه اول که فیما بین دولتین ایران
و روس تحقق پذیرفت نظر بالتزام مطابقت ترجمه لغات در سیاق تحریر تناسب عبارات تسجیع و تجزی ندارد
بسم الله العطوف الجبار والحمد لله علی ما اصلح امور الخافقین بابعاث
انبیائه المختار و بعد اعلیحضرت قدر مهابت خورشید آیت امپراطور اعظم عالی دستگاه مالک
بالاستقلال کل ممالک امپراطوریه اروسیه الکسندر پاولویچ دامت دولته و اعلیحضرت قضا قدرت

کیوان رفعت شهریار اعظم سلیمان جاه مالک بالاستقلال جمیع ممالک شاهانه ایران فتحعلیشاه ابدالله
شوکته بملاحظه کمال رأفت و رحمت علیتین که درباره اهالی و رعایای متعلقین دارند بدفع و رفع اسباب
دشمنی و عداوت که مخالف رأی دولت آرای ایشان است طالب و باستقرار مراتب مصالحه میمونه
و دوستی مجاورت بعد ما بین الطرفین راغب میباشند باحسن الوجوه رأی مبارک بمبارکه قرار یافته
در انجام این امر صواب از طرف اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم و امپراطور ممالک روسیه عالیجاه
معتمد جانبگاه جنرال لیدیانت از روسیه سپهسالار و مدبر عساکر ساکنین جوانب قفقاز لینه و گرجستان
ناظم مصالح شهریه ولایات غوبرنی گرجستان و قفقاز لینه و حاجی ترخان و مباشر کارهای تمامی
ثغور و سرحدات این حدود و سامان امیر فوجهای عساکر نفایس بحر خضر صاحب حمایل الکسندری و حمایل
مرتبه اولین و ثانی مرتبه دار رابع عسکریه مقدسه حضرت گیورگی و صاحب نشان شمشیر طلا المرقوم علیه
بجهة شجاعت و بهادری نیکولای ردیشوف اختیار کلی اعطا شده اعلیحضرت قدر قدرت فلک رتبت
شاهنشاه اعظم بالاستحقاق ممالک ایران هم عالیجاه رفیع جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران امور دولتین
روم و انگلیس عمده امرای دولت ایشان مقرب بارگاه سلطنت ایشان محرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت
بهیه ایران سلیل خانواده وزارت و کرامت و از امرای واقف حضور در رتبه ثانی صاحب عطایای خاص
پادشاهی از خنجر و شمشیر کار و کمر مکلل بجواهر و اذن استعمال مرکب ترسه و یراق مرصع ابجا حاجی میرزا ابوالحسن خان را
در این مهم مختار کل فرموده بعد در معسکر روسیه واقعه در رودخانه زیوه من محال گلستان قراباغ امرای مشار الیهما
با یکدیگر ملاقات و بعد از ابراز و مبادله تمسکات مأموریت خودشان و دیدار کار در تحقیق مصالح امور رشته مصالحه

مبارکه را

۲۹

مبارکه را بنام نامی پادشاهان عظام داده و بموجب اختیار نامجات طرفین قیود و شروط و فصول مرقومه
ذیل را مصوب و مقرر داشتند **فصل اول** بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی و خصومت
که تاکنون میان دولتین علیتین روس و ایران بود بموجب این عهدنامه الی الابد مقطوع و متروک و طریقه
دوستی و وفاق و مراتب یگانگی و اتفاق فیمابین دو پادشاه گردون رواق و وارث و ولیعهدهای
عظام و امنا و اولیای دولتین ابد مساق پایدار و مسلوک خواهد بود **فصل دوم** چون بموجب گفتگوی
سابق طرفین و قرارداد و رضای جانبین بنای مصالحه بر قرار اسطاطوسکوا پریزنتم یعنی طرفین را
در هر موضع و مکان هر جا که الی الحال قرار مصالحه اصلاح بعهده است از همان قرار باقی و تمامی الکا و ولایات
خوانین نشین و غیره که در ضبط و تصرف هر کس بعهد کنکاشان در تحت اختیار ایشان باشد ولهذا تحدید ولایات
و سرحدات بین الدولتین العلیتین بموجب خط مرقومه ذیل معین میگردد از ابتدای اراضی آدینه بازار
بخط راست از راه صحرای مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا رسیده برودخانه
کپنک چای بپشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان از ایروان
نیز از آب سنو گنجه متصل گردیده بر از آن که حدود مزبور و ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق
و شمس الدینلو را تا ایشک میدان مشخص و منفصل میسازد و از ایشک میدان الی سر بالای کوههای
طرف راست شوسق و رودخانهای حمزه چمن و از سر کوههای پنبک الی حد و محال شوره گل و از گوشه
شوره گل از بالای کوه برف دار آلهگز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانه حدود سنداره برودخانه
آرپه چای ملحق شده معین است و چون ولایت خان نشین طالش در هنگام خصومت دست بدست افتاده

لهذا بجهة مزید صدق و راستی حدود آنرا از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق همین صلحنامه از جانب جهانبان
پادشاهان ذیشان معتمدان و مهندسان که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و بمعرفت سرداران جانبین
جبال و رودخانها و دریاچه و مزارع طرفین تفصیلاً تعیین مینمایند و آنچه در حال تحریر این صلحنامه در تصرف
هر یک از جانبین هست معلوم میشود و از آن زمان حد و حدود طالش در بنای استاطوسکو اوپرزندیم تعیین کرده
هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارند بر سر آن باقی خواهند بود و همچنین در سر حدات مزبوره فوق
اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد بتشخیص مهندسان مأموره هر یک از دو طرف بر وفق
استاطوسکو اوپرزندیم رضا خواهند داد **فصل سیم** اعلیحضرت خورشید رایت پادشاه اعظم ایران
بجهة ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت کیوان رفعت امپراطور اعظم ممالک روسیه میدارند از جانب
اقدس خود و ولیعهدهای عظام تخت ایران ولایات قراباغ و گنجه که الآن موسوم بالیساباطپول است
و الکای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و باکوبه و هر جا از ولایات طالش که الآن در تصرف
روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و اچوق باش و گوریه و منگریل و آبخاز
و تمامی الکا و اراضی که در میان قفقازیه و سرحدات معینه الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی و [illegible]
قفقازیه که تا کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق بممالک امپراطوری روسیه میدانند
فصل چهارم اعلیحضرت قضا قدرت امپراطور اعظم ممالک روس برای اظهار دوستی و اتحاد
خود نسبت باعلیحضرت قدر قدرت پادشاه افخم ممالک ایران و بکرامت آنکه ثابت شود در همجواری
طالب و راغب است که در ممالک ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکید مشاهده و ملاحظه نماید

لهذا در عوض

لهذا از جانب خود و در عوض ولیعهدان عظام اقرار مینمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان
که بولیعهدی دولت ایران تعیین میگردد هرگاه محتاج اعانت و امدادی از دولت روسیه باشند مضایقه نکنند
تا از خارج کسی نتواند در مملکت ایران مداخلت نماید و با امداد دولت روس دولت ایران مستقر و محروس شود
و چنانچه بر سر امور داخله مملکت ایران فیمابین شاهزادگان مناقشتی رخ نماید دولت روسیه را در آن
میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید **فصل پنجم** کشتیهای دولت روسیه که برای معاملات
بر روی دریای خزر تردد مینمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم
و نزدیک شوند و در زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت بآنها معمول گردد
و کشتیهای جانب ایران هم مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شده بهمین دستور
هنگام طوفان و شکست کشتی از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان بظهور رسد و در خصوص
کشتیهای جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی یا در هر وقت با علم در دریای خزر بوده‌اند حال نیز اذن
داده میشود که بدستور سابق معمول باشد و از دولتهای دیگر سوای دولت روس در دریای خزر کشتی جنگی نباشد
فصل ششم تمامی اسرا که در جنگها گرفتار یا اینکه اهالی طرفین اسیر شده اعم از کرستیان یا مذاهب
دیگر میباید تا موعد سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاشتن این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده
بدین وضع که هر یک از جانبین خرج و مایحتاج باسرای مزبور داده بقراکلیسا رسانند و وکلای سرحدات
طرفین بموجب نوشته اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین بیکدیگر مینمایند اسرای مزبوره را گرفته
روانه مکان خود خواهند نمود و آنهائی که بسبب تقصیر یا بخواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند [illegible] برضا و رغبت خود

اراده آمدن داشته باشد اذن داده شود که بوطن خود مراجعت نماید و هر کس از هر قومی خواه اسیر و خواه
فراری که نخواسته باشند بوطن خود بروند از طرفین کسی را با وکاری نیست و عفو تقصیر از هر طرف
بفراریان اعطا خواهد شد **فصل هفتم** علاوه بر اظهار و ارسال امور مزبوره والا رای مضامین دو پادشاه
فلک بارگاه بدان قرار یافته که ایلچیان و معتمدان طرفین هر مکانکه ضرورت بمقر سلطنت جانبین
مأمور میکردند بروفق لیاقت رتبه و مرتبه خدمت مرجوعه ایشان را نوازش و محترم باشند و بدستور سابق
وکلائیکه از دولتین بخصوص مراقبت احوال ارباب معاملات در بلاد حمول مناسبه طرفین معین و متوقف
شوند زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت و باعزاز شایسته مورد مراعات بلکه بیشتر برحمت ایشان رسند
بلکه اگر اهانت و تعرض بر عاملهای طرفین برسد موجب عرض و اظهار وکلاء مزبور رجاء اطمینان ستمدیدگان
داده شود **فصل هشتم** در باب آمد شد قوافل و ارباب معاملات ممالک دولتین علیتین
اذن داده میشود که هر کس از تجار برای اثبات اینکه از دولت روس است یا ایران از دولت خود یا سرحدداران
جانبین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشد و از طریق بحر یا بر بجانب ولایات مملکتین بدون
تشویش آیند و هرکس هر قدر خواهد در آنجا ساکن و متوقف بشغول کار خود باشد و در عزیمت مراجعت
باوطان کسی از هیچ طرف ممانعت ننماید آنچه بخواهد و اجناسی از ولایات مملکتین بمملکتی دیگر برند
و بمعرض بیع درآورند یا معاوضه با اجناس دیگر نمایند اگر فیمابین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد
برحسب قاعده معهوده وکلای طرفین و اگر وکیلی نباشد خود نزد حاکم ولایت رفته عرض و اظهار نمایند
تا ایشان از روی صدق و اصلاح بتحقیق رسیده قطع و فصل نمایند و نگذارند تعرض و زحمتی بارباب معاملات شود

ارباب تجار

ارباب تجارت که از مملکتین ایران و روس که وارد مملکت دیگری میشوند و اذن خواسته بود که اگر خواهند با مال
که دارند بجانب مملکت پادشاهان دیگر که با این مملکت که وارد شده مصالحه باشند بروند و هیچ طرف از این ممانعت ننمایند
و تذکره راه بایشان بدهند چنانچه کسی از رعایای این دو دولت در ولایتی از مملکت آن دیگر وفات کند
چنین با معرفت مال التجاره او از دولت موافق است عاده که در کل ممالک پادشاهانه متداول است در تحویل
آنچه از او متخلف میشود بموجب قبض شرعی تسلیم بازماندگان و اقوام او شود و هرگاه اذن خواهند داد که
کسان معتمد تا مالی که داشته باشد بفروشند **فصل نهم** باج و گمرک مال التجاره ارباب معامله
دولتین علیتین را در گمرکخانهای مملکت دیگر در یک جا از قرار تا نیم پانصد دینار یافت نمود و دیگر
در هیچ بلدی از آنها چیزی مطالبه ننموده زیاده از این بعنوان خراج و توجیه و تحمیل تعرض نرسانند
فصل دهم بر از نقل اموال تجار جنسا در کنار دریا یا آوردن از راه خشکی به بلاد و سرحدات جانبین
اذن و اختیار از دولتین علیتین باصحابان مال داده میشود که اموال خود را فروخته مال دیگر بخرند یا معاوضه
نمایند از مباشرین و مستاجرین گمرک اذن و دستوری نخواسته باشند زیرا که بر ذمه مباشرین لازم است که
ملاحظه نمایند که معطلی و تأخیری در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیابد و باج و جزیه معموله را از بایع
یا مشتری بنحوی که در میانه خود سازش مینمایند حاصل کنند **فصل یازدهم** بر از تصدیق و خط که از اشتن
این شرط نامه وکلای مختار دولتین علیتین بلا تأخیر و تعویق بهر طرف و هر سمت از جانبین که حدود
بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی اعلام و اخبار و اوامر کرده خواهند نمود و این شرط نامه الحال که در دو نسخه
استدامت مصالحه دائمی دولتین بسته و در قطعه شهر ذیحجه بخط فارسی و روسی ترجمه یکدیگر مرقوم و محتوم

وارد و کمیت ... دولتین بخط تصدیق پادشاهان خود محروم و مبادله با یکدیگر شده هر یک از دو نسخه باید بخط

و مهر مبارک یکی از دو شاهنشاه بهمان بارگاه مزین گردیده موعود شده بالا با امنای دیوان دولت دیگر

واصل و در مخزن قوانین ثابت بطرفین ضبط شود تحریر فی سابع عشرین شهر شوال المکرم مطابق سنه ثمان عشرین

و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة المحمدیه صلی الله علیه و آله مطابق دوازدهم ماه اوکتیبر از سال هزار

و هشتصد و سیزده از مولود حضرت عیسی علیه السلام شرحی که جنرال ردیشوف نوشته و از دولت روس

بتعهد اهتمام در خدمات دولت علیه ایران داده و چنین کاغذ از جانب ایلچی سپردکاران دولتین ... نوشته

چنین میان وکلای دو دولت با مناقشه ایران و روس از قرار عهدنامه جداگانه عهد موافقت و بنا گذاشته شد

که بعد از تصدیق و خط گذاشتن پادشاه قرار گذارده برای استقرار دوستی و اتحاد و سفیر از جانبین آمد و شد نمایند

لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت علیه روس خواهد رفت و مطالبی را که از طرف

قرین الشرف پادشاه جمشید جاه ایران مامور است برای امپراطور اعظم روس مشهود میدارد و سردار

دولت روس تعهد نموده که در انجام مطالب ایران بقدر مقدور سعی و کوشش نماید و بجهت اعتماد خط او که از روی شرف

مهر نمود در معسکر روس در کنار رودخانه زیوه من محال گلستان قراباغ بتاریخ سیزدهم ماه اوکتیبر سنه ۱۸۱۳ امپراطوری جنرال ...

صورت عهدنامه که در شهور سنه ۱۲۲۹ هجری فیمابین دولتین ابد آیتین ایران و انگلیس تحقق پذیرفت

الحمد لله الوافی الکافی اما بعد این عهدنامه مفصلیست که در تمهید مهمات ملکی متعلقه

بدولتین علیتین فیمابین وکلای طرفین در دارالخلافه طهران صانها الله تعالی عن طوارق

الحدثان بسته و بسلک تحریر پیوسته میگردد و چون قبل از این که ایلچی ارجمند السفرا سر هرفرد جونس بارونت

از جانب دولت بهیه انگلیس بجهت تمهید مقدمات دولتین ابد آیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود

عهدنامه مجمله فیمابین این همایون حضرت که علیجاهان معلی جایگاهان مجدت و مجد پناهان جلالت

و نبالت اکتنافان حشمت و فخامت دستگاهان اجل الکفات الفخام صدر الوزراء العظام میرزا محمد شفیع

صدر اعظم و امیر الامراء الکرام موتمن حضرت العلیه العالیه امین الدولة البهیه حاجی محمد حسین خان

مستوفی الممالک دیوان همایون باشند با سفارت الیه که وکیل و سفیر آمده دولت بهیه بود بشروط چند

که تعیین و تعیین آن بعهدنامه مفصل مرجوع شده مرقوم گردیده بود حال که عالیجاه رفیع جایگاه عزت

و فخامت همراه شهامت و صداقت اکتنافا فطانت و درایت آگاه دولتخواه بلا اشتباه سرگور اوزلی

بارونت ایلچی بزرگ دولت مزبور برای اتمام عهود و انجام مقاصد حضرتین شرفیاب التزام درگاه جهانپناه

پادشاهی میباشد و از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل مهمات گردیده است وکلای این

همایون حضرت قاهره بصلاح و صوابدید ایشان شروع در تفصیل عهود و شروط که تفصیل مقاصد

از قراریست که در فصول لاحقه جداگانه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه بتجارات و معاملات

مملکتین از قراریست که در عهدنامه جداگانه تجارتنامه معین و مفصل خواهد گشت فصل اول باید این

عهدنامه خجسته که در میان دو دولت علیه و بهیه بسته اند بشروط و رسومی که در فصول لاحقه شرح داده

خواهد شد از آنست که تغییر و تبدیل مصون در دوران روزگار و مقتضیات یکجهتی و یگانگی در میانه افزون باشد

و پیوند مواحدت و موافقت میان این دو پادشاه جمجاه زادهما الله تعالی ملکا و سلطانا

و ولیعهد و فرزندان و حفاد و امجاد و وزرا و امرا و ولات و حکام و لایات و سرحدات مملکتین

ابد الآباد استوار ماند **فصل دوم** اولیای دولت علیه ایران برخود لازم داشتند که از تاریخ این
عهدنامه فیروز هر عهد و شرطی که با هر یک از دولتهای فرنگ بسته دارند باطل سازند و لشکر سایر
طوایف فرنگیان را از حدود و متعلقه سنجاک ایران را عبور از طرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند
و احدی از این طوایف را نگذارند داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبور خواهند از راه خوارزم
یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره بمملکت هندوستان عبور نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان
و والیهای و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبور باز دارند خواه از راه تهدید
و تخویف و خواه از روی رفق و مدارا **فصل سیم** در صورتیکه دشمنی از طوایف فرنگ
بمملکت ایران آمده باشد باید و اولیای دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش اعانت
و امداد نمایند فرمانفرمای ممالک هندوستان از جانب دولت بهیه انگلیس هر گاه قدرت و امکان داشته
باشد بقدری که اولیای دولت علیه ایران خواهش نمایند عساکر و سپاه از ممالک هندوستان روانه
ایران نماید و اگر بعلت عوایق و موانع فرستادن عساکر امکان نداشته باشد هر ساله مبلغ دویست هزار تومان
وجه نقد برای اخراجات سپاه بسرکار دولت ایران بدهند و مادام که جنگ و جدال با طوایف
مزبور در میان باشد وجه مزبور برقرار کارسازی شود و چون وجوه نقد مزبور برای نگاهداشتن
قشون است ایلچی دولت بهیه انگلیس را لازم است که از رسیدن بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند
که در خدمات مرجوعه صرف میشود و از آنجا که قرار مملکت ایران اینست که مواجب قشون شش ماه بشش ماه
برسد قرار چنین شد که رسد هر شش ماه را در اول آن شش ماه مهماری نمایند **فصل چهارم** اگر احیانا

طایفه فرنک

طایفه فرنگ را که با دولت علیه ایران نزاع و جدال دارند با دولت بهیه انگلیس مصالحه اتفاق
افتد پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نماید که فیمابین ایران و آن طایفه نیز رفع دشمنی
و نزاع شده صلح واقع گردد و اگر این سعی نتیجه نبخشد پادشاه ذیجاه انگلستان بطریقی که مرقوم شده
از ممالک هندوستان عسکر و سپاه بکومک ایران مامور کند یا آنکه دویست هزار تومان مقرره را برای خرج عساکر
و غیره کارسازی اولیای دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد را مادام که جنگ فیمابین
دولت ایران و آن طایفه باشد و رفع جدال نشود و آن طایفه با دولت ایران صلح ننمایند مضایقه نکنند
و شروط مرقومه مفصله درین امداد کوتاهی جایز ندانند و در صورتیکه فیمابین آن طایفه و دولت بهیه انگلیس
صلح اتفاق افتد باز تا هر وقت اولیای دولت ایران خواهند جنگ و جدال با آن طایفه
رفع نشود معلم و غیره بجهت تعلیم و تعلم سپاه در ایران متوقف باشد و اگر فیمابین دولت علیه ایران
و آن طایفه فرنگ نیز مصالحه واقع شود و اولیای دولت ایران باز معلم و غیره را بجهت تعلیم سپاه ایران
خواهند نگاه دارند اولیای دولت انگلیس مضایقه ننمایند **فصل پنجم** هر گاه طایفه افغان
با اولیای دولت انگلیس نزاع و جدال داشته باشد اولیای دولت ایران از این طرف لشکر تعیین کرده
بنحوی که مصلحت دولتین باشد بدولت انگلیس اعانت و امداد نمایند و وجه اخراجات آنرا از اولیای
دولت انگلیس بگیرند از قراری که امنای طرفین قطع و فصل خواهند کرد **فصل ششم** اگر جنگ و نزاعی
فیمابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه انگلیس را در آن میان
کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه صلح گردند

فصل هفتم در صورتی که در سواحل دریای قلزم چوب و اسباب مهیا شود و شاهنشاه ایران
خواهش نمایند که در خورهای بحر مزبور کشتیهای جنگی بسازند پادشاه بهره دستگاه انگلستان اجازت
بمعلم و عمله کشتی‌ساز و غیرهم از دار السلطنهٔ لندن و هم از بندر بمبئی نمایند که بخدمت شاهنشاه ایران حاضر
و بخدمات مرجوعه اقدام نمایند و مواجب و اخراجات آنها با دولت ایران باشد موافق قراری
که از خارج با ایلچی دولت انگلیس داده خواهد شد فصل هشتم اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد که دشمنی
کند و یاغی شود و فرار بولایات انگلیس نماید باید بمحض اشارت امنای دولت ایران آن کس را
از هر ولایات که هست بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانهٔ ایران کنند و در صورتیکه
پیش از رسیدن آن کس بولایات مزبور اشارتی از امنای دولت ایران درباره او بحاکم آنجا در رسد
آن کس را رخصت ورود و آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر فرود آید او را گرفته روانهٔ ایران نمایند
فصل نهم اگر در بحر العجم اولیای دولت ایران را امدادی ضرور شود اولیای دولت انگلیس
بشرط امکان و فراغ بال در آن وقت کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد
آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که امنای دولت
ایران نشان دهند و از جای دیگر بی رخصت و ضرورت عبور نکنند فصل دهم مواجب صاحب منصبان
و معلم و عمله و غیره را امنای دولت انگلستان نخواسته‌اند و لیکن چون شاهنشاه جمجاه ایران نخواستند
که کسی که اکنون بخدمت ایشان مشغول باشد از عنایات خسروانه بی‌بهره ماند از وفور مرحمت قرار داده مقرر داشته اند که موافق
تفصیل ذیل انعامی به هر یک از ایشان عنایت شود و اگر خدا نکرده کسی از ایشان در خدمت مرجوعه کوتاهی کند

بجز اظهار بایلچی از حضرت شاهنشاهی رانده خواهد شد فصل یازدهم چون شهنشاه و پادشاه جمجاه خواست
که این عهد جاوید مهد ابد الآباد بیانه اولاد و احفاد مجدد و پایدار و برقرار بماند از هر دو طرف بهی الشرف
قرار چنین یافت که هر یک از کواکب سپهر پادشاهی که ولیعهد دولت و زیب بخش سریر سلطنت باشند
با دولت دیگر عهود و یکجهتی و دوستی را پایدار داشته این طریقهٔ انیقه را محض معمول دارند و هرگاه ولیعهد یکی
از دولتین علیتین محتاج باعانت جدیدی از دولت دیگر گردد بطریقی که پیشرفت و صلاح دولتین و مملکتین
و مقدور طرفین باشد مضایقه و کوتاهی در امداد و اعانت ننمایند و اعانت و امدادی که استعمال از قرار
تفصیل فصول سابقه در این عهدنامهٔ میمونه مشخص شده است با ولیعهد نیز مستمر و برقرار باشد فصل دوازدهم
چون از قراری که برای اولیای هر دو دولت واضح و از مکنون دل و ضمیر ضمیر یکدیگر واقف شده‌اند منظور از این عهد دوستی
ازدیاد قوت هر دو دولت و دوستی هر دو مملکت است و هر یک از شهنشاهان خاطر است که تقویت یکدیگر
کرده با همدیگر در مملکت طرفین افزوده باشند و مطلب و خواهش امنای دولت بهیه انگلیس است که دولت
علیه ایران روز بروز زیاده و قوی و مستحکم گردد و از خارج کسی نتواند دخل در مملکت مزبور نماید و با اعانت دولت
بهیه انگلیس دولت و مملکت ایران قوی‌تر و فسیح‌تر گردد و اگر در سر امور و اجلهٔ مملکت ایران فیمابین شاهزادگان
و یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیه انگلیس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید
و احیاناً اگر احدی از ایشان الیهم ولایتی و جایی از خاک متعلقه بایران را بدولت بهیه بدهند که بازای آن کمک
و اعانتی نمایند هرگز اولیای دولت انگلیس باین امر اقبال نکرده و پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف
در ممالک متعلقه بایران نخواهند نمود و تصدیق نامهٔ همایون که بر مصالحهٔ جدیدهٔ دولت سنیهٔ عثمانی

مرقوم کلک تخشیان تا غایت مبالغه گردیده اگرچه کاتب حروف را در تحریر اختلافی که نمود اتمم عهدنامه
در لفظهای دیگر نوشته شده ثبت

بسم الله الرحمن الرحیم

این نسخه که مضبوط شد الان سابق نمود

حمد و سپاس بی حصر و قیاس خداوندی را سزاست تقدست اسمائه و عظمت آلاؤه که از رشح
صدور و انقباض قلوب و تفاق زمره و رسیق ربقان کلمه و طریق رتق و جنگ و جدال و ایقاع
صلح و صلاح را منوط بمشیت و اعراض و التفات و اعتراض ظلال رحمت و شمال قدرت خود داشته
وجود مسعود پادشاهان عشیر جهان و نشاط دوران نمود و معاش اسلام و مسلمین را در ظل عاطفت و عنایت
معاهد امن و آرام مهیا فرمود و درود نامحدود بر روان پاک بهترین و مهتر کاینات سید و سرور
موجودات خواجه رسل هادی سبل محمد مصطفی و آل و اولاد و تابعین و اصحاب او باد وبعد
چون حوادث و وقایع چند بین الدولتین واقع و حادث شد که سلم و صفوت مبدل بخصومت محجوب
گشت و بحکم جهت جامعه اسلامیه رفع آن و وقایه دماء مسلمانان واجب بود از قبل دولتین علیتین عثمانیه
حفظ این معنی ظاهر شد از جانب همایون نایب السلطنه و کیفیته لازم گشته بموجب فرمان ما مور بمعه
مفتاح ابواب فتوح و مصباح مشکوة روح غره غرای ظفر فرزند ... مظفر و سعید دولت علیه عباس میرزا
عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت دستگاه فخامت و مناعت انتباه صاحب رایت و استیفای خاص
مقرب الخاقان میرزا محمد علی بسفارت و وکالت مطلقه مخصوص و منصوب و از جانب همایون اعلیحضرت
گردون رتبت کیوان رفعت برجیس حشمت شمس فلک شهریاری بدر افق تاجداری ... الخوانین
باسط بساط عدل و احسان جمال الاسلام والمسلمین ذو الشوکة والشهامة

پادشاه اسلام پناه انجم سپاه سلطان البرین خاقان البحرین خادم الحرمین
الشریفین السلطان ابن السلطان شهریار کامکار کامران الغازی محمود خان
ابد الله ملکه بر حسن وکالت آن جناب مجدت نصاب جلالت کتاب فخامت
انتساب متمم امور الجمهور بالفکر الثاقب مهر صایب صدر اسبق
اکرم سرعسکر جانب شرق و والی ولایت ارزنة الروم محمد امین رؤف پاشا عطا شده بود و فیمابین
وکیلین مشار الیهما در مدینه ارزنة الروم قرار شد پس از دیده وکالت نامه‌های مطالعه مجلس مکالمه منعقد
و مصالحه مبارکه با این نسق و آیین ترتیب و تعیین یافت و طرفین حجت ممهور بیکدیگر تسلیم کردند
و با مضا و تصدیق دولتین علیتین رسید اساس بموجب مصالحه و معاهده سنه هزار و یکصد و پنجاه
و نه حدود و ثغور قدیمه و شرایط لفظ از امر حجاج و تجار و دفتر اسرای و تخلیه سبیل اسرا و اقامت
شخص معین در دولتین علیتین و ترضیه تامه دهد کلا من الدولتین باقی و مرعی بعد از کان آن وجها
من الوجوه خللی واقع و عارض نشده در میان دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضیات الفت
همیشه در کار باشد شرایط فیما بعد خصام آشوب و خصام در میان بعد در میان دولت علیه معامله
که موجب کدورت و برودت و منافی سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود و قدیمه دولت
علیه عثمانیه میشد و در اثنای حرب و مقدم بر آن بدست دولت فخیمه ایران آمده و از جمله قلاع
و بقاع و اراضی و قصبات و قریه از حیث حال تحریر مصالحه خیریه از تاریخ این تمسک معتبر الی مدت
شصت روز تماماً بطرف دولت عثمانیه تسلیم شود و بعد از حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را

بلا کم و زیاد تخلیه نمایند که آنچه در بناهای را محتاج الیه آنها باشد از مأکولات و غیره عطا شود و سرحدات

طرفین ایصال یابند **ماده اولی** دولتین علیتین را از امور داخلیه یکدیگر مداخله جایز نیست فیما بعد از جانب

بغداد و کردستان مداخله جایز نداشته در حوالی که از جهات سنجاق کردستان داخل حدود

میباشد سَبَباً مِنَ الأَسبابِ وَ وَجهاً مِنَ الوُجوهِ از طرف دولت علیه

ایران مداخله و تعرض نرود و در متصرفی سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره

اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق عبور نمایند از باب رسومات عادیه ییلاقیه و قشلاقیه و سایر دعاوی

که وقوع یابد مابین وکلا و نواب العلیه دولت ایران و وزیر بغداد محاکمه شده رفع نمایند که باعث

کدورت بین الدولتین نباشد **ماده ثانیه** بابت نه و از اهالی ایران بمکه مکرمه و مدینه منوره و سایر

بلاد اسلامیه آمد شد نمایند مثل حجاج و زوار و تجار و دیگر آدمی بلاد اسلامیه رویه معامله نمایند

و از ایشان باسم دوره و سایر وجوه خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه باج و غیره نشود و اگر مال التجاره

داشته باشند بروفق حساب گمرک مطالبه شده و زیاده متعرض نگردند و در طرف دولت ایران

نیز با تجار طرف دولت عثمانیه و اهالی ایشان بر این وجه معامله نمایند و بمقتضای شرایط بقیه فیما بعد

در حق حجاج و تجار دولت علیه ایران تقیید و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج

و میر میران کرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانیه دقت و رعایت شود و از شام شریف تا

حرمین محترمین و از آنجا الی شام شریف از جانب امین صره همایون نیز نظارت احوال ایشان بشود

و خلاف شرایط هیچ چیز واقع نگردد و در حمایت ایشان همت نمایند و اگر در میان ایشان نزاع روی دهد

امین صره

امین صره همایون بمعرفت مقتدای معین که در میان ایشان است نظارت آنها نماید و از مخدرات

حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت علیه ایران که بمکه معظمه

و عتبات عالیات میروند فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص رسومات

گمرک تجار و اهالی دولت علیه ایران مانند دولت علیه عثمانیه معامله شود و از مال التجارت ایشان

یکدفعه بقرار صدی چهار قروش گمرک گرفته تذکره بدست ایشان داده مادامی که از دست

ایشان بدست دیگری منتقل نشده دست دیگر از ایشان گمرک نگیرند و تجار ایران لاجل التجاره چپق

شیر را که مدار العاده می آورند در بیع و شرای آن انحصار نباشد و هر کس خواهد بیع نمایند و با تجار

و تبعه و اهالی دولتین علیتین که بممالک جانبین آمد شد نمایند بمقتضای جهت جامعه اسلامیه

معامله دوستانه شده و از هر ایذا و ضرر محفوظ باشند **ماده ثالثه** آنچه از عشیره حیدرانلو و سپکی

در میانه دولتین علیتین متنازع فیها بعد الامروز در خاک دولت علیه عثمانیه ساکن میباشند مادامیکه

در سمت آنهاست اگر در حدود و ممالک ایران تاخت و غارت برسانند سرحدداران در منع و تأدیب

ایشان دقیقه ننمایند و اگر از تاخت و غارت دست برندارند و از جانب مأمورین سرحدات منع ایشان نشود

دولت علیه عثمانیه از تصاحب ایشان کف ید نمایند و اگر ایشان برضای خود بسمت جانب ایران بگذرند

دولت عثمانیه ایشان را منع و تصاحب ننمایند و بعد از آنکه بطرف دولت علیه ایران بگذرند لو اگر

بممالک دولت عثمانیه بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران نگذرند

و از وقت از حدود دولت علیه عثمانیه بتاخت و غارت برسانند سرحدنشینان دولت ایران در منع و تأدیب

ایشان دقیقه نامرعی نمانند ماده رابعه بموجب شروط قدیم فراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذلک
از عشایر و ایلات هر کسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانیه بدولت فخیمه ایران و از دولت بهیه ایران
بدولت سنیه عثمانیه بگذرند باید آن گذشتگان تصاحب نشوند ماده خامسه آنچه در دارالسلطنه
و سایر ممالک دولت علیه عثمانیه اموال تجار ایران بمعرفت شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است
از تاریخ این تمسک در ظرف شصت روز در هر محلی که باشد بموجب دفاتر مرقومه بمعرفت شرع و معتمد
دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و از برای اموال محفوظه آنچه که در اثنای وقوع عداوت از
حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانیه از جانب بعضی وزرا و ضابطان جبراً گرفته باشند و از
افاده و اظهار دولت علیه ایران از دولت بهیه عثمانیه فرمان بر طبق آن تعهد و تأکید شده است در هر محل
صادر و بر از اثبات شرعی گرفته و تسلیم شود ماده سادسه در ممالک دولت علیه عثمانیه از اهالی ممالک
طرفین کسانی که فوت میشوند اگر وارث و وصی شرعی مشارالیه باشند مأمورین بیت المال ترکه همان متوفی را
بمعرفت شرع دفتر کرده و بثبت سجلات شرعی رسانیده و آن اموال را بامینه در محلی امن تا مدت یک سال
حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آمده بموجب ثبت سجل شرعیه اشیای متروکه تسلیم شود و از رسوم
عادیه و کرایه محل آن اشیا را گرفته باشند و آن اشیا را اگر در مدت مزبور حریق و تلف شود ادعای
آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسند ترکه محفوظه را مأمورین بیت المال باطلاع معتمد
دولت بهیه ایران فروختن از آن حفظ نمایند ماده سابعه بموجب شروط سابقه برای تأیید دوستی و مودت
در هر سه سال یکنفر از دولتین در طرفین عالیین مقیم و متوقف باشند و از تبعه دولتین علیتین که در اثنای حرب

بطرفین

بطرفین گذشته اند بنا بر حرمت این مصالحه خیریه نیات این جهات نشود خاتمه آنچه از
اساس و شروط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال محرر که بالمذاکره قرار داده شده از طرفین
قبول گشته ادعای اموال منهوبه و تضییعات و تضمین مصارف حربیه از جانبین ما مضی که صرف
نظر شود و از جانب دولتین علیتین بر وفق عادت تصدیق نامها مبادله شده بواسطه وسطا و سفیر
از تاریخ این تمسک الی مدت شصت روز در راس حدود دولتین با یکدیگر ملاقات کرده بجانب دولتین
ایصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه بما لهم حقیقته از تاریخ تمسک معتبره
مرعی و معتبر گشته و از هر جهت تازه و کدورت و خصومت منطفی گشته مبانی دوستی و خلاف عکس آن دو شروط معقوده
مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله جایز نباشد و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر بر خصوص کامله از جانب
دولت علیه عثمانی در این تاریخ هزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی القعده الشریفه این
تمسک ممهور و ممضی شد. وَالْخَاتِمَةُ بِالْخَیْرِ وَالسَّعَادَةِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلاً وَآخِراً
وَظَاهِراً وَبَاطِناً سنه ۱۲۳۸ در سنه ۱۲۳۰ هجری دو نفر از اهل مملکت چین که برسم سیاحت به این ممالک
آمده بودند وارد دارالخلافه طهران و بتوسط بعضی از پیشکاران بارگاه خلافت عظمی بار خاکبوس حضور باهر النور همایونی
شاهنشاهی یافته مقرر شد که کاتب حروف آنها را در منزل خود نگه داشته در طی آن تحقیق اوضاع مملکت
و علما ممکن بشود اگر چه زبان ایشان بسیار دور از لغت این ممالک و دریافت سخن از ایشان نهایت اشکال داشت شبها
با جلاس بعضی اشخاص که در انواع ترکی استحضار داشتند تحقیقات مسطوره بعمل آمده بتکرار و ایما و شباهت الفاظ
بالفاظ این فقرات معلوم و در طوماری مرقوم و محفوظ ماند از آن قبیل افتاده چند روز از صحبت سلام علیکم بود

[illegible] ذی القعده [illegible]

میگویند مملکت مزبور عریض است عریض و وسیع و ساحتی است ظریف و بدیع هوایش باعتدال مایل
و زمینش برای زرع غلات و غرس اشجار بغایت مستعد و قابل است از فرط تمیز و تشخیص فصول کیفیت
حرارت و برودت هوا و نزول برف و باران و تفریق و تغییر شبان و روزان در سه فصل با اکثر بلاد
ایران مطابقتی تمام دارد و در اکثر بلاد و غابات و اشجار بسیار است و از فواکه چه مزروعی از قبیل خربزه و هندوانه
و امثال آنها و چه شجری از مقوله به و سیب و انگور و امثال اینها و چه مرکبات مثل نارنج و ترنج و غیره
در کمال خوبی وجود و وفور و همچنین حبوبات و بقولات و ارزن و دیگر متعلقات زراعت بهمین دستور
و در بیشتر ولایات معدنهای بیشمار و شکارگاههای بسیار است مخزن انواع وحوش و طیور و از
حیوانات بارکش فیل و شتر و قاطر و امثال آنها متداول و مشهور و مردم آنجا اغلب صاحب حسن و جمال
و ارباب صنایع هر یک در حرفت خود یگانه و کامل‌اند و بیشتر بلهو و لعب و شرب خمر مشهور و معروف
و اغلب اوقاتشان بهمین امور مصروف است مردم سپاهی و لشکری هم در سه ولایت قمرکان دارند
اما سپاه بدیشان احتیاج نمی‌افتد و در میان مملکت جنگ و جدال روی نمیدهد مگر لشکر در سرحدات
مملکت گاهی بکار رود و گاهی در حراست ثغور با مردم خارج اقدام بمحاربه و پیکار اسباب حرب و اسلحهٔ
استعمالشان است شمشیر و کمان و کمتری تفنگ اما توپ و خمپاره و زنبورک و دیگر اسباب آتشخانه ندیده
و نشنیده‌اند سپاهیان سوار و پیاده هستند اما اسب مخصوص سپاه و خارج شهر است و در محوطهٔ
شهر کار بسته نمیگذارند و وسعت مملکت مزبور را طولاً و عرضاً تخمین کیال میگویند و از قراری که نشان
میدهند و علامات مذکوره مینمایند مملکت مزبور در مشرق بلاد خراسان واقع است و در آنجا شهرهای

از

۴۸

بزرگ معمور و بلدان وسیعشان موفور است که بعضی از آنها را مشار الیها ادعای رؤیت مینمایند
و برخی را باستماع و شهرت مذکور میکنند و اسامی شهرهائی که دیده و شنیده‌اند برای آنچه در محل
عبور مشار الیها واقع بعضه و بعد تفصیل داده میشود یکی شهر ماچین است که مستقر سلطنت سلطان آنجاست
با وصافی که بعد نگارش خواهد یافت دیگر شهر جابان بزرگتر از ماچین نه دروازه دارد و مسکن مشار الیها
ندیده‌اند دیگر شهر بجین ولایت بزرگی است و شصت دروازه دارد و دیگر شهر باماق دیگر شهر اسپیش دیگر
شهر کیا دیگر شهر چمراه دیگر شهر زنگویه دیگر شهر جبال دیگر شهر تقلان و در خلال شهرها در حوالی حومه
آنها مرکات و قصبات وسیعه و محال و قلعجات و قرا و مزارع عدیده و چه از کوهستان و چه دشتستان
از کمیر و سیر واقع است که در بعضی از آنها باجتماع یا افتراق نمک حاصل میشود و درخت کرم ابریشم
و بادام بسیار است شکر و ادویه معروفه مانند جوز و قرنفل و بید در اغلب اماکن هم از خود دارند و هم از
هندوستان می‌آورند و از جمله شهرهای مفصله مشهور بشهر عظیم است که بخیر و گذشته پایتخت سلطنت
و مستقر دولت آنها است مسمی بماچین و بمحروس و همچنین در وسط مملکت واقع است و مشار الیها
از تفاوت اطراف حد و وسعت شهر مزبور را اظهار ننمودند و میگویند شهر ماچین مشتمل است بر چهل دروازه
که از هر دروازه تا دروازه مقابلش شش منزل مسافت است و شهر مزبور حصاری دارد بغایت مستحکم و استوار
از آجر و سنگ مشتمل بر ابراج عدیده کشیده بمقدار ارتفاعش معادل حصار دارالخلافه طهران و
خندق هم که پیرامون حصار حفر شده در عرض و عمق چندان تفاوت با خندق دارالخلافه ندارد
و در خارج دروازه سمت غربی شهر که موافق حدس و ظن سمت خراسان است در سه فرسخی کوه عظیمی است

که چشمها و شعبه‌های آب از آنجا فرود می‌آید و بهم می‌پیوندد و سیلاب خانه هر قدر بشهر نزدیک میشود
آب قویتر و رودخانه بزرگتر میشود تا نزدیک شهر پا است مشتمل بر چهل چشمه آب این رود از میان گذشته
داخل شهر میشود و از نهری که میان شهر واقع است و عرض آن مسافت یکروزه راه است بکشتی
دیگر می‌گذرند و طول آن طول شهر است میگذرد و به یک جانب شهر بیرون میرود و بعد از یکماه پس رفتن
آب این رود داخل دریای بزرگ میشود که مشار الیهما اسم آن دریا را نمیدانستند و اگر دیده‌اند و نمیدانند
بکجا منتهی میشود همین قدر شنیده‌ام که آنطرف دریا مملکتی است که اهل آنجا همه مسلمان و شیعه هستند
و این نهر که در میان شهر جاری است شهر را دو قسمت میکند در یک قسمت سرارک واقع است با حصار و دروازه
و این سرارک مخصوص پادشاه و اقوام و اتباع اوست و طرف دیگر منقسم بر سه قسمت است قسمی که در
وسط واقع است مردم شیعه ساکن هستند و در دو قسم طرفین اهل خودشان که هیچ مذهبی ندارند و کافر
محض هستند و بجز پادشاه کسی را نمیشناسند و نمی‌پرستند سکنی دارند و قرار سلطنتشان در میان اقارب
و عشایر سلطان چنان است که از بنی اعمام پادشاه رس و هر یک طایفه و سلسله در یکی از آن سرارک
هستند یکنفر از اهل یک ارک را که شایسته دانند بسلطنت برمیدارند و چون او وفات یافت
یکنفر از پادشاه زاده‌های مستعد ارک دوم را بسلطنت نشانند و بعد از آنکه او فوت شد پادشاه زاده‌ای دیگر از
ارک سیم را بر سریر سلطنت می‌نشانند و همچنین به دستور دوره را میگیرند و اکنون پادشاه مملکت مزبور که
بقاعده خود خان میگویند عظیم خان است و دستور سلطنت چنان که پادشاه روزی یکدفعه جلوس
بدیوان می‌نشینند و از بومی و غریب و نوکر و رعیت هر کس را عرضی و مطلبی است خود بلاواسطه میرساند

دعاوی مردم

عرض نمایند فاما از قواعد و قوانین مقرره فیما بین سلطان و وزرا و امرا چنین مشار الیهما رعیت
بعلت اختصار و اطلاعی ندارند و شهر مزبور مشتمل است بر عمارات عالیه و کوچهای وسیعه و خانه‌های
خوب و باغات مرغوب که جمیع از آجر و سنگ ساخته شده و بیکدیگر متصل است و فرش زمین
کوچها و بازارها همه از سنگ است و سقف طاقها و بیوتات اکثر از چوب و بر روی بعضی گچکاری و
نقاشی میشده و در محلات مسلمانان مسجد و مدرسه بسیار و در آنها پیشنماز و مدرس و طلبه و مصلین
و ارباب عبادت هستند و بطریق مذهب خود در نماز مینشینند و از دیوان قلیلی وجهی برسم جزیه از آنها
ماخوذ میشود اما بمذهب و ملتشان رجوعی نیست بیرون شهر باغات و بساتین و تفرجات متصل
و منفصل بسیار دارد و دیگر صحرای صاف است و قاعده مال دیوان و خراج سلطان بدین نحو
که در ولایت پای تخت از اهل خودشان هیچ نمیگیرند از شیعیان که در آنجا هستند هفتی پنج پول میگیرند
که هر پنجاه پول یک روپیه و ده روپیه یکتومان و بتخمین تفاوت چندان با پول ایران ندارد و لیکن
این پول رعیتی است و تومان سلطانی از پول نقره است که سی و دو تومان رعیتی میشود و از آنها میگویند
و پول اشرفی ایشان ده ریالی و هشت ریالی و شش ریالی دارد اما از ولایات غیر پای تخت قلیلی
از هر کس برسم خراج میگیرند و مداخل سلطان بیشتر از بابت غواصی دریا و استخراج مروارید و جواهر
از بحرات اهل آنجا یا کافر یا شیعه هستند و اهل تسنن در آنجا هیچ نیستند و نهایت دقت
در این دارند که شیعه از ولایت بیرون نرود و از این خایفند که مبادا به این ممالک آمده بحرکت
ما را وصف دین بجهة آنجاها نمایند و اگر مستحضر شوند که شیعه بدون اذن و ترخیص بیرون رفته باز

بدست آورند بسیار قیمتی ساختند و از پادشاهان ایران بسیار محظوظ هستند و اسم مبارک شاهنشاه
عالم پناه را شنیده و دیده اند از دخول و خروج تجار و ارباب معاملات و سیاحان بشهرهای ختن تتبع نمیکنند
همین قدر است که کس را بکارخانهای ارباب حرفت مخصوص از قبیل نقاشی و ظرف سازی و نساجی
و امثال اینها راه نمیدهند و میگویند این ظروف که با چینی ها می آورند از آن ولایت نیست و ظروفی که
آنجا می سازند شباهت باین ظروف ندارد و از غایت لطافت و نازکی حمل آنها نهایت صعوبت
دارد و در میان خودشان بقیمتهای اعلا داد و ستد میشود و ظروفی که باین ولایات می آورند از ولایات
نزدیک باین مملکت است از صد و دو مملکت مزبوره مشار الیها اطلاعی ندارند سمت مشرق آن
موافق آنچه میگویند بهمان دریای بزرگ و دو ولایات الطرف منتهی و محدود است و از سمت
طرف غرب هم موافق حدس و حساب بخوارزم و خراسان محدود میشود اما مسافت از آن
مملکت تا خراسان مشار الیها که از راه راست نیامده مطلع نیستند از قراری که شنیده میگویند بخط
مستقیم شش ماه بیشتر مسافت نیست اما از راهی که خود آمده اند یکسال کم یا بیش بعضی از اسامی
شهرهای بزرگ که در راه عبور اتفاق افتاد بعضی را مجملا دیده و از تفصیل اوضاع و اطوار آنها مختصرا گردیده یا نگردیده اند مرقوم میگردد
اما بلادی که متعلق بمملکت چین و سلطنت آنها باعظیم خان است یکی شهر سیجون است شهری است بزرگ
از ماچین تا آنجا یکماه مسافت است دیگر شهر قمول است در خلال منازل آن دریاچه است هفت روزه
بکشتی باید رفت از سیجون تا قمول دو ماه راه است دیگر شهر ایلیه شهر بزرگیست از قمول تا آنجا پانزده روز
دیگر شهر تورفان است سراو مطلعی است از ایلیه تا آنجا دو ماه مسافت است دیگر شهر کوچات از تورفان

تا آنجا

۴۰

تا آنجا یکماه راه است دیگر شهر سیرم است از کوچات تا آنجا بیست روز مسافت است دیگر شهر آقسو است
از سیرم تا آنجا ده روز راه است دیگر شهر ختن است از آقسو تا آنجا بیست و پنج روز راه است دیگر
شهر یارکند است از ختن تا آنجا پانزده روز مسافت است اما بلادی که متعلق بچین نیست و رجوعی بعظیم
خان ندارد یکی شهر تبت است شهر بزرگی است و از یارکند تا آنجا یکماه راه است دیگر شهر کشمیر است از تبت
تا آنجا بیست روز مسافت است دیگر شهر بالتین است از کشمیر تا آنجا ده روز راه است دیگر شهر هنین است
از بالتین تا آنجا هجده منزل است دیگر شهر قندهار است از هنین تا آنجا بیست منزل است دیگر شهر
هرات است از قندهار تا آنجا ده روز راه است و در این راهها منازل صحرا و بیابان و کوه و جنگل
همه هست تا راهی که عبور متعذر و متعسر باشد ندارد و اسب و قاطر و شتر همه آمد و شد مینمایند
تذنیب در ذکر احوال درویش سیاح نموده پدر و پسری بودند اسم پدر را بابا قوچه میگفتند شاید بابا خواجه
باشد بلهجه و لغت خود چنین گویند یا از اعلام آنجا یکی این باشد و اسم پسر سلیمان از جمله شیعیان
ساکن شهر چین و در آنجا بشغل بزازی و قماش فروشی مشغول بوده اند در اصول عقاید تشیع راسخ هستند
و نماز را با داب شرع بجا می آورند میگویند اگرچه در آنجا بواسطه مخالفت مذهب خالی از دلتنگی نیستیم
اما هر وقت بخواهیم شاه آنجا را می بینیم و عرضی که داشته باشیم میکنیم و کسی را راه نیست و تعرضی بما نیست
برای سیاحت و شوق زیارت بر سرمان افتاده روانه شدیم چندی در دار السلطنه متوقف بودند
دو بار بار یافته بحضور پرنور رفتند از سرکار جهانمدار همایون شصت تومان در وجه پدر و
چهل تومان در وجه پسر انعام عنایت شده رفتند

رسیلهٔ همایون شاهنشاهی که از مقام اوجاب انتساب بجناب شیخ محمد حسن امام جمعه دار الخلافه مرقوم شده

جناب قدسی مآب قدوسی انتساب شرایع مکارم معارف نصاب فضایل و فواضل عوارف
انتساب جامعاً لمعالم الفروع والاصول عالماً لجوامع المنقول والمعقول
قدوة اماجد المجتهدین عمدة افاخم المحققین مقتدی معاشر المؤمنین
مرجع عشایر المسلمین الشیخ الادیب المؤتمن الشیخ محمد حسن حفظه
الله عن طوارق المحن زیب مجامع افاضات و مجمع معالی افادات بعهٔ مکشوف رای
حقایق آرا باد که دیرگاهی است ما را از حصول استحضار بر مجاری احوال آنجناب سعادت مآب خبری
تازه حاصل نگردیده و اشواق خاطر بفیوضات صحبت لازم السعاده بغایت کمال رسیده در این وقت
تذکار خاطر آنجناب محامد اخلاق و اظهار مراسم التفات و اشتیاق بنگارش این همایون رسیله
حسن مساق داعی آمده در طی آن رقم زد کلک اظهار میشود در این اوان که در این اوان رایات
نصرت طراز اسلام در مقابل اعلام کفر و ضلال افراخته و حسام مجاهدین بمقاتله کفار خذلان قرین
آخته گشته آیت مبصر مسلمین را باداء تکبیر جهاد در مقام مقاومت آغاز اقامت است و مستقبلین
قبلهٔ قتال را در مقابله مشرکین نیت اقامت آشوب قیامت بر هر فرد از فرق مسلمین در اعلای
معالم دین بمقدار قدرت اعانت و اقدام ضرورست و هر کس از معاشر مؤمنین از برای تقریر شعایر شرع
مبین بنصرت مجاهدین علی حسب المقدور مکرم و مأمور میباشند معلوم است که آنجناب سعادت مآب
نیز امتثال حکم وجاهدوا فی سبیل الله را از خیل دعاة تیپ سپاهی خواهند نمود و استعداد

درجه فضّل الله المجاهدین علی القاعدین درین مقام فی اناء اللیل واطراف
النهار بتقاعد متقاعد نخواهند شد و بنصرت خواهی غزات دین از جمیع موحدین مجامع
مسلمین منعقد خواهند داشت و باتصال دعای خیر برای ذات اقدس ما در جمعیت و انفراد
همت استمام خواهند گماشت و علی ای اوقات حقایق حالات معارف سمات را با مطالب و مهمات
برای مهر ضیا اعلان که در انجام شرایط محبت منظور و بشارت عطیت صدور دارند تقدیم ایام اتحاد منتسب الیهم

رسیلهٔ همایون که بجناب سلطان العلماء حاجی میر محمد حسین امام جمعه دار السلطنه اصفهان بخصوص نفاذ اعتبار مرقوم شده

همواره مصباح محمود مسعود جناب قدسی مآب مصطفوی انتساب مرتضوی آداب فضایل و فواضل
نصاب جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مقتدی معاشر الانام مرجع افاضل
الایام سلطان العلماء حاجی میر محمد حسین امام جمعه و جماعت دار السلطنه اصفهان لازال مستفیدا
مستفیض ضیا افزای مشکوة افادت و افاضت بعهٔ برای معارف پیرا مکشوف باد که در این وقت
عبادت با حتوای شرایط حقیقت حاوی موجبات عبادت و از تعبیر دقایق صفت مظهر عبایای
عنایات از هدایای بلاد کابل و کشمیر در همایون بزم حضور از نظر سعادت وصول یافته چون
از دامان حلیتش دست تو آب هر شبهه کوتاه و با تسبار کمال محاسن بغایت مستحسن طبع
مهر اشتباه بود در نظر انور لبس آنجناب را آیتها اوقات ادای فرایض در مجامع مؤمنین سزاوار نمود
و لهذا باهدای آن پیرایه پوشش پیکر مؤالفت و تذکر خاطر آنجناب بترقیم این همایون رسیله
اقدام شد معلوم است عبای مزبور بمقتضای حصول اطمینان حقیقت و ... از جانب سعادت آیت

اغلب اوقات مأنوس عبادت آنجناب و مدار زیر دگاری عبادات بتوجه ضمیر ایشان بهره از
ثواب خواهد بود و بیگاه و گاه بجمعیت نفس از ذات اقدس را بدعای خیر یاد و جهتاته بر شر درطی
رسایل صادره فانه اعلان خرسند نمود که با نجام آنها شارع عتبه رود باقی ایام فاضل مستدام
رسید همایون که در فوت مرحوم آقا سید علی مجتهد بجناب آقا سید محمد خلف آن مرحوم مرقوم شده
جناب سیادت و سعادت معارف مآب افادت و افاضت و عوارف نصاب ناصب
أَعلامِ المعالي والمفاخِرِ كاشِفُ أسرارِ المحامِدِ والمكارِمِ سلالةُ أصلابِ
السِّيادةِ والسَّدادِ جامِعُ أسبابِ الهدايةِ والرَّشادِ زُبدةُ المجتهِدينَ
مَرجَعُ مَعاشِرِ المُسلمينَ السَّيِّدِ السَّنَدِ اللَّبيبِ والحَبرِ الخَبيرِ الأَديبِ آقا
سَيِّد مُحمَّد لا زالَتْ أُصولُ مَعالِمِهِ مُستَغرِسَ حَديقةِ الشَّريعةِ وشَرايِعُ
أَحكامِهِ شامِلةً لإشاعةِ شَعائِرِ عَشائِرِ الشِّيعةِ را لمعات مصباح وجود
از مشکوة فاضل ضیا افزای محفل افادت بعد بر رای معارف پیرا مکشوف باد که در این قرب
مسموع سامع علیه افتاد که طاوس ریاض رحمت رب غفور یعنی خجسته روح سید سعید مبرور
از قفص بدن با شیان وَطُوبىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ پرید و شهباز نفس قدسی حرکش
از مرجع اطمینان صفیر ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً شنید اگرچه آن مرحوم را
بمقتضای فطرت قدسی وقوع این واقعه که اسباب رجوع مقصد اصلی است غایت آمال و در
سلوک صراط المستقیم تکمیل نفس و حصول قصوی مدارج کمال است ولی ما را از فقدان فرصتهای آقاش

قدسی

قدسی اساس ملا لی کاملت و مجمع البحرین فضایل و فضل بدیع امواج افاضاتش جاذب و عالمگیر است
رسوم علوم و معالم معالی بر وجود وجودی علومش از عالم معدوم و بر عالمیان نامعلوم افتاده شعر
وَما ماتَ المعالي والعُلومُ بِمَوتِهِ فَعلى المعالي والعُلومِ سَلامُ وکرام
خلق را که خلق کریمش بر بیرا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ راهنمای تَخَلَّقُوا
بِأَخلاقِ اللهِ بود بی قاید و رهبر ایشان راه کرامت از دست و پای قامت از راه مانده شعر
وَكانَ مَقامٌ لِلكِرامِ بِبابِهِ فَلَم يَبقَ مِن بَعدِهِ لِلكِرامِ مَقامُ
همی تسلیل این واقعه همه عیون فضایل اکبر معطلة بی کنف ولای تعطیل و تعریق
انباشته و عیان فاضل را از شرب عین الحیات تعلم و تعلیم باز داشته شقه اعلام علوم بدست
واهی ملفوف و خاطر ارباب علم بکمافات ملالات محفوف است اگرچه آنجناب را به جناب حضرت
بشری در این معقده مزید تاثیری است ولیکن بمقتضای ملکات ملکی معلوم رای معارف آرا
هست هستی بی زوال خاصه ذات پروردگار و ما سواه را در معبر امکان نه محل ثبات و قرار است
افراد ممکنات را از رشیه تقدیر أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ در بروج مشیده بدر
گریختن ممکن نیست و چاره بر جوادث را از سر حد وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ بحت لا يَسْتَقْدِمُونَ
وَلا يَسْتَأْخِرُونَ تجاوز جایز نه شعر فَلا العِلمُ مَنّاعٌ وَلا الجُهدُ دافِعٌ وَلا
المُلكُ يَفديهِ وَلا المالُ يَنفَعُ آفتاب زندگی بی زوال زوال گر است و عطیه عمری
بی عوایب عین الکمال کجاست در دیباچه دیوان ایجاد در خاتمه کتاب نبوت جز نسخه تام خطاب

انك ميت وانهم ميتون محتوم نشده وبر سر فرد فرد جريده موجودات در طي طومار
اعمار از رقم حكم كل من عليها فان ابقاى بقا نرفت پس سزاوار آن بلكه ناچار چنان است
كه طعم حنظل صبر را بمذاق تسليم گوارا دارند وبغنيمه خاطر را بعبادت مشغول اعوان صبرتم از عرفت
لال باحدى فهو خير الصابرين رسيده اند از جزاء انما يوفى الصابرون اجرهم
بغير حساب فوايد لا تنالون ما تحبون الا بالصبر على ما تكرهون اينه
شعر صبرت وكان الصبر مني سجية فحسبك ان الله اثنى على الصبر
انجناب سعادتماب را نيز مرزوم شعار اخلاق است كه در طريق اصطبار قدم اجتهاد ثابت داشته
منشر اضرار علوم محي رسوم فاضات انز جرم باشند ومهمات را در گار ودى روح حالت عليان دارند
رسيله همايون كه در جواب مكتوب جناب عمدة المحققين آقا شيخ احمد الحسائى سمت تحرير يافته
احمد الله على ما حمده الحامدون واقر بان عن تحميده تقصر العالم
والحام دون الذي اختار احمد المختار من الاخيار وآله خير آل
واشرف الابرار وبعد نكشف نقاب حسناء توجهنا بالوجه الاحسن
لوجه الشيخ الكامل الفاضل الجليل العالم العامل النبيل جامع
اصول المعالم والمعارف ناشر معارف المعالم بالعوارف الحاوي
للفضائل الجليلة الحائز للخصائل الجميلة علامة العلماء الاعلام
مفخر الفضلاء الفخام مجدا ماجد المجتهدين سراج صراط السالكين

مرجع الاقاصي والاداني الشيخ الموحد الرباني لا زال محمود العواقب
ثم انه قد وصل الينا كتابكم الكريم وظهر علينا ما هو فيه من التبجيل
والتكريم داع يراعكم اداب التبرع بالبراعة والبلاغة وبلغ بلوغ
الاداب من براعة الصدق والصداقة قد وضح ما صح فيه من الدعاء
ببدايع الاملاء واملأ بالنا بالوثوق عليكم من ابلاغ الود واملاء
الولاء والشيخ المجد الفاضل المجد لجمع الفضائل والفواضل سلالة
الفضلاء العظام نتيجة العلماء الاعلام العالي بالمعالي والعلوم
على الاشباه الشيخ عبد الله استسعد بحضور محضرنا البهي واجرى له
ما احرى من التلطفات كما هو عليها احرى واستعلمناه مما حال لكم من
الاحوال والاوقات وشرح ما يشرح الصدر ويصفوه من مبالات
بالكم بالموالات والمصافات وضوعف وثوقنا بكم ونعتمد على ما نا ولكم
والله هو الموثوق والمعتمد لنا ولكم وما ذكرتم من عزيمتكم على المجاورة
في العتبات واقامتكم بادامة الدعوات ونيابة منا على الزيارات
علمنا واخذناها لنا غنيمة ثم اغتنمنا فذلك من امثالكم من الاصدقاء
غير بعيد ونحن على ذلك بشهيد ونعلم انكم من اولياء الدين و
كنتم لمصالح المسلمين مجتهدين ولما كانت الدولة القوية اقوى مصالح

للدين القويم فهي اجتهاد الدعاء يلزمكم ان تستقيم فعلينا حماية بيضة
الملة البيضاء بالبيض الصقيل وعليكم بتمهيد حماة الأدعية ه
لجيشنا الجليل وعلى الله لنا النصرة ولكم التوفيق وهو خير ناصر وشفيق
ولما استلزمنا ان نظهر وجوه توجهنا اليكم باي التقريب وتلقي
ما يليق من ارادتنا بكم على البعيد والقريب والشيخ المعزى اليه عازم
بالاياب وعزيمته بتذكرنا اياكم من محاسن الابواب فاشرنا بتنميق
هذه النميقة وجعلنا ما لكم سوار الاوراد والاذكار ولنا تذكرة
انيقة والشيخ يشهد ما شاهد منا بكم ويذكر ما ذكرنا في شانكم
وايضا اعيان حضرتنا ما عاين من عين عناياتنا اليكم يكتبون
ثم ان خواطر ضميركم بضماير خاطرنا عليكم تطلعون ونترقب منكم بالمواظبة
على الدعاء وتحصيل الخيرات لدولتنا العظمى وان تذكرونا عند
ادراك الزيارات وتطلبوا منا ما لكم من المسئولات لنشير الى الاسعاف

هم عنوان نشان دیگر است بجناب شیخ احمد که بقیه بعبارت فارسی سمت تسطیر یافته

احمد الله على ما جعلنا لاحمد المختار من الاولياء واكسانا لباس
الولاية لاصحاب الكساء ثم اذاقنا حلاوة حب حبيبنا وصديقنا
الصديق الحائز لقصبات الحقائق في رهان التحقيق والتدقيق كشاف

حقایق

حقائق العوارف بالمعارف حلال غوامض المعارف والعوارف صاحب
محاسن الاخلاق والخصائل ساحب اذيال الفواضل والفضائل
الشيخ العالم العامل الفاضل الفاصل بين الحق والباطل بالجد
الشامل الشيخ الكامل احمد لا زالت اعلام الدين مرفوعة بعلومه
وشعائر الشرائع معروفة برسومه در یکی از غزوات جهاد که اغلب علمای بلاد حاضر بودند
جناب مجتهد الزمانی ملا احمد را از جمله سبقت کرده و تهیه اسباب پیش از جمیع خروج در عزم جهاد دیده بود این رسیده بعد از این نیز ارسال شد
جناب قدسی القاب معالی نصاب معارف اکتساب جامع اصول المعارف المعالم کاشف حقایق
اسرار العوالم قدوة المجتهدین زبدة المجاهدین مقتدی معاشر الاسلام مفخر العلماء الاعلام ملا احمد
جزاه الله تعالى باعلاء معالم الجهاد والاجتهاد ووفقه بالنصرة
على اعداء الدين بالرشد والارشاد را حفظ نموده از سهام کید عدا حافظ و حارس
بوده مکشوف رای معارف پیرا بوده که اگرچه خصوص باهرات و اخبار زاهرات علمای اعلام را عموما
تحقق باخلاق انبیای عظام و تاسی باوصاف اولیای کرام از لوازم صفات و خصوصا آنجناب را
بمشاهدت و معاینت استلزام حسن شریعت و جهاد در غزوات مناظر حقایق عادی مستلزم ذات
افتاده پیوسته در اجرای اسباب اوامر دین جری و با مضای قضایای شرع مبین از اغراض اغماض بری
بوده اند و در طریق تقدیم مرضی حق اقدام اقدام بر سر آن بآن تقدم داشته و در تشیید مثوبات برکوبات
اهمال از اعمال های احتراز کنار گذاشته اند و لکن در این نهضت مسعود عزیمت شریعت مورود اهتمام و اقدام تمامی

در مدارج غیرت تمام ظاهر گشته اند که همگنان را مایه عبرت آمد و در مراحل صداقت دولت جد
و اجتهادی معمول داشته اند که ما را موجب حصول خجالت گردید مساعی کامله را مصروف طبع
در رضای حضرت مستطاب جهانبانی و میثاق مشکله را بدافعه تکلیف متکفل شده اند در هر وقت که عزیمت تکلیف
ایشان معروض و مسموع گشت از روی حقیقت بر حسن اعتقاد و کمال اعتماد ما بر اسم دین داری و صداقت
شعاری آنجناب افزود و از این راه که از جانب همایون ما تمهید مقدمه معذرت در مجامع ذات آن گونه
اقدامات رفته تجلی تازه روی نمود در مقامی که از مقام ارادت معاینه عنان تکاور التفات بمیدان ملاقات
فضلای عظام کامیاب [illegible] معطوف افتاد و در آنجا عالیجناب فضایل مآب نتیجة الفضلاء و المجتهدین
ملا محمد و دیگر اصحاب آنجناب مستعد حضور بزم سعادت تمام و مشمول ملتفتات بیحد و انتها گردیدند جای
آنجناب را در مجمع ایشان خالی نمودیم و بر حسن اجتهادات آنجناب مزید استحسان افزودیم
معلوم است که ایشان را اجر مثوبات فرایض تمام زیاده معلوم و ما را حقوق صدق ارادت بعد
مرتبه صداقت منظور خاطر ملاطفت [illegible] انشاء الله تعالی مجازات آن از جانب [illegible]
بیضا و دارای دولت عظمی مبذول و معمول خواهد افتاد مقاصدی که آنجناب سعادت مآب [illegible]
باشد در طی رسایل صادقانه اعلان دارند تا در تقدیم آن اشارت علیه [illegible]
در یکی از غزوات جهاد که فضلای ممالک اغلب حاضر رکاب بودند و جناب آقا سید محمد مجتهد مقدم [illegible] بودند
در جمعه [illegible] شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۴۲ در قزوین برحمت ایزدی پیوسته این مرسله همایون [illegible] به تعزیت جناب آقا سید مهدی [illegible]
همواره مجهود [illegible] عالیجناب مقدس القاب سیادت و سعادت انتساب فضایل و فضیلت مآب حقایق

المعارف

و معارف مناب عمدة السادات العظام قدوة الفضلاء الفخام مرجع معاشر المسلمین زبدة الامجد
المجتهدین آقا سید مهدی سلمه الله تعالی از قاطبه حوادث و نوایب محفوظ و محروس بوده مکشوف رأی
حقایق پیرا باد که از آنجا که بمقتضای آیات باهرات و مفاد احادیث اخبار زاهرات بقای بلا انقراض
مخصوص ذات مقدس حی قدیر و ما سواه را در عرصه فنا از انتقال و ارتحال لابد و ناگزیر است در این اوقات
بمقتضای قضایای مقدر و تقدیرات پروردگار داور غریق بحار رحمت غفار و مغفور سید سعید بزرگوار
آقا سید محمد تَغَمَّدَهُ اللهُ بِغُفْرانِهِ وَ اَسْکَنَهُ بُحْبُوحَةَ جِنانِهِ مدت معهود
حیات منقضی و زمان موعود حیات منقضی آمد بمقتضای مَا تَدْرِی نَفْسٌ بِاَیِّ اَرْضٍ تَمُوتُ
در دار السلطنه قزوین از دار فانی غربت سرای جاودانی نموده نفس قدسی اساس ایشان را از
ندای اِرْجِعِی اِلَی رَبِّکِ اطمینان کامل حاصل آمده داعی حق را اجابت و مرسلین را [illegible]
انهای ساحت و ملالت که داشتند [illegible] از این قضیه نامرضیه ذات همایون ما را از زیاده ملال و کدورت
حاصل و نهایت تاسف مقرون خاطر مهر شامل آمد اگرچه آنجناب را در وقوع این واقعه بس ناگوار
و از هر کس بیشتر گرانی و اندوه زیاده سزاوار هستند ولیکن از آنجا که از مدارج مثوبات صبر و شکیب آگاه
و تاویل آیات و اخبار ناظر بدین اجر و ثواب معلوم رای معارف پیرا هست تا نایره مصیبت را بزلال
اصطبار تسکین پذیر و مزید اجتهاد در طلب مغفرت برای آن غریق بحر رحمت تسلی بخش خاطر خطیر خواهند بود
بعد از وقوع این قضیه مراسم رعایت لوازم احترام در هر یکی از ممالک محروسه عموماً اقاصی و ادانی بنحوی
شایسته مراسم تعزیت معمول داشته نعش مغفور برحمت را با تمکینی که بایست نقل بعتبات عالیات

مشرفات علی مشرفیها اشرف شرایف التحیات والتسلیمات وجود
مسعود آنجناب را درین واسطه دعا تسلی افزای خاطر محبت آیات داشتیم طریقه مصادقت از مقتضیات
اگرچه گاه‌گاه بهر رسوم دعاگویی و خیرخواهی باشند و باعلان حقایق احوال خیر مآل اغلب اوقات مصحوب
طراز رسایل دوستانه باشند و مسئولات تفرقه را اظهار که اشارت علیه باتمام انجام رود بقیه ایام [illegible]

رسیله همایون که در جواب تعلیقه عالیجنابان آقا سید محمد و شیخ مجتهدین عتبات عالیات مرقوم شده

همواره ذات حمیده صفات عالیجنابان مقدس القاب فضایل و فضیلت ایاب حقایق و معارف
اکتساب شرایع و مکارم آدابان جامعی الفروع والاصول مجمعی المعقول و
المنقول علامتی العلماء الاعلام زبدتی الفضلاء العظام مفخری
المجتهدین مرجعی المسلمین السید السند المجد آقا سید محمد والشیخ
الاکمل الاعلی آقا شیخ موسی لازالا مفیدین مفیضین رب مجد افادت
و افادت بعد برای حقایق اقتضای ایشان مکشوف و مشهود باد که مکتوب مرغوب و نوشته مرقوم
اسلوب آنجنابان مشحون بکمال آداب در کنار شهود مهر انتساب کاشف شرایر صدق و دعاگویی و شرح
دقایق محبت و خیرخواهی و باعث مزید اعتماد و مایه حسن اعتقادات ایشان در تحصیل مثوبات دولت ابد
تمامی آمد و مضامین صدق قرینش بهیج اشراق خاطر و مقرر مزید مسیر ضمیر مهرمآثر گردید و فقراتی که در خصوص
ظهور و ثبوت صداقت و ارادت جناب جلالت و وزارت و امارت مآب کفالت و کفایت و
درایت آداب وزیر بی نظیر مکرم مشیر روشن رای معظم دولت پادشاه وزیر دارالسلام بغداد نگاشته و مدارج

اهتمام

اهتمام مشارالیه در انتظام مهام مرجوعه و توقیر و تبجیل فضلا و علمای دین و رعایت زوار و مجاورین و
و مراقبت احوال فقرا و مترددین ضمیمه عطاری سطور داشته بودند عالی التفصیل معلوم رای مهر نظیر و
مدارج توجهات و تفقدات شاهانه درباره جناب مشارالیه تضاعف پذیر آمد و مسئولات معروضه او را نیز
مقرون بمدارج قبول داشته انشاء الله روز بروز الالقاب مراحم ادامت و ازدیاد مراتب توجهات [illegible] خواهد بود
و تفقدات شهریاری نیز درباره او روز بروز خواهد افزود و در باب نقل نعش فرزند مبرور که نگاشته
کلک اخلاص و مودت مشارالیه تمنا و استدعا کرده بودند همایون نفاذ مقرون آمد در باب دیگر مطالب که
نگاشته بودند در حب اشارت علیه امیر الامراء العظام [illegible] السلطان
امین الدوله العلیه مکنونات خاطر مهرآثار را با آنجنابان نگاشته است طریقه یگانگی مصادقت مقتضی آنست
که گاهگاه در تحصیل مثوبات دولت و دعاگویی ذات سعادت آیات مراسم اهتمام معمول داشته اغلب
اوقات را مشغول جواب دعوات و ادراک زیارات هر یک از روضات مطهرات [illegible]
مذکر آیند و مسئولات را در طی رسایل اعلان که در انجام آنها اشارت علیه رود بقیه الایام افاضت ظلاله [illegible]

رسیله همایون که در جواب مکتوب جناب مجتهد العصر میرزا ابوالقاسم قمی که در طلب عفو تقصیر [illegible] نوشته
تحریر یافته که بسعادت آثار صدر نشین مسند فصاحت و بلاغت معتمد الدوله العلیه مرقوم شد چون [illegible] عفو
و اغماض شاهنشاهی و اعتقاد بعلمای دین آنست و نسخه آن در گنجینه ضبط نشده در اینجا زینت افزای [illegible] گردیده

همواره ذات خجسته صفات جناب قدسی القاب افادت و افاضت مآب حقایق و شرایع انتساب
محقق الشرایع ممزق البدایع جامع مفاخر الفضائل صاحب محامد

الخصائل صاحب المزایا لمکارم الاخلاق مقتدی الآفاق بالاستحقاق
مرجع الاسلام امام الانام علامة الاعلام مجتهد الایام میرزا ابو القاسم
ادام الله بقائه زینت بخش انجمن عافیت و سلامت باد و بعد مکشوف رای صواب انتمای عالی درگاه
میدارد که مکتوب محبت اسلوب آنجناب که هر سطرش مخزن لآلی حکمتی و در هر شطرش مخزون صدری
پاک و دل آگه فوائدی آن متممات محبت را حاوی و جامع آن مشتملات مودت را حاوی جواهر
سطورش هر کز مهر را حاجب نقاب و طی حروفش عقده کشای دل ارادت مایل در دمیدن نسایم مودت شمایم
اشراق ساحت خاطر ارادت ذخایر در [illegible] از دیده مهد را خاطر خبر سلامت وجود مسعود آنجناب بر عرصه
بصیرت باز و صحیفه التفات مضامین [illegible] تصفیه مشهود ضمیر مهر سمات افتاد و شگفتگی خاطر
معتقدان را اعلان داشته بودند که العیاذ بالله بد [illegible] وجود مسعود در حیّت موعود نزدیک است و از
آن پس از دوری آن شمع جمع فضایل انجمن سرور دوستان تاریک اطال الله بقائک و
انا لنا عز لقائک این چه رسم است تلخ و سخن جانکاه است وداع دوستان ناکرده بار سفری چنین
پسندیده نیست امید همه آنست که تن شما از صحت خداوند جسم و جان در این سال همین فال برآمد
با صواب پوشیم و سعادت ملاقات آنجناب را در ازلهای دیگر نیز بکام خاطر جوییم از فرص بخششهای
آنجناب با معتقدان دیری نرفته عزیمت دوری ز دوده است و در این نزدیک وقوع این حادثه
در ازل کرامت خداوند نبوده و در طی نامه عفو نگین بشرح تقصیری که قاتلان ترشیز پرداخته حکایت
ثواب صنع تولات را بروایت احادیث و آیات مقرون ساخته بودند قریب بهفت سال است که

آن

آن بدبختان رخت بر پای جدار جدال کشیده و در خطه اذیت و اهانت رعایا دست تطاول و تضییع
نفوس و دماء و تخریب ابنیه و انکار آن حوالی گردیده اند حال که بر خاک مذلت خود گرفتار افتاده
تا عبرت سفیدین هر کشور و جبرت سرکشان دیگر باشند عقوبت ایشان ضرور و ترک سیاست بحکم عقل خطاء
از رسوم ملکداری دوراست **شعر** حسب الخلافة مضروب سرادقها بین النقیضین
من عفوٍ و من نقمٍ اگرچه عفو قصور زیر دستان مایه خشنودی خداوند غفار و انمی مستفاد از
مفاد احادیث و اخبار است ولیکن نه هر عفوی چنین و نه هر جرمی در خور است العفو عند الظلم
ظلم و بالجمله آیات و اخبار وارده در ثواب عفو و فضل معارض بخصوص عتاب و عدل است پس نیل ثواب
مخصوص عفوی بشرایط خواهد بود که با شرایط در این ماده متحقق نباشد مقصرین ترشیز مقصد کشش مشی
و همه مستوجب عقاب و سزای اعمال خویش اگر آنجناب ضامن کفیل ثواب موعود مسکر دند بحجتی [illegible]
شرح نگاشته بمهر شریف مختوم داشته ارسال دارند که ضامن اجر این عفو در قیامت هستند اگر بر این عفو ثوابی
مترتب نباید و گذشتن از جرم هفتصد نفر از بندگان خداوند موجب عفو جرایم یک بنده ضعیف نگردد حسنات
اعمال خود را بدین از از عهد عهدی که رفته است برآیند تا ما نیز همان قوت را درگاه محشر حجت خود ساخته
اکنون از عقوبت ایشان بگذریم اگر آنجناب بدین معاهده راضی هستند نامه ضمان را فرستاده تا ما نیز در زمان
خط امان از جهنم و الاغلال و این ضمانت رحیمانه در [illegible] متون لطایف حکایت ذی الکفل و کفل شریف
کنعان کافری بخود پرستی بود و بضمانت ذی الکفل از عذاب جحیم رسته بنعیم جنت پیوسته آنجناب را
که اعلم علمای احمدیت بشهادت علماء امتی کلم از ذی الکفل بیشتر دانیم و نه ما که خدا را بیگانه پرستیده ایم

در جرم فزون از گناهیم با همه جرم که هستیم منت خدا را که خدا پرستیم خدا را یگانه پرستیده ایم و خود را بنده ضعیف
دیده و همه گاه با همه ذل بندگی از عصیان دشمنان خود و از سر خودسری بوده بگذریم ضمانت عفو خدای توانا
از جرم ما دوستان و بندگان بدست است اما از آنجناب توقع دیگری نیست بر جرم جمعی از مسلمین تمنای
آن مقتدای اسلام عفو آورده و با وجود این نقیر او چهار دکار تصمیم عزمی ثابت و استوار کرده ایم ضمانت فتح
و نصرت اسلام هم بر آنجناب است و مسئول از آنجناب چنان که در این دو ماه جمادی و رجب که ایام مصادفت
ظلمت کفر و نور اسلام است در مظان استجابت دعوات سیما اوقات اسحار که بمناسبت مداخلت انوار و ظلام
مقام دعای غلبه و نصرت اسلام است از یاد ما غافل نمانده وقت خود را صرف دعای فیروزی لشکر
اسلام نمایند که انشاء الله المعین کفار ضلالت شعار بقید گرفتاری و اسار درآیند و اینکه از روی کمال احتراز بی
ما را از احوال اهالی آن حدود آگاهی داده بودند و قلمی داشته که رعایای آن بلاد را بجهت عوارض تحمیلات
رفاهیت و با این سبب اغلب اوقات مصدع آنجناب میشوند حقیقت حال معلوم رای معدلت اقتضا
گشت که مقصود آنجناب کجاست قم و چهار سوق عراق و اغلب ولایات بآنجا نزدیک است اعلام
نمایند که منظور آنجناب کدام یک از محال حوالی است تا اگر صدمتی و زحمتی از مباشرین بدانجا رسیده باشد
بتدارک و تلافی آن پرداخته مباشرین آنجا را بدرجه عدل هدایت و اهالی آنجا را بر نفس اشرف غوررسی اعمال
عمال و احوال [illegible] آن محال فرمائیم و با استحکام [illegible]

رسیله همایون بجناب مفخر السادات والمجتهدین حاجی سید محمد باقر بخصوص امر نواب شاهزاده
شیخعلی میرزا و اهل ملایر که بدربار معدلت مدار بدادخواهی آمده بودند سمت تحریر و تسطیر یافت

همواره

همواره بشکوه افادت و افاضت از مصباح مشکوة نبوت جناب قدسی القاب قدسی مآب مصطفوی
ایاب مرتضوی انتساب فضایل و فواضل نصاب حقایق و معارف آداب مقتدی الانام مرجع الاسلام
مفخر السادات والمجتهدین والفضلاء قواما للشریعة الشریفة
البیضاء حاجی سید محمد باقر سلمه الله تعالی از تزیین و نور افشانی لمعه کشوف رای
معارف پیرا باد که قبل از این جمعی از رعایا و اهالی ملایر و تویسرکان بدربار معدلت مدار خسروی
آمده از تطاول و تعدی کارگزاران فرزند مسعود نامدار شیخعلی میرزا بشکایت آغاز و در معرض
لاطاقة لنا الیوم طلب غوررسی از امنای دولت ابد بنیاد نموده بودند از آنجا که اراده مراعات
مبانی سلطنت عظمی بر ابقای قواعد شریعت غرا المحمول و خاطر همایون در تمهید قوانین جهانداری بسط
مهاد رفاه احوال جهانیان مجبول است تحقیق مدعیات متظلمین و تصدیق و تکذیب مقالات عارضین را
بدانجناب سعادت مآب که امین آیین شریعت شریف و ناصب اعلام احکام منیف میباشند
مفوض داشتیم و آنجناب بعد از امعان انظار در رعیت دعاوی طرفین از توکیل امارت و اختیار آن دیار را
با رعایت شده و طرف و عهودی چند نفر از فرزند معزی الیه اصلح باحوال رعایا و برایا دیده و بعقیده مسطور بشروط
و قیود معهود و متعهد و تقبل فرزند معزی الیه و فرزند نامدار فرمانفرما و دیگر قرار مدام [illegible] و اعیان دیوان
ابد ارکان با ادای شهادت و اطلاع خوانین و عقیده مرقوم را بخطوط و مهر نقوش صریح و مختوم داشته بدیوان
همایون تسلیم فرمایند خلاصه مرقوم و طرحی اجمال آنکه از بدو سنه تنگقان ئیل خجسته دلیل و ما بعدها
فرزند معزی الیه متوجهات و ولایات مزبوره را که از قرار عرض رعایا هفتاد و هزار تومان بعهده دارد از

چهار هزار تومان نقد و جنس حواله و اطلاق نموده همین مبلغ را زمانی دولت قاهره برقرار و مزارع
بایر و لوتیه کان توزیع و تقسیم نموده شد آن را بدفترخانه مبارکه بسپارند که حکام کشتکاران فرزندی از همین قرار
داد و ستد نموده موافق قبوض و بروات بازیافت نمایند و دیناری نقد و جنس زیاده مطالبه نکرده بالمقاطعه
بهمین مبلغ اختصار نمایند و املاک خالصه و اربابی که فرزندی مشار الیه یا فرزندان و متعلقان او زراعت
نمایند از عهده مال دیوان موافق رسد بر آمده از بابت مقاطعه محسوب باشد و همچنین بمنافع خالصه جات
مزارعی ایشان جزو مقاطعه نزول الجیب بدانند و بر رعیت کشتکن نکنند و از خالصه جات دیوانی
برای ثبت منظور مطالبه نموده و مشیر از مخصوص عرضه دارند و چهار چاره بدهند و تیولات
و مستمریها که از دیوان اعلی درباره هر کس برقرار است موافق ثبت دفترخانه مبارکه عاید ساخته
در قرار تیول دخل و تصرف نمایند و عمله که در سنوات سابقه از محال میگرفته اند از طریق رضا
و اجرت موقوف دارند و از طوایف زند هر کس در آنجا باشد که اهالی ولایت به توطن ایشان
راضی نباشند و آب و ملکی در آن ولایت نداشته باشند اخراج نموده بجای دیگر روند و درباره اشخاصی که
برای تظلم بدربار معدلت مدار آمده بشکایت اظهار نموده اند متعرض نگردیده هیچ مرحمت و تعدی ننموده
بلکه نهایت رعایت از ایشان منظور که مدارک تعدیات بیک برایشان رفته نشود و هرکس بدعت و اختراعی که
بر رعایا تحمیل شده مرفوع نموده من بعد نیز از وضع بدعت محترز باشند و کوچ و عیال احدی را از رعایا
و غیره بعنف و تکلیف بدولت آباد نبرند و دکاکین و مستغلی که ارباب آن اختیار آن با ملاک بعهده
رضا نمایند متردین و قوافل را مترنم نزول مکان مخصوص ندانسته بهر جا و بهر منزل که خواسته باشند نزول نمایند

و با رعا

و با رعایت این شرایط از رسوم مناهی و ملاهی نیز که بموجب فرمان جناب اقدس الهی و منافی رای
جهان آرای پادشاهی است محترز و مجتنب بوده در تحصیل مراضی خاطر همایون و دعای دولت روزافزون
نهایت اهتمام لازم شمارند و بالجمله در همه وقت مصدر مناظم و مصالح دولت پایدار و مرجع مصادر
و موارد دربار جهانمدار این جلیل القدر امین الدوله العلیه العالیه بر حسب ارقام نفاذ معتمدی از خود
روانه ساخته که مبلغ مزبور را در نوبت تقسیم نموده رسد هر جا و هر محل در دست نفر که هر کس را معین و ثبت و ضبط
بر آن نوشته بیاورد و بدیوان همایون بسپارد و آنجناب سعادت انتساب را طریقه احقاق آنکه
بمقتضای مراسم دیانت و در باب حفظ مصالح شریعت غراء احمدی که خود منظور داشته اند معتمدی با لیاقت
روانه ولایت مزبور کرده مراقب رعایت عموم شرایط مرقومه بوده که تخلف و تغییری واقع نشود و در صورت
ظهور خلاف با منافی دولت قاهره اعلام دارند تا بمحض اطلاع حکم عزل فرزندی مشار الیه صادر و از این
ودیعه امانت و اعاده از رعایا و برایا که ودایع پروردگار هستند نشود و همین رقم همایون را سند
امضای شروط دانسته در تمهید اسباب دعا مزید جهاد لازم شمارند تا تحیا ایام افادت و افاضت مستدام باد

رقم همایون که باحضار جناب سلطان العلماء حاجی میر محمد حسن امام جمعه اصفهان مرقوم شده

همواره بوجود مسعود و عالیجناب مقدس القاب سیادت و سعادت انتساب فضایل و فواضل اکتساب
حقایق و معارف ایاب علامة العلماء العظام سلالة السادات الفخام جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع
و الاصول مقتدی اعاظم المسلمین کهف الحاج و المعتمرین حاجی میر محمد حسن امام جمعه و جماعت
دار السلطنه اصفهان لا زال مفید المعاضر نیب الجمع افاضت بلغه گرش رای حقایق آرا باد

و چون در سفر سابق هنگام نهضت موکب نصرت مطابق آنجناب سعادت مآب حضور داشتند و
فیوضات انفاس قدسی اساس ایشان همرقه موکب نصرت همعنان آمد بدین جهت سفر سعادت اثر
بکمال خوبی و خوشی گذشت و از اوان نهضت تا زمان معاودت بعون عنایت واجب الهمت(?)
در فیروزی و خوش توفیقی بسر رسید و جمله را محمول بر فیض حضور آنجناب داشتیم و در این نهضت مسعود نیز بنا بر استمرار
دولت اوقات صحبت حضور حضور ایشان مناسب نمود در این وقت که عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت
همراه فخامت و شهامت آگاه [illegible] اخلاص و عقیدت آگاه نتیجة الامراء العظام مقرب الخاقان عبدالحسین خان
ناظر سرکار عالم مدار را بجهة تمشیت بعضی مهام مأمور داشتیم این همایون رسیله ملاطفت مقرون بسمت
ترقیم یافت و بمقتضای سلیقه خاطر نقاشه کلک تکلیف میکرد که آنجناب بعد از اتمام دعاگوئی
ماه صیام و احیای لیالی قدر جاری دعای دولت ابد فرجام و روز عید سعید فطر از آنجا حرکت و
چنان روانه گردند که در هفتم هشتم شهر شوال وارد دار السلطنه و بهره اندوز انجمن حضور گردیده بعد از حصول
ملاقات و نهضت موکب نصرت آیات معاودت نمایند و گاهگاه جای بمراسم دعاگوئی [illegible]
در جمعیت و انفراد ذات همایون ما را از دعا فراموش ندارند باقی ایام افاضت فرجام باد ایام(?)

رسیله همایونی که با علام السعیدی نواب کامیاب شاهزاده محمد میرزا به بعضی از فضلای مملکت مرقوم شد

برادی(?) معارف پیرای علمای اعلام و فضلای شرایع ارکان مملکت آذربایجان لازالت معالم
معارفهم مرفوعة بین الانام مرفوع و مکشوف باد که چون باقتضای رافت کامله و لوازم
معدلت شامله عموم منظور ما در تقریر مقررات سلطنت امور [illegible] انتظام مملکت و ترفیه احوال رعیت [illegible]

حادی

حادی [illegible] چنین فتاوی جامع جمیع محاسن و مانع انواع مساوی باشد در این وقت که
فرزند ارشد اسعد مؤید محمد میرزا ایده الله باقباله لنا وامده فی ممدود ظلاله لنا
بدربار عالم مدار آمد منتهای [illegible] و آثار قابلیت ملکداری از ناصیه احوالش ظاهر نمود و
کمال اهتمام او در پاس مرام رعایا و برایا و مدارج شرع و [illegible] در رضا جوئی حق و نیکخواهی
خلق معلوم رای معدلت آرا افتاد و او را شایسته منصب جلیل نیابت سلطنت و ولایت عهد
دولت که جز مناصب و اشرف القاب و مناقب است دیدیم تکمیلا لبذل
الالطاف وتتمیما لذیل الاعطاف چنانچه تربة [illegible] والد بزرگوار غفران
الله علیه و رضوان الخلد بین یدیه در گاهگاه [illegible] بازگذاشتیم و انتظار [illegible]
در ترتیب اسباب استقرار و استقلال او گماشتیم استبشار خاطر دولتخواهان برایا و اصحاب شرع
و تقوی باعلان این عطیه عظمی که نسبت بفرزند معزی الیه مبذول افتاده از لوازم بود این رسیله
همایون بجانب جامع فضلات آن مملکت سمت ترقیم یافت حقیقت را بخواص اعلام و عموم
مردم را [illegible] مراحم شهریاری قرین [illegible] تمام دارند و در مراسم دعا افزایند باقی ایام افاضت [illegible]

رسیله همایون که در جواب مکتوب جناب فخر العلماء و المجتهدین آقا میرزا محمد مهدی امام جمعه دار السلطنه [illegible] مرقوم شد

همواره بحر حقایق [illegible] فیض و فخار جناب معالی القاب [illegible] آداب مصطفوی [illegible] مرتضوی آداب
زبدة اصول السیادة والسعادة مصدر فصول الافاضة والافادة
مبین آیات الشریعة الشریفة مقرر احکام الملة المنیفة مجدا [illegible]

الفضلاء والمجتهدین مقتدی معاشر الاسلام والمسلمین آقا میر محمد مهدی
امام جمعه و جماعت دار الخلافة الباهره لا زال جامعاً لمعالم المعارف والعوارف
و مجمعاً لجوامع العوارف بالمعارف مشهود ضمیر منیر افادت و افاضت تصیر برای
حقایق آرا اشرف باد که خجسته مکتوب کریم و مرقومه منیفه مصادقت ترقیم در اشرف شهور همایون
شاهد دقایق خیرخواهی و شارح حقایق آگاهی آمد فصول جامعه‌اش جامع فصول مصادقت و مصافات
و شروح کافیه‌اش کاشف شروح مؤالفت و موالات بود محامل اجتهادات آنجناب در تحصیل عبادات
اجابت سمات که بجهة حصول امداد آیات از فحاوی عبارات بلیغه‌اش ظاهر و نمایان است استماعشان
در ترتیب کتاب دعا برای بر رقم عزیمت موکب نصرت همایون از فقرات مکتوب با مزید تحسین بر رای معلی روشن
معلوم باشد که آنجناب را از جمله خیرخواهان دولت خاص الخاص حضرت دانسته ارادت و جنبه ایشان را گشت
ابراز آثار استعانت و توصدق است و ما را نیز میل خاطر بجانب آنجناب از مدارج اخلاص بتمامه در پیشه
و در غیبت و حضور در هیچ گاه و در هیچ مقام از نظر همایون محو و فراموش نیستند اگر در ارسال رسایل
ملاطفت شان تراخی واقع شده بواسطه اتصال قطع مسافر و مراحل و دقت و توقف در مواقف و منازل بعید
در هر وقت باظهار اشراق خاطر و اعلان میل ضمیر خیر سرایر توقیع این همایون رسیله مرحمت آیت لازم همت
التفات افتاد و معلوم است که بمقتضای موالات چنان اغلب اوقات در طریق دعاگوئی جاهد و ساعی
و بتخصیص در مسجد مبارک و اجتماع اصحاب سداد و صلاح و اوان اقامت جمعه و جماعات تمهید مراسم
دعا و تقدیم فرایض ثنا اقدام خواهند نمود و مراتب ترغیب و تحریض عموم اهالی آنجا در دعاگوئی

خواهند

خواهند بود شروح احوال را استحکام ادراک صحبت فایض البرکات بمقاصد تعاقب اعلان وزارت
رسیله همایون در ذریعه مرحوم مغفور حاجی میرزا محمد حسن سلطان العلما که باسم خاص نواب سیف الدوله نگاشته
مکتوب مرغوب آنجناب در صروف زمان مقرون بمیمنت کامل در احسن شهور سعادت شمار
مشهود نظارت مهر نمون و مضامین مسطوره که از بدایت تا نهایت حاوی نهایت صداقت و صفوت
بود معلوم رای عاطفت مقرون افتاد مراسم خیرخواهی و ولاء و اجتهادات آنجناب در دعاهای گذشته
سیما در این ماه صیام مبارک سیما باعث مزید اعتماد و مهیج مواد مراتب اخلاص محبت شیماء
در باب میل خاطر بر حسب خیرخواهی عقیدت و مناظم مهام ولایت رخصت انصراف فرزند
مسعود سیف الدوله اعلان و درخواست نموده ضمیمه مسطورات صفحه بیان ساخته بودند
اگرچه عمده اسباب حضار فرزندی بتاخیر وجوه دیوانی بوده و دستور العمل آن معلوم نمایند
بر خواهش ایشان و اغراض دادیم بعد از انکه لیالی قدر را بجای رسوم ملازمت حضور گذرانیدند
روانه خواهد گردید معلوم است که آنجناب و دیگر فضلای سعادت انتساب در ازدیاد حسن
ایجاب در تمهید اسباب امر دیوان و ترغیب مردم بادای حقوق لازمه که اعظم مصالح
ایشان است مزید التفات معمول خواهند داشت و دقایق دقت در این مهم نخواهند
گذاشت و الا باز بر اهمال فرزند ارجمند محمول و حضار او با دامت دربار معدلت مدار موکول
خواهد بود دائم رسوم مصادقت و مصافات ظهور مضافات دعاگوئی دولت ابد مدت باشد

نامهٔ همایون شاهنشاهی که در جواب نامهٔ سلطان محمود خان خواندگار روم بمصحوب عبد الوهاب نوشته شد

بسم الله الرحمن الرحیم والله محمودٌ فی کلّ فعالهِ

ستایشی شایان قبول سپاسی نه درخور ادراک عقول ساحت کبریای سلطانی را سزاست جلّت قدرته
که نظام ممالک آفاق را بربط وفاق بین الملوک مربوط داشته و برای آرایش بلاد و آرامش عباد میان
سلاطین معدلت نشان لوای اتفاق افراشته تا این نوارع دین را تألیف قلوب دارایان دین پرور
گفته و تشهیر معالم اسلام شهریاران اسکندر شهرت را عهد موافقت در میان آورده خلعت بیضا را
حلقهٔ عهد وفا دارد تا بیضهٔ اسلام از تفرق خلاف منافقین مأمون ماند و کشور خدایان خداپرست را
در سلک موافقت انتظام بخشد تا مملکت ایمان از شوایب شرک پرداخته آید و باشعار شعایر شریعت فتحهای
نامی ارسال داشته و بپایی امارات ایمان سفرای این نگاشته گلستان ختم رسالت را بکلبن
ذات همایون زلال آب و رنگ افزوده که صفای روضهٔ رحمت از گلگشت شکوفهٔ شفاعت اوست
و وصول معارج سعادات از خواص سالکی که طریق طاعت او؛ برهان نبوتش را در کتاب کریمش گواه داشته
و با ثبات رسالتش معجزات عمیمش دلیل واضح؛ بر شاق قیاس حصار رصانت رای شهادت در
دهان گذاشته و با نزیرت شجر نبات راوش طریق بقا داده؛ رسول هاشمی نسب صدق انتساب
پیغمبر امی لقب خطمی خطاب محمدٌ رسولُ ربِّ الوهاب که از ارایج روح افزای درود و نسمات
تسلیمات نامعدود عطرسای روضهٔ رضوان بنا و بخور تربت عنبرآسای آن جناب و آل و اصحاب باد
وهم مفاتیحُ ابوابِ الولایةِ ومصابیحُ مشکوةِ الهدایةِ غیوثُ غمامِ الکرامةِ

لیوثُ

لیوثُ آکامِ الشجاعةِ باسطو بساطِ المجدِ والخلافةِ حافظوا ثغورِ الدینِ
عن طوارقِ الآفةِ والمخافةِ بدورٌ تضیء بأضوائها الآفاقُ شموسٌ تشرقُ
مغاربَ الأقطارِ ومشارقَها بالإشراقِ أمراءُ الإسلامِ وملوکُ الدینِ
علیهم صلواتٌ ورحمةٌ من اللهِ ربِّ العالمینَ اما بعد درر دری ثنای دعوتی که
از مخزن محبت و رابطهٔ عهد موافقت آید ولالی انجم بهای تحیاتی که در بهار صفوت و شاخ عهد
صداقت شکفته هدیهٔ بزم همایون و تحفهٔ محفل ارم نمون پادشاهی بیهمال با فرهنگ خسرو خورشید تاج آسمان
اورنگ دارای والا رتبت خدیو خردمند خوب اطوار سلطان سلیم النفس حمید خصال خاقان مصطفی
صفت محمد فال آرایش اورنگ دارایی و دارای دیار ملک آرایی باسط بساط لطف و بختیاری گسترای کشور
کرم و کامگاری فرازندهٔ رایت برتری صاحب زینت اسکندری فاتح ابواب نصرت و ظفر
فارس عرصهٔ فیروزی و فرمانروای اسکندر مکان معظم خاقان سلیمان نگین جمشید حشم سلطانُ
البرّینِ وخاقانُ البحرینِ خادمُ الحرمینِ الشریفینِ حافظُ بلادِ الایمانِ
کاسرُ جیوشِ البغیِ والطغیانِ السلطانُ محمود خانِ ابنُ السلطانِ عبدِ
الحمید خان لازال بابُ عدالتِهِ ملجأً للانامِ وسیفُ سطوتِهِ سدًّا
بینَ الکفرِ والاسلامِ داشته نگاشته توجه بهجتی میگردد که هنگامی که موالیان ایران ظرف را
گلشن خاطر با بهار نسایم فضال ذهب و کلال کاهی بهار اقبال و ترشح امطار التفات از سحاب سنی
الجوانب غایت ترتیب وسیع صدر مشتمل بر ورود مرآت روادار و عطر بوستان اتحاد یعنی همایون نامه

خجسته نهاد مصحوب عالیجناب سیادت نصاب فضایل مآب بار یافتهٔ بزم پادشاهی واقف رموز
آگاهی سلالهٔ دودمان سیادت جامع آداب سعادت سفیر بی‌نظیر دقیقه‌یاب ذو المجد و المفاخر
و الآداب سید عبد الوهاب ضیاء افزای انجمن وصول و زیب‌بخشای خاطر مؤلفت موفور گردید
نثار درج بود و مشحون بلآلی آبدار بدایع یا برج مجمع سعود و صندوق صنایع جَواهِرُ اَلفاظِهِ الرَّشیقَة
وَاسِطَةُ عِقدِ البَلاغَةِ لَآلِی حُرُوفِهِ الوَشیقَةِ وَوِشاحُ صَدرِ الفَصاحَةِ
مَبانِی بَلاغَتِهِ کَاَنَّهُ بُنیانٌ مَرصُوصٌ وَدَلایِلُ بَراعَتِهِ بِالنُّصُوصِ
اَلواضِحَةِ مَنصُوصٌ شعر کِتابٌ لَو اَنَّ اللَّیلَ یُمحی بِمِثلِهِ لَقُلتَ بَدا عَن
مَجَرَّتِهِ ذُکاءُ تَهادی بِاَبکارِ المَعانی وَعُونِها وَاَعیانِ لَفظٍ ما لَهُنَّ کِفاءُ
رعنا خرامان عبارتش را پیرایهٔ موافقت در بر بود و عذرا عذاران الفاظ مجملش نگارش از
حسن معانی مصافات در زیور اگرچه بفضل الله الملک الاکبر در عالم ارادت بستان این دو دولت
جاوید آثار از حسن خلق و معاکله اختلاف بکلی پیراسته و هم مرور از منه و اوقات بگلهای نگارنگ
یگانگی و ائتلاف آراسته آمده ارکان قویم کاخ موالات قدیم را استحکامی تمام است و بر مصداق
و لیس علیه تبیین النظام من الکلام و لیکن از حسن مراودت و مکاتبت این روان تازه خضارتی چنان
و استحکامی چندان یافته که از این پس صرصر مخالفت را از ساحت آن راستی و از تیشهٔ فساد و عناد بنیان
این راستی نخواهد بود و ان شاء الله المعین بموافقت و معاونت جانبین اعادی و لیس مقهور یزدان
و موالیان حضرتین محسود مخالفان خواهند گردید بحق عالیجناب سفیر مشار الیه نیز ادای رسوم

بشارت

بشارت و اجرای قواعد رسالت ابلاغ و دایع موافقت و اعلام معالم مودت و احکام اتحاد و
افزوده و دقیقه‌ای از دقایق حکمت و مصلحت را اهمال ننموده و کنه نیات خیر اندیشهای صواب حل عقود و
مصالح مملکتین گشوده در بستیاری تدبیرات صایب آب و رام الالتیام بین الشوکتین را بوجه مرغوب
فراهم آورده و او را از آداب سفارت آگاهی کامل و بار آن حسن خلوص او با آن دولت عظمی وثوق تمام حاصل است
چنین از راه وفور آگاهی و از آن دولت جاوید بنیاد بغیر از نور بخشید تو توقف در این مملکت مأمور به مهام فلان را
از این جانب مأمور و به تقریر رسوم مصافات را از این فصول اصداقت ملزوم مسطور گردید مبانی استحکام را
رکن رکین شرایط الفت پیوسته بمفتاح نیات نامی فتح ابواب موالات آینده و با بشارت مهام
علیه ازهای … در بر چهره مولیان این دولت بهجت آیت گشایند تا مروت و وداد در انجام بمعاول پیوند
باقی ایام جهانداری و … بیاری با بقا و لوای شوکت و کامگاری آسمان فرسا بر سالار

نامهٔ همایون نشان شاهی در جواب ذریعهٔ شاه زمان افغان که در خصوص گریختن خود و تعدی
برادران و عزیمت مکهٔ معظمه بعد از آمدن بدربار حرم احترام نوشته بود در شهور سنه ۱۲۲۵

والاحضرت سامی رتبت والا پایگاه کیوان رفعت مشتری سعادت سلطنت دستگاه سلیل جلیل سلاطین
و شهریاری نقاوهٔ دودمان دولت و تاجداری خلاصهٔ خاندان شوکت و اقتدار شهریار نامدار سعادت یار
زمان شاه اَطالَ اللهُ بَقاهُ وَاَنالَ لِمُناهُ وَجَعَلَ اُخراهُ خَیراً مِن اُولاهُ را انوار
فیوضات سرمدی از روشنی بخش شبستان احوال و مقالید مقدرات غیبی گشایندهٔ ابواب اقبال
برای سعادت آرا مکشوف باد که منشور طلوع صباح بهجت و رقیمه وفور مهابت نهایت یعنی صدق خامه

مودت آیت نگاشته خامه خلقت علامت و فرخنده زمانی بصنوف سعادت محفوف در همایون
محفل شهود مشهود نظار محبت و ولا و مضامین مسطوره از ابتدا تا انتها معلوم رای جهان آرا گشت قضا آمد فحوای آن
که حاوی شرایط موالات و حاکی عهود مصافات بود از بشارت حصول نعمت صحت وجود مسعود موجب کمال
خرمی و خوشوقتی گشت و اشارتی که باظهار رجعت کوکب رایت قدرت از تخلف حلیف عهد روزگار رفته بود دلالت
خاطر را بعث آمد و لیکن حکمت ممنی را اینمعنی ملکه ملکات کمال ذکا و خسروان خطه خبرت را از
معالم اخبار معلوم رای صاحب آرا است که از افراد آفریدگان فردی نیست که با ارتعاش آنحالی
و اعتلایش با انخفاض و صعودش مشمول نزول و در اوجش مقرون بحضیض نبود و در فرازش نشیب نشیبی
و کمالش را از نقص نصیبی نباشد و آفتاب عالمتاب را در اوج حصول رفعت و کمال ارتفاع درجت
و غایت ظهور ضیا تابت و نهایت اضوار اشاعت هبوط بحضیض و حضیض زوال و زوال کسوف
و کسوف سحاب حجاب چهره پربها و نقاب عارض مرعا و کاسته ارکان ارتفاع و خافض اعلام اعتلا است
و ماه جهان افروز روز بروز و ماه بماه بیگاه و گاه و گاه تمامی بدر آرزوی قدر و مزید تمنا و قربت
بیضا از قید محاق و نقص اشراق و ظلمت خسف و کلفت کلف هدف سهام بلا و سهیم صدمت عنا است
کران یکان را درپایه از پستی و بلندی زمان کاهش و فرازش نیست و بلند پایگان را مایه اعتبار
نه باعتبار بود و نیست اسباب دنیویست و نیز معلوم است که حدوث حوادث و نزول نوازل از آسمان
مخلصان را واجب و جمیع آسمان را از عادت از این ملزوم تحمل متاعب و مصاعب است اگرچه بظاهر در
قصور کسر و یصح صوری کسر و قصوری روی نمود ارکان عمت اعتبار معنوی را از زواتی کامل حاصل آمده و چنانکه

درنظر

در نظر صورت نگران چشم از لطف خاطر خطیر پوشیده اند ارباب حقیقت را جز حسن عنایت پروردگار
درباره ایشان ملحوظ نیست و هم از خفایای الطاف ایزدی و لطایف خفیه ازلی تجدید نوبت احتشام
و تجرید سیف انتقام و ترتیب اسباب اقتدار و تمهید مصالح انتصار آنحضرت ترقب دیده انتظار است
وَاِنَّمَا یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْاَبْصَارُ اینکه سابق تفتیش در سیاق تمنی توفیق
مطیه منتخب بصوب اطهار اسلام حرمین الاشرفین عَظَّمَ اللهُ لَهُمَا الشَّرَفَ نموده باعلام
عبور از این ساحات از سعادت ملاقات که غایت منات مشعر خاطر اصفای سرور و فزود
در مروه مجتاد ای شعایر مجهتی را با شعار تعیین بلد و لیسی تشخیص ال و زیب لازم داشته بودند از
مقام سلطنت عظمی و موقف خلافت کبری معتمدی و قف عرفات تعارف رجال طریق الیف
تعاطف قاصد کعبه استقبال و مامور حضور بحجت اشتمال داشتیم و هم در طی فرمان همایون زلال
زمزم سلطنت و شهریاری و رشحه میزاب خلافت و تاجداری فرزند ارجمند مسعود حسن میرزا والی مملکت
خراسان را بتقرر مهمانداری کاردان معین و با معدات و معدودات لازمه روانه نماید که در ایام
مسافرت موکب آنحضرت را رعایت هر امری بهدایت و دلالت بعمل رساند و از مراحل ممالک محروسه که در
حقیقت متعلق بآنحضرت است بمناسک خدمت اقدام نماید و هر آنچه از آنحضرت اشارت رود در
تقدیم سعی تام لازم دانسته عجالة حامل نامه سرور اثر اعلام مراتب تعطف پیات حضور در عقب التعاقب امر
بارسال مامورین خواهد شد و مترقب حصول ملاقاتیم

نامه همایون شاهنشاهی در جواب
نامه حیدر شاه پادشاه ترکستان مصحوب عالیشان خیر الحاج حاجی محمد شریف در شهور سنه

فروزنده مصباح مشکوة شوکت و ملکداری فروزنده اصباح فجر سلطنت و شهریاری عمدة السلاطین
معالی انتساب زبدة الخواقین مکارم حسب رافع رایات دولت عظمی محکم آیات ترصیف
پایه سلطنت بهیه کرم رُکْنُ الدُّوَلِ الْإِسْلَامِيَّةِ عَوْنُ السُّنَنِ
السَّنِيَّةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ تخت سریر لَازَالَ الْأَعْلَامُ بِنَصْرِهِ مَرْفُوعَةً
وَالْأَعْوَامُ بِذِكْرِهِ مَوْضُوعَةً وبعد بر رای کیهان بینی قضا نما مکشوف باد که در زمان
خجسته که داوران صنوف بهجت پیوسته که کاربرداران دولت را اسباب کمال مساعدت
از هر جهت آماده و ابواب سعادت و اقبال از هر جهت بر چهره مقصود گشاده بود استشمام
روایح اخبار از گلشن احوال دولتیان مطلوب ضمیر منیر و ضمایر دوستی مطالب آن آستان مصافات
دلهای کیهان بین تحریر صحیفه المصافاة خلعت مبالغه با ابلاغ سفیر خجسته فر تقریر عزت و سعادت
مآب فطانت و درایت نصاب عمدة الاعیان خیر الحاج والمعتمرین حاجی محمد شریف تبلیغ
سرایر دوستی بر وجهی بلیغ در محضر رسید و در شهود نمود و مستورات معانی سطور را از حجاب نقاب
سطور چهره مشاهدت و معاینت گشود حاجی مشار الیه نیز در موقف حضور ادای آداب موافقت را
ضمن امور مُتَفَرِّعَةً عَلَى الْأُصُولِ پرداخت و تقریر رسوم مصادقت را در معرض
مشافهت از مقالات کاشفه شهود دقایق آورد و شهود خاطر مهام آن سلطنت بر حکم جهت
جامعه اسلامیه غایت مأمول بود بر مسرت و شادمانی خاطر مصادقت مبانی افزود و بعضی
ضمایر دوستانه که مستلزم تقریر لوازم موافقت و تشیید آیات معاضدت است بحاجی مشار الیه القا رفت

الکن

الکنون که قاصد [illegible] مجاورت بدرجه اعلای مراجعت و اعلای اعلام موافقت ترقیم این وسیله
دوستی آیت لازم افتاد و گزارش خاطر سفیر خجسته شیم مشار الیه در انجمن حضور عَلَى مَا يُلْقِي عَلَيْهِ
معروض و مشهود خواهد داشت مقتضی آداب کیهان بینی آنست که گاه و بیگاه بفتح نامه بنیت نگارنده
فاتح ابواب مکاتبات بغیر از رجاع مهمات [illegible] روابط اتحاد [illegible] دارند ایام سلطنت قرین [illegible]

نامه همایون شاهی که برسم [illegible] از زبان فارسی بزبان انگلیس مترجم شده

مکشوف رای سلطنت آرا میسازیم که چمن گلشن مالفت و اتحاد در آب و رنگ از نسخه سحاب
خامه خلقت نگار حاصل و بهارستان وداد و قوی بنیاد را از اثر ریاحین نامه نگاری حضرت و تازگی
کامل حاصل رسم وفا و وفاق در بین اوان مسرت سیاق بنگارش این نامه خجسته مقتضی
افتاد و در طی آن مرتب مصافات نقاب از چهره شاهد مدعا برانداختن فرض [illegible] میگیم که از این پیش که
امیر الامرا العظام مقرب الخاقان میرزا ابو الحسن خان از آن دولت ابد مدت بدربار معدلت مدار دولت
نمود چنین معروض داشت استحکام حضور او در انجمن انتظام گوهر این کلام از مخزن ضمیر آن برادر والا گهر
رشته مقال انتظام یافته رسالچه عمدة الاکابر والاشباه [illegible] کاراگاه [illegible] گور اوزلی بارونت
ایلچی بزرگ آن دولت بهیه از خواص [illegible] از تبریز قدیم و محل حفظ آن دولت قویم است و تحکم در آن دولت
که مشار الیه متوقف ایران و مشرف [illegible] بنظر گذرانیده و نیکو خدمتی [illegible] از حجاب شبهه از
چهره شاهد امید ما [illegible] مراسم خلافت والائی و کمالات [illegible] اوج
در عرصه ظهور جلوه های شهود [illegible] آگاهی و دولتخواهی او باعث وثوق خاطر ما آمد و بدین واسطه

اولیای این دولت ابد آیت در اکثر مهام رجوع بصواب رای و معتقد خاطر است و بعد مخابرات
صوابدیدهای او را معاینه ارشاد و رای آن برادر گرامی شماریم چنانچه در باب مصالحه با دولت
روس البته معلوم رای آن برادر والاگهر خواهد بود که لهذا تا بانجام این مهم از جانبین مراسلات
و مراودات در میان و بواسطه اختلاف شروط صورت پذیر نیامده و اگر اولیای این دولت را
بقرار سابق خاطر همگرا و پرزحم رضا بود در همان اوان اصلاح حال این مهم بانجام مقرون گردیده بود
ولیکن چون مقصود کلی استرداد ولایات متصرفه بود امر مصالحه معوق و در این سفر از جانبین
بجهت مقصود معاودت نموده در این اوان که عالیجاه دولتخواه مشار الیه را پای وساطت
در میان آمده یقین بتفصیل ابرای آن خجسته برادر گرامی معروض داشته که سردار روسیه پس
تعهدات در رد کردن ولایات متصرفه روسیه بعد از وصول ایلچی این دولت به پطربورغ معتمد آن
عالیجاه مشار الیه اعتماد از این تعهدات مصلحت وقت را مقتضی قرار مصالحه دانسته بانجام مقرون
افتاد و هم بمقتضای نهایت صداقت و یگانگی نسبت بدولت انگلیس منظور چنین بود که در این اوان
که نایره جدال فیما بین عساکر روسیه و فرانسه مشتعل است بی جهت جمعی از عساکر روس در گرجستان
معطل نبوده روانه و در انتظام فرانسه معین باشند و در حقیقه اگر ملاحظه مصالح مهام آن دولت نبود
بدون استرداد ولایات متصرفه مصالحه صورت انجام نمی یافت بنابر مراتب مسطوره بر آن برادر
گرامی لازم است که اتفاقا تمام در باب رد ولایات مزبوره که تعهد روسیه است هیچ مهمی نقصی نیست بلکه
نقصان کلی دارد در هیچ تا انشاء الله تعالی بنای مصالحه مستحکم و قرار این عهد ابدالدهر مستقر ماند

از

دیگر تفاصیل امور را عالیجاه ایلچی مشار الیه مشروحا با اولیای آن دولت بهیه نگاشته است توقع
آنکه همواره بنشر اضواء مکاتبات نامی ضیاافزای محفل مصافات که عهد مهمات هر کدام را اعلان دارند باقی ایام سلطنت
فرجام موالفت انجام مستدام و بکام باد. نامه همایون شاهنشاهی که در جواب نامه امپراطور روس
که در خصوص فوت الکسندر و تاریخ امپراطور سابق و جلوس نیکلای که برادر او و بنام قسطنطین نیز نوشته
بعد از ستایش پادشاهی لایزال که ملکتش از سمت زوال دور و سلطنتش معرا از نواقص انتقال و ...
زوال بر ملک بتقدیر کامل او منوط و تمکن هر سلطان بر سریر جهانداری بمشیت شامل او مخصوص
و مربوط است لا رقمه از ملک و حیات بهر کس خواهد بخشد و از هر که خواهد بستاند رسم تحایف
دعوات و وفیات شرایف تحیات محبت آیات هدیه بزم با انتظام و تحفه مجلس خجسته فرجام
پادشاه فلک پایگاه خورشید افسر خسرو اسکندر دستگاه فرخنده سیر فرازنده رایت سلطنت ابد پیوند
فرازنده مصباح دولت دیرین بنای روس برادر ارجمند کامکار شهریار شوکت پژوه با اقتدار
داشته مکشوف رای محبت اقتضا و مشهود ضمیر ملک آرای مهر اقتضا میدارد که عالیجاه چلان
وارد و نامه نامی مصحوب مشار الیه در کمال درستی شارح فصول موالات و کاشف حقایق مصافات
آمده مضامین کدورت اثر و عبارات بهجت پرورش که معلم از خبر وحشت اثر حادثه نازله و قضیه
هایله امپراطوری و مخبر از تمکن آن برادر والاگهر بر سریر سلطنت و جهانداری بود باعث تشویش انواع
اندوه و ملالت و مورث تسلی خاطر و ابتهاج ضمیر محبت اکتست گشت مراتب که در تاکید قواعد موالفت و
موالات لیستین و تشیید مبانی وداد و دوستی در شوکتین بهیتین نگاشته کلک مصافات داشته بودند

بعون الله تعالی از بدایت قرار مصالحهٔ مبارکه رعایت دوام و پاس استحکام آن بنحوی که بر عموم جهانیان
روشن و مبرهن است از جانب این دولت ابد مدت محفوظ و منظور بوده و دقیقه از دقایق اشتراط آن
رعایت مجمل و مهمل نمانده و بحق مقام بغیر از حیف و افسوس نیست از ارتحال امپراطور مرحوم که
مؤسس بنیان امن و وداد و مراعی اسباب بقای این اتحاد بوده و اکنون که آن برادر والا گهر را
اورنگ جهانداری مقرر و پاس اختصاص موروث و مکتسب از ضمیر دوستی تخمیر گرفته از حضرت
مؤلف ودود امید چنان است که از این پس بیش از پیش دقایق شرایط مصافات ذات البین
از جانبین علی التعیین مرعی آید و شایبهٔ ریبی که داعی خلاف و فتور تواند بود صورت نبندد
در هر وقت عالیجاه سفیر سابق الذکر را عزم معاودت بود و مقتضیات اتحاد و ائتلاف بنگارش
این نامهٔ خلت ختامه از لوازم نمود و شیوهٔ موالات را اقتضا است همواره ابواب مراودت
و مکاتبت را مفتوح و مبذول سبل رسل و رسایل در رجوع مهمات قدرت سامیه مشید ارکان یکجهتی

نامهٔ همایون شاهنشاهی که در جواب نامهٔ بهادرخان شاه ماوراءالنهر مرقوم شده

خجسته نغمهٔ دولت فرخنده بخت نخل برومند مبارک فجر صبح ملکداری همایون ضوء
مصباح شهریاری رافع رایات دولت منیف حافظ آیات ملت حنیف نقاوهٔ سلاطین
معالی انتساب خلاصهٔ خواقین مکارم حسب زبدهٔ ارکان دول اسلامیه جامع محاسن سنیهٔ مصطفویه
فرزند مقام سلطنت فرجام بهادرخان وَفَّقَهُ اللهُ بِاِكمالِ الاَخلاقِ فی مَناهِجِ السَّلطنةِ
وَالوِفاقِ و بعد برای یکجهتی اقتضا مکشوف باد که در زمان خجسته و اوان بصرف بهجت پیوسته

که کارپردازان

که کارپردازان دولت ابد اساس جمال مساعدت آماده و ابواب سعادت و اقبال بر چهرهٔ خاطرها
گشاده است مشام روایح آگاهی از گلستان احوال دوستان مطلوب خاطر و حصول مزید مسرت از وصول
اخبار دوستی از جانب مولیان قصوی مطارح انظار ضمیر خیر اندیش است از بود صحیفهٔ مصادقت عنوان
مرسله با ابلاغ عالیجاه شهامت و شجاعت همراه عطارد و جلادت پناه عمدة الاعیان والاشباه
قلیچ بیک یساول باشی در حضور دوستی مشهود و شاهد مستورات معانی مسطوره از جانب بطور چهرهٔ
مشاهدت و معاینت گشود سفیر مشار الیه نیز در موقف حضور ادای آداب یکجهتی و یکتا دلی از فصول
کامله پرداخت و تقریر وفاق را بر وفق آداب ابلاغ از تقریرات لازمهٔ تمهیدی مبلغ ساخت
حصول اطلاع از مناظم مهام آن سلطنت که بحکم وجوه جامعه اسلام و التیام غایت مطلوب بود
بر مسرت و شادی خاطر مهر اثر افزود و شهود مراسم موافقت و مصافات از جانب سلطنت
سمات باقتضای لوازم عهود موالات تشیید ارکان اتحاد عهد مودت نمود و چون مشار الیه را
عزیمت معاودت بر حسب رخصت با جزم آمد با اعلام مراسم محبت و اعلای اعلام موالفت را رقم
رسیلهٔ دوستی آیت لازم افتاد و مکنونات محبت را عالیجاه مشار الیه بواسطهٔ حصول اتصال در انجمن حضور
علی التفصیل مشهود خواهد داشت و مبانی مودت و یکجهتی باقتضای مراودات جانبین سمت
تزاید خواهد یافت مرزوم الزوم وداد و مقتضای ضوابط اتحاد در چنان بهتر که همه گاه بمفتاح مکاتبت
فاتح ابواب مراودت بوده مهمات را در طی صحایف دوستی اعلان دارند همیشه ایام سلطنت فرجام بکام باد برب العباد

نامهٔ همایون شاهنشاهی که با امپراطور مملکت نمسا مرقوم و مصحوب عالیجاه میرزا عبدالحسین خان ارسال شده

آغاز سخن ستایش پادشاهی سزاست که دلهای یگانه را روابط یگانگی از او پدید آید
و ابدان منفصل را اتصال قلوب بتألیف او ارزانی آید چه پیوسته مدار ممالک را غازهٔ انتظام
از وفاق ملکداران ساخته و گلشن جهان را بمعاونت اتفاق خسروان از خار مفاسد و فتن
پرداخته مواد مختلف المزاج را بقوت حکمت صورت امتزاجی چنان داده که تفکیک ایشان
بتصور در نیاید روح و جسم را است اختلاطی چندان نهاده که از فراق ایشان هیچ وجه چاره
جل سلطانه و عظم برهانه و درر درودی افزون از تعداد نثار روان سروران سبیل
ارشاد و سفیران روشن روان صافی نهاد باد و بعد نفحات نسیم تسلیماتی که از بستر ازهری
اعجاز بهارستان روابط عنبری را بریاحین روح افزای الفت صوری رونق افزاید
و نسمات نفایح تحیاتی که بانفاس مسیحی اقتباس بوستان مؤالفت فطری را گلهای ظهور
مراودات دوستانه بصد آب و رنگ آراید عطر محفل حضور و بخور بزم ارم دستور پادشاه
فیروز شهریار خصم سوز داور کامکار دارای هوشیار خسرو خورشید رای خدیو مملکت آرای
برادر معظم مکرم امپراطور اعظم مملکت نمسه که آوازهٔ نوبتش چون صیت زینت سکندری بلند
و رایت دولتش همچون دولت نام بلند از جمشید در داشته بمفتاح محبت باطنی افتتاح باب مراودت
صوری چنین منمایم که از آنجا که مراسم مهر و دوستی نه همین حاصل از صحبت ظاهر و ملاقات صورت
بل اغلب آنست که استماع اوصاف و تواتر ذکر اخلاق زیاده مهیج مواد اشواق و محرک سلسله
وفا و وفاق می آید و از آنجا که همواره اوقات آوازهٔ اخلاق گزیده و اوصاف پسندیده آن خجسته

برادر

برادر والاگهر بسمع صدق قرار اینجانب بسیار حاصل آمده و ذکر فتوت و نام نیک آن شهریار
نامدار از دور و نزدیک شنیده ایم غایبانه راه و رسم یگجهتی را باقدام پیموده و بتحریک سلسله
آمد شد سفرای جانبین را بدست نگارش همایون نامهٔ دوستی علامه مبادرت رفته و عالیجاه
فلان بابلاغ مأمور و تشریح فصول مصافات در همایون بزم حضور بتقریر مشارالیه موقوف افتاد و
انشاء الله از ورود این مراودت مسعود منتج فواید نامعدود برای دولتین خواهد بود و
بمقتضای ارتباط قرب از جانب آن برادر کامکار نیز در تشیید مبانی یگانگی آداب دوستی
و یگجهتی بکار خواهد رفت و گاه و بیگاه بارسال مخابرات نامی نهال مراودت و مواصلت
خواهند گردید و رجوع مهمات دوستانه را اهم تر تصدیع و تمهید معدات انجام را

نامهٔ همایون شاهنشاهی که بخواندگار روم بعد از وقوع مصالحهٔ جدیدهٔ دولتین مرقوم شده فی شهور سنه ١٢٣٨

آغاز سخن گزارش ستایش و سپاس خداوندگاری است جلت قدرته که همه را باو روی نیاز است
و او از همه بی نیاز آغاز و انجام همه اوست و خود بی انجام و آغاز بوحدت خود ما را واقف
رموز موحدت گردانید و بقربت خویش از ورطهٔ جدائی و دوری رهانید انبیا و رسل
و هادیان سبل بر حکمت و ساحت دین مبین را بطلوع وجود ایشان آراسته و پیراسته داشت ثنای
دائم و سلام متکاثر بر روان ایشان و فرزندان و خویشان باد و بعد درر درودی نامعدود که
زینت بهشت و بهار را شاید و غیرت نافهای تاتار آید هدیه و نثار انجمن انجم خدم و محفل سپهر
شیم خدیو مهر ضمیر تیر تدبیر کیوان سریر بهرام غلام فلک احتشام سلطان البرین

وخاقان البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین حائز السعادتین
والشرفین خادم الحرمین الاشرفین حافظ بلاد الاسلام کاسر جیوش
الظلام سلطان محمود خان که تا جهان است جهانش بکام و مدام عمرش بکام مرام مدام باد داشته
مکشوف رای ملک آرای حقیقت پیرا میدارد که اگر چه از آغاز کار جهانداری و مطلع آفتاب جهان افروز
دولت و کامکاری جهات جامعهٔ اسلامیه جامع اسباب ائتلاف دولتین علیتین و آیات متشابهه
دینیه ناصب اعلام اتحاد شوکتین بهیتین بصحت فسیح المساحت مملکتین مقتضی کمال اتحاد
و امن معاشر مومنین و وداد معدلت مدار سلطنتین و رابطه عایت وداد و سلام بخشش فرق تسکین
دامن خاطرهای مرزداران طرفین همیشه از آلایش نقار و نفار پاک و رشتهٔ اتفاق و اتصال یکجهتی
جانبین پیوسته فروغ افزا و تابناک و غبار مخالفت ما بین و فروغ وحدت موالفت حضرتین ساطع
جهانیان را مقرون دیده اهل بصیرت در مرآت مصفای احوال این دو دولت بسته و ال جز
عارض شاهد موافقت مشاهده نموده و گوش ارباب هوش از مولفان دو آستان رستان نواز
هیچگاه آواز مغنی نفی نشنوده به حمد و سپاس و نعمت و منت خدای را پروردگار خستق و خداوند کریم را
که اکنون نیز پیکر شاهد عهود قدیم را از تجدید معاهدت جدید پیرایه نو در بر و در گوش دوشیزه موافقت
سابقه از تمهید وثوق تازه بست زکی زیب و زیور یافته اگر در سال قبل از جولان خیول خیال مخالفین
غبار نقاری در میان سرحدداران طرفین برخاست با آب مدارک اصحاب وفاق فرو نشسته و چنانچه
نایرهٔ خلافی از شراره مفسدت مفسدین فیما بین مستحفظین ثغور مملکتین اشتعال یافته بقطرات سحاب

اصلاح

اصلاح ارباب اتفاق با نطفی پیوسته چراغ وداد پیش از پیش فروغ بخش انجمن اقبال و فتح باب
اتحاد فزون از فزون پرتو افروز ساحت آمال است تحریک این عهد جدید تمهید قواعد مراودت
و مکاتبت مستلزم افتاده در این اوان سعادت اقتران که خاطر دوستی را جز شاهد خیال موهبت مطلوبی
و ارکان کاخ اتحاد از اساس هیچ راه خلل و فتوری نیست ترتیب اسباب مصافات و افتتاح ابواب
موالات را تسطیر این نامهٔ مؤلفت آیت ملزوم افتاد و فلان را با بلاغ نامزد آمد لوازم قواعد اتحاد آن
گلگشن موهبت را با هتزاز نسایم محبت نامی نامی نهال خرمی داشته اعلان جهام مولکانه را حمد
ممهدات دوستی و صفا دانسته با امتداد ایام خجسته فرجام دولت و جهانداری مستدام باد برب العباد

۱۲۳۹
نامهٔ همایون شاهنشاهی با امپراطور روس که نفاذ داد در پایان شد تا معروض مقرب الخاقان میرزا محمد علی شد

ستایش و سپاس پروردگاری را سزا است که تمهید مناظم جهان از اقتدار سلاطین جهاندار منعقد و ترتیب
مصالح امور جهانیان بر رابطه وفاق جهانداران شوکت اقتدار افزوده برای تامین ثغور عالم شهود
رسولان امین گماشته و با بلاغ مصالح جمهور انام سفیران با تمکین ارسال داشته و بعد صحایف
مشحون بصنوف تحیات و تحایف دعوات مجید و نهایات اهدای بزم خجسته و اتحاف
محفل سرور پیوسته پادشاه دستگاه با فرهنگ خسرو خورشید کلاه آسمان اورنگ دارای
اسکندر لوای سلطنت دستگاه شهریار ملک آرای انجم سپاه فرازندهٔ رایت دولت و اقتدار فروزندهٔ
مصباح شوکت و اختیار داور فرخنده اقبال فرخ فال برادر نیکو خصال امپراطور اعظم روس
که عهد اتحادش چون عهد دوستان یکدل قویم و رای ملک آرایش آرایش ملک است و قدیم باد دا

مکشوف رای الف اقتضا میداریم که مفت خدا را که مراسم موالات دولتین ابد مدت را بنحو منتظم
روزکار رو پرتو آفتاب این موالات ضیا افروز ساحت اقطاب و اقطار است و از آنجا که مواد
موافقت دواعی اسباب مراودت و مراسم مصافات باعث ازدیاد مراسلات است ملزوم همت
موالات داشته ایم که بیگاه و گاه بواسطه نگارش ناموات محبت آیات و بعث سفرای
صداقت سمات گلشن این مصافات را آب و رنگ جدید افزاییم و از ریاض مودت
ازهار ابواب استحکام و دوام گشاییم لهذا در ینوقت عالیجاه مقرب الخاقان میرزا ... را
که از خواص خدمتگاران دولت و منظور نظر عنایت و عاطفت ما میباشد برسم سفارت مامور
آنصوب بهجت انتساب داشتیم و رقوم دوستی بدستیاری مشاطه خامه بر چهره شاهد نامه نگاشتیم
مرآت مصفای همسطور عکس نمای مستورات ضمایر دوستانه و عالیجاه مشار الیه نیز مقررات شفاهی
مقرر مرقومات دوستی یکرانه خواهد بود و از آنجانب نیز معلوم است که اولیای حضرت امپراطوری از
چهره شاهد ... دوستی بدست مصافات نقاب هر گونه خفیات خواهند گشود و هم مهمات
دوستانه را در حلی ناموات نامی بدین رواست بیچگونه مغایرت دولتین مسطور و معلوم خواهند داشت
تا کارگزاران این دولت را در انجام آنها مدارج اتحاد ظاهر و مشهود در هر گونه یگانگی متواتر آید باقیه ایام سلطنت و دولت بکام

نامه همایون که در جواب نامه پادشاه فرانسه که خبار رفتن عم خود پادشاه سابق و جلوس خود نوشته ۱۲

حمد و سپاس و شکر فزون از قیاس پادشاه یگانه را سزاوار و درخور است که ساحت ملکش از تطرق اسباب
زوال و فنا مبراست و ذات مقدسش از وصمت تغییر و تشویر معرا اگرگاهی بمقتضای حکمی محتوم دست

فرمندی را از ... پای صاحب فهری پیرایش درخور داند از منتهای قدرت شامل او رنگ
جهانداری از کلکوس شهریاری باقتدار آرایش افزاید و اگر مصلحتی مکتوم محو نام نامآوری از صفحه وجود
محتوم پسندد بمقتضای بخت و یاری پادشاهی ملک آرا را بکام اشتهار مختوم نماید و نظام دین قویم را
پیغمبران هدایت اندیش و رهبران صداقت کیش در میان فرق انام کماشته و قوام ملک
قدیم را از افراد موجودات فردی را در بقا و ثبات با خود انباز نداشته **بیت** مرا ورا سزد کبریا و منی
که ملکش قدیم است و ذاتش غنی هو الحی الذی محال زواله و ما ذا الجلال له و
علی انبیائه و رسله تحیاته و افضاله و بعد نفحات تسلیم دعواتی که بانفاس عیسوی
احیای روابط دوستی معنوی نماید و نسمات نوافح تسلیماتی که با نکهت نسیم ریاحین خلق در گلشن
وداد و داماند عطر انجمن حضور و بهجت بزم پرسرور سرور افزای انجمن سلطنت سریرآرای بزم جلالت
پادشاه مهر افسر فلک بارگاه شهریار ملک پرور انجم سپاه شکوه بارگاه بختیاری و اقتدار فروغ
دستگاه دولت و اختیار خجسته برادر نامدار و الاتبار پادشاه فلک دستگاه فرانسه داشته بدست محبت
پرداخت میکشاید عارض عذرای مدعا میشویم که اگر چه در ینوقت از استماع اینکه دست قضا نخل بلند مرتبه
از چمن سلطنت بازو تقدیر از پای افکنده خاطر محبت مآثر را ملالت و تاثری کامل حاصل آمد لیکن از اینکه
باغبان مشیت لایزال گلشن بی زوال ملک را بنونهال شجر وصلت آن برادر نامدار آراسته منتج بهجت و مسروری
بی اندازه آمد بمقتضای روابط اتحاد که سلاطین با تمکین را باهم حاصل و مراسم دوستی و مودتی که خصوصا
مابین الدولتین العلیتین متوسط است تسطیر این همایون نامه دوستانه تمهید قواعد تعزیت و تبریک

جلوس میمنت آیت را از فرط مراودت یگانه فتاده پروردگار قدیم در آن حضرت سینه های حبری
کامل گرایست و درین عطیه شاهانه امتی با نهایت عنایت خواهند مورد دستور قوانین دوستی و الفت را
احسن اسباب که همواره طریق مراودت و مکاتبه را مسلوک دارند با ارسال نامجات نامی مشید ارکان
دوستی یگانه و بارجاع مهمات دوستانه محرک سلسله موالات باشند زیاده باقی ایام سلطنت جاوید عالم آرا باد

نامه همایون شاهنشاهی که در باب انفاذ ایلچی بصحوب محمد حسین خان قشار رقم شده

جهاندار خجسته اختر سپاس سزاوار آن که رایض قدرتش عنان اشهب دارائه جهان بدست اختیار جهانداران
با اقتدار گذاشته و در جلوه تقریر مناظم جهانداری نظم مهام آفاق را در رهین وفاق شهریاران کامکار داشته
سمند کام کامکاران در عرصه حصول مرام از انبساط سطوت او تیز گام است و گیتی سرکش را زیر لگام حکمت
حکمش حکمرانان گیتی را رام و همعنان ستایش چنان کاروان در کاروان درود و رحمت بپایان بر روان
شهسواران مضمار رسالت و رهروان مسلک نبوت و پیروان ایشان را ارزان باد که نظم ممالک وجود از
جود رفتار و فیض گفتار آنحضرت و همین کردار و حمید اطوار ایشان آماده مناظم کارها و بعد تحایف دعوات
چمن عهد دوستان صافی دل انتسابی شرایف تسلیمات مبرا از آلایش ریب و ریا هدیه بزم همایون و تحفه
محفل ارم نمون پادشاه فیروز بخت با فرهنگ خسرو خورشید تاج آسمان اورنگ فارس معارک فتوحات
و فرقی شهریار کشور فرست و فرماندهی آرایند و افسر سروری نیر آسمان نیک اختری آفتاب ذروه
جلالت اختر سپهر همایون برادر کامکار والا تبار امپراطور اعظم روس که آب و آتش همواره بر زمین دوام و میدان
سلطنتش جاریه گردان و ابر سحاب بهام دو دست مرفوع رای ملک آرایش که آرایش ملک از و دست میدارد

که چون

که چون از آنجا که دوستی و دوستی حقیقتین بدستیاری تأیید با تأکید عهد تا بید بسته و رشته
التیام بعون عنایت پروردگار علام از جانبین بار شته خلوص بهم پیوسته پیوسته رعایت تجدید
مراودت بتقریر رسوم مصافات کمون خاطر خطیر و تشیید مبانی مصافات را تمهید هرگونه طرق مراودت
مرکوز ضمیر الفت انتما است و درین اوان سعادت اقتران نیز رفع حجاب خفا از خفایای ضمیر
و اظهار کمال مسید خاطر مولفت تخمیر تسطیر این سطور دستور ارادت دوستی را پیرایه ظهور نموده بدیگانگی را
غازه رخسار خلوص و الوداد لازم افتاد عالیجاه رفیع جایگاه عزت دستگاه بهشت اعتبار عمدة الاعیان
محمد حسن خان قشار را که بجهت ابلاغ مأمور و از ارج تفضیل مکنونات دوستی در آن حضرت حضور لازم بود
داشتیم و از آنجا که درین سال فرخنده فال از آثار مؤیدات اقبال ثغور و سرحدات ممالک اطراف را
که هم بحکم کمال اتحاد متعلق بدولت خجسته دولت ابد اساس است مناظم کامله و ارای مولفت اقتضا از تغیرات
مهمات ملکی فراغتی حاصل بوده و تفرج متنزهات ممالک و تنشیط سیر سبیل ایالت مرغوب خاطر عقیدت
ذخایر میمود و بجهت عنان گیران عزیمت بساحت پهن ساحت دشت و ملاحظه حدود ارک و کرگان معطوف
و اوقات بتفرج متنزهات آنسرا باد و دلرباش مصروف بوده و از آنجا که در سه مقام شاهد الفت و التیام را
در خلوت خاطر مقام و حین خیال خلت و اتحاد منزل گزین ضمیر یکجهتی فرجام است درین نهضت فرخنده
بوستان مودت منظر و صفای گلشن صفوت بهیج اشراق ضمیر مهر منظر ربط رسوم منظور است بپیوسته
افتتاح ابواب مراودت را مفتاح بهانه در دست نهاده هنگامی که ایلچیهای خاصه و اسبهای خانه زاد بمخروط انقاد
چند راس از آنها را که در یکتا نظر شان امتیازی بجهت تفقد آن همایون سرکار خجسته آثار منظور والا است

دیگر نیز از اسبهای عربیه که در آن ممالک مرغوب است بر آنها علاوه و بدین تصدیع مصحوب عالی
مشار الیه به پیشگاه حضور گشت با قضای حال انتظام درین علیتین در مربط قبول مرتبط خواسته داشت
و بدین راه دراز دیار در رسوم نکاتی نظر التفات خواهند داشت ترقی دیگر آنست که ارکان کاخ موجود را
بواسطه ارسال رسایل دوستانه استحکام افزایند و مهمات ملکانه را نیز در خامه دبیران خجسته رقم درآرند که
در انجام آنها کارگزاران این دولت موجبات ابتهاج ارتباط استحکام محکم فرمایند ایام دولت دوستی به مرادات باد

رقیمه همایون شاهنشاهی که در جواب معروضه فیروز الدین میرزای شاهزاده افغان نوشته شده

جناب شوکت و حشمت و جلالت مآب دولت و عظمت و نبالت ایاب مجدت و سعادت نصاب عزت
سلاله دودمان سلطنت و شهریاری خلاصه خاندان ملکت و تاجداری فرزند مقام با احتشام فیروز الدین میرزا
به تواتر الطاف الهی مؤید و منصور و به ترادف عواطف پادشاهی مستبهج و مسرور بوده بر ضمیر معلوم رای صداقت
اقتضایش باد که صحیفه آداب صداقت و وثیقه آثار عقیدت آنجناب مشحون بر رسم یکتادلی و
مقرون مراتب یکجهتی در بزم حضور روانجمن انجم ظهور منظور نظر ملتفت کامل و مشهود مرایا صفات
آنجناب موجب مزید بهجت خاطر مهرشامل آمد فصولی که در حسن صداقت و صدق عقیدت پرداخته
و از مراسم دولتخواهی و یکجهتی تمهیدی ساخته تحقیق متعلق و معلوم است که از راه زیر عنایت مرآت انوار ملحوظ
انظار عاطفت ملزوم هست در زیرقت که فدوی دولتخواه معتمد الدوله العلیه بجهة قرار مهمات خراسان
و مناظم امور آن سامان روانه گردید به تفصیل کنونات التفات خاطر ملاطفت فرجام و منظورات اقدس را
در مناظم مقاصد آن فرزند مقام با احتشام مذکور خواهد نمود آنجناب همگان در طریق یکتادلی و هواخواهی

باشن

ثابت و از شمول تلطفات خاطر اقدس مقرون و استظهار بنهایت بجه غیب اوقات بذرایع
مصادقت نکات شارع مجاری اوضاع و حالات بجهة مطالب و مقاصد از ابلاغ ولی دولت قاهره اعلام
تا در بشارت اسعاف مدارج توجهات خاطر مهر اتصاف ظاهر آید ایام دولت مستدام عنوان نامه
همایون شاهنشاهی که در جواب معروضه محمود شاه افغان سمت ترقیم یافت

چندانکه نظام دنیا و دین و قوام ملت و دولت به تأسیس معاضدت سلاطین و مظاهرت خواقین
و مطابقت آرا و رزین و موافقت افکار متین منوط و مربوط است گوهر سعود اختر محمود تابان اختر
برج سلطنت و شهریاری رخشان گوهر درج دولت و تاجداری نهال سرافراز بوستان شوکت و اقبال
زلال روح بخش چشمه سار بختیاری و جلال جمال افروز رنگ کمال دانش و فرهنگ پادشاه کامکار
نامدار لا زال مرتقیاً علی مدارج الاقتدار زینت افزای افسر دولت و صفای بخش
سپهر شوکت بجه برای صواب آرا مکشوف باد

رقیمه همایون که بنگارش اسعد شاهزادهای افغان مرقوم شده

سرواره کوکب بخت بلند اختر آسمان سلطنت و شهریاری ثمین گوهر عمان ملکت و تاجداری
سلاله دودمان سلطنت خلاصه خاندان شوکت نقاوه اخلاف سلاطین عظام فرزند مقام با احتشام
کامران میرزا ایده الله تعالی از مطلع کامرانی و اقبال طالع بجه معلوم رای صواب آرایش باد که
آن فرزند مقام جلالت فرجام را از بدو نمو نهال اقبال سرواره تولا و هواخواهی درین دولت والا
ملزوم بحیث و مدار حقیقت صدق نیت او که احوحضه معلوم رای مهر ضیا بجه رسانید ظهور
مصلحت مصالحت قصه بانی تمهید اسباب التفات ملحوظ تا درین اوقات که فرزان

کوکب آسمان خلافت و شهریاری و تابان گوهر عمان سلطنت و تاجداری فرزند ارجمند نامدار
احمد علی میرزا را ایالت مملکت خراسان مسلم داشته‌ایم که هرگاه از مدارج دولتخواهی و اهتمام آن فرزند در مقام
در سلوک مناهج اختصاص بدولت ابد بنیاد معروض داشته وثوق خاطر اقدس بسمت اتصاف
یافته و شهود در مرآت انور جهان آرای ضمیر همایون آمده درهر باب بتمهید اسباب ارتقای مدارج اقتدار
آن فرزند مقام ملزوم همت قدر اثر داشته‌ایم و بترتیب مصالح تربیت او انظار توجه کامل گماشته‌ایم
بفرزند معزی الیه تاکید ابلغ در معاضدت و معاونت آن فرزند مقام رفته و در انجاح هرگونه
مآرب و مقاصد بموافقت و همدستان او مامور فرموده‌ایم و هم درین اوان باب الامرا
العظام رضاقلیخان ایلخانی و دیگر خدمتگذاران خراسان اوامر موکده نافذ گردیده و باظهار مکنونات
التفات خاطر اشرف همایون نامه ملاطفت آمیز سمت ترقیم یافت باید بدینگونه عواطف استظهاری
کامل حاصل داشته هرگونه مهمی که روی نماید بفرزند معزی الیه اعلان نموده در سلوک طریق
یکتا دلی و موافقت مزید مساعی مسلوک دارد و هرگاه چگونگی اوضاع را بحضرت خلافت
مرفوع داشته باشد از ذریعه جات بهجت آیات پردازد و مرجوعات و مسئولات اتفاقیه را
تضمین مضامین مصادقت قرین سازد تا بانجام مقاصد اشارات اقدس رود بقیه ایام اقتدار پایدار باد

ادای رقیمه همایون شاهنشاهی که در جواب ذریعه فرمانفرمای خوارزم مرقوم شده

جناب مستطاب شوکت انتساب جلالت نصاب مجدت اکتساب سلاله دودمان شوکت و اقتدار
یکه تاز عرصه حشمت و اختیار جوهر شمشیر بسالت گوهر محیط نبالت فرمانفرمای مملکت خوارزم لازال جنیبا

این

زیب افزای اورنگ فرمانروائی بصد پیوسته منتظم و کامکار و مکرم و باقتدار باد و بعد مکشوف رای
مصادقت پیرایش میداریم که نگاشته کلک صداقت آیین و نامه موافقت تضمین در زمانی که
کار دولت از نیک پردازی رای معدلت آیت بابرگ و ساز و ابواب نصرت و فتح از هر طرف
بر چهره کارگزاران شوکت قاهره باز بود مصحوب فلان با انجم اسم خدم حضور ملاطفت دستور واصل
و مضامین ورتین آن از شکر من الافتتاح الی الاختتام مضمن آیین وفاق بود زنگ زدای آیینه خاطر مهر مآثر گردید

رقم اقدس همایون که در جواب عریضه امیر غلامعلی خان فرمانفرمای مملکت سند مرقوم شده

جناب جلالت مآب جوهر حسام شجاعت و دلاوری صمصام نیام جلادت و کشورگیری سلاله دولت
عالی نقاوه اشراف سامی حسب شایسته سریر مرزبانی زیبنده مرتبه قلقخانی امیر غلامعلی خان
منظور نهاد در حبک فرمانفرمای کشور سند و در حمایت الطاف الهی یار و التفات پادشاهی معین و مددگار
بوده بعز اعلام شاهنشاهی معزز و مباهی باد که معروضه مخالصت عنوان و ذریعه ارادت ترجمان که اظهار
مراسم صدق ارادت و اعلان مراتب خلوص عقیدت را نگاشته کلک مخالصت نگار نموده بود
در زمانی که بعنایت و افضال حضرت مالک الملک متعال و بعون و تایید خداوند لم یزل لایزال
ابواب فتح و فیروزی از هر باب بر چهره هواخواهان دولت ابدقران عدت قاهره گشاده و اسباب
ظفر و بهروزی را دستدران شوکت ابد مدت از همه جهت مهیا و آماده و نسر رایت عقاب پیکر در فضای
جهانبانی و عالم آرائی بال گشا و همای همت قضا اثر بهوای ملک ستانی و گیتی گشائی در اوج اعتلا بود
مصحوب عالیحضرت سامی منزلت سیادت منقبت علیخان مشهدی با رفیقان پیشگاه پادشاه درون جلال مخط

ایستادگان حریم جاه و جلال لازال مؤیداً بوفود الاقبال گردیده مراسم صفای
طویت و هواخواهی و مراسم حسن عقیدت و یکجهتی آنجناب بپیشگاه ضمیر منیر خورشید ضیای پادشاهی
که مظهر فیوضات الهی و مطلع اشراقات نامتناهی است بر وجه احسن و اوضح و اروشن و بصورت مستحسن
لایح و مبرهن گردید و از نفایس آن ولایت اشیائی که بموجب تفصیل ارسال داشته بودند همه مصحوب
عالیجاه مشارالیه در پیشگاه حضور اشرف موقع استحسان یافت اینکه آنجناب بتمامه بهدایت ازلی
ازین دو دولت خجسته در این دولت استظهار و اعتصام بذیل حمایت این شوکت ابد فرجام در ازدیاد
طلب در طریق مخالصت ما باز گفته نواب همایون ما نیز آنجناب را از راه عاطفت خاص بالتفات خسروانه
اختصاص داده و ابواب تلطف از هر جهت بر چهره تمنا و آمالش گشاده ایم بحمدالله والمنة از روزی که
دیهیم خلافت و جهانبانی از فر وجود مسعود اشرف کسب شرف و سعادت نموده و اورنگ جهانگیری
و گیتی ستانی ازین قدوم میمنت لزوم اقدس سر بآسمان [illegible] و اراده ربانی پا بر سر از تخت
فیروز بخت سلطنت موروث نهاده و با آیین اسکندری و قانون سلیمانی عرصه عالم را زیب انتظام
داده ایم آستان جلال ما سروران جهان را قبله اقبال و حریم کبریا کعبه آمال [illegible]
دوران رکعبه آمال آمده هر کس بقدم صدق راه امید بجانب این دولت ابد مدت پیموده در [illegible]
بر عارض آمال گل مقصود شگفته است و هر که از روی اعتقاد دست توسل بذیل ارادت این حضرت زده عزت و دولت
ابدی حاصل نموده حال چندیست که آنجناب را نیز آفتاب حضرت خلافت پناهی ملتجی داشته توجه و عاطفت
خسروانه را بسرف مقاصد و آمالش گماشته ایم انشاءالله المعین بدین فیوضات از پرتو آفتاب التفات شاهانه

مرتقی

مرتقی مدارج استقلال و کامرانی گردیده از بحر بیکران عاطفت سلطانیه گوهر مراد حاصل خواهد نمود [illegible]
خلافت و شهریاری محمد علی میرزا والی مملکت خراسان در طی فرمان جهانگشا مقرر داشته ایم که هر [illegible] آنجناب را
در آنحدود اعانت و امدادی حاجت افتد بفرزند معزی الیه اعلام نماید بر حسب تمنای آنجناب از
هر جهت بلوازم رعایت و اعانت اقدام و رسمی از رسوم معاونت را در جهات متعلقه بآنجناب متروک
نگذارد باید آنجناب با کمال استظهار و امیدواری الطاف پادشاهی را در همه حال و هر کار همه وقت [illegible] داشته منظم
مهمات آن صفحات پردازد و قشون عساکر آنحدود را منظم و آراسته داشته منتظر اعلامات شاهانه باشد تحریراً فی شهر [illegible] ١٢٢٣

نامه همایون که در جواب نامه پادشاه انگلستان و هندوستان بسمت نگارش یافته

ستایش و سپاس خدائی را رواست که فلک دوار فلکی است بناخدائی جودش از دریای متلاطم
وجود بساحل شهود رسیده و بحر ذخار قطره ایست با بستر از نسیم جود وجودش از غیب بساحت
ظهور چکیده و درود و [illegible] افسر سرفرازان [illegible] و پیمبران و رفیع عهده صاحبان را که [illegible]
دگر از [illegible] ناظم مصالح [illegible] و در تولید ابنای [illegible] عدم اسباب [illegible] خلاق [illegible]
و شریک [illegible] عهده [illegible] ستان [illegible] و [illegible] از آلایش ریب و ریا
سلامی صفای صاحب [illegible] و دعا و وفای [illegible] اهدای محفل حضور [illegible]
[illegible] خسروی [illegible] گیتی گشا [illegible] عدل پرور [illegible] و اورنگ فرازنده فرهنگ [illegible]
بهرام جنگ فلک [illegible] در [illegible] سپهر شهریاری [illegible] افزای مهر جهانداری
محمود شمائل و منصور [illegible] پادشاه ممالک انگلستان و هندوستان که تا جهانست نگارش باد [illegible]

مکشوف رای عقده‌گشا میداریم که هنگامی که چهره مهر و رزان دولت فروزان از برای بهجت
و سعادت باز و بغیر تقدیر خداوند قدیر بر ضمیر منیر پرتو انوار اسرار حضرتین گرامی و سر از بلد همایون نامه
میمون و فرخ رسیده مؤالفت مقرون مصحوب فلان در حجر مهر گل شگفته ایراد الفت دیرین و راز
شروع مودت تضمین شاخ فصول دوستی بار قرین آمد چمن از ریاحین عبارات شگفته نگارش مشام
روایح کمال التیام قدیم معطر ساخته خاطر را عطر مواجدت تازه جدید افشاندند و از آنکه گلهای فارسی دوستی مطلع‌وش
حاوی نفحات مشکین مصافات بود دلها از نکهت رائحه بهجتی تازه شگفت غنچه آمال هر چند از گلبن
سلطنت جاوید بشارت افزای خاطر مودت بمقتضای کمال اتحاد در لیس جمهوری با نهایت حاصل آمد
تهنیت مراد مسعود در تبریک حصول لغت بهجت نمود از این نامه مؤالفت انتظار مودت نگارش رفته
انشاءالله او در پیوسته اسباب بهجات جهانداری و عیش مولیان حضرتین کرار [illegible] باد و مقتضیات لزوم
یگانگی آنکه همواره به رشحات سحاب مراودت و مکاتبت حضرتین افزای حدیقه اتحاد و دوستی باد
آیت بعد جهات [illegible] در رجوع در آورند که در انجام آنها [illegible]

نامهٔ همایون شاهنشاهی که بر حسب صوابدید کارگزاران نواب نایب السلطنه بامپراطور روس نگارش رفته

گشایش ابواب کلام از کلید ثنای پادشاهی سزاست که درهای جود و بخشش بر روی پادشاهان
مملکت جهانبانی و شهریاران فلک دربار برگشوده و بیمارستان روی نیاز ابدان منفصل از اتصال [illegible]
از تألیف لطف خاصه حسب مراتب مختلفه را اتفاق آرا از آرایش فیض کاملش چهره بخش ممالک را
غازه انتظام از وفاق ملکداران ساخته گلشن جهان را باغبان اتفاق جهانداران از خار مفاسد پرداخته

دوار و درودی و ثنای نامحدود و روایح رحمتی فزون از حد احصا نثار روان [illegible] از طریق رسالت
و پیغمبران را و هدایت و اولیا و اصفیای صافی روان و اتباع و پیروان ایشان باد و بعد نفحات تسلیمات
که با تنزل عنصری آثار بهار بستان روانی گلهای مراد و ذات عنصری از روح افزاید و نسمات
نفایح تحیات که بنفحات مسیحی اقتباس از بوستان مؤالفت فطری را از ریاحین الفت بوستان آراید
عطر محفل حضور روح بهر بزم پرسه و برود و افزای محفل سلطنت برآرای انجمن دولت پادشاه جهان‌فر
فلک بارگاه شهریار ملک پرور انجم سپاه خسرو روشن رای کامکار [illegible] ملک آرای مدار جهانیان
برادر والاتبار امپراطور اعظم [illegible] که دست دوستیش بر دامان ابد پیوسته باد داشته بدست محبت از عذار عذرای
مدعا پرده کشیده گردانیم که از آنجا که گلشن ائتلاف از ترشح غمام مراودت آب و رنگ حاصل و طبیع
دوستی تحریک سلسله مراسلت را بتقریبات خجسته بایه مهیا شد درین اوقات مقرون چنین [illegible]
که بعون عنایت پروردگار دولتین ابد مدار را اسباب گونه اتحاد و مهیا و عیش مولیان حضرتین [illegible]
تهیا این اتحاد و مهمات مقتضیات یکجهتی باید بیشتر اشواق ضمیر را در نجسته [illegible] علامه [illegible]
تسطیر و ثبت تحریر در آمده فلان را با بلاغ آن در بزم حضور خجسته [illegible] مأمور داشتیم انشاءالله الودود
از آنجا که جلالت اسلوب نیز در رشید مبانی یگانگی آداب دوستی و اتحاد مرعی و استفاده خواهد بود دیگر
دگاه بارسال تحیات نامی ابواب مراودت و مخالطت مفتوح خواهند گشود و در رجوع مهمات [illegible] را ممهد
داستان [illegible] و انجام آنها را ملزوم رای مؤالفت فرجام [illegible] با ایام یگانگی و اتحاد [illegible] بقا باد

عنوان نامهٔ همایون شاهنشاهی که بپادشاه مملکت پرتگال نگارش یافته

بعد از ستایش پادشاه بی‌نیاز و سپاس پروردگار بی‌انباز و نعت رسول و آل اطیاب و مدح خلفا و آل او علیهم
السلام و الثنا و پس از نشر ادعیه بیکرانه و بسط اثنیه بی‌کرانه مشهور ضمیر مهر تنویر و مرفوع انجمن حضور مهر
ظهور خسرو خورشید رای خجسته خصال ملک آرای بیهمال شهنشین گوهر عمان دولت و جلال بلند اختر
آسمان شوکت و اقبال گرامی برادر دولت‌بسیر الف‌اشتمال پادشاه فلک دستگاه ممالک پرتکال
که مفاتیح اقبالش گشاینده ابواب کامکاری و مصابیح جلالش فروغ افزای بساط تاجداری باد
میداریم که بتکرار و تواتر محاسن اوصاف و محامد اخلاق آن پادشاه والا جاه زیب صماخ شهود و حی قبا

التفات نامه همایون شاهنشاهی که بولیعهد دولت انگلیس سمت ترقیم یافته در شهور سنه ۱۲۲۶

تا مهر انور را در ارجای سپهر اخضر سیر است و ماه جهانتاب را تصریف ایام در سیر منازل افلاک ستد و یر خجسته بدر
پیکر شهریاری فروزنده پرتو مهر تاجداری فرخ کوکب دودمان اقبال فرخنده کوکب گلستان اجلال
سنای صباح جلالت ضیای مصباح خلافت فرزند محتشم ولیعهد والا گهر مکرم را بر صدر کامکاری
مقام و مجاری اقبالش بر وفق مرام باد و بعد معلوم رای محبت اقتضایش میداریم که چون ملزوم همت محبت
داشته ایم که گاه گاه از ارسال مکاتیب و رسایل که وسایل استخبار احوال و دلایل استعلام اوضاع مشتمل است
بندگان مراسم مؤالفت بپردازیم و از رشحات سحاب اقلام محبت ارقام روضه اتحاد را خضر و تازه سازیم
خصوص در این اوقات که از آن فرزند فرخنده فرزانه کلمه دوستانه داریم و منظور آنکه سفرای از حضرت
خاطر دوستی ذخایر را در طی نامه خلت ختامه نگاریم و این نحو رسمی است قدیم در شرع یگانگی شرعی قویم که چندانکه
درجات ولا بالا گیرد و اسباب یکدلی قوت پذیرد ترقع پاس دوستی زیاده شود و چیزی که در میزان

تنهمی

یکجهتی تنگ نماید بر خاطرها بسی گران آید

نیز مبادی نامه است که بولیعهد دولت انگلیس مرقوم شده

تا زمان را مدار است و زمین را قرار ابر نیسان خیر آسمان شهریاری ثمین گوهر عمان تاجداری فر افزای جلال
زیور پیکر اقبال چمن طراز گلستان بهی انجمن شوکت زیب شمع بهی صدر تخت را سرور دیده بخت را نور
فرزند معظم ولیعهد برادر افخم را زمان ابد ضمان زمان عزت بمعهد خواهانش ضمین زمین دولت باشند
و بعد معلوم رای خجسته فرزند عزیز باد که از آن زمان که در گلشن یگانگی تازه نهالان مراودت را از دو جا
بهم پیوسته و در انجمن یکجهتی با فرخان مکاتبت پیوند الفت بسته ایم خوشتر آنست که گاه و بیگاه از باغ مراودت را
بامداد مداد خامه آبی بخشیم و طراوت شاهدان مکاتبت را از نگارش نامه تازه به قلب از این جاها عنوان روانه بود

ایضا عنوان نامه دیگر است باو

تا انواع گل و اصناف بلبل آرایش چهره بوستان است و اوراق نامه و آیات
خامه افزایش مهر دوستان فروزان اختر سپهر شهریاری درخشان پرتو مهر تاجداری طرازنده تخت و افزایش
فرازنده بخت و فرهنگ برادر مکرم محبت اساس ولیعهد دولت ابد مهد انگلیس محروس و محفوظ از گزند دشمنان باد

عنوان التفات نامه همایون شاهنشاهی که بولیعهد دولت انگلیس سمت
نگارش پذیرفته است

تا هر بهار گلشن گیتی را از نو طراوتی و نوبادگان گلشن را از باد بهار
بتازه خضارتی است گلشن اقبال و دوحه دولت نونهال خجسته بهار بوستان جلالت و اقتدار نهال چمن
حدیقه بزرگی و اختیار پرتو خورشید خلافت سعد سمای سلطنت دره درج دولت و تاجداری
دری برج سلطنت و شهریاری برادر کامکار نامدار ولیعهد دولت بهیه انگلیس که دست عهد دولتش
با ابد همدست باد دلگشای خورد و دوام ... از مشکوف رای دوستی آرایش میداریم

عنوان نامه پادشاه انگلیس

گلهای ثنای بخرمی چمن عهد دوستان و نفحات دعای جان‌بخش نسیم بوستان اهدای بزم حضور انجمن
و مجلس پرسرور خسرو عدل‌پرور جود گستر صفوت‌دار اسکندر اثر فریدون حشم دارد سلطنت و شهریاری
بر اوج دولت و تاجداری شهریار گردون کامبخش برادر هلال رکاب آسمان رخش پادشاه سپهر دستگاه
ممالک انگلستان و هندوستان که همیشه بر مراد و کام هواخواهان و دوستان باد و شاهد مقصود
رای عقده‌گشای جهان آرا میدارد *(red ink: عنوان نامه دیگر هم به پادشاه انگلیس)* بر از سپاس بی‌حد و ستایش و پس از
ستایش یکتا خدای دانا و بینا اوراد دعا صادقانه و نفحات ثنای بیکرانه اهدای انجمن حضور
و اتحاف حریم محفل ارم دستور خسرو خورشید خوی خوب خصال خدیو خردمند خجسته خیال
باسط بساط بخت بیداری کسرای کشور کرم و کامگاری والی ولایت ولاء و وفا دارای دیار
درایت و دها فرازنده فانوس فیروزی و فرهنگ آراینده اورنگ آرا و آهنگ
بهجت بخشای روان دوستان پادشاه فلک دستگاه ممالک انگلستان و هندوستان دائم در ساحت مراد متمکن باد
(red ink: در سنه جنرال کرباید وف ایلچی دولت روس که مقیم دولت ابد پیوند بود از دربار چون بواسطه تقصیر)
(red ink: برورش عزم گشت این نامه همایون در عذر تقصیر مزبور بامپراطور اعظم روس سمت ترقیم یافت)
سپاس فزون از قیاس پادشاه بیقیاسی را سزاست که اختلاف قضایای قضا را بحکمت بالغه
منشأ اسباب ائتلاف و تواند و حدوث مظاهر امور را بقدرت کامله مواطن مصالح امور مقرر دارد
و صلات صلوات بی‌پایان روان رهروان طریق تعارف و سالکان مسلک هدایت را
روان علی ما تعاقبت الدهور والاعصار و تعاقبت بوفاق الملوک

ساحات

ساحات الاملاک والامصار و بعد در حین وصول ادعیه سامی مراحل قبول و مواجهای
ثنائی محمول هدایای دوستی امر شمول انفاذ جانب شریف و اهدای حضور منیف اعلیحضرت
گردون رفعت بهرام رزم ناهید بزم پادشاه فلک دستگاه خورشید شکوه شهریار آسمان بارگاه
ثوابت گروه آرایش افزای اورنگ سلطنت و جهانداری فرمانروای ممالک ترکستان و دیگری
اعظم سلاطین ملت قدیم مسیحیه افخم خواقین دولت قدیم امپراطور اعظم ممالک روسیه
و سایر و سایر داشته بدست دوستی چهره گشای عارض شاهد موالات گردید که جنرال کرباید وف
که برسم رسالت وارد گردید نامه دوستی ختامه آنحضرت مشعر بر استحکام مبانی اتحاد و تاکید قواعد
محبت و وداد مصحوب او در بزم موالات کاشف سرایر صفات آمد و باعث ابتهاج خاطر گشته
و تضاعف دوستی ضمیر محبت مظاهر گشت مقاصد دوستانه از مضامین مسطوره معلوم و ضمایر صافیانه
ما نیز در طی نامه خجسته ختامه سمت تسطیر یافت و مشار الیه از عزیمت معاودت تصمیم افتاد و در ارجاء
انحای این دولت سعادت مسافرت او تمهید و تقدیم پذیرفت از آنجا که پس از آن خفایای قضای
مقدر جز مقدر علام علی حاصل نیست و مکنونات مصالح اوضاع در پرده غیب مستور و مخفی است
مقارن عزیمت او سهام حوادث عجیب منظور هیچ ضمیر و نه مکنون هیچ خاطر از اطوار آسمان قسی
بادید شده و شهب نزال غریب و سر برق مقدر نه منظور نظری و نه منطوق مقالت محضری از ارکان ملکیه
دران سانحه عالیجاه فلان از حقیقت اوضاع وقایع تفصیل اسباب سانحه قرین استحضار و مشهود رای
آن دولت ابد آثار خواهد داشت باقی ایام خجسته فرجام سلطنت و جهانداری بکام باد برورد گار

صورت نامهٔ همایون که مبنی بر استحکام ارکان التیام بسلطان محمد خان خواندکار روم مرقوم شد

إنّ أحسن ما يُفتتح به الكلام حمد من حسنت بكلامه الأحسن
حسناء الإسلام، وهو الملك الوفيّ الودود، الآمر أوداءه بإيفاء
العهود، عهده معهود بالدوام والاتّصال، وملكه آمن من
وصمة الزوال وسمة الانتقال، أصفى صفحات الأيّام من التصحيف
بصفح صفائح المخالفة بين السلاطين، وأصلح ما فسد من مهامّ الأنام
بتأليف أسباب مؤالفة الخواقين، أبسط أيادي الأمن ببسط أيادي
ملوك المؤتمن، وأجرى عيون العافية في الأعيان بإنامة عيون الفتن
حجّة تفرّده بالملك باهرة بالبرهان والاستقراء، وتمثيل ملكوته
بأعيان الملوك عين المغالطة والافتراء، أحمده على ما أجمع بين مِلّتي
الدولتين أوّلاً بالإسلام، ثمّ ما أتقن أركان موالاتنا بتجديد عهد
الالتئام، وصلّى الله على رسوله المبعوث على الثقلين، الخافق أعلام
رسالته في الخافقين، محمّد رسول الله وعلى آله وأولاده وأصحابه الذين
معه أشدّاء على الكفّار رحماء بينهم تراهم ركّعاً سجّداً يبتغون
فضلاً من الله ورضواناً سيماهم في وجوههم من أثر السجود، عليهم صلوات
ورحمة من الله المحمود، على ما بذل في سبيله غاية المجهود، و برای تمهید

تجد

تجدید پروردگار مجید و ترتیب تسلیم رسول با تمجید تکالیف دعای از شوایب ریا مبرا و لطایف ثنای
فزون از اندراج حد و احصا هدیه بارگاه انجم سپاه و نثار انجمن چرخ اعتلای پادشاه با فسر و جاه خدیو
فلک شکوه اسکندر دستگاه خسرو مهر پرتو ماه فر دارای ملک آرای دین پرور جالس اریکهٔ سروری
مالک ممالک قیصری شهریار بلند اختر آسمان اورنگ جهاندار جمشید جاه فریدون فرهنگ سلطان
البرّين وخاقان البحرين جامع السعادتين خادم الحرمين الأشرفين
سلطان محمد خان خواندکار ممالک فسیح الارجای روم لازال زمان ملکه ممدوداً
داشته برای جهان آرا مشرف میسازد که از آنجا که بعون عنایت خداوند جهان سنن سنیهٔ پیغمبر
انس و جان جهت جامعهٔ دین متین ابد ارکان و ارکان اتحاد شرکتین عیشتین را مزید استحکام و استقرار
از ترتیب اسباب مراودت و مراسلت ملزوم رای ممالک تحسین بنیان میباشد درین اوان سعادت اقتران
تجدید عهد الفت دیرین بنیاد و تسطیر این سطور موالفت بنیاد لازم نمود و تمهید مذکاری از عهود دوستی
قدیم تقدیم مکاتبی جدید ملزوم از لوازم موالات فتاد و بمیامن افضال خداوند لایزال محروسهٔ ممالک ائتلاف
از تطرق هر گونه خلل اختلاف مصون و محکم محروس مسافات از ورود جنود مخالفات بکلی مانوس
در بوستان خاطر حر گلهای تذکره دوستان شکفتگی آغاز نماید و از پرده پیدا از غیر آواز یاد محبان مقروع
اسماع آمال نماید اشارات از جانب سعادت جوانب همایون نیز اسباب انواع مهمات مهیا و سانحات
ملکت و قمه را از صدور رشحه که زنهار نقض ممالک اصطفا خواهد بود فرستاده از ارشد سعادتمند ولیعهد دولت
درستی پیوند عباس میرزا در طی مکالمه نامه جداگانه مطالبی چند ضمیمهٔ مقاصد صدق داشته و از معتمدان خود

فلان را روانه دیار قیصری ساخته معلوم است که برحسب اتحاد دولتین ابد مشمول مهر رای پیشگاه قبول و حصول
در جات حصول خواهد بود و هم مراسم قواعد مودت و مقتضی مراسم مؤالفت آنکه صحیفهٔ نیکانگی را بطراز ارسال
عام اقلام نامه‌نگاری محضر وریان دارند و مهمات ملوکانه را در طی ارجاع در آورند تا در تقدیم آنها شرایط
کرام تقدیم یابد باقی ایام سلطنت فرخ جم جهانداری و ملک آرائی مستدام و بکام باد و بعد العبد

نامهٔ همایون در جواب نامهٔ پادشاه انگلیس که در خصوص فوت شاه سابق و جلوس خود نوشته بود [illegible]

بعد از ستایش پادشاه حی لایموت و درود دودمان مسالک عوالم ملک و ملکوت تحفهٔ شایانی
از آلایش ریا مبرا و هدیهٔ دعائی از عوارض اغراض معرا اهدای بزم ارم نظم مهین اختر آسمان دولت
نشین گوهر عمان سلطنت طرازندهٔ اورنگ شهریاری فرازندهٔ آستانه تاجداری افسر تارک جلالت
دربری زیور پیکر بسالت دینک اختری برادر دولتیار بافرهنگ پادشاه والاجاه ممالک متحدهٔ انگلستان
و انگلستان فرنگ برای ملک [illegible] مینمائیم که نامهٔ کدورت افزا مسرت انجام و مکتوب
ملالت فاتحه بهجت اختتام در انجمن شهود شاهد مکنونات قضای تقدیر و کاشف قناع شاهد تجدید
سلطنت ابد مصیر آمد بمقتضای کمال اتحاد دولتین ابد بنیاد و نهایت ارتباط کوکبتین جهان آرا
از مسموع سانحهٔ عظمی و حدوث حادثهٔ کبری مرآت خاطر خطیر را غبار ملال حاصل و از جلوس میمون
آن برادر با فرهنگ بر سریر سلطنت و شهریاری مقرون مسرات کامل شدیم منت خدایرا که اگر نخل
از جویبار جلالت بدست باغبان قضا از پای در افتاده نهالی برومند در مهد جلالت آرایش گلشن
سلطنت را قایم و ثابت ایستاده و چنانچه کوکبی از ذروهٔ اقبال بتاثیر حرکات افلاک بحضیض زوال

انتقال نمود

انتقال نمود خسروی تابناک در وسط السماء رفعت شکوه آسمان آن کوکب را پایهٔ اقامت نهاده در رقم
هزار شکر که او گر ز دست کار گذشت تمام کار بفرزند کامکار گذشت بنظری که در تشیید شروط
دوستی و اتحاد نگاشته و میل خاطر را بتجدید عهود و مؤالفت ضمیمهٔ اسباب مؤالات داشته بود و از آنجمله
[illegible] خاصه [illegible] مخالف و مؤالف لایح و با هر آمده که این دولت عظمی را از دیر
عهد سعادت مآل [illegible] و ارکان قصور [illegible] و قصوری روی نموده نیکانگی را از
اف و بد اندیشان خلل و فتوری بظهور نرسیده و بعون الله تعالی الی انقراض الزمان رشتهٔ این
مراسم [illegible] پیوسته و کمند [illegible] محکم‌تر از آنکه گسسته خواهد بود و ما نیز عهود و مواثیق قدیم منظور انظار
دوستی و تجدید عهود و مؤالات نصب العین همت یکجهتی [illegible] اعلان مراسم مؤالفت و اظهار مزید یکجهتی را
این نامهٔ نیکانگی آیت مژدهٔ [illegible] داده [illegible] رسوم مؤالات آن جناب جلالت [illegible] حمل [illegible] صمیم
دارسال [illegible] نهایت مطلوب خاطر محبت مخبر مهمات ملوکانه را اولیای دولت ابد [illegible]
اعلان خواهند داشت و بمقتضای شرایط اتحاد در حسب [illegible] در انجام و اتمام مهمات اهتمام کامل [illegible]

نامهٔ همایون که در جواب نامهٔ امپراطور روس مصحوب جنرال [illegible] نگاشته شد

بعد از حمد و ثنا [illegible] بدایت و نهایت و درود و سپاس طریق رسالت و هدایت تحف تحیات دوستانه
اهدای بزم ارم نشان پادشاه دین پناه فلک شکوه خسرو خورشید کلاه انجم گروه آرایندهٔ اورنگ جهانداری
شهریار شهرستان شهریاری فرخنده برادر کامکار دولتیار امپراطور ممالک فسیحت الکنف روس که بدستگاه
[illegible] ارجمند یاد داشته بدست مؤالات [illegible] گشای شاهد مصافات کردیم

که در خجسته زمانی محفوف حضور فرخنده و او آن مصروف صرف مسرات و استشمام روایح
دوستی از آن بستان وداد و گلستان غایت مطلوب بشمار و بدین شهود مصافات مرغوب خاطر مودت
اسلوب بود نامه حقایق نگارش که نقشه یکجهتی آیات مصحوب عالیجاه رفیع جایگاه شهامت و بسالت همراه
فطانت و درایت انتسابا عمدة الاکابر والاعیان سفیر خجسته تقریر صادق ضمیر جنرال یاور غراف سیمونیخ
وزیر مختار آن دولت ابد نظیر در محضر دوستی کاشف حقایق مصافات و صفا افزای انجمن موالات
گردید نسمات مشکین نفحات عباراتش عطرافزای دماغ خاطر و مضامین خلت قرین مودت نگارش
مشید ارکان اتحاد دیرین یا ثر آمد عالیجاه وزیر مشار الیه نیز در مجلس بهشت آیین به تقریرات رایقه
مقرر آیین سفارت و مبین دقایق آیات اتحاد در میان ابد آیات گردید ضمیر مودت تخمیر را از حسن
این موالات مسرتی به اندازه حصول و ظهور انگیزه مصافات موجب صفای قلب موالفت شامل
افتاد و هدایای دوستانه و تحف دولتانه را با ابلاغ مشار الیه سمت وصول و قبول طبع یگانگی موصول آمد
عالیجاه مشار الیه بر ادای آداب سفارت و ایفای مراسم رسالت بر حسب رخصت اراده داده رابطه تبریز
معاودت و در رعایت دقایق موالفت در میان را ملاحظه شرایط اتحاد و ذکر متین علامات مرکده و تبریز
مشید به مفتاح ابواب فتوح و مصباح مشکوة روح فرزند ارشد بی همال ولیعهد دولت ابد بنیاد عباس میرزا
رفته از آنجا که فرزند معزی الیه را در مناظم اتحاد در میان ربطی مخصوص است ظاهر است همواره در تشیید
این اتحاد و ترتیب اسباب مزید مصافات در میان ابد بنیاد در ترقب و تشیید آیات موالات را باقدامات
لازمه موظف خواهد بود و چون اعلان دوستی ضمیر و ضمایر خاطر دوستی تخمیر در مجاری اوضاع و قضایا لزوم همت

یکجهتی

یکجهتی نگارش این الفت نامه مودت ختامه متقاضی آمد توقع آنکه دایما اسباب برادری
همواره منظور نظار محبت بهجت مآل و علامات سامی حضرت فرخنده صدیقه موالات پیوند و مهمات هر کار از
اعلان که در انجام آنها شرایط مراسم مصروف افتد باقی ایام فرخنده فرجام سلطنت بکام ارباب دوام

نامه همایون که در شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۴۰ در جواب نامه پادشاه انگلیس نگارش یافت

بر ارستایش پادشاه لم یزل و لایزال و نیایش بخشنده ملک و دول تحیة فزون از عد و اعدال اهدای بزم
ارم مثال پادشاه صاحب جاه فرهنگ خسرو خورشید فر آسمان اورنگ همایون بهار بوستان سلطنت
مبارک مهر آسمان دولت زینت دهنده سریر شوکت و اقتدار آرایش دهنده افسر ملک داری اختیار خجسته برادر کامکار
سلطنت بستان پادشاه ذیجاه ممالک انگلستان و هندوستان داشته مشهود رای ملک آرای میدارم
که فرخنده نامه نامی که محض اراده دوستی و اتحاد نگاشته کلک دبیران بلاغت نهاد آمده در سلک گرامی
مقرون صرف وقت و کامی که از آب سرور از هر جهت آماده و ابواب فتوح بر چهره اولیای دولت
دوستی ثبات گشاده و از طرف استفسار احوال دوستان فرخنده اقبال غایت مطلوب خاطر و شاهد
شاهد مکاتبات ختم علامات نهایت مقصود ضمیر مودت سرایر بود و در انجمن شهود مشهود و مضامین مودت الفت
آمیز مبین آیین موالفت معهود گردید نسایم عبارات دوستی آیاتش حضرت افزای بوستان اتحاد و
قدیم و درواج مضامین رایقاتش صفابخشای گلشن موالات قدیم آمد از آنجا که مثمر بود بر نهایت مودت
باعث حصول سرور به نهایت گشت و چون بشارت بر بشارت ارتقای لوای اقتدار آن خجسته برادر
کامکار و شکست نامه تاثیر نقوش مسرت بی پایان بر لوح ضمیر نگاشت در آن نامه یگانگی آیت اظهار

بمیر بخصوص فتوحات صاحبقرانی قدم اقرانه نوازش شده بهمال ولیعهد دولت دوستی آیت در رفع مخالفات
اوضاع شده فیمابین این مملکت مندرج شده بود معلوم است که دولتین علیتین از غایت اتحاد در حکم
واحد و سرور و کاهش در مجاری انتظام و اختلال بیکدیگر راجع و عاید است و فتنه ضرری که امروز بتوسط
مغایرت مابین الدولتین مرتفع و اسباب یکرنگی و یکجهتی از هر جهت مجتمع است در باب توجهی که بسبب سفیر
صادق ضمیر بشکر تقریر ایلچی آن دولت ابد نظیر مبذول شده و با عطای لقب منیف مرتبه اعتبار او را
افزوده اند اشعاری رفته بود همین حقیقه دولتین علیتین را سمت اتحاد حاصل و مراسم مصلحت جویی و اهتمام
مشارالیه در ازدیاد مواد موالات چنانچه نهایت ظهور رفته بود از آئینه ازین راه در خشندی تمام بجلوه آمد
و بر مدارج نکته دانی و دقیقه یابی بهای در دستانه مجمول افتاد و معلوم است که مقدار بر جاه و منصب ایلچیان
مقیم این دولت افزایند مارا مطلوب و موجب مزید موهبت دولتین ابد اسلوب خواهد بود کوشیده مبانی
اتحاد و تمهید ازدیاد آب دوستی در زمین صفا داده این نامه مولفت بنیاد بسمت تحریر پذیرفت و ترقب
و ترصد آنکه همواره رسوم صحت را منظور و بارسال نامجات مودت شعار کوشیده ارکان اتحاد را معمور باشند
و مهمات ملوکانه را که بتوسط مغایرت رقم زد کلک ارجاع دارند و بانجام آنها را از مفروضات ذمم انصاف شمارند

نامه همایون که در جواب ذریعه شاه محمود افغان سمت نگارش یافت

کوکب طالع مسعود و گوهر ذات محمود خجسته کوکب آسمان سلطنت فرخنده گوهر عمان دولت مصباح مشکوة
شوکت مفتاح الجلالت زیب بخش مسند بزرگی و فرازنده رایت حکمرانی آرایش اریکه بلند پایه
شهریاری و جلال شاهی والا جاه فرخنده اقبال خسرو شاه لازال محمود اً از مطلع سعادت تابان

و طراز افسر امید از بسیار پایان باد و بعد مشهود رای آخرت اقتضا مینمائیم که در صرف زبانه آیات
فرخی از فرقت ریف آنانش آیان و خلال اوانه خاطر از خانه اختلال و نقصان که کارپردازان
دولت را خاطر از پی آن گرفت که معمولات ملکی پرداخته و کارخواهان از هر باب برونق مقصود خاصه ساخته
صداقت نامه یکجهتی ختامه مصحوب عالیجاه رفعت همراه عبدالصمد خان درانجمن شهود شاهد ایراد شاهد
و شارح دقایق موالات گردید عالیجاه مشارالیه ترکرو در بزم انتظام بحرفت خاطر مسرات اشتیاق فزا
ابلاغ مقاصد منظوره آمده و دفع بر خی غرامت صوم اهل تجدید معاضدت را تمهیدی شایسته رفته تولا یعنی
که از آنچه حاصل شهود گفته که از آغاز کار بنهایت رسم معاضدت و قطع موانع استقلال آن شوکت را
ملزوم همت مودت داشته ایم و در هر مقام از دقایق موافقت چیزی مرعی نگذاشته ایم و بعون الله
رعایت احکام را منظور داریم و مقتضیات آنرا در مواقع خود حاضر می آوریم و در نیو فتستم چون
سابق الذکر را عزیمت معاودت بود عالیجاه مقرب الحضرت العلیه نصرالله خان غلام مشهد همت خاص را
همراهی او مامور و به سروران کوکب سپهر خلافت و نخبه ارجمند فرزند مسعود نامدار حسنعلی میرزا والی مملکت
خراسان مرقوم و تاکیدات بلیغه رفته است که در مصالح مهام و رفع غوایل انتظام آن دولت را
موافقت و معاضدت مستعمل و در بسط الطاف الیسام غایت جهد و سعی مبذول دارد و مکنونات ضمیر
اقدس را عالیجاه عبدالصمد خان حکایه القا نموده ایم و معلوم رای سلطنت اقتضا خواهد داشت همه ایام فرمان
نامه که در جواب نامه امپراطور روس بوزارت معاودت نواب جهان و میرزا از پطربورغ مرقوم شد
جهاندار حدانی را منت و ستایش سزاست که منتظم آفاق را برونق خسروان معدلت و تق مقرون داشته

ولوای آرامش عباد را در فضای رفع عناد ایشان بدست حکم قبضه افراشته بعد ورود دعوات لایحات

ضیا و لالی تحیات دری بهار شسته بزم ارم نظام پادشاه با فر و کاه خورشید تخت آسمان خرگاه

افرازندهٔ رایات سلطنت و جهانداری افروزندهٔ شکوه و شوکت و شهریاری شهریار کامکار گیتی

امپراطور اعظم ممالک روس داشته بدست مصافات چهره‌گشای عذار عذرای موالات گردیده فرازی

خسروی را بعد از انهاء اندوزی حضور مستلزم السرور امپراطوری بدان امکنه که تبرات معاودت

نموده در محضر منطقه نسبت باو مبذول افتاده و جبههٔ بهانه از آن حضرت دیده علی التفصیل

شرح داشت و نامه‌هایی را که حاوی فحاوی کمال وداد و راوی مطاوی دوستی و اتحاد بود ابلاغ نمود

وشهود مراتب آنرا که مدارج اتحاد و قوام دوستی دولتین ابد بنیاد را اشعر بود باعث مزید اعتماد بر اتیق

عهد و مواحدت دولتین ابد ارکان آمد و منت خدایرا که بدین حسن وفاق دولتین ابد اساس

مغبوط سلاطین آفاق است و فواید آن عاید عباد و خلاد و خلاق مذکر آیات موالات

و تقریر اسباب مصافات را تسطیر این نامهٔ خجسته ختامه لازم نمود و برقیم این سطور برای تحکیم مودات

ایتلاف داعی آمد لزوم رسم مصافات و مقتضای عهد موالات آنست که پیوسته در کاه عندل اقلام

منشیان بلاغت قرین در گلستان دوستی دیرین نغمه سرا آیند و در بستان موالات را در پرده

رجوع مهمات بنغمه کوته سرایند تا در انجام کارگزاران این طرف مأمور و خطابهای اصدار هر شود

نامهٔ همایون در عذر تأخیر جواب نامهٔ سابق بپادشاه فرانسا فرنگ مرقوم شده

جهاندار خدای را حمد و سپاس سزاست که جهانداران با تمکین را کمتر اقتدار از اتفاق آرا انتباه

وشهریاران

وشهریاران ذی‌شوکت را شهرت عظمت و اعتبار بتبار زیرلوای مهر و وفا فسـ ملوک ممالک سلطنت را

با بعد مکان و امکان ملکات موافقت قلوب و ولات و ولایات تا جوری را بابت اعم

ممالک ظاهر مسالک موالات باطن از خس و خار ریب و ریبه او مصفا نهاده و تحف تحیات و فرمود

روان رسیدن طریق هدایت و ارادت و سفیران راه رحمت و رشاد در اوان با دعیه دولت واد

دعای صادقانه و نعمای شایسته پیکرانه بدی انجمن حضور عظمت افزای محفل پسر و خسرو خورشید رای

خوب خصال خدیو خردمند خجسته خیال با نشاط بسطه و بختیاری کسرای کشور کرم و کامکاری

فرازندهٔ تخت و اورنگ طرازندهٔ اورنگ فر و فرهنگ محمود شیم و مقصود خاطر دوستان برادر

فیروز روز ملک آرا پادشاه ممالک گشای فرانسا که پیوسته مفتاح اقبالش گشایندهٔ ابواب کامکاری

و مصباح اجلالش فروغ افزای محفل جهانداری باد داشته بمفتاح محبت معنوی فتاح باب

مراودت صوری میسازیم که قبل از این جناب سفارت و درایت مآب فطانت و کفایت نصاب عمدة السفراء

الکبار غیر وانا ضمیر بلاغت آثار ایلچی بزرگ مختار آن دولت ابد آثار بدین مملکت

پایدار و روز خجسته نامهٔ خلقت ختامه که از آغاز تا انجام انجام مهام اکیدو اتمام را حاوی و از حسن فحاوی

تجدید معاهدات سدید و تمهید مراودات حمید را راوی بود ابلاغ نمود و خود نیز تقریرات رایقه

و تقریبات و ائقه شارح مواثیق عهود و شاید عهود دوستیهای صادقانه گردیده زیاده مهیج مواد اشواق

و محرک سلاسل وفاق و وفاق اند و نیز از گلشن ضمایر ما اثمار مکنونات دوستی بدست اصغا

و اسماع اقتطاف جسته نامهٔ منطبعه و بسته در محفل سینه مثال ابتین و دقایق مسموعات گردیده

و از آنجا که در آن اوان بجهة مناظم بعض ممالک رایات عزیمت شقه گشای نهضت و سیر بود در پروان
دولت مجال محاوبت و موقع مکاتبت منافیه در اینوقت به مستقر سلطنت عظمی نزول سعادت
افتاد تسطیر این نامهٔ خلّت ختام باظهار تحکال الصیام لازم نمود و چون از مفاد نامهٔ مهر پرور مرام
میل آن مخبته براد دوالا که بتجدید عهد مصافات قدیم دولتین و احیای فوات مصافات
شوکت بهیتین معلوم و ظاهر و بعطف اظهار میشود که از اینطرف نیز باقصی الغایه این مطلب را
طالب و از روی نهایت تمیل بدین مطلوب راغب هستیم که پیوسته ابواب مراودت و مخالطه
بمفتاح مهابت نامی مفتوح باشد و گاه گاه بمقتضیات مصالح دوستی از جانبین با منای دولتین
بهیتین اظهار و از جوانب جوابهای مصلحت آرا سمت انفاذ و القا یابد و بدین حسن مصافات
مضافات محاسن این دو دولت ابد سمات مستور رواق ایام و اوقات محسود دول آینده
و دوره و دیر دیهای دوستی دولتین ناقوس نواز ادات اعصار و دهور باشد آن برادر فرخنده
اختر کار پردازان دولت ابد سیر را بهمین قاعده مأمور و از کنونات دوستانه بهجت افزای خاطر
موالفت مفطور خواسته گردیده و مهام ملوکانه را اعلام خواسته داشته که بانجام آنها کارگزاران
اینطرف شرایط اقدام و اهتمام معمول دارند باقی ایام فرخنده فرجام سلطنت جهانداری بکام باد

عظام و فضلای عالیمقام است که در دار الایمان قم تشریف وقوع دارد چون درین اوقات میرزا محمد
متولی بقاع مزبور برحمت ایزدی پیوسته و مدارج تعهد و شایستگی عالیجاه بسیادت و نجابت دستگاه
نتیجة السادات والافاخم میرزا اسد الله ولد مرحوم مزبور پیشگاه خاطر خورشید ظهور ظاهر آمده از
ابتدای هذه السنه ییلان ئیل خجسته دلیل و ما بعدها تولیت بقعه شریفه معصومه معظمه و سایر بقاع و مزارات
و مقابر فضلای مدفونین بلده و موقوفات دار الایمان مزبور بمشار الیه مفوض و مرجوع داشتیم و بدین خدمت
باسعادت پایه مفاخر او را ارتفاع داده کار برافراشتیم باید از روی کمال استقامت بلوازمات خدمت مزبوره
قیام و در ادای دعای خیر مجدد دولت ابد ارتسام نماید و در عهده شناسند تحریرا فی

فرمان نواب کامیاب فلک جناب شاهزاده محمد رضا میرزا در باب لشکری گیلان باسم حاجی میرزا نصیر

طبق الاصل

چون از انور که بتایید خداوند نصیر نصیر این همایون دولت نصیر و بتقدیر حکیم تنبیه و نظر به
معدل الزمان صحبه النفس و رفاق ارتقاء سریر شوکت جاوید مصیر آمده بقلع مواد مرض فساد
از طبیعت جهان اسباب جهانداری با مبسوط و شرح رموز مصالح مملکت ارزانی معدلت
مشهود و مضبوط است ما را استعداد مناظم مملکداری و استدعای لوازم شکرگزاری داعی التفات
ضمیر و باعث توجه خاطر خطیر گردیده که از اصحاب فطانت و دوکان داران حذاقت و دها
هر آنکه نسخه کمال ارادتش مقرون بصحه صحت و دستور العمل مدارج حذاقتش مشحون باصول صدق و یابد
برای تقویت مزاج خاطر ارادتش خاطر التفات کمارایم و تا ترطیب دماغ اعتبارش زیب تتبع مفرح
تربیت فرمائیم و از آنجاکه تشریح این فصول تذکره احوال ارادت شمول عالیجاه رفیع جایگاه عزت

وحذاقت دستگاه اخلاص و صداقت آگاه جالینوس الایامی مسیحا الانفاسی حاجی میرزا نصیر است که اختلاط
اخلاط فطرتش از شربت تعهد این عهد صالح گشته و صعود مدارج قابلیتش از نزول قبول این حضرت
همایون کامل آمده تا اسباب مفاخرتش را ذخیره جدید افزاید در این هنگام که لوای جلوس خجسته
دلیل و ما بعد ها او را از اطبای خاصه فرزند ارجمند نامدار محمد رضا میرزا مخصوص داشتیم و مدارج افتخار او را
از ریاست اطبای مملکت گیلان افراشتیم تا از روی کمال حذاقت و درایت بلوازم شغل خود اقدام
و کمال وقوف و تدبیر خود را مشهود و موقف شهود خاطر مهر آثار ما دارد و مقرر آنکه فروزان کوکب
آسمان خلافت علیه تابان گوهر عمان دولت بهیه فرزند مسعود کامکار محمد رضا میرزا والی والاشان
مملکت گیلان علی الدوام مشار الیه را حکیم باشی ولایات مزبور و حکیم خاصه خود دانسته مراتب شغل را
با او مخصوص و مرجوع دارد و در رعایت جانب عزت و احترام مشار الیه را لازم شمارد و عاملان فیصل کاران
عزت و جلالت دستگاهان مقربان الخاقان مستوفیان عظام دیوان اعلی شرح فرمان مبارک را
در دفاتر خلود ثبت نموده از شوائب تغییر و تبدیل مصون و محروس دانسته در عهده شناسند تحریرا فی شهر جمادی الاولی ۱۲۳۶

فرمان منجم باشی مقرب الخاقان میرزا عبد الباقی که از دیوان دولت ابد توأمان عالم شاه
اعظم شهریار غازی محمد شاه خلد الله سلطنته به امضای فخر سلاطین خواقین جهانبانی صادر گردیده

چون اکنون که به تأیید آفریننده انجم و افلاک و تأثیر سیر اجرام تابناک نیر عالم افروز سلطنت
عظمی را از مطلع کشور گشایی و جهان ستانی آغاز نور فشانی است و شعشعه آفتاب خلافت چنگ ... از
قطع مدارات عدل و انصاف غیر ساخته ای سعود ساعات آمال اکرام آن ذات البروج آسمان

ارعود

شایان درباره آنجناب مبانی ایتلاف بین الشوکتین محکم و مرصوص آید و لهذا در این وقت یکقطعه
نشان مرصع از رتبه اول از دیوان التفات بجهت آنجناب عنایت و ارسال داشتیم که پیکر مفاخرت را
بدان زینت افزاید و از روی کمال اهتمام با فزایش اسباب التیام حضرتین اقدام نماید تحریرا فی شهر جمادی الاولی ۱۲۲۹

فرمان که بافتخار وزیر دولت روس شرف اصدار یافته و نشان مرصع مخصوص عطا شده بالامبهر جانکل

جناب وزارت و جلالت دستگاه یارت گونه انتساب او شهامت و نبالت اکتساب درایت
و کفایت انتساب اخلاص و صداقت آگاه اَعْظَمُ الْوُزَرَاءِ الْفِخَامِ اَفْخَمُ الْكُبَرَاءِ الْعِظَامِ
نِظَامًا لِلدَّوْلَةِ وَالْكِفَالَةِ قِوَامًا لِلْحَشْمَةِ وَالْجَلَالَةِ مرجع عموم ارباب
در روس وزیر بی نظیر دولت بهیه روس از اولیای الطاف غیبی پیرایه افزای پیکر اقبال بعد از حصول
الطاف پادشاهی مر بکو غزالی صحت باید که چون اکنون که بعون عنایت یگانه خداوند نشان
یگانگی دولتین ابد بنیان خورشید دار از مرغ اشتهار و آثار اتحاد و اتحاد شوکت قوی بنیان کالشمس
فی رابعة النهار آمده مخصوصان هر یک از دولتین علیتین را در دولتی دیگر رابطه اختصاصی حاصل
و در رابطه اختصاص بر لیان جانبین را بر وجهی اتم وا داشته مشد و دوستی موصلت نواب همایون
ما را منظور نظر خورشید اثر است که هر یک از سرداران آن دولت ابد مدت را با اظهار التفات در خور مباهی
فرمائیم و بدین حسن ارتباط بین کهترین رابطه مؤالفت افزائیم و معلوم است آنجناب جلالت انتساب
که اخص ارکان آن دولت پایدار و واسطه عقد مناظم شوکت و اقتدار است زیاد منظور انظار عاطفت ما و مشمول
مزید توجه و التفات ضمیر با اصابت الضیا بوده و لهذا در این زمان خجسته را و ان اصل فرخ پیوسته

باظهار کمال تربیت خاطر و غایت میل ضمیر آفتاب مآثر باز امسال یک قطعه نشان شیر و خورشید مرصع
از مرتبه اول را مخصوص ممتاز داشتیم و نشان اختصاص آنجناب را بدین عطیه که خواص مقربان را
مخصوص است نشانه خاص کرده داشتیم باید نشان مبارک را طراز پیکر عزت و زیور صدر صداقت داشته
در اتمام مناظم مراتب الفت بین کشورتین و تمهید مصالح جهات دولتین اقدام نماید و مطالب خود را بذرایع
و وسایل صادقانه باولیای دولت ابد قرار معلوم و با انجام انجاح آنها بشارت علیه رود و تحریراً فی شهر شعبان المعظم ۱۲۳۰

فرمان نشان عالیه به داکتر کمیک حکیم انگلیس که همراه ایلچی با ایران در شهور سنه ۱۲۲۶

که از آن زمان که بهتر از ریاح رواح تأییدات خداوند مجید گلشن بخت سعید ما ریاحین نیل امانی و نتایج
آمال دمیده و از نفحات لواقح عیسوی تأثیر اقبال همایون نخل امید ما رابسته و الحال بارور
اثمار برکات ما را سپهسالاری حکیم علی الاطلاق مزروع همت قضا سابق افتاده که از حضرت کامکاران دانشوران
هر کشور اصحاب استعداد هر فرقه ارباب درایت به دولت که با قضای فطانت فطرت سری در قطع مراحل
بندگی غایت تمام تقدیم رساند و در تکمیل قواعد خدمت جامع اسباب صداقت و صدق آید
نشان ارادت او را با تمام قبول مختوم و پیکر اعتبارش را از ایشان توجه شاهانه مزین و موسوم داریم
عالیجاه فصیح جایگاه درایت و فطانت دستگاه حذاقت و صداقت آگاه عمدة الاطباء العیسویه
زبدة الاعیان المسیحیه داکتر کمیک چند سالست از دولت بهیه انگلیس برفاقت سفرای آن دولت ابد تأسیس
در مملکت ایران مقیم و در مراحل خدمت چنین رای صایب خود در وقوف از فنون طبابت مستقیم بعد از حصول او را
مرخص فرمودیم پیکر مفاخرتش را با حمایل یک نشان شیر و خورشید مرصع از مرتبه اول نشان نهایت التفات افرازیم

حاجز فرمان همایون

فرمان همایون که با فتخار محمد امین پاشای سرعسکر روم در خصوص انفاذ خلعت مرقوم شده

جناب مجدت و جلالت مآب نجابت و نبالت انتساب امارت و شهامت اکتساب
صداقت و ارادت آداب امیر الامراء العظام زبدة الکبراء الفخام وزیر صایب تدبیر معظم
مشیر مشتری ضمیر مکرم صدر اسبق افخم محمد امین پاشا سرعسکر دولت علیه عثمانیه و والی ولایت
ارزنة الروم بتواتر و توالی اعطاف خاطر مهر التصاف شاهانه مباهی بوده بداند که چون الکنون
که بعون عنایات خجسته اوند یگانه پیکر شاهد موالات دولتین ابد نشانه پیرایه پوشش تجدید عهد
قدیم و تقدیم اسباب مصافات ثواکتین جاوید مآب مقدمه جلوه درستی دولتین قویم آمده ما را
منظور نظر جهانداری آنست که در باره منتسبان آن دولت جاوید بنا تفقدات متنهیه بظهور رسانیم
و بر رونق عیش اعتبارشان را بمقدار پایه مرتبت ارادت عاطفه خلعت مفاخرت بپوشانیم
و از اینکه مراسم خیرخواهی و کمال مصلحت کیشی آنجناب نسبت بدولتین ابد مآب بواسطه تواتر
اخبار درین اوقات مزید ظهور یافته و از آفتاب رای انور شهریاری بر ساحت مزایای دولتخواهی و
کفالت او پرتو وثوق و اعتمادی جدید تافته مزروع همت التفات افتاد که با صدور این همایون رقم
عطوفت شیم مکنونات ترجمه خاطر اقدس را نسبت بآنجناب ظاهر و بظهور مراسم عاطفت آن قرین
صنوف مفاخر داریم و تا غایت عنایات شاهانه را آیتی باهره باشد از ملبوسات خاصه بموجب
تشریف آنجناب را از زرینخانه خاص معین و مصحوب فلان عز انفاذ یافت خلعت مبارک را پیرایه
پیکر مفاخر داشته همگان در تمهید قواعد صلاح اندیشی دولتین وارد و یاد مبانی اتحاد دولتین اقدام

و محاسن کفالت و کاردانی خود را باعلی المدارج مشهود اولیای دولت عظمی سازد و مستوفی را
در طی عرایض صادقانه معروض دارد که بانجاح آنها اشارت علیه رود تحریراً شهر محرم الحرام ۱۲۳۹

فرمان همایون که در خصوص لقب نظام العلمائی عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمد حسن صادر شده

که از آنروز که مبدع هستیات وجود نظام معالم معارف از عوارف این دولت ابد نظام فرموده
و ناظم مبدعات عالم شهود دست نظم مهام دولت و جهانداری را بشاهد کمال کامکاری ارزانی
داشته ما را ملکه رای ملک آرا پیشنهاد خاطر مهر مظاهر ضیا که جام جهان نمای صور استعدادات
و مرآت الصفای شهود حقایق قابلیات است افتاده که در مجازات مراتب پروردگار علیم و
مجازات نعمای سلطنت قویم در تنظیم قوانین دین مبین و تقریر رسوم ملت متین التفات کامل
مبذول داریم و از اصحاب دیانت و درایت آنانکه جوهر ذات را از اعراض اغراض و
جنایت خیانت پیراسته دارند و در تکمیل مراسم صداقت و ارادت شاهد کمال اجتهاد و اهتمام
مشهود آورند از نظم مهام معارفشان خیلی و در نمای اصول معالمشان التفات جزیل فرمائیم بنابر
معانی این ترتیب و تشیید اسباب این تقریب مصداق احوال عالیجاه فصیح جایگاه عزت و فخر
همراه فضایل و کمالات کسب دستگاه حقایق و معارف انتساب صداقت و ارادت آگاه مقرب الخاقان
میرزا محمد حسن است که از جمله خانه زادان دولت قوی بنیاد و بواسطه کمال حسن استعداد از مستعدات
عنایات خاطر اقدس محاسن تربیت یافته و بر ساحت قابلیتش از مصباح قبول خاطر ما پرتو
فَتَقَبَّلَهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ تافته ارتقای مدارج اعتبارش بتفویض مناصب عالیه منظور انظار

مهر آثار

مهر آثار افتاده و اعلای معالم افتخارش از اعلان توجهات کامله تصمیم رای خورشید اشتهار آمده در هذه
السنه قوی پی خجسته دلیل و ما بعدها او را از تفویض منصب جلیل نظام العلمائی سربلند ساختیم و اعلام
مناقبش را در جمع کفات و اقران بظهور این عاطفت افراختیم تا در قبة البیضای این عارفه عظمی را
ذخیره مخزن مفاخر دانسته با نهایت اجتهاد در لوازم شغل مزبور اقدام و در تحصیل مرضی خاطر همایون
و دعای دولت روز افزون اهتمام نماید مقرر آنکه مقربان الخاقان مستوفیان دیوان قضا توامان
شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده از شوائب تغییر محروس دانند تحریراً فی شهر ربیع الثانی ۱۲۳

فرمانیکه در خصوص تفویض منصب ملک الشعرائی عالیجاه مقرب الخاقان محمد حسین خان کاشی صادر شده

که از همایون صباحی که صبای نشاط افزای دولت جاوید مدت خاقانی خضر بخش گلشن جهانیان شد
و جهانیان را از تجلی انوار این شوکت ابد الف مصباح خرمی در مشکوة خاطر فروزان آمده و در قطعات
اقطاع گیتی با عنایات فصول از وصول نفحات سحاب معدلت ما پیوسته موسم بهار نماینده و افراد
قصیده بشر را از نشر اضواء مکرمت ما مزینات روز روشن چه مطلع فجر بهار شده ما را که اختر مهر اشراق
بخت مسعود فروغ فروز آفاق اقتدارش و ذات اسعد سعد آسمان سلطنت عالم مدار است همای خاطر خرد پرور
و طایر فرخنده فال ضمیر عطوفت اثر طایف افلاک بساحت این سماحت و بالگشای پرواز هوای این
همت است که از همزبانی گلبانگ عندلیب نوا و نو آموزان بوستان مدایح دولت ابد بنیان آنانکه منطق احوالشان
به بیان معانی ارادت جنان ناطق شده و صفای نیاتشان در تصدیق ضمایر صدق مقرونشان هر صبح دقیقه
در تقاریب اسباب تقربشان از وجه عنایت کامل دریغ نفرمائیم و از عوارف مستدرکه داریم و در نظم انتظام

اعتبار شأن از بسیط عرصهٔ مبدأ ادراک جمعیت خاطر فراهم آوریم تا در ترکیب ارکان انشا طراز طرزی
شایان شوکت طرب فزا آورده و تکمیل صناعت و چاشنی را از ترشیحات طبع تریع تحسین صفات کمال
تواند نمود و ترجیع مقاصد این بیان بدیع و تقطیع اجزای این کلام بلاغت ترصیع شاهد تجزیهٔ اوصاف و
فهرست دیوان احوال بهجت اتصاف عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه فصاحت و بلاغت دستگاه
اخلاص و ارادت آگاه مقرب الخاقان آقا محمد حسین کاشانی متخلص بعندلیب است که هزار دستان معانیش در آن
سرای سخن پردازی پر شد و دیوان اقوالش تذکرهٔ خدمات آباء صدق اقتضا نموده ابیات صحیح
الارکان ادراکش از عروض ازاحیف و از تباب سالم بود و دایرهٔ تصحیح خدماتش از تطرق انفکاکات اختلاف
مسلم از شرب صاف صفابخشای انجمن شعرا از طبع غرا غیرت افزای فحول فصحاست و در مصطبهٔ شاهنشاهی
سلافهٔ کشش ساغر آلاف خویش است و از اصلاف خاندان بلاغت بلوغ پیشگاه قرب بزم خلافت
در پیش و حدیقهٔ خیالش از شکفتن شکوفهٔ اشعار بی نظیر فردوس نظیر است و نظیر انوار گلشن طبع زاد اشعار
طیره ده روان انوری و ظهیر و بدبیر حبابت جامی از صهبای نشاط خیز غایات تشبیه اش لخلخهٔ
دماغ جان شد و نافه از مشکوی مشک بیز نطقات خاطر خدیو انهٔ آب بحور مجمر جان آمده و در بدایع پذیر
سعادت ابتاس و خیلی خیل مقربان بساط حضورش داشتیم و در رد وفا و خصائص از قید خطاب مستمند
خانهٔ قافیهٔ افتخاری مطلق که داشتیم و تا وصلت هدار ما آرش از هر جهت حاصل و خروج از دایره
هر نوع نوایش مترصد باشد و او را به مزید تفقدات بقیه از تفویض ملک الشعرای دیوان شعرای
ردیف مخصوصان آستان کیوان حاجب فلک ارتفاع فرمودیم و پایهٔ اعتبارش را باعتبار ظهور این

التفات بر اقران و اکفا افراشتیم تا با صدری منشرح در نشر مناقب دولت روز افزون و بسط
مدایح شوکت ابد مقرون با فصحای غزالة رود اسبط طغار لت و مباطت گسترده دارد و با سحبان سخن
بلیغ در تبلیغ مراسم مدایح ارباب بلاغت و فصاحت در میان آرد و هم خدمت کلید داری روضهٔ
مطهره و بقعهٔ منوره فرزند رسول خدا و بضعهٔ بتول عذرا فاطمة بنت الامام الهمام موسی
ابن جعفر الكاظم المعصومة المكرمة المشرفة لمدفنها ارض القم
علیها و علی آبائها اكرم التعظيم و التكريم را چنانچه با مرحمت پدر والد او
بود حکام کلانتر بالوراثت مقرر و عالیجاه مشار الیه مفوض فرمودیم تا افتتاح ابواب خدمتکاری اورا
مفتاح سعادت بعد از اقدام لوازم خدمت در سعادت این خدمت دیرای دولت ابد شامل تحصیل
مثوبات کامله نماید مقرر آنکه مستوفیان صاحب رای دیوان اعلی خسروی و وزیران کلیم کلام دار الانشای
شاهی و ناظمان مناظم دولت ابد نظام و حافظان وقایع لطف جاوید قوام شرح فرمان اکسیر خواص
نامی را در سلک دفاتر دیوانی ثبت نموده عالیجاه معزی الیه را در مجاری محاورات و مخاطبات
دراستنادامن رفیع خطاب و انتساب این منصب رفعت نصاب محتشم و محترم دارند و خلاف
همایون حکم اشرف را موجب مواخذت شمارند و در عهده شناسند تحریرا فی شهر ربیع الاول ۱۲۳۴
فرمان همایون که در باب تفویض منصب ... بعالیجاه عیسی خان غلام پیشخدمت باشی و داروغهٔ خزانه شرف صادر
که از آن زمان که قایمهٔ اقبال ملک ازین نوکر نصرت اشتمال برپا شده و رایات دولت بی زوال چون
آیات دولت یاری آسمان فرسا و خورشید پرتو آمد و شهب شهاب سیر عزیمت شهریاری د

جهانگیری برابلق لیل و نهار سبقت گزین است و توسن چرخ حرون برای رکوب پیشروان
جنود جهام بالحکمة حکمت الهی مزین برین زمین ما را که روایح رحمت حق گزار در احیای رفات
حقوق چاکران خدمتگذار چون معجزات عیسوی و لطف نظار مهر آثار در ترتیب اسباب تربیت
بندگان آستان خلافت مانند ایادی تقدیر قوی است ملزوم همت قضا نهمت افتاده که از
چاکران خدمت بارگاه و فدویان آستان فلک اشتباه هر آنکه در صف رهبان جلادت
فارس و در فراستش از همگنان پیش آید و در مضمار اظهار چاکری در ایض غیرتش بر اشباه و اقران
مسابقت جوید با علای اعلام اعتبارش از تعدد شقوق خدمات شقه رایات تصرف و
التفات کشائیم و تا مدارج خدمتش را در پیشگاه قبول آیتی روز افزون باشد هر روزش از
تفویض منصبی تازه درجه ارتقا افزائیم تا در عرصه مفاخرت با افاخر و اکابر مرکب مفاخرت
تازد و بر کوب اسب ارش مباهات از راه اشباه و اقران در معرض معارضت راست سیاز افرازد عالیجاه رفیع جایگاه
شهامت پناه بسالت دستگاه صرامت و جلادت اکتساب اخلاص و ارادت آگاه عمدة الامراء العظام
فدوی چاکر ارادت ارتسام مقرب الخاقان عیسی خان از بدو رکوب غارب رجود مرکب طالع مسعود
ما را در رکاب خدمت بجز و نمود استعدادات کامله از روفود اشفاق شامله ما در مدارج بندگی
منصب بر منصب افزوده پس از ارتقاب مشغل جدیده و فتقار از مناصب سدیده منصب غلام پیشخدمت
باشی و میرآخور باشی سرکار کیستی مدار پادشاهی را نیز مخصوص و مباهی و هم بمزید مزایای
قابلیت ارتقای درجات خدمت را منظور نظار همایون شاهنشاهی جعبه در [illegible] نیز تیغ

[illegible]

خجسته دلیل ما بعد با علاوه بر شغل سابقه او را باسم و نسق مهام و تمامت مقصود اختیار
فرمودیم و بدین غیبت بار از مراحل سابقه اش پایه افتخار و اعتبار افزودیم تا بنوعی که باید
و از حسن جلادت و کاردانی او سر زد و آید در نهضت فرمودی مساعی موفور معمول
دارد و در مناظم مهام متعلقه مراسم اهتمام خاطر ببار رد متقرر آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان
سرکردگان و خوانین ذوی الاعتبار و سلاطین عشایر و ستوفات مقصد فوق مقرب الخاقان مشارالیه را
سرکرده و ناظم و ترتیب خود دانسته در مجاری امور از امر و نهی او تجاوز و تخلف جایز ندانند و در هر باب
و هر مواد متابعت و انقیاد او را لازم شمارند عالیجاهان مقربی الخاقان مستوفیان عظام
و لشکر نویسان دیوان قضا نظام شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده در عهده شناسند

فرمان همایون که در جواب عریضه عالیجاه جنرال لیدیایه یرمولف که در خصوص فوت الکسندر
در انجا امپراطور روس و جلوس قسطنطین برادر او بر تخت امپراطوری نوشته بود صادر شد

جناب امارت و جلالت دستگاه کفایت و کفالت آگاه شهامت و بسالت اکتساب صرامت
و نبالت همراه صداقت و ارادت آگاه عمدة الامراء العظام زبدة الکفاة الفخام ینارال اشرف
با احتشام یرمولف سردار و ایلچی بزرگ دولت بهیه روس بترادف توجهات خاطر اقدس
شاهانه مخصوص بوده بعز اعلام همایون می باد که عرایض آنجناب مخبر از وقوع واقعه ناگوار
و مشعر بر طلوع شعرای سلطنت پایدار در صدر پیشگاه التفات همایون و ملحوظ انظار مهر آثار عطوفت مقرون
گردید باقتضای کمال اتحاد و درستی علیتین و نهایت توافق یگانگی دولتین کلفت خاطر را بروز

کف بی آن بشارت کدورت آمیز غبار آمیز خطر ادات آمد و حدیقه ضمیر را از هبوب صبای این
بشارت مسرت آیت موجب تجدید بهار بهجت گشت اگرچه بی از اوج سلطنت بحضیض زوال انتقال یافت
منت خدایرا که از مطلع اقبال فرزند خجسته پرتو اجلال تافت و چنانچه نخلی از هبوب صلالت بر تیشه
حوادث از پای در آمد شجره دولت در حدیقه عظمت استقلال بار آور گردید و بجمله واسطه آنکه بیجان فیما بین تحریر
ابد ارکان ابنای امیر دولت اداره دلالت و بهجت باعث این آن شوکت سمت ساحت و جلیل و فرمان
اجتماع اسباب موجب و موفقت در انار غم و شادی لالی کالسرور و سروری شد مدت باید آنجناب
که بجنس کفالت و نیکخواهی کفیل نظم صدود ممالکت و حفظ ثغور مملکت دولتین ابد مدت است
از پیش بیشتر در تمهید اسباب تزاید این اتحاد و جاهد و ساعی و دقایق کفالت را از روی کمال
دقت مراقب و مراعی باشند و توجهات خاطر شهریاری را درباره خود بیش از پیش کامل دانسته همواره
تقاضید اوضاع را با استمرار مراسلات نحو معروض رای عرض کمال التفات مأمول بوده باشند تحریراً فی شهر جمادی الاولی ۱۲۴۱

فرمان که در جواب عریضه حاکم بمبئی هندوستان که در باب بحر العجم و غیره عرض نموده صادر شد

جناب مجدت و جلالت دستگاه شهامت و بسالت آگاه فخامت و نباهت انتساب حکومت
وایالت همراه صداقت و ارادت آگاه عمده الاکابر و الاماجد زبده الکبرا الامجاد دولتخواه
بلا اشتباه حاکم بمبئی را مفتاح عسکر انه و قیدار مضمون دستخط کفالت اختصاص مقرون
عز اعلان همایون باد که ذریعه ظهور کمال آداب و وثیقه اداب صداقت آنجناب در صرف
زمان ضمین مودت دولت و در ازمنه از منافیات عدت مصحوب عالیجاه زبده الاماثل شاه

داکر چلکس در انجمن انجم بهای حضور پیشگاه حضر شهود و مجهه ظهور بشارع سرایر صداقت و دولتخواهی
و بسیستن رسوم کار دانی و آگاهی امد مراسم صفای طویت و مراتب حسن عقیدت آنجناب برای
عطوفت پیرای پادشاهی بروجهی احسن واضع و روشن و دقایق آداب دانی و ارادت آن دولتخواه
ضمیر منیر شهریاری بطریقی مستحسن لایح و مبرهن گردید شهود مکاسن دولتخواهی آنجناب و التزام دقایق
مقتضیات اتحاد دولتین ابد مآب که از مضامین صداقت قرینش مشهود بود موجب مزید وثوق
و اعتماد و تضاعف التفات خاطر عطوفت نهاد و فیاد د در باب جزیره قشم و اعلام عالیجاه عمده الاکابر
مستر ولک وکیل دولت بهیه انگلیس و لزوم استمام در قلع و قمع سارقین دریا که معروض داشته بود معلوم
که بعون عنایت خداوند احد دولتین بهجت عواید مروزه الحق سرآمد و خیر و شر و نفع و ضرر هر یک
بآن دیگر راجع و عاید است و تنظیم و تنسیق امور بحر العجم و رواحین و رفع هر گونه خلل و فتور از حراشی آن معابر
و مراجب برا اولیای این شوکت ابد بنیان لازم و رای همایون در این باب بتعلقاتهای لازمه و تاکید آن
بلیغه جازم شده چنانچه مخصوص همین امور در این روزها فرزان کوکب آسمان شوکت و شهریاری
و تابان گوهر عمان دولت و تاجداری نجسته فرزند مسعود نامدار سیف الملک میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را
بپایه سریر خلافت عظمی احضار فرموده ایم و بعون الله تعالی ابرار و داد و قراری که مایه اطمینان کارگزاران
دولتین باشد داده خواهد شد در خصوص عالیجاه زبده الاعیان مستر روس نخ ان که مدان وضع تمکین
گردیده بود و از رفتاری که عالیجاه وکیل آن دولت مقرر کرده بیشتر آنجناب را مقرون نجاح داشته ایم عز
استحضار و حصول افتخار آنجناب را از مدارج التفات خاطر خطیر شاهانه از این همایون رقم لاطف نگاشتیم

شرف اصدار یافت لزوم رسوم دولتخواهی و خیراندیشی آنست که آنجناب حکاکان مقتضیات مصالح
دولتین را در کاری هر گونه امور مرعی و منظور دارد و در لوازم آن بر وفق راستی و درستی روی کوشش و توجهات
شهریاری را درباره خود زیاده شامل دانسته با نهایت استظهار بانتظام مهام متعلقه پردازد و مسئولات را
در طی عرایض صادقانه معروض و در معرض کمال التفات مقرون عز اسعاف داند تحریراً فی شهر ... ۱۲۳۲

فرمان جانب حکیم فرنگ

کز آنرو که نفحات لوایح عیسوی شیمه اقبال در ریاض گلشن دولت بی زوال نامی نهال انجح آمال آمده
و از ناشتر ریاح مسیحی انفاس نسیمه مبارک شکفته نشو و نمای شوکت جاوید و برومندی اثمار قصوای امیه گردیده
و از آنجا سپهداری مواهب حضرت خداوند حکیم و پاس نعمای طبیب علام اقسام نفوس سلیمه و شعور مستور در این
سلطنت قویم و عمده اسباب اصلاح مزاج ملک عظیم آن نمط که از اعیان و اتباع هر دولت هر آنکه باقتضای
استقامت طبع سلیم و اقتضای راستی رای مستقیم در سلوک طریق خدمت جامع اسباب حذاقت و صداقت قوام
و برای تصحیح نسخ عقاید نسخ رقوم عموم مفاسد از نسخه جات لزوم خدمت نماید بتعدیل مزاج عطارش
توجهات کامله مبذول داریم و در ردع مواد کدورات خاطر خرشش از ترتیب معاجین عنایات انظار
التفات کاریم دارا انجا بر تشریح این فصول مذکوره احوال صداقت شمول عالیشان عزت و فطانت
نشان حذاقت و درایت توامان اخلاص و ارادت ارکان زبدة الاطبا المسیحیه فرانچسکو براندر
روبان است که از اعیان اطبای فرانسه و بظهور معالجات شگفته و مداوای امراض مزمنه مراتب مهارت
و وقوف او مشهود و بشهود خدمات لایقه منظور نظر مهر شهود آمده تا اسباب مفاخرتش را ذخیره

جهد

جدید افزاید در هر پیشه قوی پنجه خجسته دلیل او را آنجناب مستطاب خانخانی طبیب و مباهی و ذیل تعاظمش را
مطرز بطراز مفاخر علیای فرمودیم تا از ترتیب مفرح این مرحمت ترطیب دماغ درایت نموده بنهایت
اهتمام در تحصیل لوازم خدمت و صداقت اقدام و حسن حذاقت خود را زیاده مشهود رای مهر ارتسام دارد
مقرر آنکه عالیجاهان فخامت و جلالت دستگاهان مستوفیان عظام و دبیران دارالانشای قدر نظام و عموم اعلی
دیوان دولت و قاطبه ارکان دولت ابد آیت در منشور مطاعه احکام و ارقام لازم الاطاعه و مجاری
مخاطبات و مطاوی مکاتبات عالیجاه فرانچسکو فرامور روبان مشار الیه را بخطاب و القاب
مرقومه مخاطب و ملقب دارند و شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت ... تحریراً فی شهر جمادی الاولی ۱۲۳۹

فرمان همایون در جواب نامه فرمانفرمای هندوستان مهر مبارک ... مقابل سطر اول ... رسانیده شد

جناب شوکت و نبالت و جلالت انتصاب فخامت و شهامت و بسالت انتساب مرحمت
و نجدت و نبالت اکتساب صرامت و ابهت و امارت ایاب صداقت و ارادت و دولتخواهی
آداب ناظم المناظم و الامور کافل مهام الجمهور افخم الکفات الفخام اجل الولاة العظام منتخب الاکابر و
الاماجد امیر الکبیر الماجد فرمانفرمای ممالک فسیح الارجای هندوستان صدر نشین ارایکه عزت
و اختیار بعد تشرف رای رزین و معلوم ضمیر مصلحت بینش باد که از قراری که معروض حضرت همایون
افتاد آنجناب صورت محاسبه از معاملاتی که فیمابین دولتین علیتین بعضی نقل داد از بابت ... و توسط عالیجاه
زبدة الاعیان مستر هنری ولک وکیل آن دولت محفوظ کارگزاران فرزند ارشد سعید پهادل نایب السلطنه
العلیه فرستاده و نیز معروض افتاد که عالیجاه مشار الیه از قرار نوشته جناب و از تحت ستر گنگ ... وزیر دول خارجه

دولت انگلتره بامور تشخیص و تفریق و تنسیق محاسبه مزبوره کارگزاران هندوستان میباشد که بعد از گذشتن
محاسبه بقایائی که مشخص شود دریافت و عاید کارگزاران این دولت نماید چون عالیجاه مشار الیه باید همگی ما سبق
در دولت ابد مدت مقیم باشد عالیجاه عزت و فخامت همراه اخلاص و ارادت آگاه جارج ولک
برادر خود را بسمت آگاهی و صداقت موسوم بجهت تفریق و تشخیص محاسبه مزبور روانه هندوستان سازد
فرزند بیهمال معزی الیه حقیقت وضع و تفصیل محاسبه را از آنجناب اعلام داشته و هم عالیجاه مشار الیه را از
کیفیت و حقیقت استحضار حاصل است بآنجناب مرقوم میشود که چون قرار این شد که خواه محض اکمال اتحاد دو دولت ایام
بقیه محاسبه آن نیز بالیت بروفق راستی و صفا مفروغ شود و امری که منافی رسوم یکجهتی باشد در میان
نیاید معلوم است که آنجناب جلالت مآب بعد از آنکه از حقیقت مستحضر گردید بمقتضای کمال مصلحت بینی
و خیراندیشی و ملاحظه مصالح مزید اتحاد دولتین ابد مبانی قرار اتصال وجوه مزبوره را بسمت مناقشت
و شایبه مسامحت خواهد داد و بدستور سایر مهام رعایت غایت دولتخواهی جانبین خواهد نمود و کارگزاران در
مصالح کفالت و کار در انجام مراسم دقت و اهتمام معمول داشته کمال توجهات شهریاری را درباره خود
مبذول دانسته باشد بامنای دولت علیه اعلان دارد تا در انجام آنها اشارت علیه رود تحریراً فی شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۲۳

فرمان که بافتخار جارج ولک برادر هرتزی ولک ایلچی دولت انگلیس در خصوص امور او بهند صادر شده

که عالیجاه عزت و فخامت همراه افخامت و دولتخواهی اخلاص و ارادت آگاه زبدة الاعیان العیسویه جارج
ولک بعنایات خاطر پادشاهی مباهی بوده بداند که از قراری که معروض حضرت همایون افتاده در وقت
بجناب اجل الکفات و الامراء الکمل الاماجد و الکبراء فرمانفرمای ممالک هندوستان صورت محاسبات

السنوی

واد و ستدی فیمابین دولتین علیتین را از دو کارگزاران فرزند ارشد بیهمال نایب السلطنة العلیه داشته
و از قرار نوشته جناب وزارت مآب مستر گنگ وزیر امور خارجه دولت بهیه انگلیس عالیجاه عمدة الاعیان العیسویه
مستر هرتزی ولک کیپ آن دولت بهیه بامور گذرانیدن محاسبات فیمابین دولت علیه و کارگزاران هندوستان
بعهده و قرار چنین شده است که عالیجاه کیپ مشار الیه در این مملکت متوقف و الا که بسمت دیانت و درایت
معروف و با مراسم خبرت و آگاهی موسوم و موصوف است روانه هندوستان و محاسبه مزبور را مفروغ و آنچه
طلب کارگزاران این دولت میشود دریافت نموده بیاورد فرمان عطوفت نشان صادر که از جناب فرزند گرامی
معزی الیه عز ترقیم یافته و بشارات و بیغاراتی که بابت رفته است بالکل مقرر میشود که بعد از حصول آگاهی
بر مضمون روانه و محاسبه مزبور را بر وفق حقیقت و حساب مفروغ و آنچه طلب کارگزاران این دولت آید بر
وفق قرار داد جناب فرزند نامدار بازیافت و آورده عاید سازد و در عهده شناسد تحریراً فی شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۲۳

فرمان همایون که بافتخار کرسی نشینان و بزرگان کمپنی در اظهار التفات در ازای اهتمام در مهام صادر شده

عالیجاهان رفیع جایگاهان حشمت و جلالت دستگاهان نبالت و نباهت انتباهان عزت
و فخامت آگاهان کافی مصالح الانام ناظمی مناظم المهام عمدة الکبراء العظام کرسی نشینان
و بزرگان کمپنی بصنوف مفاخر کامله مباهی و بغز اعلان پادشاهی قرین آگاهی باشند که قبل از این
عالیجاه امیر الامراء العظام مقرب الخاقان میرزا ابو الحسن خان ایلچی بزرگ دولت علیه حسب الامر
همایون شهریاری بآن عالیجاهان نگاشته بود که بعضی ظروف و اسباب بلور بجهت سرکار اقدس قرار نهند
که با تمام رسد از قراری که در وقت مقرب الخاقان مشار الیه معروض پیشگاه بارگاه خلافت داشت

عالیشان بهتر به طور بسا زشرحی با رقم نگاشته که الآن چاپهان در ساختن طور آلات نیز بر روی اسم
اهتمام معمول داشته و شرایط صداقت را بطور رسانیده و طورهای فرنگ را پیش از موافق تفصیلی که
سابقا انفاذ شده باتمام رسانیده نفاذ هندوستان ساخته اند و شهود این معنی باعث مزید اعتماد
و وثوق خاطر اقدس بمحاسن کاردانی و آگاهی آن عالیجاهان و شهود کمال اهتمام ایشان در تزاید است.
موالات دولتین ابد ارکان آمده بر توجهات خاطر همایون افزوده و در اظهار کمال التفات ترقیم
این همایون رقم عطوفت شیم مردم همت التفات افتاد در رسوم دولتخواهی و صداقت اندیشی را
اقتضا آنست که حکام کل در تزاید در اسباب اتحاد دولتین ابد بنیاد جاهد و ساعی باشند و مطالب
و مسئولات که باشد با اولیای دولت ابد آیت اعلام دارند در اعتراف بشارت قرار داد [illegible] ١٢٢٩

فرمان وزارت نواب جهانگیر میرزا و حکومت کوهکیلویه باسم عالیجاه حاجی میرزا منصور خان

کار آنجا که رایت جهانگیر این دولت منصور را آیت نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ همواره طره از شقه نصرت
و ظفر و دستیاران دولت جاوید اثر را از کمن تایید همدستان وَاَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ
همداستان دستگاه فیروزی و فرخندگی انصار سلطنت اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ را در مرصد
مَتٰی نَصْرُ اللّٰهِ از مژدهٔ وَلَیَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ یَنْصُرُهُ بشارت اَلَا اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ
قَرِیبٌ است و اعوان دولت نَحْنُ جَمِیعٌ مُنْتَصِرٌ را در معرض سؤال مَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اللّٰهِ
جواب فرح افزای وَیَنْصُرَکَ اللّٰهُ نَصْرًا عَزِیزًا از جانب عزت بخش محبت بار در عهدای
این نصرت خضر و ارای سکرنمای خداوند نصیر مردم همت قدر نظیر افتاده که از چاکران عقیدت تصیر

و خدمتگاران دولت ابد تقریر بر اکمه شهود قابلیت کامل و کمال خدمت قابلی عنایات
شامل و مقبول رای جهان‌نمای بادیه از تفویض خدمات شایسته اش مشمول ظهور تفقدات کامله دایم
و باعتلای مقام اعتبارش بهر اعتبار انظار التفات گاریم و مصداق این اقوال صدق احوال عالیجاه
رفیع جایگاه عزت و شهامت دستگاه سیادت و سعادت آگاه اخلاص و ارادت آگاه عمدة السادات
و النجباء میرزا منصور خان است که از آغاز کار در دست استبصارش بدین آیین دولت ابد طراز درراز
و پای اهتمامش در راه اقدام خدمت درگاه فلک انباز باز آمده اگر با مخالفان خلافت
بر خلاف فش معارک جدال بجهة اقبال بی زوال کَانَ کَاسْمِهِ مَنْصُورًا و چنانچه در مصادرات
خدمت دولت مورد امتحان مساعی آمده با تتبع رسوم بندگی اِنَّهُ کَانَ عَبْدًا شَکُورًا
لهذا در این سنه قوی حجسته دلیل ظهور عاطفتی جدید در باره آن شاه رالیه مردم همت اِنَّا لَنَنْصُرُ
رُسُلَنَا افتاده او را بوزارت فرزندی جهانگیر میرزا و حکومت کوهکیلویه سرافراز فرمودیم ١٢٢٨

عنوان فرمانی که باعتزاز احمد پاشا قائم مقام دولت روم شرف صدور یافته بالامهر به حکم

عالیجاه رفیع جایگاه مناعت و رفعت بنیان دستگاه حرمت و شوکت و جلالت اکتناه صداقت
و ارادت و مخلصت آگاه قِوَامُ الشَّوْکَةِ الْبَهِیَّةِ السُّلْطَانِیَّةِ نِظَامُ الدَّوْلَةِ
الْعَلِیَّةِ الْعُثْمَانِیَّةِ مُدَبِّرُ الْاُمُورِ وَالْمُهَامِ کَافِلُ مَصَالِحِ الْاَنَامِ نَایِبُ
مَنَابِ الصَّدَارَةِ الْکُبْرٰی قَائِمُ مَقَامِ الْوِزَارَةِ الْعُظْمٰی اَحْمَدْ پَاشَا اَقَامَهُ اللّٰهُ
مَقَامَ الصِّدْقِ وَالْوَلَاءِ فور الطاف شاهانه و ظهور الطاف بیکرانه کرم و [illegible]

انتمایش باد که ذریعهٔ صدق آیین و وثیقهٔ ارادت تضمین آگاه از دستگاهی که ابواب فتوح بمفاتیح
تأییدات آسمانی بر چهرهٔ اولیای دولت قاهره باز و ارغنون فیروزی و بهجت در همایون انجمن شوکت
باهره بقانون یکجهتی در لیتن علیین نواز بود و در محضر شهود شد بمدارج اخلاص و اختصاص آمد

صورت فرمانی که در خصوص قنوات وقفی نواب رکن الدوله در قزوین مرقوم شده

کز آن دستگاه که آبیاری فرضات تأیید لایزال زلال افضال ایزد در لب تشنه زلال از منهل بحر
مثال معدلت بی پایان در مجاری آمال اهالی جهان جاری و مادهٔ معین مواید و عواید از منبع ابر مقاطر
شوکت زاهر بر مشارب آرب صاغر و اکابر ساری و ساری آمده قطرات امطار اصطناع ما در
اقطاع و اقطار ممالک متقاطر و رشحات سحاب نعمتها باصقاع و ارباع ربع مسکون متواصل و متواتر است
احیای موات اراضی بایره ارض مراضی خاطر دریا نوال شاهنشاهی را فرض عین افتاده
و عین حیات مراحم ظل اللهی در مجاری انتشار فیض اگر بر زمین غیر ذی زرع رسیده معموری آن را
نصب العین ضمایر همت ساخته چمن دار السلطنه قزوین که از بلاد قدیمه ایران و مفتتح ممالک معموره
دولت ابد اقتران است بالنسبه بوسعت سواد اینها بر بلاد دقت آب مشرب و بدین راه گاه گاهی
مشرب عیش ساکنین بعضی محلات که آب بکفء ولای مناقص و مضایق مختلط و مشوب میبود
تا اینکه این متعطشان ایشان بمشروع ساغر مقربان دربار آسمان شکوه و میراب مراحم شهریاری را
سقایت مشرب آمال آنگروه بلوازم همت حاجت پرورده افتاده قنوات قصابجان بترتیب اسباب
رزاب چنان مقرون شرف اصدار گشت و شسته ارکان شوکت قویم و شد داوما دولت قدیم

دره دریای خلافت عظمی و رشحه سحاب سلطنت کبری فرخنده فرزند ارجمند نامدار رکن الدوله العلیه
العالیه علینقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنه مزبور که در مجاری خیرات جاریات رای همایون خاقانی را
متفق آثار و در نشر اضواء مثوبات فیض آفتاب اصطناعات سلطانی را مقتبس لمعات انوار است اجرای
معدلت انجام را از ابهای استمام در میان گذاشت و قنواتی چند که مجاری منافعش از کل ولای
مرور لیالی و ایام منطمس و مجاری استمتاع اهالی از حبس منافع آنها در مضیق اختلال محتبس مانده بود
بر وفق تصدیق و تنفیذ علما و مجتهدین از قرار صکوک و سجلات معتبره جداگانه در قید املاک شرعی
درآورده وجوه موفور در تنقیه قنوات مزبوره و اجرای میاه مشهوره مصروف و پس از انضمام میاه هر یک
از قنوات یکدیگر رکن آباد موسوم و مصروف ساخته محض از برای حصول ثواب بجهه ذات سعادت
نصاب بر محلات ثلثه منفصله موقوف داشته که هر یک از محلات ثلثه در دورهای مقرره
استیفای بهره خود از میاه منتفعه از قرار دور مقرر ساخته و زمانی که برای استقرار قرار مزبور نظر فرمان
قضا دستور بشرح منظور را از دیوان اعلی اصدار که با جرای آن استحکام کام اطمینان شاربین را
سیراب داشته مستند استیفای حظوظ خود از آن قنوات نمایند فرزند نامدار معزی الیه حسب قراری که
خود داده قدغن نماید که احدی تکلف ننموده و قراین مطالعه را هر یک بنظر ساکنین محله از محلات
ثلثه تسلیم منفعه مرقوم باشد که از مفاد آن انحراف نورزند مقرر آنکه کدخدایان و ساکنین محلات ثلثه
مذکوره قنوات رکن آباد را بر وفق تفصیل فوق دایر داشته هر یک بقدر رسد مقرر آب برند و بر یکدیگر
حیف و اجحاف ننموده بسهم خود متقاعد باشند و تکلف را بر حسب سخط الهی و مواخذه پادشاهی دانند

المقرّ العالیجاهان رفیع جایگاهان عزّت و جلالت دستگاهان مقرّبی الخاقان مستوفیان عظام

دیوان اعلی شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده از شوائب تغییر محروس دانند تحریراً فی شهر ... ۱۲۲

فرمان وزارت عساکر منصوره باسم مقرب الخاقان میرزا نصرالله ملقب بمیرزا آقاخان

از آنجا که مقام تائید پرور دادگر عساکر انجم شمار شهریاری را بر اقطاب و اقطار جهان چیره دستی
داده و لشکرکشان عزایم قضا ضمایم ما شقه رایات جهانگشائی و کشورستانی از چهار جهت بر ربع
ربع مسکون کشاده صیت جیش وَ اَیَّدْناکَ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا همواره بلندترین کوکب
نصرت قرین را مقروع اسماع استبشارات و طنین تندر شور روان فیه رَعْدٌ وَ بَرْقٌ
مخالفین دولت از رعب افکنی قلوب به کردار محاسبان دیوان قضا شمار سپاه
بعدد و احصای شاهنشاهی را در شمار و عداد لا یُحْصُونَ اِلَّا الله آورده و لشکر نویسان
دستگاه قدر مقدار قدرت غازیان منصور را در جریده عَلیٰ کُلِّ اَمْرٍ قَدْ قَدَّرَ تعدید
باحشاد معدات این چنین را استعداد اسباب چندین هزار لازم و خاطر حق شناس و منظور انظار مهر اقتباس
افتاده که از چاکرزادگان دولت ابد مدت هر آنکه جبهه احوالش مظهر آثار استعداد کامل و ... حال
استعداد مشهود نظر رحمت شامل آید در ترتیب اسباب تربیت او همت التفات گماریم و از تفویض
مناصب عالیه باعتلای مدارج اعتبارش سعادت مناسب مهیا داریم مطالع انوار این اقبال طلیعه
احوال عالیجاه رفیع جایگاه عزّت و شهامت دستگاه مجدت و فخامت آگاه اخلاص و ارادت آگاه
مقرّب الخاقان چاکرزاده دولت ابد ارکان میرزا آقاخان است که نهال وجودش از مهد تربیت

ایام همم

ایمن شوکت نهال نزاهت یافته و از آفتاب اقبال شهریاری با مداد بخت مقبل بر ساحت قابلیتش پرتو قبول
تافته در بدایت اقدام خدمت اقدام شایستگیش بر اقران مقدم و از نهایت اهتمام بادی آثار خدمات
مهتم گردیده و لهذا قامت احوالش تشریف مرحمت شایان را شایسته و پیکر قابلیتش تزیین نشان
خاص الخاص آمده و در هذه السنه لوی ئیل خجسته دلیل او را بمنصب جلیل و خدمت جلیل لشکر نویسی
باشی دیوان اعلی سرافراز داشتیم و پایه مفاخرتش را از ظهور این عارفه عظمی بر ذیل و فوق اقران
افراشتیم تا بنحوی که باید و از مراسم آگاهی و استعداد او سزد و آید در مراتب شغل مزبور از نظم مصالح
لشکر و ترتیب اسلحه عسکر و تحقیق تفضیل اعداد سپاه منصور و توجیه و تقریر مرسوبات چریک و نوکر
دور و نزدیک اکمال اهتمام اقدام و مراسم کاردانی و آگاهی را در مناظم مهمات لازمه زیاده
مشهود پیشگاه شهود و مهر اهتمام دارد و مقرر آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان عزّت و جلالت دستگاهان
مقربی الخاقان مستوفیان عظام و لشکر نویسان دیوان قدر نظام مقرب الخاقان مشار الیه را لشکر نویس باشی
بالاستقلال و الاستقرار و الانفراد دانسته صوابدید و صلاح او را در مهمات عساکر منصوره مناط
اعتماد و اعتبار دانند و شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده از شوائب تغییر و تبدیل
محروس دانند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر ربیع الثانی من شهور سنه ۱۲۴۱

فرمان صدارت ممالک محروسه و امضای قطعات دارالعباده یزد باسم میرزا محمد زاید یزدی

از آنروز که صدر ایوان سلطنت عظمی از مبدأ تائید بهمین نهاد ذات اقدس اعلی زیب و بها یافته
و ممالک اقطاع جهان از حکم محکم قضا اقطاع ابدی نوّاب همایون ما راست آمده توقیع

خلافت عظمی را از طغرای غرای جلوس طرازی و نگاه دولت ابدطراز را به استیاری اقبال بی‌اشتباهی
مزید برگ و سازی است شکرانه نعمت پادشاهی و پاسداری مواهب الهی را پیشنهاد همت قضا
نهمت و ملزوم رای خورشید ضیا نموده‌ایم که دودمانهایی که از خانواده قدیم در ممالک دعاگوی
دولت ابد ترسیم صدرنشین و در مصادر و موارد دودمانهای مصدر خدمات گزین و مورد تحسین
و آفرین آمده و در جمع اسباب شأن طرازی طرز اسلاف سعادت اتصاف را بتحصیل معارف
صداقت و تقریر عوارف ارادت تمهید نمایند صدر بر تحصیل شأن را از صدور تفقدات پادشاهانه
منشرح داریم و بتشریح معالی مفاخرش از تفویض مناصب عالیه علامات عنایت احکام مصدر تشیید
این اسباب و ترتیب تقریر این ابواب احوال معارف مآب عالیجناب صدارت و سعادت
نصاب فضیلت و نجابت انتساب فضایل و کمالات ایاب حقایق و معارف اکتساب عمدة
الصدور العظام زبدة الفضلاء الفخام جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول میرزا محمد ابو
یزدی است که اخلافاً بعد اسلاف از دودمانهای دولت بی‌خلاف و در نشر اصول معارف صداقت
منتهی آثار اسلاف معارف اتصاف است معالی نسبش با حسن حسب حاصل و حاصل اجتهاد و تشمیر
در تحصیل معالم ارادت کامل و کمال استعداد به فنون دانش بر فطرت سلیم شاهدیست لایح و شاهد
فضایل کمالش را در مرآت ضمایر شاهانه شهودی واضح لمعات بوارق التفات شهریاری
پرتو افروز لوایح احوال جناب مشار الیه آمده در هذه السنة لوی ئیل خجسته دلیل و ما بعدها منصب جلیل
صدارت ممالک محروسه را بنوعی که با مرحمت و غفران مآب نواب میرزا محمد جعفر والد او تعلق بجناب

مشار الیه

مشار الیه مفوض و موکول داشتیم و آنچه از اقطاع و تیول و مقرری و مستمری در وجه مرحوم والد او برقرار
بعهده حکام مشار الیه باز گذاشتیم که منافع حاصله را ضبط و صرف ضروریات شغل و اقدام و
مراسم درایت و دیانت خود در زیاده مشهود رای مهر ارتسام دارد و مقرر آنکه عالیجاهان مقربان
مستوفیان دیوان اعلی و دبیران دار الانشای قدر قضا منصب صدارت ممالک را
بجناب سابق الالقاب موکول و مخصوص و در رسایل و احکام مرقوم و معمول داشته آنچه از تیول
و مواجب و غیره در دار العبادة یزد در وجه مرحوم میرزا محمد جعفر صدر سابق در وجه مشار الیه برقرار
دارند و شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده از شوائب تغییر و تبدیل مصون و محروس دانسته در عهده شناسند

فرمان خطاب بخاندان عالیجاهی منصب فراشباشیگری سرکار همایون باسم فتحعلی خان خیام باشی

کزحین رفیع ابواب فتح و نصرت که فراشان بارگاه دولت و دستگاه قضا در فضای فیروزی و اقبال شادروان جلال
این همایون دولت بی‌زوال را عمود جنود فرشته و خیام گردون قباب مجره طناب سلطنت ابد
اتصال را تا دوام و بقا موید داشته ما را در ازای این نعمت عظمی و از ازای عطایای بی‌منتهای مرا
همت قدر ضمیمت و کرم نهمت قضا عزیمت آنست که از زمره چاکران درگاه فلک شکوه و ملازمان
آستان خواقین گروه هر که در پیشگاه خدمت را از آرایش اهتمامش مزید پیرایش حاصل آید
و از آداب سیاستش اسباب نظم پیشگاه قهرمانی را نمایش و افزایش افزاید از ظهور عنایات کامرانیش
برا کفاء و اقران بسمت برتری موسوم فرمائیم و از تشریف رجوع خدمات شایسته بر رؤس مفاخرش را
طراز شایسته افزائیم از آنجمله عالیجاه رفیع جایگاه شهامت و بسالت نشان مقرب الحضرة العلیه

خیام باشی از بدو فطرت انجمن اقبال از اقتباس مصباح بندگی آستان خلافت نشان شهریاری
روشن داشته و ساحت آمال را با فروغ مشعل خدمتگاری در کاخ سلطنت نشان مطرح
انوار انظار توجهات شاهانه آورده مشمول مزید مراحم شاهنشاهی را مشمول و تقریب پایه اعتبارش مراد
رای مرحمت مشمول آمده و در هذه السنه بارس ئیل خجسته دلیل او را از خطاب مستطاب خانی مباهی و در ظل الطاف
مظفر نظر از خاصگیهای شاه ساختیم و از تفویض منصب فراشباشی درجه اعتبارش را افزودیم تحریراً ۱۲۴۵

صورت فرمان منشی الممالکی دیوان همایون باسم مقرب الخاقان میرزا محمد تقی

چون از بدو نشاء اساس جهان که منشی ممالک عالم امکان منشور سلطنت ابد نشان را از دیوان کن فکان
بنام نامی ما صادر و صادر و وارد مهام جهانداری را در بارگاه جهانمدار خلافت عظمی منشی موارد
و مصادر آمده و توقیع فرمان در انشای اِنّا اَنشَأناهُنَّ اِنشاءً شان والای ولایت
ما را از طغرای غرای تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ تزیین و ترشیح داشته و مستوفیان
دیوان وَقَدَّرناهُ فَنِعمَ القادِرون طومار تقریر این عهد خجسته بنیاد را رقم والای وَاللهُ
قَدیرٌ عَلی ما یَشاءُ خط خود کشیده ما را ضمیر منیر که مشیر دستگاه تقدیر و مقرر اسباب
خلافت خطیر است بدین محظور خاطر و خاطر صفا نظیر که طیره منظر آفتاب عالمگیر است بدین منظور
ناظر آمده که از چاکران ارکان دولت و چاکران دربار سلطنت هر آنکه ناصیه استعدادش منظور آثار رعایت
و قبول خدماتش پایه ارتقای مدارج مرتبت نماید در جمیع ممالکش از تفویض خدمات شایسته ممتاز داریم
و در توفیر حظوظ توقیر و اعزازش بتأکید مناصب منبع انظار التفات مکارم و مزایای این خصال

از شما

از شمایل احوال عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و فخامت دستگاه عزت و جلالت همراه اخلاص
و ارادت آگاه مقرب الخاقان فدوی چاکر دولت ابد ارکان میرزا محمد تقی ظاهر و بظهور رسید
کفایت کاملش مشمول کمال التفات خاطر مهر مظاهر است بواسطه قدمت خدمات آبا و اجداد
و ظهور نهایت قابلیت و استعداد از بدو فطرت وجود و شهود در عالم شهود همواره در سرکار جهانمدار
مدار مهمات معظمه و کفیل خدمات مهمه بعهده و قواعد خدمتگاریش دستور کفات کفالت امورش مرقوم
همراه در تکفلت منصب مخصوص بخصوص و هم زبان بصفات حمیده همت مبانی اقتدارش محسوس
و بالغا ما بلغ ساحت اقبالش مطرح انوار مزید افضال و منظر آمالش مطلع انظار اقبال آمده در هذه
السنه بارس ئیل خجسته دلیل و مابها تفویض منصب جلیل انشاء ممالکش در قلمرو اعتبار
مزید اعتبار افزوده ایم و از تشریف این عاطفت خاص بر خواص چاکران شرف اختصاص
فرموده ایم تا با خاطری منفسح و صدری منشرح و قلبی مستظهر و ضمیری مستبشر بخوبی که در خور کمال درایت
و شایان حسن کفایت اوست بلوازم شغل مزبور اقدام و مزید اهتمام مقرر و مشهود رای مهر
ارتسام دارد و مقرر آنکه مقربان خاقان مستوفیان عظام و دبیران عطارد ارقام مقرب الخاقان
مشار الیه را منشی الممالک بالاستقلال دانسته عموم متعلقات شغل را بدو مخصوص دانسته و شرح
فرمان مبارک را در همایون دفاتر خلود ثبت نمایند و از شوائب تغییر مصون دانند تحریراً فی شهر ذی القعده الحرام ۱۲۴۵

فرمان تفویض ولایات عربستان و لرستان بنواب محمد حسین میرزا الوالی که انتزاع شده بود

نور حدقه دولت علیه و نور حدیقه شوکت بهیه فرزند مسعود نامدار حشمة الدوله محمد حسین میرزا را که بخت بیدار

سرحدات عراقین عرب و عجم ترادف عواطف ضمیر انور شاهانه قرین مفاخرت پیکر البقیه از
کرمانشاهان عربستان و لرستان که از جمله ممالک معتبره و سرحدات مشهوره است از بدایت حال بحکم
وراثت و استحقاق بر حسب حکم قدر سابق آن فرزند مسعود در تحت تصرف بود و اِنَّ الأَرضَ یُورِثُها
مَن یَشاءُ و از آن پس بمحض بواسطه التزام آن فرزند بخدمت حضور خورشید شعاع سمت
انتقال و انتزاع یافته و هُوَ المالِکُ تَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ در این وقت که نظر
انظار جهان آرا و مردم همت قدر قضا اقتدار که در مناظم ممالک مزبور مزید التفات بسته دل اقبه
و در تفویض اراده آن بهر در دریای حالت دیرین شایان اسباب مناسبتی ملحوظ شود و از آنجا که چند
ایام شهور شهای مشهور و فرخنده سنتی بر فور از ناصیه سعادت آن فرزند مشهود و منظور آمده و علامات فرخنده
و اقبال از شمایل حال او در مرآت ضمیر انور جلوه ظهور نمود به ارادت نظور رشته کامل حسن نظر
مرحمت شامل آنست که بنهال برومند نو هستی مقرون سربلندی تازه و داریم و در تمهید اسباب
ترمیتش در طرایق ملکداری و مرزبانی انظار کمال التفات معطوف داریم لهذا در معامله هذه السنه
بارس ئیل خجسته دلیل و ما بعدها ولایات اختیار و اختیار ولایات مزبور را بکما فی السابق تعهد
اهتمام و قبضه اقتدار آن فرزند موکول و مفوض داشتیم که بنحوی که باید و شاید و از کمال شهامت
و نصفت او بمرز و آید از روی نهایت استقلال و اقتدار بلوازم مهام مزبور از تنظیم امور سرحدات
و تمهید قواعد محاکمات و تعیین نواب و عمال و تفویض مشاغل و اعمال و استرفاه سکان
و دهقان و استحصال اموال دیوان و سایر مهام پردازد و محاسن کاردانی و آگاهی خود را

در رسوم مرزبانی و ملکداری بر پیشگاه ظهور و شهود زیاده ظاهر و هویدا سازد و مقرر آنکه عالیجاهان
رفیع جایگاهان ولات و حکام و مشایخ و اعیان عدول و کدخدایان و عموم اهالی و لایات عربستان
و لرستان فرزند مسعود معزی الیه را صاحب اختیار با کمال استقلال و الانفراد دانسته در جمیع مواد
اوامر و نواهی او را مطاع و منقاد باشند و از جاده اطاعت او بهیچ راه انحراف جایز ندارند
مقربان خاقان مستوفیان عظام دیوان قدر نظام ولایات مزبوره را بر او بجمع فرزند معزی الیه
دانسته شرح فرمان مبارک را ثبت نموده از شوائب تغییر و تبدیل محروس دانند فی شهر شوال المکرم ۱۲۳۴

فرمان مبارک که بجهت اعطای لقب حشمة الدوله باسم نواب محمد حسین میرزا صادر شده

که از آنروز که دیباچه توقیع سلطنت به تصدیر القاب همایون ما زینت افزا و منشور توقیع خلافت
غرّاء از دیوان قضا مقرون غرّ امضا گردیده سلطنت ابد آیت را آیات حشمت از سر آیات بهجت
و احقاد سعادت نهاد را از چشمه سار عواطف شاهانه مشرب عیش مصفا آمده انوار آفتاب التفات
شهریاری بر یک یک را بر ساحت اقبال آنان و ظهور تلطفات خاقانی در ترتیب اسباب ترقیت ایشان
آفتاب نشان است نور حدیقه دولت علیه و نور حدیقه سلطنت بهیه فرزند ارجمند مسعود محمد حسین میرزا
صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم را مرایای استعداد ذات از فروغ اقبال خاطر
و شمایل احوال بمایت آثار مرزبانی و ملکداری مبادر و شاهد ظهور کمال قابلیت او موجب شمول مزید
عواطف ضمیر و شهود التفات خاص جابا او منظور ضمایر خورشید نظیر افتاده در بدو نشئه او دلیل
سعادت و لیدل اولی است ارجمند حشمة السلطنة مخصوص و آیات شمول نهایت التفات را مشتبار

بدین عاطفت مخصوص داشتیم تا موجب مزید مباهات او بکمال التفات شهریاری بغایت نهایت
استظهار در مناظم مهام مملکتداری و مراسم اهتمام نماید مقربان خاقان مستوفیان عظام و دبیران
عطارد اقلام در مخاطبات و مکاتبات این لقب میمون را بر دیگر القاب فرخنده مزید سازند مقرری الصدر منظور
شرح فرمان جهان مطاع را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر محروس دانند تحریراً فی شهر ربیع الثانی ۱۲۴۵

فرمان خانه زادی میرحاجی میرزا عبدالرسول بامیرالحاجی و وزیر سرحدات عراقین عرب و عجم

کرچنین همت والای خاندان رسول امین حریم بارگاه حرم تمکین معطاف طوایف امم و مروه با صفای
صفه سلطنت ابد ارتسام مقبل شفاه مقبلان عرب و عجم آمده ما را بادای مناسک حق گذاری
و اجرای شعایر شکر حضرت باری از سیاق همت مطایای این نعمت در مسالک تسبیق اخلاق
ساعی و در اعلی روایع نهمت بادای مهمی این رعایت مراعیت که از سالکان طریق خدمت
و مقیمان مقام صداقت هر آنکه در مشرع قبول بنده که از شارع اقبال راه نما و شعر خاطرش از شعاع
شعایر شرایع چاکری شعرا بها باشد مبانی مناسکش را از زلال زمزم التفات بلا امال و منهل
آمالش را با جرای ماء معین عنایات عین حیات حصول آمال داریم عالیجاه رفیع جایگاه عزت
و سعادت همراه اخلاص و ارادت آگاه مقرب الخاقان میرزا عبدالرسول را از مبادی احوال مبادی
اقبال بسلوک بوادی بندگی داعی و در قطع مراحل خدمت روح همتش همواره حامی و حامل
کمال ساعی بعضه تا قاید اقبالش بکعبه مقصود در رسانیده و سعادت استعدادش مستعد معدات عنایات
گوناگون گردیده در هذه السنه او دیلی خوب و دلیل ظهور مزایای التفات نسبت بمشارالیه منظور و تهنیه

اسباب

اسباب اعتلایش ملزوم همت قضا دستور افتاده او را بخطاب مستطاب خانی سرافراز و بتفویض امارت
حاج عجم بمزید اختصاص و امتیاز فرمودیم که از روی صفای نیت احرام حریم احکام این حضرت بسته
باهتمامات کارکنان اهتمام اقدام و محاسن مساعی خود را مشهود رای مهر ارتسام دارد و مقرر آنکه حکام
و نواب مرحمت و ناظمان مناظم قوافل و رواحل عسرم حجاج و زائرین و قاطبه محرمین و مسافرین
عالیجاه میرزا عبدالرسول خان را امیر حاج بالاستقلال عجم دانسته در مجاری مسافرت متفقق قرار
و مدار او بعضه تا وزر و تکلیف طاری نشده عالیجاهان مقربان خاقان مستوفیان عظام و دبیران دار
الانشای سعادت نظام مشارالیه را در احکام و ارقام و مخاطبات و مکاتبات بخطاب مستطاب خانی
مخاطب و شرح فرمان همایون را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر محروس دانسته و در عهده شناسند تحریراً فی شهر جمادی الثانی ۱۲۴۴

فرمان همایون که در خصوص ارسال کلام الله مجید باعتبار عبدالرضاخان بیگلربیگی یزد صادر شده

عالیجاه رفیع جایگاه عزت و مناعت و جلالت دستگاه اخلاص و عقیدت و ارادت آگاه
امیر الامراء العظام عبدالرضاخان بیگلربیگی دارالعباده یزد بعزایم منزلات قربت را از سلّم
معارج اعتبار را دانسته بداند در چنین اکنون رای صافی ضیای همایون که کاشف حقایق ضمایر
و مفسر دقایق عقاید چاکران صادق است افتاده که آیات باهرات انعطاف خاطر مهر شاید
بظهور تفقدات کامله در باره آن عالیجاه متواتر و متواصل باشد و از توالی آثار التفات ضمیر رحمت رجحان
پیوسته صدر صداقت او را از انشراحی تازه حاصل آید در این وقت که بمجلد کلام الله مجید از نفایس منقوله
دارالعباده یزد منظور انظار زینت افتاده و از قراین معلوم شده که قرآن کریم از آن خانزاده صد قرن شان

دیگر از اسباب دعاگوئی و ثناطرازی ایشان بصیر و رسم عنف و خلاف سمت اختراع یافته بار بجهه
الکالیجاه منظور چون عالیجناب مقدس القاب فضائل و فواضل مآب حقایق و شرایع نصاب
جَامِعُ مَعَالِمِ الْفُرُوعِ وَالْأُصُولِ حَاوِی مَعَارِفِ الْمَعْقُولِ وَالْمَنْقُولِ
عُمْدَةُ الْعُلَمَاءِ وَالْمُجْتَهِدِینَ زُبْدَةُ الْفُضَلَاءِ وَالْمُحَقِّقِینَ کَهْفُ
الْحَاجِّ وَالْمُعْتَمِرِینَ حاجی میرزا بعد از حصول تقرب مجلس حضور سعادت نشان و استفاضه
از فیوضات صحبت معارف آیت ایشان عزیمت معاودت به بغداد آن محروسه مشار الیه
مناسب نمود باید الکالیجاه بهیه دانسته که مزاحم را کهف حصول مآرب و عروه نزول نوایب
دانسته باتفاق دیگر برادران بی نفاق در جمیع احزاب اخلاص و تکاثر اسباب اختصاص افزاید
و در عرض قصص و قضیه و استدعای مقاصد ما مولی به بر ازاله منافقت اقدام نماید تحریرا فی شهر شوال المکرم ١٢٤٢

فرمان همایون که باعطای لقب معتمد الدوله باسم مقرب الخاقان منوچهر خان صادر شده

از آنجا که معتمدان دیوان قضا ارتقاع و توقیع این سلطنت جاوید بنیاد الطاف ای غرای خلود و ابد
مزین و مرتب داشته و پیشکاران دستگاه قدر قبض و بسط قضایای جهانداری را برای جهان آرای
ما بازگذاشته ما را در رضای نعمت سلطنت ابد انباز و شکر موجب رضای بی انجام و آغاز ملزوم
همت قضا نهمت و تصمیم رای خورشید ضیاء است که از مقربان بارگاه خلافت بی خلاف و محرمان
دستگاه سلطنت ابد اتصاف آنکه برای صایب و اصابت فکر ثاقب کفالت مهمات خطیر را
مواظب و عواقب امور را به دقایق انظار اهتمام مراقب باشد مراتب اعتبارش را باضافه القاب شایسته

سمت ارتقا افزائیم و باظهار توجهات کمترنه شئونات اعتبارش را اظهار فرمائیم و آثار
انتقال مظاهر اجلال عالیجاه رفیع جایگاه جلالت و نبالت دستگاه فخامت و شهامت اکتناه اخلاص
و ارادت آگاه مقرب الخاقان اجل اشخاص منوچهر خان ایچ آقاسی باشی است که از مبادی نمای
نهال زندگانی بر آن حد که دولت ابد مبانی او را در سر و کنه اشواق خدمتگذاریش در بین درگاه جهان
پایگاه را بسر آمده بظهور استعداد و شایستگی بر فراز نظار تربیت خورشید ظهور را بظهور و تحمل مناقب
خدمت محرم سرای سلطنت ابد دستور آمده و با الفاظ بلیغ در مراتب خدمتگذاری مراتب خاصه اش حاصل
و بدین تربیت شاهانه برتقی مدارج ترقیات کامل گردیده روز بروز آثار توجهات ضمیر همایون
نسبت بمشار الیه جلوه گر عرصه ظهور در برور و گاه و بیگاه بتفویض مهمات معظمه مطلع انوار آفتاب عواطف
عالم افروز است تا در این وقت ظهور عواطف بیحد در باره مشار الیه مرقوم رای بیضا انجم در رها جسته
او دیدیم خجسته دلیل لقب معتمد الدوله العلیه را اعطا و بدین حسن عطا بین الاقران قرین
مفاخر نمایانه فرمودیم عالیجاهان مقربان الخاقان مستوفیان عظام و دبیران عطارد ارقام در احکام
و ارقام و مخاطبات و مکاتبات مشار الیه را بدین خطاب عالی مخاطب دارند و شرح فرمان مبارک را
ثبت جراید خلود و ضبط دفاتر ابد منقضه از نوائب تغییر و تبدیل محروس دانند تحریرا فی شهر محرم الحرام ١٢٤٣

فرمان فرخنامه که در یکی از غزوات بارد و ولایات ممالک محروسه مرقوم شده

از آنجا که نواب همایون ما را بر مهم که همت قدر بهمال التفات افتاده هم از آغاز قائد تائید در طی مراحل
انجام آن باقدام تقدیم مسارعت نموده همه منظور که عزائم قضا دستور تصمیم یافته در بدایت حال

معهد مهر اقبال مشر نظم بهایت بجه سوابق عنایات ازلیه مسیر ارباب فتوحات غیبیه بر روی
مجاهدین دین گشوده دارد و هیچگاه چهره مشاهد مقاصد از شاهد عنایان حضرت قرین محجوب و مستور
نمیگذارد و درین نهضت حضرت ما زبس که تدمیر طایفه روس و استیصال شجره شآمت آنها از سرحدات
مملکت محروسه مرکوز خاطر خطیر و نصب العین همت قضا نظیر افتاده و بعد از آنکه رایات عقاب پیکر
بفتوای شرع جهاد و رخصت عقل دقیقه دان از دار الخلافه آن سو بال گشا و با عساکر نجوم عدد لشکری
چون ذرات آفتاب وافر و زیاده از قطرات باران متواتر مسافات مساحات جبال و وهاد فسحه فضه
فراد جهاد جهان پیما آمد در خلال مقاطع مسارعت مقرر و مسامع علیه چنین افتاد که خیل خیال
آن فرقه مختال پیرامون محاصره ایروان گردیده و چنگ این اندیشه محال بسر حد ثریا چنان بیاد و در تزلزل
شهود ایمنی بازآوری عظیم و غنیمتی تمام بمقصد شاهین بلند پرواز دشمن شکاری درین گرفته صیدی چنین
بپای خویش در دام آمده جناح استقبال گشاده و بمدد فر إِنَّ اللّٰهَ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
قلب و جناح را بهادی دلیل و قاید أَيْنَمَا كُنْتُمْ هُوَ مَعَكُمْ میمنه و میسره را حافظ و کفیل
مراسم اعتبار و تعبیه مرعی داشتیم و شهب عزیمت را برضه شتاب بصوب مقصود و سبک عنان ساختیم
طنطنه وصول موکب منصور را آوازه آمد آمد جیوش کالبحور سرحد داران رایت اطمینان و استقلال
دشمنان را موجب تزلزل ارکان ثبات و قرار آمده و دست چاکران دولت چیره و روز اعادی
چون روی کفرشان تیره گردیده هر روزه از غازیان مامور به جلادت دستبردی کامل بآن گروه
میرسید و با نواع صدمات از قطع طریق آذوقه و اسباب و اسر و قتل اتباع و اذناب متعرض

الطایفه

آن طایفه ضلالت مآب میگردیده چنانچه تا کنون دو مرتبه در سه مرتبه سیصد و چهار صد دل
و اسیر دولت و سیصد سر با غنایم کثیر از طایفه طاغیه کسب و دستگیر آورده بنفاد در رکاب همایون وارد شد
تا آنکه درین گیر و دار کار بر آن زمره تنگ و پای ثبات شان در طریق مقاومت لنگ آمده در هشتم
شهر حال با کمال خذلان و نکال از خارج ایروان کوچ نموده جمعی از آنها با بنه و اسباب با رکچی سیما
روانه و پیقاق رو بچه و از آنها چمن دیده و بخت را تاریک و رشته امید را باریک دیده با جمعیتی دو هزار
متوجه سمت گنجه و قراباغ گردیده امیر الامراء العظام حسین خان سردار با جمعی از عساکر از تعاقب
کفار سیار که با بنه بارکچی سیما رفته شتافته تا لعقد فرار ایشان را اظهر و درین حین مصر مغلوب
و مقهور دارد و عالیجاه عمده الامراء حسن خان ساری اصلان خسته یعقوب چی را اتفاق سقفه میان او
و دشمنانش حایل و مرقب اتصال او کمینگاه مجاهدین مقابل بساندند فرزند ارشد بیهمال نایب السلطنه
العلیه امیر الامراء العظام ابراهیم خان قاجار را با جمعی از جمعیت از پیش روی پیقاق چی ایان
ساخته در منزل قراتپه که این اخبار را در طی عرایض معروض حضرت همایون داشته بودند فرزند
ارجمند مذکور علی نقی تیمور را با و جمعی از عساکر إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ بتدمیر تفرقه
اعادی مامور و بشارت الله تعالی عنقریب بشارت دیگر فتوحات بر اولیای دولت را قرین
1 بهجت مآثر خواهیم داشت چه هر فتح که آسمان نهد نیش منتهای کارش چون لشکری مقدمه فتح دگر است
بالجمله زنگ ظلم و ظلمت کفر از چهره این صفحات زدوده و بعون الله الاکبر ساحات منصوره بر گرد اعلام
جهانگیر و مضرب خیام نصرت و ظفر است باید در هر یک از ممالک محروسه مفارق منابر اسلام

مقدم اقبال مبشر نظم نهایت بجهة سوابق عنایات ازلیه هر سرا ز اوراق فتوحات غیبیه بر روی
مجاهدین دین گشوده دارد و هیچ چهره شاهد مقاصد از شاهد ه غازیان نصرت قرین محجوب و مستور
نمیگذارد در همین نهضت نصرت مانوس که تدمیر طایفه روس و استیصال شجره شاخ آنها از سرحد آن
مملکت محروس مرکوز خاطر خطیر و نصب العین همت قضا نظیر افتاده بعد از آنکه رایات عقاب پیکر
بفتوای شرع جهاد در رخصت عقد وقعه دار و از سمت قراباغ هر بال گشاد و بمسامع عز … بندگان گیتی
چمن ذرات قباب و فر زمین قطرات باران متواتر صحاب سحاب جبال و وهاد فیض بخش
فرادم جهاد و جهان پیما آمد در خلال مقاطع مسارعت بمقر و مسامع علیه چنین افتاده که جیش ضلال
آن فرقه محتال پیرامون محاصره ایروان گردیده و بیک این اندیشه محال بسر حد … جنان …
شهود ایستی ها ازوری عظیم و غنیمتی تمام منقصه شاهین بلند پرواز دشمن شکاری همین مرحله صیدی چنین
بپای خویش در دام آمده جناح استعجال گشاده بمدد قرآن إِنَّ اللهَ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
قلب و جناح را هادی و دلیل و قاید إِنَّمَا كُنْتُمْ هُوَ مَعَكُمْ میمنه و میسره را حافظ و کفیل
مراسم ایلغار و تعجیل مرعی داشتیم و شهب عزیمه را بر وضه شتاب بصوب مقصود و سبک عنان ساختیم
طنطنه وصول موکب منصور را آوازه آمد آمد جیوش نامحصور سرحدداران را به اطمینان و استظهار
و مخالفان را موجب تزلزل ارکان ثبات و قرار آمده و دست جاکران دولت چهره روز اعادی
چنین روی فکرشان تیره گردیده هر روزه از غازیان مامور به سرحدات دستبردی کامل بدا اکثره
میرسیده و با انواع صدمات از قطع طریق آذوقه و اسباب و اسر قوت و اتباع و اذناب متعرض

الطایفه

آن طایفه ضلالت مآب پیکر گردیده چنانچه تا کنون دو مرتبه دو سه مرتبه پانصد و چهارصد دل
و اسیر و دولیت و سیصد سر با غنایم کثیر از طایفه طاغیه گسیخته رشته دستگیر آورده نقد در رکاب همایون و از آمده
تا آنکه درین گیر و دار کار بر آن و سیه تنگ و پای ثبات شان در طریق مقاومت سست آمده در هشتم
شهر حال با جماعت خذلان و نکال از خارج ایروان کوچ نموده جمعی از آنها با بنه و اسباب با کلیسیا
روانه و پیشقاولی سه دار آنها چمن و دره بخت را تا ریگ و شتر اسپید را با ریگ دیده با جمعیتی که داشت
متوجه بسمت گنجه و قراباغ گردیده امیر الامرا العظام حسین خان سردار با جمعی از عساکر جرار بتعاقب
کفار که بانه بار و بچگی بسیار رفته شتافته تا العد فیروزان را بجمهور و در صحن محاصره مغلوب
و مقهور داره و عالیجاه عمدة الامرا حسن خان ساری اصلان نیز به تعاقب پیشقاول … عرفیه میان ارا
دیگر نشی چاپیده در عقب ایشان … مجاهدین مقابل سه باشد فرزند ارجمند نایب السلطنه
العلیه امیر الامرا العظام ابراهیم خان قاجار را با جمعی از جمعیت از پیش روی پیشقاولی ازا
ساخته در منزل قراتپه که این اخبار را در طی عرایض معروض حضرت همایون داشته بودند فرزند
ارجمند مذکور علی نقی میرزا را با دو هزار از عساکر إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ بتدمیر متفرقه
اعادی مامور و بشارت ان الله تعالی عما قریب بشارت دیگر فتوحات موالیان دولت را قرین
بهجت نامحصور خواهیم داشت بیت هر فتح که آسمان بنهدش نهادی کارش چمن عسکری مقدم فتح قرار آنست ۱
بالمجاله زنگ ظلم و ظلمت کفر از چهره این صفحات زدوده با عون الله الاکبر صفحات منصوبه مرکز اعلام
جور اسکر و مضرب خیام نصرت و ظفر است باید در هر یک از ممالک محروسه مفارق منابر اسلام

از فرامین فتح نامه از خطبه حمد پروردگار و مناقب رسول مختار و ائمه اطهار زینتی جدید افزاینده
و عموم اهالی دین را باخبار فتح مقرون بهجتی تازه بخشیده و در عهده و شصت و شش تحریر شد

فرمان تیول قریهٔ عزّه ده نور باسم عالیجاه مقرب الخاقان حاجی میرزا احمد معیرباشی دار الضرب

از آنجا که بتائید خدای عزت ده کردگار رفیع لوای خاندان احمد مختار اقطاع دار الملک جهان
از دیوان کن فکان کارگزاران دولت ابد ارکان را مسلم آمده و نیز این دولت ابد مدت از پرتو
معدلت نوافزای جهات عالم امکان گردیده است اکنون خاطر حق شناس و همت مهر اقتباس
آنست که هر یک از چاکران قدیم و خدمتگاران بر جادهٔ صدق و استقامت که خمیره جواهر اساس را در بندگی
حضرت آسمان اساس مجموع دارند و از حسن عبرت سلوک معابر خدمت را وصول قصوای
سعادت معتبر شمارند بمواهب مرکوزه عواید بهره ور دارند و لطفات کامل مورد مفاخر چند و مرادات
و چون مرآت این حکام چهره نمای شواهد ایام عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه اجلال
و ارادت آگاه مقرب الخاقان خیر الحاج و المعتمرین حاجی میرزا احمد نوری وزیر ولایات خمسه آب
لهذا در هذه السنه ارس ئیل خجسته دلیل و ما بعدها قریهٔ عزّه من اعمال نور مازندران را که مثال اربابی ادرا
تیول ابدی و جاودان سرمدی مشار الیه بازگذاشتیم و از جمله تکالیف و عوارض دیوانی و غیره معاف
و مسلم داشتیم که نسلا بعد نسل متصرف بمنافع و منال تمام و کمال محصول مشار الیه بشمر ارباب اختیار
و حکام دار المرز مازندران و نایبان و مباشرین حال و استقبال حسب مقرر معمول داشته وجوه دیوانی را از جمع
دیوان مجری دانسته و از بابت تیولات و تفاوت و صادرات و تکر و سایر عوارض دیوانی و ولایتی

باسرها معاف و مسلم داشته بهیچ من الوجوه متعرض نشوند و از هر جهت و هر بابت قدم و قلم کشیده
دگرباره و وارد بعالیجاه مقرب الخاقان مستوفیان عظام دیوان اعلی قرینه بزرگ بر تیول ابدی عالیجاه مشار الیه
معمول و شرح فرمان جهان مطاع را در دفاتر خلود ثبت نموده از تغییر و تبدیل محروس دانند و در عهده شناسند

شرح فرمان نشان بهای التفات شاهانه نسبت بعالیجاه اجل الامراء العظام مقرب الخاقان
خسرو خان بیگلربیگی دار السلطنه اصفهان و مضافات این مرز و آن و دار الجلیل شأن ولایت گیلان

چون از آن فرخنده عهد خجسته نشان فرمان و الای خلافت و خسروی از دیوان تقدیر بتحریر
دولت ابد نظیر با نظر از نظر اعلی خسرو مشرق و مزین و صورت بدیع شاهد این سلطنت جاوید از لعبه
تائید مجلی و محلّی تا ابد در عالم شهود و در پیش نظر ما را سرا اوج مرآت لامعه چهره
معانی مرحمت بهر صورت امیر مطاع منطبع و منظر والا آمد هر کنون ضمایر خورشید نظیر
که از مقربان اعتاب خلافت محرمان حریم بارگاه حرم ملک اگر نشان محاسن خدمت
طراز پیکر قابلیت کامل آمده و رایت قبول برسائش و شاخ صدر صداقت ثابت نماید شمول کرامت
عواطف مجدنه را روز بروز درباره او رایت ظهور بر روز افراشته و با فزایش مدارج افتخارش
آن فآنا مخزونات عوارف مکنونه را جلوه پیرای ساحت ظهور و شهود فرمائیم بصورت آن مقال
از مرآت احوال عالیجاه رفیع جایگاه عزت و جلالت دستگاه فخامت و نبالت همراه شهامت
و بسالت آگاه اخلاص و صداقت آگاه امیر الامراء العظام قدیمی چاکر دولت ابد آرام مقرب الخاقان
خسرو خان بیگلربیگی اصفهان و گیلان چهره نماست که از بدایت احوال تا کنون که دولت ابد بنیان

در نظر اقبال جلوه‌گر و لآلی امتلای خدمت چاکری سرکار عالم مدار شهریاری او را ذخیرهٔ گنجینهٔ خاطر
آمده با صدری منشرح و قلبی منفسح ساحت سعی مسالک خدمت را قدم صداقت در میان گذاشته
و صورت بدیع بندگی را از قبلهٔ حصول آمال داشته باقتضای استعداد فطرت همواره برجوع خدمات
معظم سرافراز بعهده و در مجاری احکام و اتمام شرایط جد و اهتمام ظاهر نموده هر گاه با عنایات اقامت امور
امارت و نظم مهام ولایتی منصوب آمده خود را از عوایق میل و حیف بری داشته و در هر مقام
برجوع خدمات در هر منصوب بعهده در مناظم آن اشتغال ورزیده و اقلام بساط پیش و برتری افراشته بموجبات
مزاید مدارج قربتش در حریم حرم حرمت سلطنت مستدرجا افزون و مراتب ترقیش با اعتبار جمال
کارکرده و گاهی از تعلق خدمات خاصهٔ پادشاهی عظمی مقرون ساحت احوالش همواره مطرح انوار
اشفاق خاطر خورشید اشراق شاهانه و ترتیب اسباب حصول آمالش پیوسته منظور انظار مهر اشتهار
خسروانه و ملزوم همت قدر مقدار آنکه پایهٔ قدر و منزلتش را بالاتر هر گونه عاطفت افراشته‌ایم و مقدار اختصاصش را
بشهود توجهات مکنونه مشهود و شاهد عنایت ساخته‌ایم در صروف سوابق اوقات در هر مقام نشان
التفات بر نشان مفاخرات افزوده و در مقام مرحمت قبه و شمشیر مرصع و خنجر مکللات و سایر ابر جامه
مروارید و نشان شیر و خورشید از مرتبهٔ اول که هر یک از آثار جلادت و جلالت نشانه با هر آیت
عنایت فرموده بودیم در هنگام تجدید این سال ایلان ئیل همایون فال و تحویل نیر اعظم با سعد
بروج اعتدال که گلشن عطای خسروی را از فصل ربیع و بهار بذل و بخشش خاقانه را استحکام شکفتن
شکوفهای بدیع است او را بعطای یک نشان مرصع و مکلل بالماس و مروارید ثمین مزین و موشح بتصویر

و تمثال

و تمثال همایون فال سعادت قرین که نشان غایت عاطفت و آیت نهایت مرحمت است سرافراز
و باختصاص این عنایت که بخواص امرا مخصوص است پس بخواص مخصوص و ممتاز فرمودیم
آن نشان مبارک را بتوشیح صداقت و تزیین پیکر مفاخرت داشته از روی کمال استظهار بتقدیم
خدمات مرجوعه و تنظیم مهمات محوله اقدام و مراسم بندگی را از پیش از پیش مشهود رای جهان آرای
مقرر آنکه فرزندان عظام و امرای با احتشام و منشیان دربار و ولات و حکام ممالک و امصار مفاد حکم
همایون شهریاری را امتثال و انقیاد و مدارج توقیر و احترام مقرب الخاقان مشار الیه را بمرتبهٔ شایسته
چنین التزام و اعتقاد دانسته لمحا باقتضا بشناسند مستوفیان عظام و سررشته داران
دیوان قدر نظام شرح فرمان مطاع را در دفاتر خلود ثبت نموده در عهده شناسند تحریراً فی شهر ذی القعده الحرام ۱۲۳۸

فرمان تفویض منادمت منصب و ولایت مملکت خراسان باسم میرزا محمد رضای وزیر خبوشان

چون عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه اخلاص و ارادت آگاه مقرب الخاقان العلیه
میرزا محمد رضا را در پیشگاه شهود شاهنشاهی ظهور مراتب درایت و آگاهی و اسرار شاه بکمال استعداد
و قابلیت بعهده و در مجاری محاورات و مناظر مناظرات از نظایر و اشباه در شان طرازی دولت ابد سیر
گری بلاغت و طلاقت رابعه مبانی اخلاصش مبین آیات صداقت کامله و از ظهور حصول ارادت
مشمول نهایت عواطف خاطر مرحمت شامل آمده بمقتضای مراتب مکارم مستور در خاطر خورشید ظهور
و مکنون ضمیر باهر النور داشته‌ایم که از تفویض مهمی مخصوص بن بخواص غرض اختصاصش افزاییم و با انتساب منصبی
مناسب در نصب اعلام اعتلایش معالم اهتمام مبذول فرماییم و لهذا الحکم استمرار مقرر داشتیم که هر یک

از فرزندان عظام که در مملکت فسیح الارجای خراسان رایت اختیار افرازند مساعدت
ایشان عالیجاه مشارالیه را مخصوص بعضی مراسم خاص دارند و در رعایت جانب اعزازش انظار کمال
اهتمام بکار برند فروزان کوکب آسمان خلافت قره العین ارجمند فرزند ارجمند نامدار احمد عباس میرزا والی
مملکت پرنور مقرر حکم قضا مضا در بعضی امور بپیوسته باریس پیک فرخنده دلیل لا ابد منصب پرنور را
هم مخصوص دارد و لوازم رعایت و التفات نسبت بمشارالیه لازم شمارد و در عهده شناسد

در این فرمان نقابت ممالک باسم میرزا اسلم که از دیوان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه صادر شده

از آنجا که بارشاد عقل کامل و کمال عدل شاهنشاهی آن و کمون ضمیر خیر ناظر لطف الهی جانب
کرد ارکان مسالک مصادقت و فقدان مراتب عرفان و عقیدت آن هم در سلوک طریقت راستی
جا پروری مجاهدت نگاه دستگاه قرب خلافت ابد مدت بر شاه و قران پیش قدم و از جذبات
اشراق فطرت بر وصول مراتب قبول حضرت از خطرات غفلت و ذهول محفوظ و مسلم اینست که
از ترک عوارض طبیعت در رقی تمکین و تسلیم گذاریم و کثرت استعداد ایشان را بتفویض مناصب شایان طرازی
مناسب ارزانی داریم و عالیجناب حقایق و معارف نصاب صداقت و ارادت آداب قدوة اماجد
السالکین اخص افراد الموحدین مخزن اسرار الحقائق واقف طرائق الله
جامع جهات الشریعة والحقیقة مجمع محاسن الجلیة والخفیة میرزا اسلم
از نقابت نفس نجیب و نعوت طبع نقیب بعدالت منظور و بعد مناقب مزبور مشهور از سلالات نفس
معابر خاطر را از خطور رذایل خود ظاهر پرداخته و برای ادامت ارادت نظم اقامت در حریم بارگاه جرم حرمت

[illegible]

انداخته

انداخته قصص مناقب دولت روز افزونش احسن اوراق زبان شاطر و زبان شاطرانش ذکر محاسن
احسانات دارد و او را دست رحمت مدد پرورد زیست لهذا از اشراقات انوار قلب را پرتوی در بارۀ مشارالیه
شامل و در ابد پیوسته قوی حیلت فرخنده دلیل و مابعد با او بتفویض نقابت ممالک محروسه ایران مشمول اشفاق ملوکانه داشتیم

فرمان همایون که بجهت اعطای نشان مرصع کربلت خان ایلچی دولت انگلیس مرقوم شده

چون از آن عهد خجسته که نشان دوستی دولت ابد مآب سپهر با دولت بهیه انگلیس بر نشان عهد خلود طراز
توشیح یافته و از خورشید اتفاق ثواقب عینین انوار اشتهار بر اقطار و آفاق جهان افتاده آیت ائتلاف
حضرتین متناسبان چنانچین روز از جبهه احوال آیان آینه خاطر اصحاب طرفین صورت نمای حسنای
حسن مراآلات سپاه یافته باقتضای روابط اتحاد چنان مقرر افزود همت خورشید نشان آنست که از
منتسبان آن دولت ابد فرجام آنانکه اقدام اهتمام ایشان در طی طریق مراودت دولتین آیت باز
و پای ارادت ایشان در نوردِ مسالک مصالح ازدیاد اتحاد دولتین بیشتر آید توشیح مفاخرش را از
طغرای الطاف عنایتی شایسته بشایسته رقمی توشیح فرماییم و از مقصد مکارم همت تهاصد تبارش را بنشان
عاطفتی خاص توشیح اختصاص افزاییم در این اوان که عالیجاه فسیح جایگاه شهامت و درایت همراه کامل
دستغارت آشنا اخلاص و ارادت آگاه عمدة الاکابر العیسویه زبدة المتقدمین المسیحیه کربلت خان ایلچی
انگلیس بهیه بدین مملکت فرخنده بر حلیه‌های طریق سفارت بهره اندوز شرف حضور مهر ظهور آمده
مراسم اهتمام دوستی در مصالح مزید اتحاد دولتین علیتین بمعلم کمال آگاهی و خیرخواهی او مشهود خاطر حقیقت
افتاده و زبان ارادتش ترجمان آیت وفاق بوده و رشته ارادتش شیرازه بند کتاب تألیف دولتین

اندیشه در سوابق اسفار خدمت مساعی او در مدارج مصادقت حضرت منظور و تخصیص در مجاری مهتری

بمواقع عنایت کرامت منظور مستحقات مستمرات موفور آمده لهذا و بحکم حسن جلادت و مراسم بسالت او همت ظفر رفته

لهذا مرزوم همت همایون و مکنون خاطر آفتاب نمون افتاد که بنظر مرحمت خاص چون الافراشش قرین

اختصاص کامل داریم و در ارتقای مدارج اعتبارش میان اعیان دولت و شوکت انظار التفات گماریم در

هذه السنه پیچان ئیل فرخنده دلیل او را باعطای یک نشان مرصع شیر و خورشید از مرتبه اول مباهی

داشتیم که او در این آیت ظهور التفات شاهانه نشان مکرمت مراحم چاکرانه نشان مبارک را آویزه

پیکر مفاخرت و تاج صدر صداقت داشته با نهایت استظهار و استمام در مناظم تزاید التیام کوشیده

اید فرخنده جام اقدام و مراسم آگاهی و نیکخواهی خود در انتساب ارزش مشهور و منادی برکشیدن امر فرخنده جام دارد

عالیجاهان مقربان الخاقان مستوفیان دیوان قضا نشان شرح نشان مبارک را در جراید و دفاتر ثبت مخلد

از شائبه تبدیل و تحریف محروس و محفوظ دارند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر شوال المعظم سنه ۱۲۳۳

فرمان تفویض ایالت مملکت کرمان بنواب مستطاب شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا

که چون تفویض ایالت هر دیار بصاحب اقتداری و اهتمام در لوازم مهمات ملکداری و تقریر مناظم امصار

و اقطار بامتقرر ارباب نهمت و اهتمام از معظمات ضمایر خاطر خطیر شهریاری است و لهذا در مبادی تلألؤ

صبح سلطنت عظمی و اوایل تنسم صبا خلافت کبری باطراف و اکناف ممالک و اقطاع و اصقاع ممالک

از بلاد قریب و بعید و محال قدیم و جدید و شهرهای مشهور و معمور و حدود و ثغور نزدیک و دور ولایات

و امرای با اقتدار گماشته و از ممالک معظمه هر یک بمزید بسطت و وسعت ساحت و شهرت شهرت

مشهور مش

مشهور و مشار بصفت دارالامانی آنرا اینست که از دو روی آسمان خلافت عظمی موکول داشته ایم دارالامان

کرمان که مکمن شجعان و مأمن سکان و مجمع طوایف اطراف و جامع ظرایف اوصاف است از جمله

ممالک مشهوره و ولایات معتبره بوفور نعمت و وفور جمعیت از اغلب ولایات ممتاز و از نزهت هوا و وسعت

فضا بر سایر بلدان دعوی امتیازش آغاز و بواسطه اتصال حدود و رابطه عقد توصیل ممالک محروسه

و باجتماع معدات اسباب جامع استعدادات نامعدودات بر حسب ضرورت نظم امور آنجا زیاده

منظور و تعیین صاحب اختیاری جامع آیات رفعت و سیادت و رافع رایات امارت و نصفت

از مقتضیات معدلت موفور نمود و از آنجا که شمایل احوال ضرغام کنام سلطنت و شهریاری و صمصام نیام

شوکت و بختیاری فرزند ارجمند نامدار شجاع السلطنه العلیه حسنعلی میرزا مظفر خیمی مرزبور و در لوازم حشمت

امارت مشهود انظار آفتاب ظهور است بمزید شجاعت و شهامت از جمله کمان اقران و در رسوم

ملکداری و مرزبانی از اکفاء و اقران بامتیاز و اختصاص مخصوص و مقرون است و از کمال ادب و کمال آداب

و دارائی و ترقی تمام حاصل و در مدارج مهم گذاری و رعیت داری متحمل و ممتاز در رای معدلت شعار است

بایالت مملکت مزبوره سرافراز نموده حکمرانی آنجا را بعد از تقرر معزی الیه تفویض فرمودیم بعموم ارادت

میلان حلت بخجسته دلیل و ما بعد آنها گاهان صاحب اختیاری آنجا را از ابتدا و ملکات و توابع و لواحق

با و مفوض و مسلم داشتیم در رتق و فتق عموم مهمات ملکداری و مرزبانی آنجا را بعهده اهتمام او باز گذاشتیم

که بنحوی که از مراسم دارائی و دربایست او مقصود و منظور است در لوازمات خدمت مزبور اقدام و در نظم امور

ولایت و ترقیم مهمات دیوان قدر آیت و بسط آب معدلت و نشر ظهرا النصفت و رفع مظلمات

امر در رفع موانع نقص و قصور و رفاه احوال رعایا برای حصول دعای خیر بجهت دولت ابد اقتضا
سعی کامل و اهتمام تمام نماید مقرر آنکه عالیجاهان عظام اعاظم و اعیان و عمال و کدخدایان و ضباط
و ریش سفیدان و عموم ذکور رعیت بلده و بلوکات و توابع و مقامات دارالامان کرمان فرزند
معزی الیه را صاحب اختیار بالاستقلال دانسته در هر باب اوامر و نواهی او را مطاع و منقاد باشند
عالیجاهان مقربان الخاقان مستوفیان دیوان اعلی شرح فرمان را ثبت نموده در عهده شناسند تحریراً فی شهر ۱۲۴۸

فرمان تفویض نیابت سلطنت و ولایت عهد دولت ابد قسم اشرف نواب کامیاب ملک آرا شاهزاده جهانیان محمد میرزا

از آنجهت که باعانت تایید ولی ملک متعال و حسن تولای ائمه معصومین مؤید و ولایت عهد دولت
مخلد و حمایت حوزه ملت نواب همایون ما از غرض و ستم و نظام دستگاه فرماندهی باد بختیاری
یاوران بخت و تایید در منهج تابید و تخلید منتسق و منتظم آمده و شمشیر شاهی غازیان شیر شهرت شهریاری
در کشایش شهرهای شوکت و شهامت مفتاح ابواب فتوح است و مشعل شریف خلافت پناهی در ارکان عدالت
خافقین درخشش ضیاء معدلت و انصاف افراح روحانیان را مصباح مشکوة روح و کتایب موکب
منصور رایت نصر من الله کتابت شقه اعلام و اعلام کوکبه وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ
در موارد عزم و جهاد و وقایع جنود و نصرت جام ما را در ازای توالی نعمای دولت و سلطنت
و ادای مراتب بندگیهای درگاه بجهت اجرای مراسم از خطیر خلافت و امضای مقتضیات مهام
مهتم حکمرانی و سلطنت بر ذمت همت ملوکانه لازم و اعظم مناظم بذل التفات بلیغ و تقدیم توجهات
بدریغ در تعیین و تقریر ولات و نواب شایان مناظم اوضاع جهانداری و سزاوار رتبه ارتفاع الصقعه

العهد

سعادت شعاری باشند مبادا شد و لهذا در بدایت ارتفاع رایت دولت عظمی و طلوع نیر خورشید بهای
شوکت ابدانتما نیابت سلطنت و ولایت عهد دولت را بعهده فرزند بسعادت مغفور اَلْواصِلِ
اِلَی جَوارِ رَحْمَةِ اللهِ الْغَفُورِ عباس میرزا اَلْبَسَهُ اللهُ لِباسَ الرَّحْمَةِ وَ
الرِّضْوانِ وَاَسْکَنَهُ بُحْبُوحَةَ رَوْضاتِ الْجِنانِ موکول داشته بودیم
و او رِضْوانُ اللهِ عَلَیْهِ در صرف اوقات کفالت امور از سعی موفور و اقدامات
نامحصور بظهور رسانید و پیوسته طریق مجاهدت و دفع اعدا و مخالفین دین و دولت باقدام صدق
و یقین پیموده و در حفظ ثغور ملت بیضا بر قانون شریعت مجاهدات کامله ظاهر نموده و محروسه دین و دولت را
بحصانت شمشیر جهاد محروس و محفوظ داشته و در قمع مواقف و ازخواهش اشرار و بلاد اهتمام کمال داشته
تا در شرع معارف ملت و مملکت مدارج کمال نفس حاصله و در مورد اطمینان از مقصد ارجاع خطاب
وصول رضوان اش موحش آمده بسرای بقا انتقال دار دارفنا ارتحال نمود و چون مفتاح ابواب فتوح
و مصباح مشکوة روح فرزند ارشد سعید بیهال محمد میرزا خلف اکبر دولت رشید فرزند نامور در معارک مجاهدات
و مسالک مسافرات و مجاری محاکمات و مقتضیات مخاصمات و مواضع مجاورات همه فرزند مغفور را
مواظب حضور و در مراقب تربیت مدارا و در معظم و منظور بوده و در آداب ملکداری و مرزبانی و سلوک با
اقاصی و ادانی اقتفا و استرشاد از قوانین آن مرحوم نموده و در نظام مهام سپاهداری و لشکرآرائی مهارت
تمام حاصل نموده و از تمهید قواعد محاربت و مجادلت آگاه و ضابطه آیین مراودت و ملاطفت را با دول
خارجه و ممالک بعیده برحسب مصالح دولت قاهره مرعی دارد و لوازم مکاتبت و مراسلت را با سلاطین نامدار

و سلوک با قصد از مقصد از مرتبه و ملکت مستمر و ترک نمیکند از ره و از عقب او ضایع سیما سلوک راه رضای
خدا از سیکروانی عارفا و برای تحقیق ارشاد های متوکا رمانت و در تمهید مصالح عالم و عبادة مستقدم شعایر تشرع
و تقوی و عنایت و رستگاری از شمایل احوالش ظاهر دیدیم و آثار قصد و استقلال از ناصیه سعادتش مشاهده فرمودیم
بحکم وراثت و استحقاق تقلد مناصب والد ماجد بزرگوارش او را لایق و در تحت اقبالش تشریف تربیت بارا
شایسته نمود و فرق مفاخرتش با کلید توجهات ملوکانه شاهنشاهی معزز و بالای عالیش بخلعت خاص ملکانه مکارم
مخصوصه خاقانه منظر آمد و بازوی اقتدارش را از همه انعام و عواطف تا ترمیروی تقویت فرستادیم و میان
اعتبارش را کمر حمایل عنایات بیکرانه مزین فرمودیم و بشمشیر کشورستانی چیرگی جلادتش را پیرایه فیروزی
بخشیدیم و از خنجر دشمن شکاری از بازوی بیع بالتش شکاف قصر ابری دلهای اعادی نا سپاس افکندیم و در زمره
السنه و نیت فیل فرخ دلیل منظر جلیل و در زمره فیل نیابت سلطنت عظمی و ولایت عهد دولت قاهره انتظار
چنانچه پادر والد مغفورش بود بعهده خوش داشتیم و مطروات این امر خطیر را بعهده و کفایت و کفالت
او باز گذاشتیم تا بنحوی که از فرزند فرخنده و ظهور نتیجه او سزد و آید در مجاری جهات متعلقه اقدام و در نظم
مهام ملکداری و مرزبانی و حفظ ثغور و رعیت داری و لشکر آرایی جهد تام و اهتمام تمام نماید و در تمهید قواعد عدل
و داد و تنظیم مهام عساکر و جنود و دفع مفاسد ایام و رفع مفاسد انام بطور مرزبانی اهتمام آید مقرر آنکه فرزندان
عظام و امرای با احتشام امنا و وکلا و دیوان قدر آثار و ولاة حکام ولایات و مباشران و سرکردگان
جنود منصوره و اعیان و اشراف ممالک نزدیک و دور فرزند معزی الیه را صاحب جلیل منصوب و منسوب دانسته
لوازم تمکین و تکریم و شرایط توقیر و تعظیم معمول دارند و تقاعد و تقاعد را منافی رای جهان آرا شمارند المقرر کاپان

مقرر باتفاق

سفر که بسماقان مستوفیان عظام و دبیران دارالانشای سعادت قرین جامع لشکرنویسان دیوان جنود و کتاب
دفاتر جلوه و ابعد در احکام و ارقام و مخاطبات و محاورات فرزند ارشد معزی الیه را با شبات این خطاب
و القاب و مناصب مستطاب مرسوم و مخصوص داشته شرح فرمان قدر نشان را در دفاتر و جرائد
ثبت نمایند از شوایب تغییر و تبدیل محروس دانند و در عهده شناسند تحریرا فی شهر صفر المظفر سنه ۱۲[illegible]

فرمان همایون که در باب انفاد و رقم بافتخار نواب محمد حسین میرزا شرف صدور یافته

فرخ فرخ فال آسمان حشمت و اقبال فرزند خجسته فر فرخنده فال حشمة الدوله محمد حسین میرزا احضار و اختیار
سرحدات عراقین عرب و عجم همایون شاهین شهپر شقاق شهریاری را با کمال شکرانه مفاخر دانسته بداند
که از آنجا که شهباز همت همایون شاهنشاهی را در هوای انجاح آمال آنفرزند مدار اسرار جناح التفات با
و تظلم اشکره بر ورود فضای انجام مولات او بدست شد که هر گونه عواطف ملوکانه مرحمت اعطا رایت
در این وقت نیکو قام بتنشیط شکار و فصل سیر سرکه مطارد و شکارگاهها اظهار مرحمتی مناسب مقام
تصمیم رای عواطف قرین جامع اقتاد که بعهده و نقش طرلان بسیار خوب با نعام آنفرزند عنایت و عطا
فرمان از ابلاغ آنها همراه فرمودیم تا باید آنفرزند نظیر آن را در عرصه مخصوصه انجمن و دست آویز
شکاری داشته پیش از پیش بشادمانی در عرصه شکار و شکاری و ملکداری باشد و در عهده شناسد تحریرا فی شهر

فرمان تفویض قضاوت عسکر منصور بعهده عالیجاه میرزا محمد حسین چهار محالی [illegible] ملکت و الیه

که از آنجا که با قتضای حسن قضا و امضای قضایای سلطنت عظمی قضا امضای ما را مخصوص گشته و قاضی
محکمه تقدیر و تایید خضر تقدیر و تشیید همایون دولت ابد آیتی تکلیف و تحمید نوشته ما را بحکم اقتضای ما

أَنْتَ قاضٍ قضای مهام انام طرز و رسم همت قضا شیمت و امضای امر فاحکم بین الناس
بما تراضی تمهید مناظم ایام مفروض ضمیر مهر ضیای میمنت سمات شد و چون از معظمات مهام که نظم شعایر اسلام
و تراجع اختلافات بین الانام و تعیین فضلای امین و تقریر قضات با تمکین است و لهذا در هر یک
از بلاد دور و نزدیک کسی از امنای شرع مطاع حاکم گشته و زمام رفع و بسط و حل و عقد شرایع امصار را بکف
کفایت او باز گذاشته ایم و اردوی همایون و معسکر نصرت مقرون را که محل آمد شد افواج جنود و مجمع
عساکر و عشایر نامحدود و مرجع مختلفات قبایل و عشایر و مجمع متفرقات اصاغر و اکابر و مصدر اوامر و نواهی خلافت
به خلاف و مورد قاصی و دانی اطراف و اکناف است نصب شخصی بسمت فضیلت و دیانت موصوف
و بشهود کمالات شایستگی استعداد مشهور و معروف لازم بود و عالیجاه فضایل و کمالات دستگاه عزت و تقوی
انتباه صداقت و ارادت آگاه چون ملاذ الفضلا مقرب الحضرة العلیه میرزا محمد حسین که آبا عن جد از دعاگویان
دولت ابد پیوست و پیوسته بدعوی خانه زادی دولت مصر و دست خدمتش در دست بیعت و خود با تاین کتاب
مناقب جلیلش آیات صداقت واضح و در اثبات دعاوی دعاگوئی و ثناطرازی از شهادت عدلین
قلب و لسانش دلایل لایح است کفالت منصب مزبور مناسب نمط در این خجسته لوی مبارک خجسته دلیل و دیوا
قضاوت معسکر همایون را بعهده دیانت او موکول داشتیم و آنچه از تیول و مستمری و وظیفه که از قرار فرامین
قدر قرین سابق و حسب ثبت سررشته قضا مطابق در وجه مشار الیه و مقربان اردوی همایون مقرر است بجماعت
باز گذاشتیم که کمال استظهار بمراحم شهریاری بهم رسانیده در التزام موکب همایون بقصه حسن دیانت و وقت خود را
مصروف پیش از پیش مشهور درای مهر ارتسام سازد و مقرر آنکه امرای عساکر منصوره و عموم متوطنین موکب ظفر دستور عالیجاه مشار الیه را

قاضی عسکر

قاضی عسکر بالاستقلال دانسته سجلات او را مناط اعتبار دانند و در مجاری مرافعات شرعیه رجوع نمایند
عالیجاهان مقربان اتفاق مستوفیان دیوان همایون شرح فرمان قضا جریان را در دفاتر خلود ثبت نموده در عهده شناسند

فرمان همایون که باعطای حمایل نشان بایلچی و وزیر مختار دولت روس صادر گردیده

که از آنجا که در نشان والای سلطنت و جهانداری از دیوان تأیید خداوندی بنام اقدس ما صادر گردیده
و از سفیر تا خفی صهری صغیر خنق خلافت و شهریاری مقرر مع موالیان دولت ابد آیت ما درآمد و هر از آنجا همانا
وزیر عقل مختار رای سعادت شامل آنست که از اعیان ملک و ارکان جلال هر که از طریق خدمت را با قدام صداقت
بپیماید و مساعی دولتخواهی را در معرض مصلحت جوئی بر نهج راستی باز نماید پیکر بخاطرش را از نشان التفات شایان
آرایش آیات افزائیم و از ترشیح عواطف شامل بر گردن شاهد اعتبارش وشاح توجهی کامل حمایل فرمائیم
اکنون که بعون عنایت قادر قدوس از آوازه مانوس دولت ابد مانوس روس با همایون دولت
محروسه ما ارتباط مقرر و از آن رشته انبساط محکم است و قندیل روشن دوستی یکجهتی زینت افزای
صوامع اصقاع آفاق و ضیابخش دیر و دیرپای افلاک و جناب سفارت مآب وزارت نقاب درایت
و کفایت نصاب صداقت و ارادت آداب عمدة الاکابر المسیحیه زبدة الاماجد المسیحیه جنرال [illegible]
ایلچی دولت بهیه روس که از اهم براین دولت و وزیر مختار مهمات سفارت است بلطف و جمال خیرخواهی
و صلاح اندیشی مشهور و مشهور شده و در نظم آداب رسالت و سفارت مظاهر مساعی برو فروانه بموجب مزوار
ظهور مرحمتی درباره مشار الیه طرز همت خورشید خواص افتاد و در این خجسته میلان فرخنده و دلیل اد
باعطای یک نشان مرصع شیر و خورشید از مرتبه اول مباهی و سرفراز و بمزید عنایت مستظهر ساخته ...

نسبت بمشارالیه جلوه پیرای عرصه ظهور فرموده تا نشان مبارک را طراز صدور اعتبار رونق و شاح کردن

اعتبار ساخته حکام و کلانتران ارباب سلوک خیرخواهی و خدمتگاری بجا آورده ساعی باشند و بمحاسن اطوار و مکارم رفتار مزید خیرخواهی

و مصلحت دانی خود را مشهور و ولیاء دولت علیه عیشین و دارو عاملان سفیر و کلای مستوفیان عظام دیوان اعلی شرح فرمان را ثبت نموده

فرمان تفویض منصب وزارت اعظم دیوان و اعطای لقب آصف الدوله بامیرالامراء العظام اللهیار خان قاجار

از آنجا که بمرّ اعوام و شهور و تعاقب احکام و امور در دیوان قد جعل الله لکل

شیء قدرا حکم و رفعنا بعضکم فوق بعض درجات منشور خلافت با رایت رفیع

انا جعلناک خلیفة فی الارض بر صدور و تدبیر حل و عقد مهام جهان را از آثار

اقتدار و اختیار ما مربوط داشته باز از مقتضای نهاد دفتر الهی سپاس این نعمای نامتناهی لازم

خاطر قدرشناس افتاده که از پیشکاران درگاه و منتسبان دولت ابد پیوند هر آنکه آیت کمال استعداد

فطرت از صحیفه احوالش مشهود و شاهد درایت کاملش در مرآت شایستگی چهره نمای ظهور و شهود آید پایه قدر و منزلتش را

بارتقای مدارج مناصب شایسته افرازیم و در ساحت ارتفاع کوکب مفاخرتش بتدریج پایه خدمات

پرتو انظار التفات اندازیم و فروغ مهر اقبال ضیا افروز ساحت احوال امارت و وزارت دستگاه

حشمت و عظمت انتباه اجلّ الامراء الفخام افخم الکبراء العظام اقرب مقربان بارگاه سلطنت عظمی

اخص منتسبان دولت ابد بنیاد اللهیار خان قاجار است که از روی حسب و نسب و برحسب فطرت

و کسب باصابت رای و فطانت عقل موصوف و روزگاری بیشمار در شمار مخصوصان درگاه خلافت

بنیاد بر تمکّن مصالح مملکتی روزگار مصروف داشته از جمله نزدیکان حضرتش بمزید قربت خاص اختصاص

مخصوص

مخصوص حاصل نموده در طیّ مراحل کهنه خدمت اقدام اقدامش بر جمله همگنان در مسارعت

راه مسابقت پیموده بالفعل با بلوغ ظهور مزایای شایستگی شایسته تعطفات مهام دربار و مطرح اشعه

انوار انواع اعتبار و اقتدار آمده بنحوی همایون حضرت آسمان رفعت خلافت را که لا زال بارور در

مجاری امور اسباب امارت و کفایت را جامع ظهور آثار بعینه پیکر وجودش را شایسته طراز

ورفعناه مکانا علیا دیدیم و قامت قابلیتش را بتشریف و آتیناه حکما

وملکا کبیرا آراستیم در این هنگام که بسنه قوی ئیل خجسته دلیل و ما بعدها منصب جلیل وزارت

اعظم ایران و شغل جلیل پیشکاری دیوان قدر نشان را که اهمّ مهام ملکی و ملکی است بعهده کفایت او

مفوض و موکول و او را بلقب آصف الدوله ملقب فرمودیم و مدارج تمکینش تمکین منصب مزبور افزودیم

تا با نهایت استقلال و اقتدار کفیل لوازمات منصب مزبور و در مهمات کلیه و جزئیه ساعی مساعی موفور

بعمل آورد و دقایق کارگزاری را در انتظام امور و مقاصد مهام نزدیک و دور بمعرض شهود و ظهور آورد

مقرر آنکه فرزندان عظام و امرا و اعیان دولت ابد نظام و ولات و حکام بلاد و امصار و اعزه

و اشراف اطراف و اقطار امیر الامراء مشار الیه را وزیر اعظم با استقلال دیوان اعلی دانسته در مجاری

کارها او را مرجع و مطاع دانند مقرر آنکه کتّاب مستوفیان دیوان اعلی شرح فرمان مبارک را ثبت نموده در عهده شناسند

فرمان وزارت نواب سلطان محمد میرزا والی دارالمؤمنین کاشان باسم میرزا محمد [illegible] مقرب الخاقان المیرزا [illegible]

چون شاهنشاه ممالک غیب و شهود که دار الملک [illegible] مقام محمود را کاشانه کرامت و محمدت [illegible]

اقلیم [illegible] مقرر و مرسوم و توقیع ختم رسالتش را بنام نامی و ما محمد الا رسول الله و خاتم النبیین

موشح و مختوم داشته‌ایم را باختصاص ولای خاندان ولایت و لایت قطاب جهان مخصوص فرموده
و از روشنان سپهر سلطنت عظمی آیت وَزَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِزِینَةٍ الْکَوَاکِبِ را
بر همه نابهره افزوده و دست یمین قدرتش خاتم کفالت دستگاه جهانداری را بکف کفایت
کارگزاران امین دولت ابد مبانی بازگذاشته و دستور امین حکمتش دستور قوانین ملک آرائی را
این شوکت جاوید قضا نگاشته در پرداز انشای تدبیرش منشور تدبیر جهات جهانبانی را بنام نامی
کارکنان کارگاه خلافت مختصر و وزیر دیوان تقدیرش تقدیر و تقریر قضایای حکم الهی را بحکم قضا نهفت (?)
مقرر ساخته بنابر شکرانه این نعمای کبری الهی و سپاسداری عطایای عظمی بر ذمت همت نامداری
در قبهٔ رقیبه گیتی مداری لازم و محتوم فرموده‌ایم که از چاکران دولت قدیم و قدیمیان شوکت
ابد ترسیم هر آنکه بظهور جمال کفایت و کاردانی منظور و مشهود آید و شهود خدمات مقبولش قابل
اقبال التفات خاطر مهرشهود نماید در ترتیب اسباب معیشتش انظار تربیت پیوسته داریم و در شمول
اشفاق مکرمات خاطرش خاطر التفات بر وجهی خطیر گماریم تقریب تقریر این اقوال تقریر احوال
صداقت اشتمال عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه اخلاص و ارادت آگاه مقرب الخاقان
فدوی قدیمی میرزا محمد است که از بدو فطرت قدم ارادت در طریق بندگی دولت ابد آیت گذاشته
و در قلم و راستی قلم دارا سر بر خط فرمانبرداری داشته در تکفل مهمات امور بلاکلفت اکراه اهتمامش بهر
در مناظم معظمات جهاتش با کمال استمام صدق شامل است و لهذا بجریده اجتهاد داتش از توجهات
شاهانه بصحت صحت مقرون و طومار مفاخرتش باضافه تفویض منصب صدر مشحون آمده در هذه السنه

قوی پایه سعادت تحیت و بعد ها منصب وزارت نهال بار رض سلطنت ابد نمو خجسته فرزند اغر مسعود
سلطان محمد میرزا والی دار المؤمنین کاشان و مضافات را بعهده کفایت مشار الیه مفوض و موکول داشتیم
و کفالت عموم مهام متعلقه و ولایات ابواب جمعی فرزند مسعود ابد بست کارگزاری او باز گذاشتیم
مقرر آنکه ارباب مناصب و اعیان و ارباب خانه و حکام و عمال ولایات متعلقه بفرزند معزی الیه
مقرب الخاقان مشار الیه را وزیر بالاستقلال دانسته از نهج مطاوعت و انقیاد او تمرد جایز ندانند
عالیجاهان مقرب الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان همایون را ثبت دفاتر خلود نموده [illegible] ۱۲۲۳

فرمان منصب دیوان و صدارت نواب حمزه میرزا که از دیوان دولت شاهنشاه عالم پناه محمد شاه صادر شده

از آنجا که نظام دستگاه جهانداری بدستیاری اقبال بلندپایه یا ناقسمی و فرزندان کامکاری ها از
دیوان مناظم قضا منظور بتوقیع ثبات و بقا صادر آمده و بمستان دولت ابد مصیر را از نیکاران (?)
دستگاه بتقدیر ایشان پیوستی در درست و دست مولیان حضرت سلطنت کشاده مصالح ملک (?)
ایام را بکفایت ایشان وابسته است بار تمهید مقدمات اسباب نظام عالم و ترتیب مصالح جهات خدم و حشم
تعیین ارباب مناصب و احکام و احکام اساس کشورگشائی و جهانگیری تمام باقدام اهتمام و اهتمام منظور انظار اهل النور
ساطع الضیاء ایشان است و چون ترکتازی مبارک که عمده اسباب ملک گیری و احتشام و در ترتیب اسباب آن عزم
التفات و اهتمام است برادر اعز نامدار و نور چشم ارجمند سعادت یار حمزه میرزا که غصن همایون سلطنت عظمی را رحجسته
مثمر لطیف و همایون دولت ابد توصیف را خنده‌ور الیف است از بدو فطرت با حراز
مکارم فراست بر فرس همت سوار گشته و تحصیل ادوات مجاهدت همراه و منتهی آثار تربیت ذات میمون

گردیده و در معارک محاربات در شهامتش حمایت کفر و آوازه توپ جلادتش علی التوالی
والتعاقب خصم سوز و دشمن شکن با حداثت سن اقدام اهتمامش در مقاومت خصوم قدیم و جدید
قایم و ثابت است و در بدایت کار برسنامه تعقل استوار کار است و در انتهای بی نهایت اغلب اوقات
در مسالک مطاوعت و اقتفای طریق طهارت کوکب همایون را باقدام اقدام همچه و تخصیص در ازای
پرورش حرارت کوکب قابلیت پرورشش را قاید جنود ظفر و در هر دو روز قطعات تدبیر مظهر مساعی
جمیله و مراتبه مرحبات برابر و تفویض منصبی جلیل از توپخانه مبارکه عموما به او در معزی الیه مناسب نموده
و اظهار عنایتی در خور منصبی چنین در باب او فرموده خاطر خورشید مظهر در هر هفته آیت سبیل
خجسته ولیعهد را هر گونه است هنگام اول توپخانه مبارکه مخصوص و آیت غایت تفقدات ملوکانه را
از اعطای ملعقطه نشان جلادت هنگام با حمایل سفید نسبت با مشار الیه و مخصوص و تشریف و مبلغ خلاق
موجب دارای آن برقرار فرمودیم تا نشان همایون را از طرف لشکر اقتدار و حمایل میمون را
و تشیع صدر استقرار بنحوی که در خور شجاعت و جلادت اوست مواظب نموده مشغول باشد
مقرر آنکه صاحب منصبان و اعیان و عموم عمله توپخانه آتش فشان بنیر مسکن اول برادر معزی الیه از اول
و احکام او را اطاعت و انقیاد نموده تا وز حایز مراتب متفرقه کافتان مستوفیان دیوان اعلی و لشکرنویسان
جنود ظفر پیرا شرح منشور قضا مضا را ثبت دفاتر خلود نموده در عهده شناسند تحریراً شهر [illegible] ۱۲۵۲

فرمان ولیعهدی نواب شاهزاده آزاده ناصرالدین میرزا که از دیوان شاهنشاه غازی محمد شاه صادر شد

از آنجا که تعلق باثر خلاق ناصر و تعمیم در سریر سلطنت سایر از منتخبات و میمنت بسین ورتبای مسلک

پیغمبران پاک دین و اقتفای مشارع ائمه طاهرین دستور العمل فرموده تا حجت با تعیین محترم
زمام خلق زمین است و تخصیص سلاطین با تمکین را که سایه خداوند و واسطه عقد نظام دنیا هستند
اجرای سنن انبیا بر ذمت همت زیاده لازم و چنانچه ایشان صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَیهِم
در مبادی بعثت تعیین خلفای شریعت آیت مأمور بوده اند ایشان اَنارَ اللهُ بُرهانَهُم
نیز اولیای عهد و خلفای بعد در بدو طلوع نیر سلطنت تعیین نموده اند بدین راه خاقان خلد آرامگاه
مغفرت دستگاه برّ تَوَّجَهُ اللهُ بِاَکالیلِ الرَّحمَةِ وَ الجُودِ وَ اَجلَسَهُ
عَلیٰ سَریرِ الرَّوحِ وَ السُّرُورِ در مبادی امر سلطنت و جهانداری نواب عباس نایب
السلطنه ولیعهد مغفور را طابَ اللهُ ثَراهُ اولا و ذات همایون ما را ثانیا برای تمشیت امور مهم
عظمی نیابت جنت آثار و مالک ارثیه کلیات مهام ملک و اقتدار داشته بودند وَ الحَمدُ لِلّهِ
اَوَّلاً وَ آخِراً وَ باطِناً وَ ظاهِراً امروز که بعون عنایت کردگار رحمد و حکم وراثت
مرد و حد صدر سریر سلطنت تفرقه اقدس ما زیب افزا و تاج جهانداری از زمین فرق همایون
فرقد سا آمده احیای سنن سنیه اسلاف سلاطین معدلت آئین را پیشنهاد و تعیین ولیعهد
دولت در بدایت انجاز فجر سلطنت ابد آیت مرد و همت ملکی نهاد و افتاده در این هفته
قوی بنیه خجسته ولید نوباده غصن خلافت و جهانداری و تازه نهال گلشن دولت و کامکاری
فرزند ارجمند و قرة العین سعادتمند ناصر الدین میرزا که امارات بلند اختری از ناصیه احوالش ظاهر
و بظهور استعداد و مظاهر استحقاق منظور انظار خورشید مظاهر است منصب و اجازه مخصوص فرموده

و از عون عنایات ناصر معین ز رجای ظفر حق کرمن آن است که باقتضای تَنَزَّلُ الْأَسْمَآءُ
مِنَ السَّمَآءِ رسم نصرت ناصر دین و قاهر گروه مخالفین شده و بقانون عدل و انصاف چنانکه کوکب
رای معدلت اتصاف ثابت در دایره پایه و رعیت رفتار نماید مقرر آنکه حضرت اعاظم عظام و کبرای دوران
سعادت فرجام و امرای با اقتدار و مجاری و امنای دولت ابد آثار و ولات و عظمای با احتشام
و رؤسای سپاه نظام و غیر نظام و سرخیلان ایلات و حکام ولایات و عمال دیوان و افراد
متجنده و جاه و رعایا مفاد مثال قضا مضا را امتثال نمایند و فرزند ارجمند را در مراتب این
مهم بلند متمکن مقر استقرار و استقلال دانسته مقرر ساختن مستوفیان دیوان شرح مزبور را ثبت دفاتر خلود نمایند شهر ... سنه ۱۲۵

فرمان همایون که در جواب عریضه عالیجاه سید سعید خان امام مسقط شرف اصدار یافت

عالیجاه معلی جایگاه امارت و ایالت و جلالت دستگاه صداقت و عقیدت و ارادت آگاه
امیر الامراء العظام عمدة الولاة الفخام سید سعید خان امام مسقط حاکم کل ممالک مسقط از انوار عنایات
پادشاهی و مهبط اضواء عواطف شاهنشاهی دانسته بداند که عریضه عقیدت عنوان ارادت ترجمان
آن عالیجاه مصحوب عالیجاهان عمدة المشایخ والمعارف صاحبی العز والمناقب شیخ علی بن الفضل و شیخ علی
و اصل انجمن مهر حمایت و مضامین صداقت قرینش از فاتحه افتتاح تا خاتمه اختتام توسط اولیای
دولت ابد فرجام معروض رای مهر شامل آمد حقیقت حسن اخلاص و حسن کمال اختصاص و تمسک
آن عالیجاه بذیل خدمتگزاری و انقطاع رشته مراودت و موافقت با جز هواخواهان دولت ابد مدت
شهریاری کما هی معلوم و موجب مزید حصول وثوق و اعتماد خاطر مرحمت ملزوم گردید در باب اقدامات

خود با نظام

خود با نظام در رفع غوائل حسد و دشمنی بخصوص امر بحرین و تادیب معاندان دین بی ریب و مین
نگاشته و هم بواسطه تقریر مشار الیهما معروض داشته بود در مراتب قدمت خدمت و خلوص عقیدت
آن عالیجاه و مراقبتش او در این دولت جاوید آیت ظاهر و معلوم رای جهان آرا است و همیشه در راه
خدمتگزاری ثابت قدم و در دعوی خلوص نیت و صدق عقیدت راسخ دم بوده اند و اوامر علیه را
در هر باب بسمع اطاعت اصغا نموده و سر از پای نشناخته این دعاوی از شائبه هر گونه ریب و شبهه بری و
محتاج برآوردن هیچگونه برهان و دلیل نیست و از اینکه اهالی آنجا از خلوص نیت حسن و دعاگویان دولت
ابد قرین نیستند همواره حمایت و اعانت آنها منظور نظر و استخلاص و استرداد ولایات مغصوبه ایشان
مکنون خاطر انور بوده و بعون الله تعالی و حسن تاییده برای اولیای دولت قاهره اسباب آن از
هر باب مهیا و ممهد است و هیچ وجه نقص و قصوری در معدات قلع و قمع مخالفین حاصل نیست و مدتی است
ارسال عساکر منصوره و بعاث جیوش نامحصور بمعاونت آن عالیجاه و استخلاص بلاد مزبوره و انجام مهام منظور
منظور اولیای دولت ابد دستور است مشایخ مشار الیهما که وارد و حقیقت اوضاع و احوال را بالتحقیق
معروض داشتند رای عالم آرا از خفایای اوضاع استحضار حاصل آمد معلوم شد در استحکام اجرای این
عزم و کار تاکید تمامات صرف و لازم است عالیجاه شیخ علی بن الفضل را در تعجیل حرکت و عساکر و اجلال
و تشخید معدات جنگ و قتال در همین اوقات اصرار و ابرام داد و بغایت کمال بود و از آنکه منظور انظار
مهر آثار اشتهار است جمعیتی که مامور میشود بعون الله تعالی کثیرتی باشد که از عهده انجام جمله مهام آنجا برآید و در قلع
فساد و ایمن عقوبت و کیفر معاندین بکفایت برآید و مهمی از مهمات منظوره موقوف بوقتی دیگر و حرکت دیگر

نماند و این معنی موقوف بجمع آوری عساکر از اطراف ممالک و تهیه اسباب شایسته میباشد
و معلوم است که چند طول خواهد داشت بدین موجبات مصلحت چنان نمود که مشار الیهما مراجعت بعضی
نیز از دربار شهریاری مصحوب ایشان مامور آید تا مکنونات خاطر اقدس و تصمیمات عزیمت شاهانه ایم را با عالیجاه
و دیگر صاحب منصبان ملک عظیم انگلستان ... حالی و آنها را البته براحم شاهانه مستظهر و مطمئن داشته
سرگرم کار و مهیای انتقام و پیکار دارد تا علی التعاقب که منصور و اصل دولت وارد گردند و لهذا عالیجاه
فلان را از اکابر حضور همایون باتفاق مشار الیهما مامور و مراتب التفات خسروانه را در حمایت و اعانت
اهالی آنجا و دولت فرموده ایم که حالی هریک از عهده آنچه باید برآید و عالیجاه امیر الامرا العظام محمد علی خان
قاجار را که از اعیان امرا و در معارک محاربت و مجادلت مجرب و معتمد نواب همایون ماست بسرداری
سپاه منصور مامور فرموده این مطالعه ... که در وصول فصل بهار
که موسم کار و پیکار است روانه و حسب الامر با احکام خدمات مامور اقدام نماید بانچه همراه مالی آن قاجار
باعانت و حمایت پادشاهی مستظهر و در انتظام امور سرحدات و تسدید مسالک و معابر از
عبور و مرور مخالفین و تهیه مصالح استیصال مفسدین ساعی و جاهد داشته سر رشته و صلاح لشکر باشند و یقین داند
که بعون عنایت باری و نیروی همت بلند شهریاری مسئولات اولیای جمیع ... متعرضین و مهمات
منظوره قرین کمال انتظام خواهد بود و آنچه منظور اولیای دولت از تدبیر معاندین ... و استخلاص حال بلاد
و غیره مراد در ... عالی الی آنچه بر وجهی احسن صورت تیسیر خواهد یافت تحریرا فی شهر ...

فرمانی که باعتبار نواب فرمانفرمای فارس در خصوص امر بجز و تقسیم با اعیان دولت انگلیس صادر شده

۶۱۲۱

فرزند اعز ارجمند حسینعلی میرزا فرمانفرمای ممالک فارس از مکنونات خاطر مرحمت آثار قرین عز اطلاع و آگاهی
که متقدم بر جنگ و قشون و بیرون رفتن جمعی متجنده انگلیس که برای قمع و قلع اشرار حوالی آمده بودند
در نواحی همین بنادر ... دولت ... وکلای دولت انگلیس که مقیم دربار آسمان اساس بودند در میان
وعده اسباب ترخص عالیجاه پاتنجر و ... بجنگ خلاف بعضی ... ایالت اطمینان اوضاع بود
و تعهد نمود که ... دولت ... شاهنشاهی روانه و آنها را اخراج نماید و مظنون و منظور اینکه
تا حال رفته باشند از جمله جزایر ... مضبوط و منتظم شده باشد از قراری که در این وقت عالیجاه ... را
معروض میدارد و کارگزاران انگلیز با عالیجاه مستر ... موضعه در میان آورده و دیگر بعضی قرار
فیما بین رفته و اسناد و مکاتبات بیکدیگر داده و مستند نموده اند معلوم رای جهان آرا شد که از انقلاب مهم امور
از چه راه و کدام سمت ... است ... در رجوع ... خلاف از چه در این کارها امداد نموده اند
و ارسال ... عالیجاه مستر ... خان بکدام
اذن و قرار داده ... بچه جهت آمده و بعد از آنکه آمده چه اغراض تفصیل و سبب نموده اند
و در گفتگوی امور ... در مقام مصلحت ... دولت بر نیامده اند همیشه قرار این ...
چنین بود که در عموم مهمات ... رجوع ... و جمعی از اعیان دولت ...
می نشستند و فاتحه و خاتمه آن را ... ملاحظه می نمودند و با وصف ... مستعد بود که گاهی
خبط و خطائی واقع شود ... واقع شود ... از امور مملکتی است ...
در این کارها قرار و مدار ... و همچنین دیگر کارگزاران انگلیز را چه آگاهی خواهد بود ...

به خدمت خود دلخوش باشند حکومت ختم است بسیار ولایات ایران است جدا و قرار و مدار مملکت و ثغور با دولتهای دیگر ارجاع
تفویض مملکت فارس بکارگزاران انگریز برای نظم مهام ولایتی و وصول مال و وجوه دیوانی و سرپرستی
رعیت و نگاهداری سرحد است و قرار و مدار مهام مملکتی و معاملات و مراجعات با دول خارجه مخصوص امنای
دربار و مرجوع بعرض و دستخط خاص ارفع اعلی پادشاهی و مرجوع بمباشرین فارس نمی دارد و از دیوان همایون
سالی ده هزار تومان برای مواجب لشکری که مخصوص حفظ سرحدات و جزایر باشد معین است و هر گاه
بدین اسم داده شده دیگر دخل در قسمت امور سرحد و جزایر کلفت چه معنی دارد و بالجمله باید از روی اصل
حکم همایون اگر چنانچه درین امور دیگری رفته و سخنی در میان آورده باشند موقوف دارند و هر گاه بجهت
و دست آویزی بهیچ دیگر داده باشند رد و استرداد نمایند و عدم استیذان و دستخط خاص خود را از دیوان
و مخالفت این گونه اوضاع را با قانون معاهدت انگلیس با ارکان و اعیان آن دولت اعلان
دارند و بهیچوجه دخل و تصرف درین کار نکنند هر گونه قراری که در هر باب میان دولتین علیتین
باشد باید حکما در دربار پادشاهی قطع و فصل شود و موافق شروط و قیود عهدنامجات فیصل یابد اگر از
هم اگر مستر بروس خان را عرضی و حاجتی باشد باید روانه دار الخلافه گردد تا از قسمت و ... اعلام
اگر او نیامده باشد جارج ولک برادر او از تبریز احضار خواهیم فرمود و در هر باب بر وفق قانون
عهدنامه امنای دولت قرار و مداری که لازم باشد خواهند داد کارگزاران فارس را از
بهیچوجه دخل و جرئی نیست باید حتما و حکما ترک مداخلت نمایند هر گونه ذکری که در میان آورده باشند موقوف دارند

فرمان همایونی که هنگام بودن سفیر مشفق میرزا ابوالحسن خان در لندن باعلان وقایعات دولت انگلیز صادر شده

عالیجاه امیرالامراء العظام قدیمی چاکر دولت ابد فرجام مقرب الخاقان حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول
خارجه و ایلچی بزرگ دولت علیه بتوجهات ملوکانه پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بداند که درین اوقات
که آن فدوی از شرف اندوزی حضور باهر النور خسروی محروم است از مظاهر عواطف بی پایان ملوکانه اعلان
بعضی اوضاع ایران و آگاهی او از وقایعات احوال این دولت میشماریم در اوایل قبل فتنه این مطالعه
صادر و مفصل اوضاع مرقوم و احکام لازمه مقرر گردیده بود در فتنه فتحعلی خان افغان اقدام به رخنه جسارتها
که در خور پایه او نبود و منهی وجب الاشاره خبر روانه ازان کوکب سپهر خلافت وارسته اختر فرزند
اعزاز ارجمند میرزا ولی ملکم صدر آن جمعی از کرمانیان که برنصره او را بهیچ پا امور مشار الیه مغلوب و مقهور و بسیار
طریق فرار گردیده جناب شبجو در آن اطراف از آن تار را مسموع و مشهور می افتد از روی صحت و هراس
کرشفاعت روانه دربار آسمان کریاس و در باب عفو زلات او در خواست و التماس مفصل بود
از انجا که جسارت مشارالیه تمادی و از حد اغماض بدر و موجب اعتراض عقل فیاض و جرات دیگر اصحاب
اغراض میشد و شب بمشارالیه اعلام شده اگر رعایت و اعانت با ارباب او در باب خود در ابد دولت
قاهره باید و راغب باشد باید حتما یا فتحعلی خان را مقتول یا او را مقید او روانه دربار قضا شمول سازد و چاپار کامران
میرزای ولد خود را بسیاسات فتحعلی خان مامور و مهیا دارد اگر در ... نیست و ... حقیقت معروض و مسطور
و بدین راه خود را از اطلاع رفتار او بری و منقذ ساخته بود از متقدمه که مسموع برادران فتحعلی خان میشود
از شاه محمود درگردان و شجاع الملک و بعضی دیگر از اولاد تیمور شاه قرار و ... و مرا و ده داده
و رخالفت شاه محمود اتفاق و موافقت یکدیگر تمهید اسباب جدال و نفاق نمایند و بوازم وقوع

مجاولات نظر باجتماع و اتفاق که انهار ابکه ستی فاحش شاه محمود واقع و درایت همتش بسمت
هرات رافع آمده تحقیقت تمسک و توسل سابق و لاحق مظهر را باستدعای تجدید اعانت و حمایت
بفرزند معززی الیه اعلام و چند نفر از اعیان افاغنه را روانه ارض فیض ارتسام مشهد و فرزند معززی الیه
آنها را با مکتوبات و ودایع شاه محمود روانه دربار معدلت مدار انجمن مخالفین که از تمسک اذیال
دولت ابد دستگاه روانه ساختن اعیان مزبور تحذیر شوند آنها نیز جمعی از معتمدان خود را روانه و بواسطه
عرایض ضراعت آمیز محرک رشته التماسات و استعانت از دیوان عزیز گردیده هر یک مستدعی
عزیمت موکب نصرت نظیر بتعیین سپاه با یکی از دراری آسمان خلافت بجانب کابل و کشمیر گردیده
بودند از آنجا که در سال قبل رابطه عبور عساکر منصور و علامات معابر جراب هندوستان سمت قلت یافته معلوم بود
که از عهده مهمات آن سرزمین موکب منصور بر نخواهند آمد عزیمت آن سمت را موقوف سال آینده فرمودیم
و العیاذ فرزند معززی الیه برحسب حکم [illegible] دستور امور نظام مهام سمت ترکستان و خوارزم و در هر یک
از صدود و ثغور ممالک ایشان معرکه آرای عرصه حرب و رزم آمده اکثر ولات و سلاطین جغتای
مزبور از در استیمان و استکانت در آمده که از ارکان معتمد با پیشکشها و تنسوقات وافر و معتمد و عرایض مستند
روانه و هر یک سالک طریق مطاوعت و مستدعی رجوع خدمت [illegible] جمیع ولایات متصرفی
افغان چنانچه محمود و چه پیراولاد تیمور شاه و دیگران داخل ممالک محروسه و همه جا ها مطاوع احکام مطاعه
و مستعد رجوع خدمات شاهانه می باشند و از هر طرف معتمدان هر یک با عرایض [illegible] وارد
دربار جهاندار [illegible] گردند از طرف [illegible] و زابلستان هم چنین بعضی [illegible] در مقام [illegible] درآمده

طرق عابرین و دست اندازی فرصت و آشوب معابر اقدام داشتند فرزندی ابراهیم خان والی کرمان را
بتادیب و تنبیه آنها مامور و همه را امور و سیاسات موفوره داشته خوانین و رؤسای آن [illegible] در مقام استیمان درآمده
بتوسط فرزندی متمسک باذیال عفو و اغماض پادشاهی گردیده خوانین و اعیان بمعیت با عرایض عموم
ولات و سران وارد دربار سپهر بنیان و عذرخواه اطوار ماضیه خود و متعهد انتظام ثغور و سرحدات
آن سرزمین گشته کوچ و کرد آنها بدارالامان کرمان رسیده و رخصت انصراف یافتند آن حدود
از معرات [illegible] متفرقه [illegible] بخدمات مرجوعه مشغول و [illegible] اوضاع را معروض اولیای دولت [illegible] داشته [illegible] دارد

فرمانده دریا از غزوات مشتمل بر وقایع سفر و بشارت عود موکب نصرت از منجکام ولایت [illegible] صادر شده

بزودی که موکب همایون از ارباع خوی و اتباع تصمیم عظیم صفحات شیروان و قراباغ را مصمم گشته
برای اتمام و انجام مهم سرحدات و قلع ماده فساد مخالفین آن حدود عساکر منصور را از هر طرف یورش
و یورش انداخته و دست استقلال با استیصال بنیان مفسده گروه ضلالت شعار را از آنجا [illegible] و پیچ
سردار بزرگ روسیه که از ایروان روان و بکمال تحذیر گریزان شده بود تاب مقاومت نیاورده با جمعیت
خود از آنجا بهر کوچ و سمت [illegible] رفته بود چنین جمعی را [illegible] نمود [illegible] قلعه [illegible]
با صرار و استیصال طایفه گنگرلو با آنها که داشته بود و به الغرض آن قدر نفاذ و قهرمانی امیر الامراء العظام ابراهیم خان
قاجار با جمعی از سپاه جرار شده [illegible] آنها مامور [illegible] جمعیت ایشان را [illegible] صدمات متواتره
[illegible] شدیده از آن نواحی پراکنده و قلعه نطاره را متصرف گردیده اغلب [illegible] که در آنجا مجتمع [illegible]
یا معروض تیغ غازیان منصور یا دستگیر [illegible] اگر [illegible] از قید اسر [illegible] جان بدر بردند در جنگل و جبال

محقق هستند روس مقتولین و گرفتاران که کمترین را روانه رکاب نصرت قرین ساختند از طرف
دیگر هم که فرزند مسعود محمد میرزا را بامور قسمت ایاغ و انتظام حدود داغستان بود و هر روز بر ساحت قراچی
و حواشی آن صفحه پرداخته سر زنده و غنیمت و اسیر از او و اسپ از درگاه کیوان شکوه گردیده بود فرزند نهال
موید نایب السلطنه العلیه نیز با جمعیت موفور و توپخانه و دیگر اسباب آراسته بسمت آباران و اوچ کلیسیا
مأمور و امیر الامرا العظام حسین خان سردار را ملتزم موکب فرزند معزی الیه داشته ایم موکب
جهانگشا برای مناظم امور شیروانات و حدود و تابعه بدین طرف نهضت آرا گردیده و درین
اوقات که چمن مهربان محل اقامت موکب منصور و انجام مهام منظور بتصمیم عزایم قضا منظر بود و چاپار
و عریضه فرزند معزی الیه رسیده معروض داشته بود که بوراز و صلیب برگزیده در قلاع متصرفه تحصن
جسته برای محاربت و محافظت اقدام و از ایلقار ... سهل در استعلام متعهد و او استعداد شایان با توپخانه
و قورخانه بامداد روانه و آن ... را محاصره ... از قلعه بیرون آمده با اظهار جلادت
اقدام و ثبات ورزیده هنگامی عرصه گیر و دار گرم و نوایر محاربت و مکافحت شعله افروز آتش جلادت
جنگجویان ... آرام و آرزم ... از مهب توجهات عنایت نسیم نصرت بر شقه اعلام اسلام
وزیدن آغاز و شکستی تمام بر آن فرقه شقاوت آثار روی نموده متجاوز از ... نفر مقتول بقید اسار و پانصد
ششصد نفر معروض شمشیر آبدار و محروق توپ و تفنگ آتشبار گردیده اند و جبه خانه و لاشه چون
بحیطه تصرف غازیان نصرت نشان درآمده اسرا و سرها را برکاب مستطاب ارسال و فرزند مزبور
روزی چند برای نظم بعضی امور و اتمام مهمات منظور توقف نمود بعهده امیر الامرا العظام نظام الدوله والا حشم

آصف الدوله

آصف الدوله العلیه اللهیارخان قاجار وزیر اعظم دیوان اعلی را نیز مقرر داشتیم که بجهت قرار کار
شوقین آذربایجان و ایصال جوایز و انعامات خدمتگزاران و ترتیب اسباب سعادت ایشان ملحق
باشد موکب همایون اقبال بمستقر خلافت قرین و دار السلطنه نهضت آرای معاودت و فلان روز سعادت افروز وارد خواهد بود

فرمان جراح باشی حاجی میرزا امین شیرازی که از دیوان شاهنشاه جهان پناه محمد شاه صادر شده

از آنجا که بتائید پروردگار جبار جبر کسرات امور جهان بعهده سرپنجه کارگزاران دولت ابد فرجام
موکول و التیام شکستگیهای مهام جهانیان بدستیاران این دستگاه خلافت شمول را مخصوص و مشمول آمده
مار از ترتیب اسباب هرگونه مصالح مهام عباد و رفع موانع عموم مفاسد در جمیع امصار و بلاد منظور نظر خورشید نمون
و مطمح همت قضا نهضت همایون افتاده و از آنجمله یکی تعیین دانشوران امین و نصب ارباب حذاقت
و امین بمعالجه امراض متوطنان هر دیار و تعدیل قصور و جبر کسور اهالی بلاد و امصار است و ترتیب مرهم
این جراحت نسبت با اهالی دار الخلافه طهران مستقر سلطنت عظمی و محل وفود عظماء و اعیان اطراف و اکناف
مطرح انوار جلال ذو الجلال و محط رحال رجال ابطال است بشرافت اقامت موکب منصور گشته دلان
نزدیک و دور از مرهم جراحات خاطرهای خسته از مهر مقیمانش حاصل و از سعادت وقوف
ملتزمین موکب منصور خسته خاطرهای حدود و ثغور را از مومیائی میمنت توقیفش التیام حاصل آمده اهالی
آن ولایات از بندگان قدیم دولت ابد مدت و بملاحظه خدمت عموماً منظور نظر رحم باشند سزاوار
مرحمت عالی و عزت و فطانت همراه حذاقت و درایت متضمن اخلاص و ارادت آگاه عمدة الاعیان
فرید الزمان کهف الحاج و المعتمرین حاجی میرزا امین شیرازی را که در فنون جراحی و جبّاری بمزید استعداد

و وقوف معروف و در مجاری معالجات و ملایمات مظهر مدرج مهارت و وقوف است
در دار الخلافه مزبور جراح باشی فرمودیم و بکفالت این مهم برخدمات متعلقه او افزودیم
که چنانچه باید و شاید در امر نوشت تدبیر و تعمق او سر زده آید در مهام متعلقه بشغل مزبور از روی اهتمام
اقدام و مزید دقت و وقوف خود را مشهود رای مهر آرا نماید و مقرر آنکه جراحان و شکسته بندان
و اصحاب اینگونه فنون در مجاری معالجات مشکله رجوع باو را لازم شمارند و عطاران و ارباب
معاملات در بیع و شرای سمومات و مهلکات مشاورت مشار الیه را منظور اعتبار داشته
غایت رعایت احتیاط بعمل آورند و غسالان و علمه مرده در دفن و کفن اموات مجروحه و مقتوله
حضور و استحضار او را لازم شمارند و بحکام ها مشار الیه را جراح باشی مستقل دانسته در عهده شناسند

فرمان تولیت و نیابت تولیت روضه رضیه رضویه علیه السلام به رجب حکم شفاهی به تیمور قم بیگی
از دیوان دار الانشای دیوان بمهمات تسوید یافت و بواسطه التزام انقطاع از تصدیر و تقریر باز بتدبیر تغییر و اطلاع

از آنجا که بمیامن تولای ولات ولایت و ولایت و هدایت و محاسن صفای عقاید بقواعد موالات و
ممالک امامت و حمایت توقیع تولیت ذات همایون ما در اقطاع و اقطار جهان بامضای کارگزاران
دیوان قدر و قضا پیوسته و ملوک و ممالک اطراف و اکناف عالم کرد از تطرق طوارق دوران
زمان در حریم ملایک مطاف خلافت پناه ما به امان جسته شموس شهرت شهریاران باشکوه را
اضائت انوار اشتهار از شهود شمیم شیطاق رواق شهریار حاصد و حصول مقاصد و امول ارباب اختیار
باختیار خدمت این دولت پایدار موکول و موصول است و با حصول اینگونه اقتدار و اعتلا دست تولا

بذیل ولایت

بذیل ولایت ائمه دین کشیده و ادراک فیض برکات خدمت پیشوایان طریق هدا را همواره مستعد آمده
و از جمله مصالح ماثر دین و آثار اعتصام و اختصاص تولای ائمه معصومین مناظر ابواب موضع مطهره خورشید شعاع و مرقد
منوره ملک ارتفاع طیبین طاهرین است که ترتیب اسباب مناظر آن اماکن مشرقت منظر و مشهد مطهر
و مرقوم همت قدر آثار میشود روضه رضوان اساس و رواق عرش اشتقاق ثامن ائمه راشدین و ضامن شفاعت
مستشفعین معظم ارکان امامت اعظم اعیان کرامت سلطان سریر رضا و یقین صاحب اسرار
انبیاء و مرسلین حُجَّةُ اللهِ الَّذِی اَلْزَمَ اَهْلَ الْاِحْتِجَاجِ بِالْبَرَاهِینِ الْبَاهِرَةِ وَاَذَلَّ رِقَابَ
السَّحَرَةِ بِالْمُعْجِزَاتِ الزَّاهِرَةِ مَنْ کَانَ لِشَمْسِ طَلْعَتِهِ فِی الطُّوسِ اُفُولٌ وَقَالَ فِی حَقِّهِ
جَدُّهُ الرَّسُولُ سَتُدْفَنُ بِضْعَةٌ مِنِّی بِاَرْضِ خُرَاسَانَ لَا مَنْ زَارَهُ فِی غُرْبَتِهِ وَجَبَتْ
لَهُ الْجِنَانُ   امام حق شه مطلق که آمد حریم درش قبله گاه سلاطین شه کاخ عرفان گل شاخ
احسان دُر درج امکان مه برج تمکین علی ابن موسی الرضا کز خدایش رضا شد لقب چون رضا بود در شأن
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ وَعَلَی آبَائِهِ الطَّاهِرِینَ وَاَوْلَادِهِ الْمَعْصُومِینَ مَا دَارَتِ
السَّمٰوَاتُ وَدَامَتِ الْاَرَضِینَ که حریم بارگاه حرم تمکینش مطاف طوایف انام و روضه
بهشت صفایش مقبل شفا مقبلان عرب و عجم منصب امامتش بنص آیت معجزات منصوص و ادراک
فیض زیارتش باقاضه احادیث وارده خواص اهل اسلام را مخصوص است بواسطه وقوع در مجموعه ممالک
اسلام تجدید تعظیم و مناظم مهام آن درگاه فیض اشتقاق و تعیین شخصی که مراقب این مهم را سزاوار و لایق
و در مجامع معارف اسلام دین و دولت جامع متفرقات حقایق و دقایق و در مراقع مصالح و مناظم ملک

ط

وقف جایز و قضیات سابقه از سوابق و لواحق باشد مرقوم همت همه بر مطابق افتاده در
هذه السنه یونت ئیل خیریت و ما بعد ها جناب فلان را بتفویض تولیت سرکار فیض آثار سعادت
مناص مفتخر و مزید امتیاز و اختصاص دادیم و عالیجاه فلان را که از جمله چاکران دربار خلافت مدار
و صیانت مشهور و معروف و بکمال صداقت و درایت منسوب و موصوف است برسم نیابت کفولت
حکماشتیم تا بر حسب قرار داده دستور العمل جناب معزی الیه متولی آن آستان ملک ارکان بقاعده ارکان حکمرانی و انتظام
در مهام متعلقه از تقریر و توفیر موقوفات قدیم و جدید و ضبط و حفظ نذورات و تقریب و تعیین
حفاظ و خدام و توزیع و توصیل مرسومات و مقررات مشهور و معلوم و اعانت زوار و مجاورین و حمایت
ساکنین و واردین و تاسیس و تعمیر بیوتات خارجه و داخله و وضع و رفع قوانین صالحه و فاسده و سایر
اوضاع و امور لازمه خدام و در معرض مقام از جانب همایون ما رسم تحیت و سلام بعرض حضرت اقدس
خود را بین الخواص و العوام جلوه ظهور دهد مقرر آنکه واقفان مواقف سعادت و مستعدان فیوضات
فورنشاتین خدام با احترام و سالکان آستان عرش ارکان و عموم مجاورین و زوار و شرفیاب اندوزان
خصوص سید ملایک مدار در تولیت سرکار فیض آثار عالیجاه مشار الیه را نایب بالاستقلال دانسته در جمیع
مهام متعلقه افعال و اقوال او را مناط اعتبار دانند المقرر جناب آصف الدوله والی ولایات و ارباب
مملکت خراسان که حکمران حال و استقبال ارض اقدس رضوان نشان در استقرار و استقلال عالیجاه مشار الیه
لوازم رعایت مرعی و مراقب پیشرفت کار و بار او باشند عالیجاهان مقربین الخاقان مستوفیان عظام شرح
در دفاتر خلود ثبت نموده از شوایب تغییر محروس دانسته و در عهده شناسند تحریرا فی شهر جمادی الاول سنه ١٢٦٢

فرمان ایالت کردستان باسم امان الله خان ملقب بغلام شاه خان که از دیوان شاهنشاه
عالم پناه محمد شاه شرف صدور یافته که چون از آنروز که اولیای دار الامان عالم امکان ایالت
اقطار جهان را بکف کفایت کفالت کارگزاران این دولت ابد آیت باز گذاشته و امیر دیوان
تایید و تمهید مناظم مهام جهانیان را بتایید اقبال مقبلان درگاه عالم پناه ما موکول و مفوض داشته
ما نیز ملزوم همت قضا نهمت که آفتاب امان ابد آیه آنچنان است فرموده‌ایم که هر یک از چاکر
زادگان دولت ابد آستان را که بتوسط اسلاف در مضمار تربیت خلافت بخلاف گوی سابقت از
اقران ربوده و در معرض ظهور انواع استعداد اقسام شرف و خاطر خورشید اشراق را از خود و سرا و ربعه
باشند بشمول عواطف بی اندازه پیوسته مشمول مفاخرت تازه فرماییم و قواعد تبلیغشان را تشریف شرف
اختصاص افرازیم و از آنجا که مزایای این سجایا از شمایل احوال نتیجه الامراء العظام سلاله الولاه الفخام
نور چشم سعادت قرین جلال امان الله خان که از حصول شرف انتساب بدوده سلطنت نصاب و از انتساب
مزید اختصاص در خدمت همایون خطاب بخطاب غلام شاه خان مخصوص بین الاقران آمده بهبود آب
و آیات شایستگی هرگونه خدمت از صحیفه احوال صدق مآلش خوانا در هذه السنه ئیلان ئیل خجسته
دلیل بعهده او را بتفویض ایالت و ولایات کردستان که عمده سرحدات ایران است و از سوابق
ایام و سوالف اعوام بر حسب حکم اسلاف خواقین دوده باستان آباء و اجداد مشار الیه را مخصوص
بعهده او افزودیم و کمر اقتدارش را باعتبار ظهور این عاطفت مکنون اعتبار فزوده تمکین افزودیم
تا با کمال استقرار و استقلال بمنصب مزبور منسوب بعهده از روی درایت کامل و کفایت شامل در لوازمات خدمتگذاری

از انجام خدمات دیوان قدر آیت و انتظام مهام نوکر و رعیت و تأمین طرق و مسالک و ترتیب
مصالح عابر و سالک و توفیر و تکثیر وجوهات و آبادی محال و ولایات و وضع و رفع قوانین
انصاف و اعتساف و جمع و طرح اسباب صلاح و خلاف و استرفاه احوال رعایا و برایا و اتصال
دعای خیر بجهة دولت ابد انتما اقدام و لوازم آگاهی و اهتمام مجری داشته طریقی که در خور استعداد و لیاقت مشهود
رای مهارت التیام ذاتی و وثوق کاردانی و کفایت خود در پیش از پیش در پیشگاه شهود شاهانه ظاهر
و خویش را زیاده منظور نظر مرحمت مظاهر سازد مقرر آنکه کاربردازان و ریش سفیدان و عمال
و مباشرین و کدخدایان و معتبرین و عموم سپاهی و رعیت و جمهور سکان و بریت ولایات
کردستان منتجه الامر مشار الیه را والی بالاستقلال دانسته اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند
و در مجاری هر گونه مرجوعات او را مرجع مهمات دانسته از نظم و صلاح او تخلف و تجاوز جایز ندانند
المقرر عالیجاهان فضیلت پناهان عزت و جلالت همراهان مقربو الخاقان مستوفیان عظام و
سررشته داران دیوان قدر نظام شرح فرمان جهان مطاع را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده
از شوایب تغییر و تبدیل محروس دانند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۶۱

فرمانی که با افتخار نواب شاهزاده شجاع السلطنه در منع از تعرض دارالعباده یزد شرف صدور یافت

که در این اوقات بعضی نوشتجات از دارالعباده یزد بپای دولت قاهره رسیده مضامین
آنها را معروض خدمت همایون شهریاری داشته‌اند از شروح مزبوره چنان معلوم میشد که در دارالعباده
شهرتی داشته که آن فرزند بدان ولایت عزیمت نموده و اشتهار خبر مزبور موجب توهم و تزلزل اهالی آنجا گردیده

اگرچه از هم

اگرچه از مراسم کاردانی و آگاهی آن فرزند حالت استبعاد و استعجاب حاصل شد بلکه مراتب معروضه
قبول رای جهان آرای شاهانه نیفتاد و بجهة اطمینان خاطر و رفع تزلزل رعیت فرزندی سیف الدوله
میرزا را مأمور فرمودیم که روانه دارالعباده مزبوره گردیده مردم را آسایش و اطمینان دهد و در
وصول و ایصال وجوه دیوانی قصور او قدغنی که بایست بنماید آن فرزند مقرر میشود که یزد و ولایت
دار الآب و علف و اهل آنجا مردم رعیتی و فقیر هستند و همیشه دعاگو و خدمتگزار بجهة اندک چیزی از این گونه اخبار
متضرر و متزلزل میشوند و امر زراعت و کاسبیشان معوق و معطل میماند و در حقیقت موجب تعطیل و تعویق
امر دیوانست قرار امیر زد و اوضاع حکومت و معامله آنجا هم حسب الحکم اقدس پادشاهی است
و اخلال و اختلال آن منافی رای جهان آرای پادشاهیست فرزندی سیف الدوله فرمایشاتی که با او شده
با آن فرزند اعلام میدارد باید آن فرزند نامدار در مناظم امور دارالعباده و مصالح پیشرفت خدمات
دیوان را ملحوظ و با فرزندی مشار الیه همسر و موافق بنحوی عمل نماید که یقین خواص و عوام ولایت
مزبور شود که آن فرزند بهیچ گونه عزایمی که قدم نخواهد نمود بلکه تحمید آزار آنجا بخاطر راه نخواهد داد
و بمقتضای قرب جوار رعیت آنها را از هر جهت منظور خواهد داشت که از هر رهگذر آن فرزند
آسوده خاطر و مطمئن بوده مشغول رعیتی خود باشند و باید مراتب معتبره را نصب العین خاطر داشته بقلب
و لسان خلاف آن را جایز ندانند و لازمه رعیت از ولایت و رعیت آنجا منظور دارد بلکه مهر کرم
در مناظم ولایت مزبور رونق و آن فرزند اظهار نمایند قرین انجاح دارد و در عهده شناسد تحریراً

منتخب اشعار وحی است [illegible]

کی زغمزه دل جوش کنم ترا | کی لحظه لحظه در بر اکنم ترا

با صد هزار جلوه برون آمدی که | با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

بالای سرو در [illegible] | تا فخر عالم بالا کنم ترا

خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنی | [illegible] کنم ترا

طوبی و سدره گر [illegible] | [illegible] کنم ترا

رسوای عالمی شدم از شور عاشقی | ترسم [illegible] کنم ترا

جم دستگاه ناصرالدین شاه [illegible] | گر [illegible] دارا کنم ترا

غیبت کرده [illegible] طالب [illegible] | [illegible]

چشم [illegible] | [illegible]

[illegible] | با [illegible] گاه [illegible]

گر [illegible] | [illegible]

[illegible] عشق [illegible] | [illegible]

با [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

و له

ایضاً

جان [illegible] را | [illegible] جانان [illegible] را | [illegible] | [illegible]

صد هزاران دل [illegible] | کشتی [illegible] ترا | ز دره [illegible] | [illegible]

ذکر ورود ایلچی دولت بهیه روس بدربار معدلت مأنوس

سیر کلک بلاغت صریر در قطع مراحل واقعات سالهای گذشته شتاب رحال بیان و سوق رواحل
سخن بذکر وقوع امر مصالحت و مسالمت و رفع غوایل مخاشنت و مخاصمت فیمابین دولتین ابد
مأنوس ایران و روس نموده بود و ظرایف تفاصیل اوضاع مأموری مقرب الخاقان
میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بعد از وقوع مصالحه گلستان ارم برسم ایلچی بزرگ از همایون
دربار شاهنشاه فلک بارگاه بخجسته حضرت امپراطوری در سیاق بلاغت بروجهی ابلغ ابلاغ
پیشگاه مسامع مجامع نمود چون قبل از وصول ایلچی مشار الیه بمحروسات دولت روس برای اندو
محروس غوایل عدیده در بلاد بعیده واقع و اعلام عزیمت امپراطور بمحاربه و مدافعت را
بدان حدود در راه آمد امنای حضرت و وزرای دولت که مستقر مقر سلطنت بوده اند
بتوسط چاپارهای قمر سیر صرصر سرعت که در سیر مسارعت برق خاطف را در خطوه خجلت خائف
کرده اند و در عدو و معارضت تمادیات غوا صفر را جز در عداد مرحلات رجل نشمارند مراتب را

نمودی

معروض رای خسرو خورشید کلاه داشته پروانه امپریه که در لغت ایشان اوکز گویند بتأکید
کمال رعایت اعزاز و احترام ایلچی و توقف او تا معاودت موکب سلطنت واصل و بدینجهت
توالی لیالی و ایام مسافرت بتقریب دو سال متواصل آمد بعد از وصول انجمن حضور امپراطوری
و ابلاغ الوکات مبارکات شاهنشاهی و تعیین ایلچی بزرگ از آن دولت در سنه ماضیه سیچقان
ئیل معاودت و شرف اندوز حضور مهر اضائت و وصول ایلچی مزبور را معروض پیشگاه خدیو
آفتاب ظهور داشت ترجمان این کلام و توضیح این ابهام آنکه مقرب الخاقان مشار الیه در پایه
تخت فلک ارکان بعد از عرض فصول اوضاع مدت سفارت و شرح دقایق احتراماتی که
از آن دولت درباره او معمول افتاده عرضه داشت که از معظمای آن دولت و وجوه منتسبان حضرت
سلطنت جنرالی با اقتدار و معتمدی محرم خفایای اسرار حامل حمایلات جلالت صاحب نشانهای
قرب فارس معارک فراست واقف دقایق سفارت ینرال صراحت موصوف لیدنانه یرملوف
بسرداری عساکر سرحدات و حکومت عموم ولایات قرب جوار ایران سرافراز و بسوی
دولت جاوید مدار که در عرف آن لغت ایلچی بزرگ معبر از آنست قرین عز امتیاز آمده با نامه
مشحون بلطایف صداقت و تحایف بیرون از حد و نهایت تا نهایت خاک روس رسیده و رعایت
آداب حرمت را از حریم دربار خلافت مترصد رخصت بار است و برای وصول دستور العمل
و ورود از اولیای دولت قاهره در مرصد انتظار رجب حکم یرلیغ قضا آثار عالیجاه عسکر خان
که از اعیان ایل افشار و قدیمی خدمت دولت ابد آثار و مرد کامل کاردیده است برسم

مهمانداری مامور و فرامین قدر قدر قضا آیین بسر انجام سیورسات و اخراجات ایلچی مشارالیه
و همراهان و تهیه علفه و علوفه برای مراکب و دواب ایشان در هر منزل شرف صدور
یافته و در ملاحظه جانب اعزاز و احترام و تشییع لوازم نزل و اطعام و اهتمام در تعیین منازل
و مقام بحکام و ضبّاط ولایات عرض راه تاکیدات بلیغه بعز امضا پیوسته و مقرر چنین شد
که او را در ولایات آذربایجان و خمسه برسم تفرج و تفنن تا وصول موکب همایون سلطانی
به ییلاق سلطانیه موقوف دارند و از غصان ضمایر خاطر او اثمار سرایر احوال بدست استفسار
مقطوف و چون مقارن ورود ایلچی به ییلاق مزبور بساط انشاط و سور بعضی از دراری اسمان
خلافت در دار الخلافه طهران گسترده بود و کارگزاران دربار را ترتیب اسباب ملکی
و سرور و تمهید مصالح ملک معمور رایج میمون و بدین راه یکچند روز نهضت رایات عالم افروز
از دار الخلافه غیر میسور بود و هم توقیف ایلچی بی تمهید تعارفی از عرف مهمان نوازی دور لهذا
صاحب سعادت یار و دستور صاحب اقتدار فهرست ابواب اقبال دیباچه کتاب کمال
صاحب گنجینه فضایل و فواضل ساحب اذیال خصایص و خصایل صدر و ساده سیادت
غصن دوحه سعادت فرع اصول خاندان امامت اصل شجره دودمان فخامت شمس
آسمان وزارت و جلالت شمسه ایوان کفایت و کفالت آنکه رای رزینش محروسه
ملک را حصنی است حصین و فکر متینش مبانی دولت را رکنی رکین آصف رتبتی که اگر
آصف ابن برخیا بر خیالات رای ملک آرایش نگشت وقوف یافتی ملکت سلیمان از

فرخ

قسمی دیو فنا فارغ ماندی، ارسطو حکمی که چنانچه ارسطو از سطور دیوان حکمتش دقیقه بکار
بردی دولت اسکندر از تطرق یاجوج زوال آسیب ندیدی، تا لطف ممدوحش را
رفاه احوال عباد پیشنهاد خاطر افتاد ابواب تشدید چرخ زبردست بر روی زیردستان
ضعیف تسدید یافت و تا عزم جزمش رفع لوای برتری نصب العین همت جری
ساخت خطیب تایید بفتح جمله معدات و کسر جمع عدات فاتحه فتح انشاد نمود،
تا منطق خالیش بیان معانی بلاغت تعلیق خاطر ساخت سخن سنجان اقالیم سبعه
سبعه معلقه را از علاقه تحسین آویختند، و تا صنایع طبعش طرایف سخن در اطراف
و ارباع ربع مسکون پراکند ارباب نسخ معانی را نائره سبع المثانی معاین افتاد،
بحدت شمشیر ذهن سلیم تحدید جهات ممالک علوم عقلی و نقلی نموده و به نیزه خطی
قلم هفت اقلیم خطوط سبعه را مسخر و مسلم داشته، معالی نسب با محاسن حسب بحسن
کمال آداب جمع آورده، و خلق کریم با کرم عمیم از اعتدال خلقت معادل و مقارن
داشته، لسان تدبیرش صایب عقده ابهام از معضلات امور گشاید و سهام مهام را
قبل از وقوع باندیشه دوربین فرو نشاند **شعر** والضحی بروض الشرایع ناضر اتی و منی
بر صدر الممالک عالیا، و بالجمله چون ذکر فیافی صنوف اوصافش بکرانه و بیدای بیان
مناقبش را پایانی پیدا نه صرف عنان خامه از قطع مراحل این راه ناگزیر است، و عنوان قطعه
نظمی که کاتب را خطاب بدان نخبه جناب مستطاب درین مقام مناسب تحریر **قطعه راقم**

شهریار الممالک ای که تربت | شهر معنی چو ملک شد معمور | ز احتساب تو در ممالک شاه
گرد شاهین ضمانت عصفور | جود و دست تو لازم و ملزوم | همچنان کافتاب و لمعه نور
هست در کارخانه تقدیر | عقل عاشر تو را که برد و در | خیره چشم فلک بجاه تو شاه
وز نگاه ای چشم بد ز جاه تو دور | خامه تا از برای نظم جهان | عقل با مهر حل و عقد امور
جسته جا در بنان چون نور | یافت دستوری از چو تو دستور | رایت ظلم شد از این منکوس
لشکر فتنه شد از آن مقهور | گر نه حکم تو آتش کند امداد | ور نه از قدرت تو یابد زور
کی نگاری شود ز صنع قادر | کی قدر ز است مطلبی مقدور | بود سحبان اگر کنون و در پیش
از تو میشد معالی مذکور | بیشتر ز آنچه بر صحیفه دهر | بود از گفتهای او مسطور
بر خطت آنکه بر عذار ورق | میگذاری چو زلف بر رخ حور | بهر عطر مشام جان باری
عنبر تر ز خامه گهرآور | الذی انتشر ذکر محامده کفیض ایادیه علی الاقطار
والاقطاب ﴿ و افتخر باتباع مفاخره و معارفه معارف الاوتاد و الاقطاب ﴾
سلالة اصلاب الاطیاب مفخر السادات و الانجاب جامع بر تستین جلال و جمال ﴿
حاوی درجتین معارف و افضال ﴿ مقرب الخاقان موتمن السلطان معتمد الدولة
العلیة العالیة میرزا عبد الوهاب منشی الممالک دیوان قدر مآب را اعز الله انصاره
و ارغم ساعیه ﴿ و شید ارکان الخلافة بتجدید مساعیه ﴿ با جمعیتی آراسته و اوضاعی شایسته
از پیش بامور احکام علیه اخبار در حضارش سزاد کان عظام و امرای با احتشام و حکام و عمال عالی مقام

و عموم عساکر نصرت فرجام را غرض صدور یافت که هر یک با استعدادات کامله از مقام خود
عازم و در چمن سلطانیه ملحق رکاب نصرت ملازم گردند مصراع یاتی فرادا و ازواجا جمیعهم
و در بیست و ششم شهر شعبان المعظم سنه اثنی و ثلثین و مائتین بعد الالف شعر یوم
تخضع اشکال السعود له ﴿ و الدهر ممتثل و الجد مطواع ﴿ بعد از طی بساط طوی و سور سور
سفر مصدر تشویر صدور و صدور امر قضا دستور تجشم سپاه منصور آمده لعبت نوبت
ادای لوا بنوای های نهضت جلوه گری آغاز و مطرب نصرت نوای های قانون طرب
در پرده عزیمت ساز نموده موکب همایون مقرون بتائیدات ایزدی از دار الخلافه نهضت و منازل
راه که زیاده از پنج و شش بود بواسطه اوراق مترنمات طرق و شوارع و تفرج مفرحات
منازل و مرابع و تطییر اشکره سرور و تنشیط شکار وحوش و طیور در بیست و نه قطع و در
یوم الاربعاء پانزدهم شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن که قران سعود سعادات با طالع
مسعود مقارن آن بود و اختر بخت سعید در سیر مساعدت مرتقی مدارج صعود شعر
و اذا تقارنت السعود فعندها ﴿ یرجی الصلاح و یحسن الاحوال ﴿ ساحت سلطانیه مسرح
حوافر جیاد و مطرح مطارد اجناد گردیده کتایب سپاه و قبایل لشکر که از هر فرز و کشور رخصت
رفته بود شعر جیشا کما التج طامی الموج مضطرب ﴿ یضیق عنه سهول الارض ﴿ و الاکم فوج
فوج و دسته دسته با معدات لازمه و استعدادات کامله برکاب همایون میپیوستند
و در حواشی اردوی نصرت مقام در هر مقام که برای ایشان معین گشته فرقه فرقه

وجوه جوق نظام اقامت می بست و فود عشایر جنود و وفور عساکر نامحدود در حدود آن صحرای
بی غایت بدان غایت بود که طایر وهم محال اندیشان در فضای تصور تعداد ایشان طی
طیرانی نمی یافت و تلاطم امواج جیوش و تصادم افواج سپاه بحر خروش در مسالک
و معابر بدان مثابت که هیچ آفریده را نقش مجال عبرت در پرده خیال صورت امکان نمی بست
شعر ویضیق عنه الجو حتی لو جرت ٭ فیه الریاح رسفن رسف مقید ٭ از گرد نعال
مراکب و صک رکاب کتایب چهره شارق سپهر در افق خاک غارب و غارب مهرسا
از افق سپهر بر خاک افق هارب آمد ٭ و از ضعضعه سلاح ابطال و صهیل خیول صرصر همال و طنین
طبل و رود و غلغل گفت و شنود جنود در مقعر قبه کبود کره هوا را حیز امکان نماند ٭ چندانکه
شعاع بصر را در جو هوای مجال و رغبرا فرجه امتداد بود و پیک نظر در سطح کره ارض از تفرقه
هوا را بجز بچپ بت همین بغال ستاره نعال و جمال ناقه تمثال همه حامل احمال تجمل و جلال و جمله
رافع اسباب نزال و جدال دید ٭ و تا مجوف اسماع را استراق سمع از فضای فضا نمی
فاصل ممکن بود و تقریع مقعر صماخ از لطمات امواج هوا ابعد اصوات فی پرده تصور صورت
حصول می بست از هر جهت آواز زنگ و زنگ جرس و جرس درای ناقه و اشتر
می شنید ٭ سرتاسر آن صحرای پهناور بحری نمود موج خیز حبابش همه مغفر یلان و کران
تا کران آن دشت پیکران بیشه بود قصباتش جمله نیزه پردلان خیام خورشید قباب
مجره طناب که بی اطناب اطناب و حبال خیال از وصول قلل جبال توصیف فرش کوتاه

و عقل

و عقل بلند اندیش از افتراق پرده پیشگاه بارش با پرده اطلس آسمان بی شبهه در اشتباه خواهد
بود دران ساحت با فسحت و عرصه پر نزهت که تقویت هوایش از هوای عهد جوانی افزون و فسحت
فضایش با فضای امید جوانان مقرون است شعر هواء کایام الهوی فرطرقة ٭
وقد قد لفتیان فیها العواذلا ٭ وماء علی الرضراض یجری کانه ٭ صفایح تبر قد سبکن جداولا
باوتاد اقتدار موتد آمد ٭ و بفاصله اشارتی اسباب نزول موکب اجلال و جلایل معدات
معدات معدلت و افضال بدان آرایش و ترتیب مرتب و ممهد ٭ بی اغراق و تکلفات آنچه در کتب
سابق و لاحق از شرح تواریخ قدیم و جدید و ذکر احوال خسروان صاحب تایید ملحوظ یا از افواه
ثقات معمرین مسموع افتاده اگر لشکری بدین عدت و کثرت در موکب مجتمع آمده اما هیچگاه بدین
عدت و ثروت جمعیتی از هیچ صاحب دولتی نشان نداده اند بلی افواج حاضر رکاب درین
ییلاق تمیمت مآب آنچه بر قلم کتاب دیوان عسکر یا انظار احتیاط ارباب خبرت گذشت
دویست هزار نفر کم یا بیش منظور افتاد ولی از روی کمال استقرا و استعلام در جمع
جمعیتی چنین زیاده از دو هزار نفر خربندگان اصطبلها یا خدام مطبخها یا ملازمان اردو بازار
یا ایتام جدید الاسفار کسی که بلباس اواسط الناس ملبس باشد نبود ٭ نظم
دگر جمله را از کهین و مهین ٭ مهیا همه ساز و برگ گزین ٭ ز ثروت همه سر بسر بی نیاز
همه صاحب برگ و سامان ساز ٭ همه صاحب دولت و اقتدار ٭ همه از در خدمت شهریار
همه رایت دولت افراخته ٭ همه تیغ کندآوری آخته ٭ بسر بر کلاه مهی سربسر

قباهای زرین و سیمین کمر * همه جامه شان از حریر و پرند * همه همچو اقبال شه سربلند
کسی را نه جز خز و دیبا بدوش * نه نگین جز از ترمه پشمینه پوش * ز اسباب عیش و ز آلات جنگ
فراهم همه جمله را رنگ رنگ * نبود اندران لشکر بیکران * یکی بی سنان و کمند و کمان
همه تیغها هندی و پر بها * همه تیز تا نغز و دشمن ربا * مکلل همه بند شمشیرها
مرصع همه ترکش تیرها * یلان پای تا سر بفولاد غرق * زره بر تن و خود روی بفرق
وشاقان گردنکش سیمبر * همه پرنیان پوش و زرین کمر * جوانان چون سرو نوخواسته
بدیبا همه قامت آراسته * همه بر میان خنجر آبدار * ز الماس و یاقوت و لعل نگار
بدست همه گرز گوهر نگار * بگوهر بر از گرز گاوسار * ز گوهر بر و دوششان تابناک
ز روسیمشان در نظر کم ز خاک * بگوهر فزون اسب هر یک ز رخش * رکاب و عنان جمله گوهر درخش
کمربندها جمله از سیم و زر * بران بسته پیوسته عقد گهر * تو گفتی سپهری گوهر نگار
سپهریست با اختران بیشمار * جنیبت نود ده سران را تمام * همه لعل زین و بزر در ستام
علمها همه سرخ و زرد و بنفش * همه غیرت کاویانی درفش * همایون یکی رایت خاص شاه
برافراخته زان میان سر بماه * ز زربفت و اطلس خیام همه * پر از باده کام جام همه
سراپرده شهریار بلند * ز زر پودش و پرده اش از پرند * بعد از آنکه همای موکب اقبال
دران همایون منزل بهمال بنزول اجلال بال گشا و پیرامون عمارت خاص و سراپرده سپهر
اساس بیرون از اندازه حریم حرمت سلطنت و وضع بیوتات خاصه خلافت برای موکب

شاهزادگان

شاهزادگان عظام و امرای با احتشام و سران سپاه منصور و ولات و حکام ولایات
نزدیک و دور و عمله بارگاه سلاطین مطاف و سفرای اطراف و اکناف که حاضر رکاب مستطاب
بودند یورت و مقام معین شد و افواج عساکر دسته بدسته و تیپ به تیپ با نظم و ترتیب تمام
در مقام خود بنصب خیام اقامت و رفع اعلام تمکن لازم شمردند و ایام و لیالی قدر الَّذِی هُوَ خَیْرٌ مِنْ
اَلْفِ شَهْرٍ باحیای رسوم عبادت منقضی گردید و ورود ایلچی را که تا آن زمان در چمن سمان در
نیم فرسخی اردوی همایون موقوف بود اشارت اشرف رفت تفصیل اوضاع ورود و حضور
او در پیشگاه بارگاه گردون شکوه بشرح دستور العمل که مزین بمهر دستور دیوان صدارت
و صدر انجمن وزارت هم مقرون بود بنده درگاه بایلچی مشار الیه سپرده شد اکتفا میرود دستور
العمل ورود روز شنبه بیست و چهارم شهر رمضان المبارک عالیجاه صفیار خان سرکرده
ملازم گردید با یکچند نفر از اعیان خود با اوضاع شایسته بطلب ایلچی تا منزل او رفته دو نفر
از جلوداران اصطبل همایون نیز یکراس اسب مزین بزین و ساخت طلا و مرصع بجهت سواری
او برداشته همراه بودند و ایلچی بر کوب اسب فرخنده پی با پایه اقتدار فرموده با همراهان خویش
روانه شود و در عرض راه طبل و طبلان او را بقانون خود نواختند بعد از وصول حوالی اردوی همایون
عمدة الولاة العظام امان الله خان والی جلیل الشان کردستان که بمزید مرتبت از جمله
ولات مقتدر ممتاز و از خواص چاکران بخصایص اعطاف شاهانه مفتخر و سرافراز است با نه هزار
سوار هر یک سوار صد شجاعت و ساعد آستین شهامت جمله مسلح و مکمل باسلحه و اسباب

مذهب و مکلل باستقبال پیش رود و بعد از ملاقات و تقدیم تعارفات باتفاق از شارع
اردو بازار بجانب ادوی بحرآثار شراع عفیفه سرعت گشایند و در چادرهایی که برای نزول
او و همراهان مجاور خیام صدر اعظم دیوان قضا نظام افراخته اند وارد شود هنگام ورود
دویست تفنگچی بازی که پیرامون چادر او بمحارست مأمورند بقانون نظام ایران طبل نوازند
و بشرایط اعزاز اقدام نمایند مقرب الخاقان محمود خان ایشیک آقاسی درجه دوم در چادر حاضر
بوده از جانب همایون تقدیم تهنیت ورود مرعی دارد روز دیگر ایلچی تقدیم شرایط دیدن را
بچادر صدر اعظم رود و بیکروز فاصله لوازم بازدید از جانب صدر اعظم تقدیم یابد دستور
العمل شرفیابی حضور و نظم بزم ارم دستور روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر
صیام هنگام سلام که شاهنشاه اسلام ع متوّج بالمعالی فرق هامته ؛ در سراپرده مبارکه
بر صندلی مرصع بجواهر آبدار جلوس خواهند فرمود شاهزادگان مهر فر آفتاب
جبین شعر نجوم سماء المجد والعز والعلی ؛ فروع اصول الامر والنهی ؛ در حاشیه
مجلس مینو آیین چون در مقام خدمت خاقان جم تمکین قایم و حاضر باشند ؛ وزرای عظام
همچون سعود کواکب بانظار مراقبت ناظر ؛ و دستور مشتری ضمیر و دوو و زیر دیوان ابد مصیر
صدر دیوان الوزاره و نظام مهام الدوله شعر صنوان لا افترقا شمسان لا افلا ؛ بدران
لا انتقصا نجمان لا غربا ؛ در صف نعال چون رای صافی خویش بر دقایق احوال واقف باشند ؛
چند نفر از خواص پیشخدمتان معین و اعیان ایاقان مقرب شعر شق نور الدجی عن نور طلعتهم

شعر
کالشمس فی رأد الضحی والبدر فی جنح الدجی
والماء فی حر الصدی والغیث جاد علی الثری
والمزن یضحک فی الربی والورد جمشه الندی
والصبح یقدم الصبا والعیش فی زمن الصبی
والدهر یسعد بالمنی والبر من عقب الضنی
والبشر بعد البلی والود فی اثر القلی

کالشمس

کالشمس تحجب عن انشراقها الظلم ؛ پایه‌ها سراز فواخر ثیاب و جواهر آفتاب تاب تزیین
هر یک از اسباب بزم و آلات رزم خسروی یکی بر دست گرفته پیرامون تخت فلک
پایه و آستانه آسمان سایه منظور انظار همایون دارند ؛ هفت نفر از غلام پیشخدمتان خاصه
مقید با ملبوسات فاخره و اسلحه مرصع بجواهر زاهره وراء تخت چادر گردون نظیر در مقام بندگی
ثابت و چون سبعه نجوم سیاره ساحت درگاه و قطب باشند ؛ دیگر وزرای ایلی و امنای
با تمکین و مستوفیان مصالح تدبیر و دبیران عطارد نظیر و مقربان ناظم سپاه و سایر اهل
قلم و اشباه شعر لو کان اصغر حجما کان متخذا ؛ من نور آرائهم فی اللیل نبراسا ؛ در مواقف سلام قایم مقام
خویش باشند ؛ امرا و خوانین محتشم و باشیان صاحب شان شهامت شیم شعر کماة اذا
ابتدعی نزال لدی الوغاء ؛ رأیتهم رجایل کانهم رکب ؛ هر یک در مدارج خود ناظم صفوف
سلام آیند ؛ یکصد نفر شمشیربند از اعیان بلاد و سران اجناد با شال و کلاه و بالاپوش و چاقشور
در پیشگاه حضور از طرفین صف بندگی بندند ؛ پنجاه نفر از غلام تفنگچیان معتبر و معلمین نظام لشکر
با تفنگهای اژدها پیکر پشت تجیر سراپرده مبارکه بایستند ؛ دربانان مریخ مهابت در کریاس
پرده سرای گردون اساس بر سر خدمت ثابت باشند ؛ مقرب الخاقان یوسف خان
سپهدار بیرون سراپرده سپهر مدار مسند اقتدار گسترده دویست نفر منتخب جانباز نظام
حارس بارگاه فلک فرجام بایستند ؛ از حوالی تجیر سراپرده تا بیرون پیش باغچه مبارکه که ساحت
دلکش و گلشنی فرح افزا است دوازده هزار نفر از وجوه ایلات ترک و تاجیک و اعیان

ولایات دور و نزدیک از آذربایجان و عراقین عرب و عجم و فارس و دیلم و خوزستان
و کردستان و بابان و غیره که حاضر رکاب هستند هر یک با اوضاع معمولهٔ خویش ملبس
بلباسهای زرین و سیمین و اسلحه و اسباب سنگین و رنگین دسته بدسته و جوقه بجوقه
چهل نفر و پنجاه نفر و بیشتر و کمتر مجالس مصاحبت آرایند در چادر کشیکخانهٔ مبارکه امیر الامرا
العظام فخر الکبراء الفخام جامع مرتبتین وزارت و امارت رافع رایتین فضیلت و جلالت کلیم
طور مکالمت و منادمت محرم در مخاطبات خلافت امیر کوه تمکین با اقتدار حاجی محمد حسین
خان مروزی قاجار با چند امرا و ولات صاحب جاه متمکن کرسی اقتدار باشند از خلف
چادر کشیکخانه تا حوالی چادر ایلچی که ساحت پیشگاه بارگاه سلطنت و طول عرض آن قریب
به نیم فرسخ مساحت است از طرفین تفنگچی جانباز بدستور نظام متصل بایستند محمود خان
نایب ایشیک آقاسی باشی ده نفر از یساولان حضور همراه به احضار ایلچی تا چادر مشار الیه
رفته جلوداران نیز همان اسبی که در روز ورود بجهت ایلچی برده بودند همراه برند محمود خان
و ایلچی با همراهان کرسی نشین سواره و دیگر هر کس همراه آورد پیاده روانه شوند طبل و بلابان
ایلچی را بقانون خود در پردهٔ مطاوعت بنوازند تفنگچیان جانباز طبل اعزاز در نوازش
داشته بقانون نظام ایران شرایط احترام مرعی دارند بعد از ورود بچادر کشیکخانه
امرای معزی الیهم بتعارفات شایسته با او رفتار و بعد از صرف قهوه و چای امیر الامرا
العظام الکبراء الفخام الله یار خان ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی اعلی الله قدره ایلچی مشار الیه را

ذوالف

با دو نفر از مشورت کنندگان نیکری و سکالوف که صاحب مرتبهٔ ینارالی
و از معتمدان آن دولت علیا باشند برداشته به پیشگاه حضور بارگاه روانه شوند و پیش از
باغچه تا قرب سراپرده اعیان و اشراف که مجامع بر پا داشته و دسته دسته نشسته‌اند
در عبور ایشان با قدام شرایط تکریم برخیزند مقرب الخاقان سپهدار نیز خواستهٔ تعارفی
شایسته تقدیم نماید نامهٔ امپراطور را در مجموعهٔ طلا گذارده یکی از مشورت کنندگان
همراه بردارند بعد از ورود بسراپرده مبارکه و تقدیم لوازم کورنش و ضراعت آنها را تا
چادر همایون برده ایشیک آقاسی باشی عرض حضور بدین دستور نماید که ینارال
لیدیانه ریلوف سردار و ایلچی بزرگ دولت روس با نامهٔ امپراطوری در پیشگاه انجمن حضور
شاهنشاهی حاضر آمده از آن پس باشارت همایون ماذون دخول چادر مبارک گردیده
بعد از ادراک عز تفقدات شاهانه و حصول اذن خسروانه ایلچی خود نامهٔ دوستی ختامه را پیش
برده بدست مبارک دهد و اذن جلوس یافته صندلی در پایین چادر همایون حاضر بوده
بنشیند بفاصلهٔ پنج شش دقیقه مقرب الخاقان محمود خان دیگر همراهان و کرسی نشینان
ایلچی را صاحبان منصب بالای مورادیوف، پیهودوف ایشیک آقاسی، نیکویچ ایشیک آقاسی
صاحبان منصب پولکونیک ایوانوف، ریلوف ناظم سفارت ناظم، خداباشوف کاتب اسرار
سفارت، ریحلوسکی ناظر سفارت، صاحب منصب پودپولکونیک ملا حکیم، صاحبان منصب پاروچیک — فرزاویچ کاتب اسرار سفارت
کراف ستالیوف ایشیک آقاسی، فیودوروف، یعقوب، اوستریوف،

الظوروف ؛ غوکشیریوف ؛ دستابوش چاپار ؛ ماطویوف چاپار صاحبان منصب
بودباروچکی وویکوف ؛ لاچینوف ؛ جانپولاد صاحبان منصب کاپیدانی بابوف
ایشیک آقاسی ؛ زنین کامف ؛ کوسیبو ؛ کراوزی ؛ بابارکین ؛ شجیرسین ؛ یاروف
کاتب دفتر ؛ مددوف کاتب دفتر ؛ بورزورونا کاتب دفتر ؛ ریکارد کاتب دفتر ؛ اقمورد حکیم ؛
ماسکوف نقاش ؛ نارازوف دیلماج صاحبان منصب افیساری کورف نقاش ؛
شاهمیر بیکلروف دیلماج ؛ علی خانوف دیلماج ؛ بیشچیریکوف دیلماج ؛ کنیاز لیونیدزه بیگ
دیلماج ؛ برداشته حاضر پیشگاه حضور شهریاری سازد و بدین تقریب بعرض حضور آنها
پردازد که همراهان ایلچی دولت روس بجایگاه پای مبارک شاهنشاهی حاضر آمده و بعد از صدور
اشارت ترخص آنها را بقرب تجیرپوش چادر برده بترتیب بدارد و آنگاه ایلچی خود نیز از کرسی
برخاسته نزدیک آنها آید و بخدمت اقدس یک یک را عرض تعریف نموده مشمول الطاف
عنایات آیند و مرخص گردیده روانه شوند از سراپرده اشرف که بیرون آمدند بدستور
آمدن باتفاق محمودخان تا چادر خود معاودت نمودند بالجمله بعد از وصول پیشگاه بارگاه
فلک پناه و دخول داخل سراپرده سپهر اشتباه بآداب خویش کلاه ضراعت از سر برداشتند
و از سر تعظیم پای ادب بر بساط ستایش گذاشتند اگرچه بواسطه سطوات دربار سلطنت
که ایشان را مشاهده افتاده بود از دیباچه احوال ایشان آثار دهشتی تمام تفرس میشد اما نسیم
اخلاق خسروی که در گلشن آمال دور و نزدیک تاثیر باد بهار دارد از گلبن خاطر آنها

کدرنک

عریضه‌ایست که در بدایت احوال بسنجکپای اسیر هامال نوشته شد مشتمل بر الفاظ مصطلحه بعضی فنون نوشته

خاک رهگذر رخش بادسرعت را آبروی مردم دیده امید ساخته بموقف عرض پاسبانان بارگاه
فلک پایگاه که فلک را پناه و خواقین فلک جاه را معزز جاه است میرساند که از آن عهد که زبانه عهد هنر را
بعد از این عهد هنرپرور تازه شد و اوراق کتاب کمال را که بعهدها در قفسه بود در صرصر اهمال بدست زمان
بود بدستیاری این همایون دولت باز شیرازه بیاخته است ارباب هنر که در زوایای گمنامی سر بر زانوی
عزلت داشتند پای فخر بر فرق ارباب نام آوری گذاشتند اصحاب علم که در مکامن ناکامی از
عمل عاطل مانده روزگار بتعطیل میگذرانیدند در عرصه کامرانی علم شهرت افراشتند شعرا که سلسله نظم
امور ایشان چون ارکان شعر که بتقطیع از یکدیگر گسیخته و اسباب جمعیت‌شان چون اجزای [illegible]
فلک بحور دایره پریشانی از هم ریخته بود هر یکی را از بحر عطایای این دولت مدید بهره دادند [illegible] کامل حاصل آمد
با عیش خفیف تقارب جستند و بساط انبساط‌شان از بسیط زمین منبسط گردیده از عرض زحافات زمانه
تخلص یافتند رسم خطاطی که از رشته بالی ارباب قلم بکلی از صفحه ایام نسخ و رقاع خاطر اصحاب خط از خط
تعلیق عوایق همواره در خطر و خط بود رواج آن قدر ریحان خط نوخطان یاقوت لب را بی کاست
و نهان زغبار ملالتی که بر خاطر نشسته بود بکلی برخاست بنده درگاه نیز مدتیست که خود را ذره وار
جلوه‌گر مشکاة ظهور آفتاب التفات خسروی سازد و وقتی در عداد هنروران خویش را در بارگاه قبول
خاطر خاقانی اندازد در تحصیل مدعاهای در طریق طلب گذاشته و برای حصول مطلب در تحصیل هنر
همت گماشته بنخست افتتاح مناقبه [illegible] فنون نمایم در کتب ادب فطرتی احمد شناظرانی

از

از سر گرفتم و برای آموختن رسم الخط بند که در دبستان عقیدت لوح دعاگوئی در بر و وقتی بیاد گیر
از بهار عوارف پادشاهی که هر بر وی حاصل آرزم محصول نهم که در تحصیل معارف مصروف داشتم
هنگامی باین خیال که از مخزن مکارم نامتناهی در التماس فتح اختیاری ذخیره بیارم بمفتاح طلب افتتاح ابواب
اصول معالم آرای اجتهاد در میان گذاشتم و بمجید بر صدد آنکه کوکب بختم در برج اشرف شهود ارادت
با سعود سپهر قبول شد که بانظار التفات شهریاری ناظر گردد و مهر مرادم از افق اقبال وصول نصف النهار سگالی را
قطع مقطعات ارتفاع نماید بطلب ریاضی از رنج ریاضت رنج بردم و بانتظار طلوع شعرای مطلوب در رصد
امید ستاره بختی شمردم زمانی باین گمان که از مصدر همایون اسم بند که موسوم آیم و رسوم خدمتکاری را
در معرض ارادت حرف بحرف بتفعیله درآیم اوقات صرف نحو کردم و در استفهام قوانین ادب جلال
ماضی مستقبل آوردم چندی بر نیت آنکه فریضه خدمت با شرایط خلوص عقیدت ادا نمایم و باتمام
شهود جوارح و ارکان باثبات دعوی ارادت فطرتی پردازم در فقه و فنون فقاهت نقش کردم
و احکام شریعت را بی بند گرانه علاج حب المقعد و بدست آوردم روزی بتصور آنکه در حضرت آسمان قیاس
باری بار قبول یابم و از ترتیب قضایای مناقب منطق کبری نتیجه توجهی حاصل آرم در مقدمات معانی و منطق
شروع پیوستم و در التزام طلب خدمت که متضمن حسن عقیدت است لازم است دعوی لسان را بالتصدیق
جنان مطابقه لازم دانستم تا شاهد آن شیرین معانی را در حجله الفاظ بدیع بهر صفت صنعت صنایع آرایش
بر پیوند بلاغت و کشورگیر نماید در آن [illegible] ذخیره سخن را به تیماری مشاطه فکرت تعارف بلاغت زیب افزایش دهم
برای عقد مدیح خاقان بحر ضمیر از رده خیال باوران آرزم چند مواظب فن بلاغت بودم و بمفتاح دقت ابواب

نکات دقیقه از دقایق رسوم سخن گستری گشودم؛ عهدی بدین سان رسید که در مراحل صحبت صحیفه مدحت دولت ابد
مآثر را از جنیبت ردیف آیم و مزید عواطف خاقانیم باعث اطلاق خاطر از قید ذل و خروج نایرهٔ
اندوه از دل گردیده؛ مصراع: بوصلت شد مقصود دیده بکشادیم؛ چمن حرف روی پیروی حریفان قافیه کردم؛
و بس در مدیح از درهای فکرت برای نثار بارگاه ملک بسطت بکف آوردم؛ گاهی بدین عقیده که
در دیوان تربیت شهریاری باستیفای صحیح سیاق بندگی سررشتهٔ امور خدمت آورده حضور را در جرگهٔ
چاکران ستوده گیرا قرینهٔ انتظام دهم؛ دفتر احوال بمقررات عطایا و جوایز از نتیجهٔ توجه عواطف
مرفوع القلم بعضی از حشو مفرده مرحله بعد از وضع عقبات نواقص در انبار قبول پای هشتم؛ حاصل
وقت را در تحصیل حساب درستی بتخریج روزنامچهٔ ایام مجری داشتم؛ و محصول عمل را برای ذمی بادی دیوان
بندگی در صرف خرج تهنیهٔ خدمت جستیا؛ پس از مراسلهٔ استان مدحت خسروی گلستان برادر دستان مقالم
سجع طراز آمد؛ و طایر طبعم در ساحت شاخسار بارسیلان روضهٔ قدس هم آواز؛ گاهی بلالی منظومهٔ
نظم برای بزم انتظام عرض عرض نیازی پرداختم؛ و گاهی بمدارس نثر و هنر در کارخانهٔ مجلس آرا ترتیب نثاری
ساختم؛ اکنون مدتیست تا از مقام خویش احرام حریم حضرت خجسته نشان بسته کمر بندگی بر میان بسته؛ و با
اقامت در بارگاه فلک قرین همچون زلف بتان پای در شاه سلیمان نگین گشاده؛ بیت: میسپوم
در حریم درگاه؛ برای قبول حضرت شاه؛ گاه قربت مرکب میمون در مقام خدمتگاری چمن بر سر عهد
عبودیت مقیم بعضی از مستقام سازر سفر همچون سفیر ظفر انجام برای التزام رکاب سعادت نستیم؛ حین رکوب
همایون مرکب میمون از غبار رهنما دنبالهٔ خیول خوش خرام گرفته؛ و زمان عزیمت شکار نخچیر بردار شیر گیر را چمن رنگ

درعنان

درعنان تازی زادوان بلا اهو شتافته؛ اگر روزی بخدمت یا شام تر قرب تابش آفتاب السعادت شاهانه
مانند حربا چشم رجا بر روزن آرزو باز داشته؛ و اگر شبی تا صباح صلای خدمت را از کنگان بسته
سپهر آسا چون حلقهٔ گوش امید بر در درگه داشته؛ بیت: رخ بر در بارگاه دارم؛ امید قبول شاه دارم؛
اولیای دولت قاهره را از مراتب اقدام در خدمت و جان نثاری همچون ضمیر خویش از روی مکرر داری
وقوف و رای حاصل آمده؛ اما بعرض احوالم در موقف حضور اشرف اقدامی ننموده‌ام از آن جهت؛
بار یافتگان بزم همایون را از روی انصاف بر صفای عقیدتم لسان رای خود در راست کاری
اعتقادی صافی است؛ ولی در صف صوفیانم باز نرسیده بستند تا این بی انصافی از کیست؛ و بالجمله در مدت
روز و شب در حضر و سفر حضرت آسمان مستقر را مواظب خدمت بجهد و دقیقه از دقایق اهتمام و جهد را
مهمل و سر و کن نگذاشته؛ ولی با اینهمه سعی هنوز ولیکن بعضی مقصود را نتیجهٔ بعضی عز شیم زمین بندگی
حضورم دست نداده؛ و با اینگونه اهتمام تاکنون عقده از کارم نگشوده یعنی از مخزن مکارم خاقانیم
دری بر چهرهٔ امید نگشاده؛ مگر هم لطف پادشاهیم راهی نماید؛ و دست عطایای نامتناهیم
عقده از کار گشاید؛ تا ظهور السعادت شاهانه مظهر خدمات توانم بود؛ و با شمول تربیت خداوندانه در
رهان سخن از همگنان قصب السبق توانم ربود؛ قصه و ارام قرین را منتظم و مطالع و امره الاشرف الاعلی مطاع
عریضه ایست که از جانب امیر الامرا العظام نظام الدوله العلیه حاجی محمد حسین خان اصفهانی مستوفی الممالک
دیوان اعلی بحضرت نفاذ چاپار شکی حضرت نواب کامکار قاب اشرف والا نایب السلطنه شاهزاده اعظم عباس میرزا
در مراوان که قبلهٔ عالم و شاهنشاه ملایک حشم را وحی و روح العالمین فداه نفس نفیس و ذات

نوشته در شهر ربیع الاول ۱۲۲۵

اقدس نواب کامکار کامیاب اشرف والا از ادای مسالک جهاد و غزا امالک از تمه وکالت
و آن ذات مبارک را باتصال تضاعف اجر جزیل بدین ذات سعادت آیت سرشته اند
باقتضای افاضه فیض خاص برای مرحمت مناص همایون بمقتضی استعداد عموم قریب زمین کامکار منصور
بدین سعادت میسور آمده هر یک از چاکران درگاه خلایق پناه را توکیل غیری از خویش
مامور و اجرای حکم وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ را ببذل
نفوس و اموال محکوم امر قضا دستور فرمودند این چاکر جان نثار و فدوی بنده درگاه عالم مدار
نیز هر چند در کار پیمانه از امور کمتر ولی در پیشگاه آفتاب عنایت ذره وار منظور نظر مهر اثر است امتثال
امر همایون را بغایت جاهد و ساعی بود و برای ادراک این ثواب از هر طریق صواب توسل میسر بود
ولی از غایت حقارت خود را باصالت قابل این موهبت ندیده چاره این دید که تعیین بدل از جای
از مجاهدین ایلغار موکب ظفر آیت معدود تواند داشت با مضای حکم قضا مضی و تعیین بهره از
از غنایم جهاد و غزا با نهایت شرمساری یکصد باب چادر موافق تفصیل برای نزول قرین
موکب نصرت دلیل سرانجام داده ارسال داشت تا مجاهدین موکب منصور را در ظلال خیام مرکوز آسایشی
و در ازای اجر آن در کار این دولت ابد شمول قرین آسایشی باشد بجا داشتن این عمل خیر از بقای
دولت خانه منصوری و جنت ارتقای لوای نصرت نواب کامیاب اشرف والا منظور
و مطلوب نیت امید که سایه آن آفتاب بقا و شفقه این آسمان فرسا بادا بهره الاشرف الاعلی لوالاطلاع
مراسله ایست که در مقام سلطانی حسب الحکم همایون از جانب نواب شاهزاده سلیمان میرزا در جواب مکتوب

کرده بود

نواب کامیاب شاهزاده محمد میرزا از نوشته سلیمان میرزا حاضر کتاب نبرد و مرقوم شد در مجلس حضور همایون
درج دُرر بدایع نکات و عقد لآلی عبارات اقتباسات که از بحر خاطر ضمیر و مخزن خاطر مهر تأثیر
ترتیب مفاخر این آزاده تخمیر ارباب حسن تسطیر و سامان تحریر رسید با بجوار اسرار این صداقت نشان چون جوهر
در در گنج اخفا به سلیمان نگین در خاتم دل و روح العالمین نثار آمد مصراع دریغ گران راه واماند بچشم
و بدان ره که چشم ارادت بین را ضیا افزاید نجا کپی پادشاه جهان چون جانب جهانبانیان افتاد و
مصراع از آن خاک تا جسد ماند بودم ۞ بلادل در روان که روان برازم موکب میمون روان و
چمن فتح و نصرت کامکار نصرت آیت را از پرتو خورشید از جواهر زواهر مضامین بدیعش گوش ایلی را
بتاره او نزه اعتباری بستند ۞ و بدر را به بدایع معانی نعتش وشاح صدر صداقت اثر تشریح جدید موشح و
مزین داشتند ۞ لواحظه لآلی نظم کلامش در پیشگاه شهود شهریاری از مناظم خدمات آن خدایگان معظم
عقدی تمام ز رشته عرض پیوست ۞ و از گنور رموز مطاوی بالفاظش نثار بارگاه خلافت را عرا انضیه بیاری
مرتب شد ۞ و جلد متاع ملاطفتی کو پیکر خاطر الیف می که مطالبای حقیقت سپهر را در بار خجالت وارهم
رسید ۞ عقود مرواریدی گوهر رصیع با قمشه مرسله مرسله کردن ارادت وزیب میان مفاخرت پیرایه
قامت صداقت آمد ۞ مروارید در دیده بیان هنگام این مهجور از هنر ۞ از آن خجسته حضرت نموری ۞
و یاقوت احمرش همان خون دل که از دوری آن خدمت حاصل است بودی ۞ زمرد آبدارش از طراوت
ابروی سبزه بستان بهشت بهجت ۞ و آب کار الماس نهاد و نقش الماس حسرت در دل لعل آبدار انگشت ۞
در پیش زرین اقمشه نفیسه اطلس و دیبای زرنگار سپهر قماشی مزار ۞ و زر بوتهای آفتاب درخشش قرص آفتاب را

در بوتهٔ حسرت میگداخت؛ با نعوت چیستی حریرش معاطف شکرپنهان چین پوشان اگر از مساوات
لاف زند بخط خجالت؛ و در برابر لطف کتانش خیط الکتان فلک را اگر رشته طاقت گسسته آید بجا
کوه که تارش از زلف مجعد مهوشان پیوند پود یافته؛ و برای طرازه قامت اقبال صناع قدرتش
در کارگاه حکمت بافته؛ شهود گوهرهای خوشابش گنجینهٔ خاطر را مخزن لبس درثمین سرور ساخته؛ و قامت
امل را به پیرایه فاخر معانی مفاخر طرازش از برهنگی تنها نامحصور؛ امید که تا لاله احمر آرایش انجمن سپهر
و دیبای پرتو بهای انوار ازل پیرایه دوش پیکر ماه و مهر است همواره تخته نگاهان معظم را تشریف عواطف
شاهنشاه روحی فداه پیرایه اقبال باد؛ و لالی انجم بهای عنایات خسروی آرایش افزای انجمن اجلال
ترجی بنده جمهور باد که همین بمفتاح اقلام دررباز فاتح ابواب مخزن التفات بجه در دری های عبارات
را بقیر برتم از دست درازی تفنن ایند و از ارجاع خدمات لایقه و در مکنون فسانه ایند تا تم لام بحضرت قبول

مراسله ایست که از جانب امیرالامرا العظام حاجی محمد حسین خان قاجار مروزی در جواب مکتوب
جناب بلاغت ایاب آقا محمد کاظم اصفهانی متخلص به واله سمت تحریر و تسطیر پذیرفت

در صباحی که از آتش اشتیاق آن رفیق شفیق در مجمر خاطر محبان مشتاق مشتعل؛ و شهود طلعت شاهد بدیع الجمال
نامه نامی غایت مقصود ضمیر محبت آگاه مأمول دل بود؛ مسیبای صباح صفا سحاب سحاب ره فایضی گرامی
کتاب سامی و نامی خطاب گرامی عطر افزای مشام مودت و مسرت آرای گلشن محبت گردید؛
از آرایش صهبای صحبت مزاج مسعود و از مضامین دلنشینش دماغ خاطر ارشاد نشاط گرفته؛ و
تجلی انوار بهجتی از قبسات عبارات متینش سراچه ضمیر را مطرح اشعه مهر درافشان نمود؛ مسرات

معانی

معانی به قصورش در قصور سطور ابیض مُتَّکِئِینَ عَلَیٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ؛
و ابکار مضامین بدیعش در مناظر دقایق تنسیقه حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِی الْخِیَامِ وَ لَکِنْ
لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ؛ شعر فَلَوْ کَانَ أَلْفَاظُهَا جُسِّمَتْ؛ لَکَانَتْ
عُقُودُ نُحُورِ الْغَوَانِی؛ الحق طراز ایش کلیم طور کمال را دا بود و از ادیش طراز آرایش
رحیق تجلیاتش از احوال ارواح محبت آشنا ج شعر کَرَاحٍ فِی زُجَاجٍ أَوْ کَرُوحٍ؛
جَرَتْ فِی جِسْمِ مُعْتَدِلِ الْمِزَاجِ؛ ابهر اعلام حقیقت را درک ارشاد ایام مفارقت به نیرت
احتیاج شعر أَلِفَ الدُّمُوعَ وَ عِفَّتُ الْهُجُوعَ؛ فَعَیْنَاهُ عَیْنَانِ نَضَّاخَتَانِ؛
مختصری اکنون که از غایت با عانت عنایت پروردگار در قید حیات مستعار مقید و اطناب خیمه وجود
بأوتاد ثبات و بقا موتد است؛ اشتیاق ایام وصل و اشتعال نایره فصل را از مدی در تصور نیاید؛
و معانی اشواق ضمیر به مدان غایت که خامه بدیع البیان از عهده عشری از اظهار بر آید؛ ادراک
حضور و انس السرور همواره از کفر تخیل خیال است؛ و تقارب بزم حضور کالمحسوس مهنای مأمول آمال؛
بلکه این شعر خواجه شیرین کلام در مفارقت آن حافظ صدور العقیده ایام جلوه آمد و خَیْرُ الْکَلَامِ
مَا قَلَّ وَ دَلَّ؛ بیت حدیث روز قیامت که گفت واعظ شهر حکایتی است که از روزگار هجران گفت؛
بالجمله راقمه زنجیر اشک که دارم کرد تمام آمال را؛ بحرف مستی این داستان را مختصر کردم؛ و الا
بیت بشبی زار چو روز فراق با بستی؛ که با تو روی بر و شرح اشتیاق کنم؛ بنیان صدق و وفاق را تا
رسوم اتفاق را که ترتیب مقدمات یکرنگی ساخته و در اظهار اشتیاق سطری پرداخته بودند تا همین بجا

و موجب کلمهٔ اَلْقَلْبُ یَهْدِی اِلَی الْقَلْبِ درین قضیه مبتهج صدق مدعا رحمت آمیز از عا
درین قحط سال وفا مخصوص منطاع محبت اهتمام گشته وَفِی الْأَحْبَابِ مُخْتَصٌّ بِوَجْدٍ
وَآخَرُ يَدَّعِي مَعَهُ اشْتِرَاكَا ۔ إِذَا اشْتَبَكَتْ دُمُوعٌ فِي خُدُودٍ ۔ تَبَيَّنَ مَنْ بَكَى
مِمَّنْ تَبَاكَى ۔ وَلِلّٰهِ دَرُّ قَائِلٍ بیت تو یار پرده‌نشینی و فاطمیه تو است ۔ خلاف عهد ز یار کهن ز راست
شرحی مدید و فصلی وافر که از ادای شکر عواطف کامله جناب بجز زوال و سپاس عوارف شامله حضرت
فریدون اقبال که جناب جلالش را جهان‌داران محتشم حلقه رهی و چاکران آستان آسمان همالش
همواره بسته کمر شوکت و فرهی و بندگان فدا اند دور از حضرتش جسم از جان تهی باد فهرست صحیفه
صداقت و زیب دیباچه مهرت داشته بود و به هنگام بعدی که مصاحبت مقالتش ظهیر و گلشن طبع همایون
با نسیم اقبال فردوسی به نظیر بود و بعرض حقیقت پرداخته و از ادای طبع سامی قصیده که در نظر ارباب
دانش غیرت مقالات حسان و انوری شد بعرض ارادت خود شهود داشته طبیعه
لَئِنْ شَكَرْتُمْ در شکفه التفات شاه موجب اجرای لَأَزِيدَنَّكُمْ گردیده
تضاعف اشفاق خسروی را باعث آمد امید که از تفقدات خاطر خورشید اشراق شاهی همواره فروغ
انجم آمال بندگان عقیدت فطرت آن آستان نور ازهر قسمت غیاث مدرک و بخت باد
از رای صایب رجا واثق است که بجذبهٔ التفات خاطر مرآت صادق را شعف افزایند و برشحه
اقلام بلاغت لغات صریر قلم ضمیره بستان مخلص را ... حضرت آگاهی از احوال طرفین ایشان

کمترین بنده که در جریده اسرار یکی از معتمدان بارگاه خلافت عظمی از جانب جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب نگا

امان الله خان

١٢٩

امان الله خان والی کردستان در طلب کتاب وصاف بر سبیل بدیهه مرقوم شده ۱۲۴۵

امروز که نسیم صباح یوم الاحد از اطلاع سعادتش غیرت صباح صبح سخندان بود و تشریح مبادی خلوص کمتری
کشاف حقایق تصدیق و صفا و وصاف دقایق حسن وفا پرداخته آمد و مصحوب فرستاده به کار رسمی نفاذ
یافت اکنون که ظهر روز نیز بر روز بساط البیضای آفتاب چهرهٔ مهر همچنان صاف روان در نصف النهار بر روز ظهور
و در چادر دفترخانه همایون که کشف اسجاع خفایای ممالک و مخزن الاسرار مکنونات خلافت است با یکی
از معتمدان بارگاه خسرو فریدون فر قال لَا زَالَ الصَّدْرُ سُدَّةَ اِقْبَالِهِ مُقْبَلًا لِشِفَاهِ
الْقَيَاصِرَةِ وَالْأَقْيَالِ نشسته و آیین کلفت از میان چمن رنگ مباینت زدوده و لها
زمانی از شربت کنداله شکر در میان آورده و گاهی به صحبت صادق خاطر هم را نشاط افزوده کتاب
تاریخ وصاف حاضر بود و داستان را از محصول تحریر مصادر و بر خیره عصار از اطراف لعل آن سروری و فرمان
از نیکوی دستور را الکتاب نیز از نسخه جلد خمسه مجلدات و شرح فصول اخبار مدونات باشد نبود و از جهان نمود
نسخه کتاب مفاخر دیباچه دیوان مناقب شیرازه اوراق مکارم دستور رونق این مفاخر فهرست دفتر معرفت
عنوان صحیفه سعادت دستور مجموعه الصناعه پیش فرد جریده صفوت و صفحه عزیز مصر وفا و وفاق مطلع مکرم
خجسته اخلاق میرزا محمد یوسف ارجمند الله لی الکلام بدایع النظام در راه امین ذکر گوشوار گوش بیان ساخته‌اند
که آن مشفق مهربان کتابی که از تاریخ مزبور جامع مجموعه محاسن کتابت تقسیمی حاله اسباع و جمان اوان
بحمد الله دستور رتفا دوخته اند و صفحه شیع در باب خرید کتاب نمودند و رفع التباس از اشتباه را
بعاینت و شاهد شد آرت صدق مقال ایشان را که صدیق اسم سامی وَالْأَسْمَاءُ تَتَنَزَّلُ

مِنَ السَّمَاءِ مصدوقیت رفع فَإِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا و مشاهد حس بعدم وصول اش بدرگاه فغ
وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَىٰ حَقِيقًا مراد ربیانه خیریت صحت شد و خاطر برفع این ابهام مایل
نعوذ باللّه که تکذیب پایه امور حریم حرمت معزی الیه مجال مرور و یا از منزل القاء شائبه
غرض ارباب انجمن گذرد اللّهم مگر این قضیه محمول بر این آید که در آن سنه ضمیر صافی تخمیر بعکس پذیر
صور ارادت اصدقا است بمقتضای مراسم موحدت و ارتباط قلبی از نسخ حسد ادراک تا بدین چنین
صورت حاجب تعطیل آن از اجمال التفات مایل آمده باشند و تاکنون غایتی در ارسال واقع
با ارسال داشته و حامیین بتفریط طامع آمده باشند و لهذا برای تحقیق حقیقت این صحیفه صداقت آیت
نگارش یافت و بجمله مترقب صدمت مکاتبات که در سنه تصنیف کتاب و اتمام التفات سامی از هر باب شاهد باد والسلام

مراسله که از جانب جناب بلاغت مآب سیادت و کرامت آقا محمد کاظم متخلص بواله بامیر الامرا العظام حاجی عبدالرحیم خان بیگلربیگی دار العباده یزد در خصوص نفاذ حلقهٔ اسکندری مرقوم شده در شهور سنه ۱۲۲۳

سر حلقه ارباب اخلاص بعرض میرساند که از تاریخی که اختر اقبال مخلصان این دیار بعد از صعود در ذروهٔ
استسعاد حضور آن مرکز دایرهٔ اقتدار از نوبال مفارقت منتقل و ساعات سعادات مساعدت
دریافت خدمت با اوقات نحوست مباعدت متبدل گردیده همواره در برج انتظار طلوع شعری
رقیمه جات را در رصد و ظهور نجوم اخبار فرح آثار احوال سعادت اشتمال را از مشرق اخبار مترقب بعد
و سپهگاه کوکب مقصود از افق امر آیت حصول نمیخورد درین وقت بدر نجم مطلع سیادت و سعد سماء سعادت
میرزا سید حسن ساحت انجمن درا اورود مسرت مورد و موردها را محتشم … منصب جبهه ما بر ال

چنین

چنین بود که ابلیس شرف نامه مهر مشمول جانب نصیب ربایال رقیمه الطاف سمات فرح بخشای قلب ارادت
آیات خواهند بود و چنین نیز از این ایام ستر بعقده اللقاء مختلف و سهم این سعادت از وصول هدف مراد
بخطا نصف گردید از مراسم اعطاف بیغایت و مدارج الطاف بینهایت بسیار بعید شمرده وقتیکه اتفاقاً علاوه
بر ضعف طالع خود سببی فراموشی خود را از خاطر عاطر غیر از کثرت مشاغل مملکتی باعثی دیگر ندانست
و الا بار صف مراتب اخلاص مخلص که در نصف النهار شیاع اَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ فِي أَعْلَىٰ مَدَارِ
الارتفاع است اینگونه بی التفاتی از دستور معظم نوازی ساقط و از قاعدهٔ مهجّان پروری با بطحا
و بالجمله در ینولا که جناب معزی الیه جهت قرب حضور سعادت پیستار اصعاد ذروه و انتهاء ظرف تقصیره
ادراک شرف خدمت بر تقدم سعادت مرحله پیما بود اظهار ارادت خود را بدین نیز نگارش این
سطور و ضمه المنی … ارتباطات داشته در ضمن آن قاعدهٔ مصطلحه بین الانام را مرعی میدارد متمم این معنی
و محتوی این جاوی آنکه تحفه خالی نمودن ید تکفیر حلقه اسکندری بمدیر بزم حضور آن دارای دیار اراده
ساخته قبول آن از اراذل خدام سرکار مترجی و ملتمس است و از شهوا انوار تعطفات خاطر قبول لباس برتو وصول
رقیمه جات در رجوع هم که نه بر خدمات و مرجوعات مستحضر و … با قی ایام حکمرانی و فرمانروایی برقرار باد (۱۱

مراسله که از جانب امیر الامرا العظام عبدالله خان امین الدوله مرحوم پاشای وزیر دار السلام بغداد ارسال شده

چند آنکه در جهان بنگری سپهر ماه دار السلام جهان کعبه دلی انتقاد مستقر از اوضاع عالم ممکن است دار السلام
وجود مسعود و مصدر حرمت حافظ جبار رؤف خنده نمود کعبه ناظر اعتبار رونق دیار بعد از اهدای
تحف دعوات و فراوات و اجرای فرات تحیات دستی آیات اولاً بگذار صحیفه مصافات میگرداند

هرچند این دولت خیرخواه و فدوی دولت ابد مدت است که از دیرگاه از مجاری کفالت مهمات دیوان اعلی
مصالح امور متعلقه به ترفیه عباد و آرامش بلاد در یاد و منظور و همواره با دولتیان دوستان رسوم خیرخواهی
مرزوم رای نکته‌گرای منظور است و بعضی از خارج نیز نهایت ظهور دارد که ملاحظه مصالح اتحاد و دوستی علیتین
اعظم مهام دولتخواهی جانبین و التزام مروت آن الزم من جمل القسیام ذات البین است لهذا در این
اوقات که بعضی اوضاع از آنچه ... دور کیفیت از تکالیف آنجناب جلالت مآب چاره امور که به وفق
اقتضای مصلحت و خیرخواهی اولیای دولت و آسایش و صلاح سپاه و رعیت است مسموع افتاد لازم نمود که
بدین صحیفه المودة مذکر خاطر سامی آید قبل از این در طی مراسله ... جناب ... نظام صدر اعظم
در مقام اظهار بعضی مواد بر آمده بودند از آنکه ایشان اعظم مهام ... عراق و فارس مامور و از التزام
رکاب نصرت دستور مهجور بوده و دوستدار در جواب مراسله مزبور آنچه مرزوم رسوم خیرخواهی و دوستی بود
نگاشته خامه یکجهتی نگار نمود و چنین میدانست که نظر به ... که در مراتب دوستی دوستدار ایشان را
حاصل است من بعد در مقتضیات مصالح اوضاع زیاده اهتمام خواهند نمود و اگر آینه مصفای مصلحت جوئی را
غبار منقصتی حاصل آمده باشد بصیقل کاردانی خواهند زدود و نمیدانند چه نقطه که ... وفق ... و مقصود
اتفاق افتاده و کار بدین مرحله کشیده که اگر بار دیگر بجهة اهمال و اخلال در اصلاح ماضی شود تدارک آن
متعسر خواهد بود و در عالم یکجهتی و خیرخواهی مجددا اظهار میشود که قدری در دو خاتمت عاقبت آنچه از اوضاع
تأمل و تدبیر نمایند و تا هنوز ظهوری در ... و مصدر امر مهم نرسیده و در تدارک آن اهتمام لازم نمایند
و آدمی معتمد که بسمت کاردانی و خبرت موسوم باشد خصوصا متعلق ... اوضاع گذشته و الزام تدارک آنچه

رفته

رفته روانه دربار شاهنشاهی روحی فداه سازند و من بعد طریقه بیقین پیشنهاد و نوعی نمایند
که روز بروز اسباب اتحاد و دوستی در تزاید باشد نه اینکه خدای نخواسته بواسطه این اهمال منقصتی دیگر
حاصل آید و از زنگ دوستی و دشمن باعث بدنامی ایشان گردد و در آنوقت که تدارک سبقت نتیجه نداشته باشد
و چاره از دست بدر رفته باشد نادم و پشیمان گردند خود میدانند که همیشه وزرای بغداد را پهلو
برادری که اعانت و التفات این دولت ابد مدت آرام و استقلال خود را در حمایت و پهلو داری اولیای
این طرف میدانسته اند و هریک راه ... و هر اسباب بکلی افسردن ... و هریک بر خلاف
این قاعده رفتاری پیش گرفته آخر شان با بدنامی ... با ذلت ... چرا باید آنجناب از اطوار
پیشینیان انحراف ورزند و خیر خود و دوام استقرار خویش را ملاحظه ننمایند با وجود ظهور این اوضاع
باز از جانب اقدس شاهنشاهی ملاحظه رسوم اتحاد و دوستی بر وجهی اتم رعایت رفته و در منع
نواب کامیاب شاهزاده اعظم با اقدام تلافی حکم صریح صادر گردیده آنجناب هم قدری در عواقب کارها را
مراقب و مرعی و در تدارک مافات جاهد و ساعی باشند عنوان مکتوبی که از جانب عالیجاه نصاب مآب
میرزا ابو ... شیخ الاسلام دار العباده یزد در واسطه مهمی از شخصی که از سلاطین افغان نوشته شد
داعی دولتخواه و دولتخواه بلا اشتباه بعد از ادای مراسم محمدت حضرت پروردگار و پس از ادای
صلوات و صلوات بر روح مطهر رسول مختار و خواستن ... دعوت که لمعات انوار جانشین شبستان
قدس را آراید و لالی تحیات ... کردن و گوش هوش را قبول ... بارگاه ...
والا ساخته برای خورشید ضیای انور مرفوع و مکشوف میگرداند که از آنجا ... پیشنهاد خاطر خطیر والا

همواره بسط بساط عدالت و احقاق حق و ذلت ارفع معدلت آرا مصروف و یَمْلَأُ اللّٰهُ بِهِ
الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا را بصدق و برشمال دولتخواهان و سلاطین نصفت آیین را داعی و
در حفظ حدود شرع غرّا اعلی حضرت المقتدر و ساعی میباشیم لازم است که چنانچه از اموری
که متعلق بشرع انور و خیرخواهی دولت عدالت گستر باشد مستحضر شویم بمعرض عرض در آوریم که
حکم عدالت باجرای مقتضای آن صادر شود لهذا بعرض مدعا جسارت میرود که فلان مذکور نمود

عریضه ایست که از جانب عالیجاه جالینوس الزمان حاجی میرزا کوچک طبیب خاصه سرکار نواب بالکرات
اشرف والا نایب السلطنه العلیه شاهزاده اعظم عباس میرزا در جهت ازعزیمت معظم له حضرت نواب معظم نوشته شد

کمترین بندگان عبودیت ارکان درگاه ملک مطاف فلک اکناف از قبله رجا جسارت بر توقف
عرض عاکفان کعبه حضور باهر النور والا و مقیمان آستان حرم حرمت آن بنا میرساند که مدت
تا از مقام ملازمت حضور احرام حریم دعاگوئی دولت ابد مقرون بسته و در طی بوادی حرمان از تمشیتم
رکاب بدرسای هلال احتساب خار مغیلان حسرت بر پای خاطر شکسته در شوق سعی بر ره
معاودت و وقوف عرفات حضرت آسمان رفعت از منتهای آمال و غایت مسئلت برده
عبودیت فرض منحصر دارد از الطاف کریمانه که عرض حاجت را بتوسط این عریضه عقیدت قرین بعرض رکن
رکین ارکان بنده که ذات برب البیت الحرام قسم و گواه حال صاحب حرم است اگرچه در سلک محرومان
از شرف ملازمت درگاه فلک اشکوه بصر اما خدمت دعاگوئی و نیابت زیارت را که اعظم مناسک
بنده است که همواره بر میان جان بسته داشته در هر مقام تقرب الزیاره و فائی مخصوص بتحفه نگار

سپهرمدار

سپهرمدار معین و بقدر مقدور کوتاهی از حضور وحی نشده امید که آثار دعاهای بی‌ریا و آثار بیرب
بر آستان عرض اجابت دولت جاوید مدت را عاید و بر رونق تمنای بندگان دولتخواه لوای
فیروزی و فتح آسمان فرسا و دولت روز افزون جاوید بنا باد و امره الاشرف الاعلی مطاع

معروضه ایست که کاتب حروف باظهار رضامندی و شکر احسان بیکی از امرا نوشته در شهور ۱۲۲۸

نیاز منطوطی فصیح اللسان قلم اگر بذکر محامد اخلاق و شکر مراسم اشفاق آن یگانه آفاق شکرشکن سازد
یا نغمه سرا عندلیب خامه بدیع البیان باظهار شمه از مکارم محمودی از بساط انبساط حضور بهجت دستور
عالی پردازد اگر خواهد سطری از مراتب الطاف در رشته بیان بحیز تحریر و تسوید در آورد هیهات و چنانچه
اراده نماید شطری از مدارج آن را املا نماید و بحار را عاید استقلام اشجار رقم جریده اظهار سازد
لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ الْكَلِمَاتُ خداوند عالم عالم و شاهد است که همواره بشبستان
ضمیر از شموع ارادت و اخلاص فروغ افروخته و در طریق عقیدت بقدم صداقت پیموده و نشر مناقب
و ذکر مکارم آن حضرت با رفعت را خلاصه اوراد لیل و نهار ساخته و صفحه خاطر را از غیر رقم اخلاص خدام
عالیمقام پرداخته و از استدعای بقای عمر و اعتلای سرکار را در لیالی و ایام از درگاه خداوند بمراحم الطاف سائل آمده
و عذر قصور از ادای شکر الطاف مستمره آن بمضمون این دو بیت قایل بیت اگر هر موی من گردد زبانی
شود هر یک از آن تسبیح خوانی هنوز از بی زبانی خجلت باشم ز صد شکرت یکی گفته باشم و چون بر رای انور
شاهد ابد عدا از لباس ریب و ریا برتر و مبراست و گردن و گوش هوای نغمه را بقلاده و قرطه صدق و صفا
تزیین و محلی رجا واثق است که لمعات شعشعه آفتاب ضیا افروز بر ساحت مستول و در چمن ربیع افزای قبول

عطر آمیز گلشن مامول آید و نیز ذات مجامد بها در دو سلطنت مجد و علا از آیه الضحی و حجت سماحت و سخا

پرتو آرای سحاب چتر پر نور چار بعه از نقص زوال و آفت عین الکمال مصون باشد **لراقمه** تا در

فلک سعود کوکب قران کنند ❊ خورشید طالع تو مصون از زوال باد ❊ گوهر مقصود دیر خورد در خزانه

خاطر دفین و شاهد مطلوب که نصب العین ضمیر صداقت قرین میدارد نیست تا ملک بدین محکمه عالم روان ❊

در زلال حیات در مجاری عروق روان است گوهر اخلاص گلزار اهمی در صدف ضمیر پرورد و در طریقه ارادت

ثابت قدم بعه پای ارین راه چه بیرون نگذارد **لراقمه** مرا تا ره زندگی پای چو بید ❊ ره بسته که از اخلاص بود ❊

انشاء الله الرحمن خدام ذیشان نیز همواره جانب تصبه از نظر التفات محفوظ و کوکب امال اخلاص را

بسعادت انظار قبول محظوظ خواهند داشت ❊ ترجیح دیگر انکه ترشح غمام اقلام نشیان سحاب فصاحت

فسحت امانت عقیدت اندیشان را انحصار سمت ودن و بارجاع خدمات مباهی گردند فرحیه الله الاکرم

مراسله ایست که در جواب مکتوب یکی از فضلای عظام سمت تحریر یافته

نسیم عنبر شمیم بوستان مودت و شمیم مشکین نسیم گلستان مولفت یعنی نخجسته کتاب بهجت آیات بکمال

که حدیقه اشواق خاطر را گلزار بهار رود و ستخبار احوال خجسته فرخنده فال غایت مقصود ضمیر صداقت شعار بود

از مهب موالات آغاز اهتزاز نمود و نوامستر از نزهت تا غازش هزار غنچه مسرت از گلبن قلب مودت بهار

گشود و مستورات معانی زنگینش در قصور عبارات سطاره جلوه بخود مقصورات فی الخیام داشت ❊

و شاهدان شیرین ادای عبارات دلنشینش از اطراز معانی رنگین بطرز شمین از عنبر خیام ❊ مبدا اهر مقال

مورش مطلع مهر نشاطی تازه و از مطلع هر کلام منظومش مبدا انبساطی بلا اندازه بود **شعر**

ضرابر

ضَرابَر الّا انَّهنّ اَوالِفُ ❊ شَوارِدُ الّا انَّهنّ سَواءُ ❊ استشمام رایحه صحت

وجود مسعود از ریاحین عبارات دلبریش عطر افزای مشام ضمیر آمد ❊ و ظهور بقای کمال سرحتی باعث تزاید ابتسام

قلب بهجت تخمیر ❊ سحر طراز کلامش کلیم طور لطایف بود ❊ و طراز ادایش طراز آستین ظرایف **شعر**

لَکلامُ لَوْ اَنَّ لِلدَّهرِ سَمْعاً ❊ مالَ مِن لُطفِهِ اِلَی الاَصغاءِ ❊ و بالاجمال از اهوال

اگر استفساری خواسته حیات مستعار را به ابتذال در بزم شاهد صحت در بزم حضور باقی است ❊ معانی

اشواق ضمیر از حیز بیان خامه بیرون است و شرح مراسم آرزومندی صحبت از درجه اظهار افزون **لراقمه**

اَلقَلبُ لِقاکَ قَد تَمَنّی ❊ وَالقُربُ اِلَیکَ لَیسَ یُدرَکُ ❊ قَد صارَ مِنَ الدُّموعِ

بَحرٌ ❊ بَینی مُتَحایِلاً وَ بَینَکَ ❊ ارسال رسایل شرایع هم و ارجاع مطالب را اوثق ❊ والسلام

عنوان مراسله ایست که از جانب جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم دیوان بقایم مقام دولت روم نوشته

نسایم دعوات که شمیم جانبش عطر مشام مشتاقان ملاقات آید و ریاحین تحیات که بر بوستان دوستی

صفای صفوت افزاید بجور بزم جلال و تحفه محفل اقبال ممهد قواعد وداد متقن قواعد بضفت و داد

کافل مهام مملکت ناظم مناظم قت جامع اسباب جلالت باسط اوضاع بسالت فهرست صحیفه

سماحت دیباچه دیوان مناعت صدر صفه صفا دکا و ذروه دکار زیب و دو سعادت اور ملک

مجهرت برادر نامدار موالفت رسوم قایم مقام مملکت روم لا زالَ ریاضُ اقبالِهِ بِرَیاحینِ

الدَّوامِ مُوَشَّحاً وَغَمامُ الدَّوامِ عَلی ریاضِ اقبالِهِ مُرَشَّحاً ساخته بر لوحه اتحاد

میسگارد که راح رحیق و داد و ریحان روضه اتحاد یعنی نخجسته کتاب بهجت نهاد و در زمان سعادت

نانبخشای مشام مودت و صفافزای محفل محبت گردید و طغرای که در استحکام مبانی دوستی متین علیین و
تشیید ارکان کاخ موالات شوکتین همیشین نگاشته کلک اظهار و بند کار رعایت مصالح کار کرامواره

عنوان مراسله است که از جانب صدر اعظم ایران بشیخ الاسلام روم مرقوم شده

قطرات دعوات و از عین الحیات صداقت ترادش نماید در رشحات تحیات که از سحاب مؤالفت صدور آید
حضرت فیض فزای حدیقه مصافات خسته گرفته افزای عوارف پیرای مقتدای اسلام مناص ایام مرجع انام
مصباح مشکوة هدایت مفتاح کنوز کرامت صدر صفه شرف مرکز محیط داد و دکن رکین الشریعة السنیة
حصین حصن الملة بحصن البنیة صاحب المجد الکامل ساحب ذیل
الفضائل جامع اسباب المناقب والمفاخر ذو العز الزاهر والمجد الفاخر
کشاف غطاء الشبهات عن الحق بالیقین ملاذ الاسلام والمسلمین
لازال الزمان لفیض افضاله فائزا وهو لجمع اسباب جمیع المفاخر حائزا

سعر و صفه است که در مبادی احوال در جواب تسمیه نگار شریعتمدار افضل الفضلاء و المجتهدین مقتدی معاشر المسلمین
فخر العلماء آقا میر محمد مهدی امام جمعه دار الخلافة الباهره قلمی گردیده است فی شهور سنه ١٢١٦

انما احری بما اجری به القلم والیق ما یلیق ان یهدی الی المولی من
الخدم ثناء من سنا بسناء ثنائه التی ضوائع الاقطار والآفاق ووافق
جمع افاضل الآفاق بفواضل فضائله بالاجماع والاتفاق وبعد
فالمعروض بجنابکم رفع الله قدرکم وشرح لبسط الرشاد صدرکم

انه قد

انه قد نزل علی کتابکم الکریم قائلا هذا خطاب من ربکم عظیم
وافتتح فتح باب وصوله ابواب الفتوح لقلبی من کل باب واقول
الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب کتاب کلامه مفرح للقلب اذ
القلب کلیم وخطاب ختامه مسک اذا اهتز به النسیم سجاحة کلماته
الفصیحة فضیحة لمحاسن کلم البیان والحسان ومحاسن مقالاته
المستحسنة متکئین علی رفرف خضر وعبقری حسان درر نثره الذی
اسنی من النثرة لدی النظر کانت لؤلؤا منثورا ووصف نظام نظمه
الذی ینتثر منه نظم الثریا عند العقل کان محذورا مجلات معانیه
اللطیفة مخجلات عذار العذراء ومحسنات مقالاته المستحسنة
مفتحات لحسن الحسناء من حلاوة تجنیساته الرایقة مذاق الملاح
اجاج ومن شواعل مشاعل ترصیعاته اللامعة سراج البلاغة وهاج
کان ضیاء بیضة البیضاء من اضائة استعاراته الغریبة عن لباس
التعسف مستعارا والعجز من وصف کنایاته التی هی کنه الاعجاز لفحول
الوصافین لیس عارا من درک ایهاماته الدقیقة اوهام اعزة العلماء
ذلیل ومن عذوبة ماء توشیحاته السلیسة صار الموج سلسلة
الحسرة علی ساق سلسال السلسبیل شقایق شقوق اشتقاقاته حیر

خطباء ذوي الشقشقة ولم يخبرنا بأحسن منه كلاماً من قبل
دواة موثقة والله ما كتبتم من البدايع بالحبر على الورقة يليق أن
يكتب بالتبر على ورقة الحدقة درجتم في درج مطاويه جواهر الالفاظ
اللطيفة بلطايف التلفيق والتلقيف وطيبتم رياح فحاويه الشريفة بأريج
بهجة بالكلم الشريف فأباهي به كما يباهي بالقرآن أهل الدين وسجدت
شكراً لله رب العالمين ولما أمرتموني في مثالكم الذي كان مصدر
الأفضال بعرض ماضي الأحوال بجنابكم الذي مستقبل الإقبال
فصححته أن جسمي سالم من الداء ولكن عيشي ناقص لما بي لبعد
الأوداء **شعر** ولو أن ما بي بالجبال لهدها وبالنار أطفاها وبالماء
لم يجر وبالخلق لم يخلق وبالأرض لم تكن وبالشمس لم تطلع وبالبدر
لم ينر من مد مدة المفارقة قلبي مكسور ومن ضم معلات المباعدة
روحي من الجسم مجرود من سد باب صحبتكم باب التحسر على وجه قلبي
مفتوح **مصرع** والجسم بباب جنابكم مطروح أيقنت أن تشديد شوقكم يهلكني
جزماً وعزمت حركات الفلك الأجوف من ذاك بفنائي عزماً **شعر**
قد ذاب من الفراق لحمي ودمي واشتد من الشوق إليكم ألمي كم اكتب
قصتي بدمعي ودمي كم اصبر يا ليت وجودي عدمي بيان معاني الأشواق

ما الابقاء ومه

ما الأبقاء ومه منطق الأقلام وصرف زماني نحو جنابكم منتهى المرام
لراقمه فالعين من الفراق يبكي والدهر بذا البكاء يضحك ولما
كانت المكاتبات بين الموالي رديفاً للوصل وسبباً لخروج أراجيف
الهموم عن القلوب في أوان الفصل فرجائي من مزيد ألطافكم التي
لبقاء حياتي دخيل وعلى ذلك كوني في قيد الحيوة دليل أن تتحملوا
أركان الوداد بتأسيس أساس المودات وتشكوا عن الصدر نائرة
الفراق بزلال صدور المخاطبات وتمنوا علي بإرجاع أنواع الخدمات
لأظهر في تقديمها شرائط خلوص النيات ولما كنت كتبت كتابي هذا
وهو أول تكلمي بلغة العرب ثم لم ألتفت إليه لتصحيحه بكثير النظر
ولا بالقليل فمنكم ومن المنصفين المتصفين بالفصاحة الجرح والتعديل
فلا تنشدوا للذين يتصرفون في الكلام وهم لا يعقلون ولا للمنافقين
الذين يكتمون الحق وهم يعلمون وإن وضع عليه بنان الجرح
أحد من المنكرين فقولوا فأتوا بمثله إن كنتم صادقين الباقي بقاكم
إلى يوم القيام وعليكم النعمة والسلم والسلام والسلام

مراسلات که از جناب جلیل الامرا العظام آصف الدوله العلیه العلیا ... خان قاجار وزیر اعظم دولت
در جواب مکتوب وزیر دولت ... نوشته بخصوص فرستادن ... و جلیس برادرزاده ... در شهر ربیع ... ١٢٢٠

جناب وزارت و کفالت مآب درایت و جلالت انتساب کفایت و نبالت اکتساب مناعت
و متانت ایاب فخامت و فطانت نصاب وزیر بی‌نظیر مفخم دستور ملک‌آرای مکرم
ورست جهانبان بهجتی توام باروزن ده دانش وزیر اعظم صاحب اختیار فرمانروا دولت اقتدار ناظم
دستگاه دولت ولای مشتری اشتهار کافی مهام ملک بعضد برروشن رای اصابت نمو مشهود شود
که مکتوب بهجتی اسلوب مرسله مصحوب عالیجاه زبدة الاکابر و الاشباه موسی ویکونت دوسین ده
ریسمونت وصلی برنم محبت و مضامین دلنشینش از اول تا آخر معلوم رای وفاق‌انتما آمد فصولی
که باشعار جلوس پادشاه دیجاه فرمانبر تخت سلطنت موروث و تشیید مبانی اتحاد دولتین ابد مانوس
زبانزد کلک اعلام و تقرر اسباب التیام داشته بود نظاهر و نامه پادشاهی نیز با ابلاغ عالیجاه سابق
الالقاب در همایون محضر شاهنشاهی روحی فداه مشهود نظار مهر اشتباه و شرف نامه جواب
از جانب سعادت انتساب مشحون بکمال مولفت و تکاب سمت اصدار یافت و تقدیم معارف
اتحاد دولتین را اعزاز و احترامی شایسته از عالیجاه مشار الیه مرعی افتاد و درباب رعایت تجار و تردد
آنمملکت اشارتی رفته بود اگرچه بمقتضای کمال معدلت شاهنشاهی عموم سرحدداران و حکام و مباشرین
ممالک محروسه را با واردین همه ممالک خارجه روز بروز نهایت محاسن رفتار متعارف و متداول
با مملکتی مشخص نبوده و شامل آن که سمت بهجتی پیگانگی کامل است مزید حسن سلوک عادت و لکن بنا
بر اظهار آنجناب مجددا فرمان قضا دستور بتاکید حکم بر رؤسای سرحدداران و حکام بنادر و ثغور شرف صدور
یافت انشاء الله الودود دوستی امر شود و رابطه مبانی ارکان اتحاد و ارتباط مبادی ایجاد و استحکام یافته آثار

دوستی تا ابد پاینده و هر گونه مصالح بهجتی خلقت از جانبین ملحوظ اولیای دولتین خواهد بود مستوره
رسوم کفالت و دولتخواهی آنست که مصالح تزاید اتحاد دولتین را در هر حال مرعی دارند و مقتضیات از آن
یکدل ارسال رسایل و ارجاع مهمات خلقت و سایر سیر مراتب نشانه تا در تمشیت و تقدیم شرایط آن اهتمام ... قبول
مراسله است که از جانب جناب مقرب الخاقان میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله بوزیر دولت روس نوشته شد
چندانکه مناظم عالم امکان بکفالت کارگزاران دولت ابد مقرون برقرار است و تقریر مقادیر جهانداری مقرون
کفایت کفات با اقتدار است دیوان کفایت بکفالت ذات خجسته آیات مقرون مناظم مشار و مناظم
کار دولت بدرایت رای صاحب آرا آرایش اندوز و پایدار باد بعد از تقدیم الوف تحیات وافیه
که اهدای بزم بهجتی شاید و پس از تقدیم صنوف تسلیمات کافیه که شایان محفل موالفت آید بدست
وداد از صحیفه شاهد اتحاد در رقم کش میگردد که از آنجا که دوستان صافی ضمیر از کشف ضمایر دوستی بهره
دست آوری ملزوم خاطر و از لوازم رسوم موافقت از تمهید اسباب مراودت رسم مواسیان
موالفت برتر است سپاس خدای را که ما بندگان را اسباب مراودت چمن موحدت دولتین علیتین
حاصل بحصول این عطیه عظمی مقاصد خاطر ها متواتر و متواصل است لهذا در این وقت که عالیشان
عزت نشان زبدة الاقران میرزا ... حاجب ... و ایلچی ... آن دولت ... عازم معاودت بولایت
طریق آن حضرت بمرتبت آیت تشیید مبانی موالات و تحریک سلسله مصافات تحریر این صحیفه دوستی
تکلفات لازم افتاد و هدایای حضرت امپراطوری مصحوب مشار الیه واصل و با حضور رعایای رفیع جایگاه
متانت و فطانت ... عمدة الاکابر ... میرزا ... و کیل آن همایون دولت ملحوظ نظار انور

شاهنشاهی و منشور تحسینات پادشاهی گردید که محکی در نهایت حسن صنعت و امتیاز بود و از کمال لطافت
انتهای غایت اهتمام کارگزاران آن اعلیحضرت همایون دولت در انجام مرجوعات این شوکت ابدآیت مزید
ظهور نمود و موجب تضاعف مدارج یکجهتی و وداد و استحکام مبانی دوستی و اتحاد آمد از آنجا که عالیجاه
حامل مشار الیه در ایصال هدایای مرسله لوازم اهتمام معمول داشته و متحمل متاعب مصاعب شده سزاوار
رسوم اتحاد دولتین ابد نشانه و مرضی خاطر خطیر پادشاهانه است که از آن دولت عظمی التفات جدید درباره
مشار الیه مبذول افتد و منصبی شایسته سرافرازی حاصل نماید و یقین است که توسط التفات آنجناب
بر درجه اعتبار او خواهد افزود و مقتضی رسوم مودت و متوقع خاطر یگانگی آیت آنست که همیشه گاه ابواب
مراودت را بمفتاح مکاتبت مفتوح دارند و بارجاع مرجوعات اتفاقیه خاطر مولای را مسرور و خرسند
نمایند تا در انجام آنها شرایط صداقت و یکجهتی معمول آید ایام فرخنده فرجام اقتدار و عزت مستدام باد برب العباد

مراسله ایست که از جانب میرزا محمد شفیع صدر اعظم دیوان اعلی بصدر اعظم روم مرقوم شده

اختر و عائی را که بر سپهر صاحبت مدار است و گوهر شناسی که بساط صدق را شایسته نثار است نثار بزم
حضور دستور یگانه و انجمن سرور مفخر یگانه ضیاء مردمک عمومی و فضایل بهای چهر مهتری و اقبال
نور بصر بصیرت و دیدگان سینای وفاق و وفا نفحه نفحه‌های وزارت عظمی حضرت
خضرای صدارت کبری نظام دولتین قوام سلطنتین سرور سروری زینت برتری
وزیر مکرم معظم صدر اعظم افخم اَبقاهُ اللهُ کَفیلاً لِمَناظِمِ العالَمِ راسخه
مرفوع رای عقده گشا و مشهود ضمیر صواب نما میدارد که چون باقتضای اتحاد دولتین علیتین ما

الثانی

١٤٧

دوستان صداقت پیشه و مهر وزران مودت اندیشه را که دولتخواه حضرتین و ملتزم کفالت
مهام مشترکین هستیم لازم ذمت مصافات و محتوم همت موالات آنست که هر چند یکدیگر را از سوانح
احوال و بدایع اوضاع آگاه و گاه و بیگاه از مصالح مهام و امور مملکتین قرین حفظ و انتباه داریم تا از
برومندی کارهای دولتین روز بروز یک غافل نمانیم و در ساحت انجام مهام بر وفق مصالح جانبین
پیک عزیمت و سمند همت رانیم لهذا در توقیف بنگارش این وسیله دوستی و سلسله جنبش شرحی از
ضمایر دوستانه و سطر شطری از اشواق مشتاقانه پرداخته آنجناب جلالت مآب سزاوار گمنام ضمیر خاطر مرایا

مراسله ایست که از جانب میرزا محمد شفیع صدر اعظم دیوان اعلی بوزیر دولت انگلیس مرقوم شده

پرستنده ذات معالی صفات جناب جلالت نصاب صدرنشین مسند وزارت مسندگزین صدارت
کافل دستگاه دولت دست آرای کفالت سلطنت نَاظِمُ مَنَاظِمِ الأَیّامِ بِالرّأیِ الثّاقِبِ
اَکفَی کُفاةِ الأَنامِ بِالفِکرِ الصّائِبِ وزیر فلاطون نظیر کرام مشیر ارسطو تدبیر
معظم برازنده راه مراد اشیم لازالَ مِنَ الآفاتِ مَحفوظاً وَ مِن نَیلِ الآمالِ مَحظوظاً
زینت بخش اریکه اجلال و زیب آرای مجامع اقبال بعد برای عقده گشای مفتاح ابواب درایت و دها
و فاتح مخازن صدق و صفات مرفوع باد که شمیم گلستان مصافات و عطر بهارستان موالات یعنی گرامی
نامه یکجهتی نگارات در لایه سعادت موصول گشت و حصول طرب افزای قرب مودت شمول گشت
شطری که مشعر بر ابرام اتحاد دولتین و تشیید مبانی موالات دولتین زبان خامه اظهار و دفتر غیب ارقام
استمام در تزاید مراتب اتحاد و استحکام روابط پایا اشعار شده بود در برای آن جناب برادر کامکار محض و دستور نامدار که

بحمدالله الملک المعین امروز روابط ایتلاف میانهٔ این دو دولت میامن اوصاف بغایت کمال استوار
و ارکان شهود اسباب وفاق محمود ملوک آفاق و قطار است قصور موجودات از خدشهٔ قصوری منظور نیست
و ارکان موافقت از رخنهٔ فتوری محفوظ رهنسخ عالیجاه عمدة الاکابر سر هرفرد جونس بارونت ایلچی
اندر دولت بهیهٔ انگریز در ازدیاد این اتحاد و بدستیاری اندیشه‌های صایب مساعی موفور مبذول داشته و در استحکام
این التیام در عرصهٔ حسن مکاری رایت اهتمام و اجتهادی تمام افراشته با وجود شاه انجم سپاه شهنشاه ظل الله
روحی فداه بر احسن درایت و کاردانی او شرف نهایت اعتقاد و مصلحت جوئی و خیرخواهی او را به
دولت عظمی کماهی وثوق و اعتماد است اینک ارتقای لوای ورود ایلچی بزرگوار از لندن بر دستیاری ایلچی جدید اندر آن
و استظهار الوای این شوکت از جهات مرجوعه ام را از جانب شاه سنید میانهٔ وفاق و تشیید ابواب سرکوب نفاق
و نفاق را ایلچی با اعتنا بامور مملکت صواب آثار خواهد که بمراتب موافقت را رکنهای خاطرشان
اولیای این دولت جاوید بنیان نماید و چنین قرار یابد همواره از طرفین ایلچی واقف در بار دولتی دیگر بجهه
ابواب اتحاد مشید باشد بر روی مغز ارکان تکمیل مملکتین مفتوح آید و مواثیق و عهود دیبا پایان و شهود دیگر که شود دوستان
موالیان هر یک از دولتین با دوستان دولتی دیگر دوست و با دشمنان دشمن بجهه دقیقه از دقایق اتفاق
مهمل نگذارند اعظم شروط کفایت و دولتخواهی است که آن برادر کامکار و وزیر صایب تدبیر را در تحکیم
مراسم مصافات این دولت را که از شایبهٔ نقص بری است در پایهٔ تخت پادشاه فلک بارگاه قرار و تسلط داده اند از سر
دولتهٔ تکرار در این دو لحظه جانبین رسوم موالات آن شوکت را کاه و بیگاه بمشهود مقربان این درگاه دارد
تا روز بروز بر مراتب اتحاد افزاید و از این اتحاد دولتین علیتین محمود ضهداد و امداد آید توقع دیگر

بدرگاه خاقانی

پیوسته حقایق احوال فرخنده فرجام و انواع مرجوعات و مهام را بنوک خامهٔ اعلان و ارجاع
آید تا خاطر را از آن مسرور افزاید و در تقدیم این شرایط اتحاد و نظاهر آید بتمام لوازم انصاف بمزارات عهد الله

عنوان مراسله است که از جانب صدر اعظم ایران بیکی از وزرای فرنگ مرقوم شده است

همواره مجلس اقبال امید عزت و جلال ارم مکرمت مهرت نمود جناب حشمت و عظمت جلالت مآب مجدت
و نجدت نبالت نصاب مُؤَسِّسُ اَسَاسِ الشَّوکَةِ وَالأحتِشَامِ مُتَمِّمُ مُهَامِ
الأنَامِ بِالأهتِمَامِ خجسته برادر عالیمقام حَفَظَهُ اللهُ تَعالی مِن طَوارِقِ آفاتِ
الأیّامِ زینت یاب و ذات کثیر البرکاتش از فیوضات غیبیه بهره‌اندوز سعادات فزون از حساب باد
بعد از اهدای تحف تحیات میمنت انتها صفحه پرداز صحیفهٔ مهر و ولا میگردد که چون شیمهٔ دوستان صادق این
و آیین محبت اندیشان موافق چنین است که پیوسته بدستیاری خامه و آستین و ارسال رسول و نامه بنای
موافقت را تشیید و بساط الفت و انس را ممهد داشته ابواب خلت و یکجهتی را بمفاتیح مراسلات و مکاتبات مفتوح دارند
و شاخسار یگانگی و وداد را از نسایم تعارف رسمیه در اهتزاز آرند لهذا درین اوان رسوم صداقت موجب تحریر این صحیفه اتحاد

نظم دلپذیریست که در عنوان مکتوبات و مراسلات بجهت خوانش اصحاب مراسم کتاب ثبت و تدوین یافت برای آنکه شاید خواندن را
بکار آید یا پیری را چمن باعث مزید اعتبار وهم درین اوراق از نسق مرسیه بهتر نگاشته آمد

سلامی رشک باد نوبهاری | سلامی غیرت مشک تتاری | سلامی دلنشین چون وصل دلبر
سلامی همچو دلبر روح پرور | سلامی جان فزا چون روی جانان | سلامی خوش چو خوی مهربانان
سلامی چون لب شیرین شکرریز | سلامی همچو شیرین پیش پرویز | سلامی کز نسیمش جان فزاید

سلامی کز دمش بوی وفا آید سلامی چون نسیم صبح جان بخش سلامی چون دم عیسی روان بخش
سلامی عنبرین چون طرهٔ یار سلامی مشکبو چون وصل دلدار سلامی بوی جان در وی سرشته
سلامی بهتر از روی فرشته از جانب این مهجور ستمزده و رنجور مدام غم و الم بسته بسمت سماک جولان
غمزهٔ آن یار دلنواز و سپید تیر خورده عشوهٔ آن نازنین طناز بستهٔ خم کمند صید بند عشق جان فرسا
و فرسوده بند محکم محبت و ولا خریدار کالای جان فرسای محنت و غم و مشتری متاع گرانبهای درد و الم بیمار
بستر دوری و رنجور غم نصیب بالین مهجوری **نظم** پابست سلاسل محبت

پر پوخته شکنج الفت یعنی زمن ستم رسیده ناکام غم فراق دیده
یعنی زمن جفا کشیده خیر از دل خویشتن ندیده یعنی زمن شکسته خاطر
درمانده بکار خویش مضطر یعنی زمن فگار رنجور این از بر یار خویشتن دور
یعنی زمن مدام غم بند افتاده جدا از خویش و پیوند یعنی زمن فگار خسته
وین طایر بال و پر شکسته بجانب آن ماه مهر سیمای طناز و شوخ شیرین کار دلنواز شمع

انجمن افروز محفل لطافت و دلبری و پری پیکر حدیقهٔ ظرافت و نکو منظری خسرو با شکوه سریر
شیرین زبانی و شیرین شکر خنده شکری که کنده دهانی سرو شمشاد اندام بوستان خوش خرامی و شمشاد
سرو بالای حدیقهٔ نیکنامی غنچهٔ باغچه با غنچهٔ غنج و دلال و شکوفهٔ نوشکفتهٔ شاخسار شوخی و شکل
سرو سهی بالای بستان دلپذیری و ماه عالم آرای آسمان بی نظیری یوسف طلعتی که مستغنم عرض جمال
با جمال از عزیزان مصر جمال و جمال بغیر از خطاب ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم نشنیده و عذرا عذاری

که گاه

که گاه معارضه با خوبان بدیع جمال نظیر عارض بی نظیر خود در اجزر در منظر آیینه ندیده و طرهٔ طراز آتش تطاولی
دل از خوبان مطرا امور بهشت و لعل یاقوت فاش الماس حسرت بر سینه لعل خشان شگفته گلهای
مشک افشانش دام پریشانی دلها و زلف عنبر سایش جمعیت ده عنبر سارا و آنکه در قلمرو ناز به تیغ خونریز غمزه
باج از خوبان طناز گرفته و بخنجر عاشق کش مژگان دار الملک دلبری از دلبران طناز باز گرفته **نظم**

آنکه به مهر پیش شعار برد آنکه عاشق کشیش کار بود یعنی تو که آفت جهانی
یعنی تو که فتنهٔ زمانی یعنی تو که راحت روانی یعنی تو که آرزوی جانی
یعنی تو که مایهٔ جفائی یعنی تو که در جهان بلائی یعنی تو که خوب تر زماهی
یعنی تو که ماه کج کلاهی یعنی تو که ماه دل فریبی یعنی تو که سرو جامه زیبی
یعنی تو که عنبرین کمندی یعنی تو که شوخ نوشخندی یعنی تو که آتشت خریت
یعنی تو که عنبرات مویت با تحایف عجز و نیاز اهدا یافته بر آیینه ضمیر منیر آن ماه مهر سیما

مصراع که آیینهٔ سکندر و جام جهان نماست مطلع میسازد که از ساعتی که نظر منظر نظیر بی نظیر آن ماه منظر
دلپذیر باز مانده و دیده را مرد دیده ندیده آن نور دیدهٔ عاشقان فراق کشیده کشفته یعنی چشم جهان بین را
بچهرهٔ جمال جمیل جهان آرای آن جان جهان و جهان جان جلا نشده و دل دردمند را به دوستی آن دلبر
دل پسند خرسند نساخته و آن شوخ شکار افکن و وحشی غزال چین فتن بکمند صید بند طرهٔ پرشکن و ناوک
غمزهٔ پرنیرنگ و فن شکار دل آراسته و صید خاطر را خسته الحال که مدتیست مدید **نظم**

بجباری که دارای جهانست بمعبودی که دانای نهانست بخلاقی که خوبان آفریده

بنقاشی که زیبایت کشیده / ببالای دلارای تو نو کند / بگیسوی سمن سای تو نو کند
بچشم فتنه انگیز تو نو کند / بزلفین دلاویز تو نو کند / بمژگان سیاه سحر سازت
بشیرین عشوه‌های دلنوازت / بشهلا نرگس سحر آفرینت / بتار کاکل بالانشینت
باشک دیده من در فراقت / بسوز سینه‌ام در اشتیاقت / بسوزی کز غمت در سینه دارم
بسینه زان غم دیرینه دارم / که خواب از چشم و تاب از جسم و توان از روان این ناتوان رفته

و صبر از ضمیر و شکیب از جان و قرار از جان این خسته جان کناره گرفته ساعتی نیست که از شراره شوق آن ماه آتشین عذار شعله آه آتشبار از مجمر سینه سوزان این سوخته جان بیقرار از زبانه بر بام نکشید و دود قصه گذشته که از نوای عشق آن معشوق شیرین زبان بشیون و فغان از نی‌نوای دل این عاشق پریشان بسپهر دوار نرسید **بیت** ای بی‌تو گذر در کف غمت گذرد شب از آسمان از انجم فغانم از افلاک [illegible] و ناصبوری از مساح و مپای پیش بیگانه و آشنا داستان عشق آن یار نا آشنا را بصد داستان [illegible] و از تنگدلی و مپای شب و روز با خیال آن ماه دل افروز بمصداق **بیت** وی از من فارغ و من با تحرز در [illegible] بود یارش که در حرفش بچه چاره کیاست مضمون این ابیات حسرت آمیز در تکرار [illegible] **نظم**

که یارب کی شبها همنشینت / که یارب کیست در بستر قرینت / کدامین دیده روشن باشد از تو
کدامین خانه گلشن باشد از تو / که در بستر بود همخواب با تو / که می نوشد شراب ناب با تو
که بگشاید بروی مهر چشم / گر افتد بروی پیش چشم / که شبها تا سحر پیشت نشیند
که از نخل وصالت میوه چیند / که راز دل به پیشت باز گوید / که کام جان ز وصلت باز جوید

که آیا سر نهد بر آستانت / که آیا بشنود حرف از دهانت / که شبها روز گوید راز با تو
که باشد روز و شب دمساز با تو / که گیرد سرو قدت را در آغوش / که باشد با تو در ره دوش بر دوش
که رو بر خاک راهت را بدیده / که آسایه بر راهت آرمیده / که آب از چشم در راهت فشاند
که بر چشم جهان پیشت نشاند / که شبها گستراند بسترت را / که گیرد در بر زانو سرت را
کمند عنبرینت را که باز قد / بزیر سایه سروت که لا فد / که افشاند بعارض کاکلت را
که پاک از خوی کند برگ گلت را / حنا بر کاکلت یارب که گیرد / بپای سرو بالایت که میرد
که بر سر بشکند طرف کلاهت / که پیچد دست بر زلف سیاهت / که آراید بپیراهن تنت را
که پوشاند بتن پیراهنت را / قبا بر قامتت یارب که پوشد / شراب از ساغر وصلت که نوشد
نطاق آیا که بندد بر میانت / که گیرد کام از نوشین لبانت / میانت را که آراید بخنجر
که پیش آرد به پیشش مجمر ... / شبها در حسرت ماه رخسار آن مهر سپهر دلبری تا صباح مانند فلک

از انجم اشک شفق گون از چشم حسرت بین بدامان خورشیش ستاره فشانم و روزها با آرزوی جمال آن وحشی غزال تا شام بهمین صید تیر خورده دشت بدشت و کوه بکوه دوانم گاهی با تیره نگاهی بر سر راه آن ماه آتشین خرخاک نشین و بتکرار این بادرنگین ابیات اسکفار عجز و انکسار از کمین **بیت** سوی آن گر تو دلش خوش بنگاهی باشد سهل باشد که نگاهی ز تو گاهی باشد و زمانی با آرزوی رشحه التفات دور از نگاه آن سرو سیمین عذار از داغهای اشک بدر فشان و مزرع امید را بر شحات این شعر شیرین مبادا رو **بیت** غافلی ای گل از آن گریه که از بسکه بگذرد گشته‌ام تخم وچشم بره باران ابدیت تا راه دوستی

با آن حسرت دشمن گدازش ده و پا از طریق دوستی دوستان قدم کشیده ام و تا دیده بروی خوبان
خوبروی بدخو گشوده چشم از روی عالم پوشیده ام با سرو بالا و گلرخسار آن گلرخسار سرو بالا بالای
سروقد آن گلرخسار و رخسار گلرخان سرو بالا در چشم پست و در دیده ام خارست و با ماه رو و مهر
سیمای آن مهرسیمای ماه رو روی ماه و سیمای مهر در نظرم تیره و در بصرم تارست بیت تا روی تو ای
نگار دیدم مهر از همه گلرخان بریدم و در این مدت که نگاه آن ماه کج کلاه طناز و شاه خوبان سپاه
یگانه نواز از چشم سیاه سحرساز نگاه آشنای بیگانه را این گرفتار شکنجه عشق جا نکرده از نمکدان و از جام لعل
شکرفشان شهد تبسمی بکام این تلخکام زهر هجران نریخته با اشاره ابرو بر روی این برگشته روزگار در
التفات نگشوده و با بیماری چشم این تیره بخت را بچشم داشت لطفی بر روشنی نمکده هرگز بجز جفا
از آن بیوفا ندیده ام و هیچ وقت حرف وفا از آن پرجفا نشنیده ام فارغ از حال زار این مهجور
بیقرار با اغیار دل آزار در باغ و گلزار همنشین است و بجز آزار در کار این مستمند دل افگار ندارد چه سان جفاکار
در کوچه و بازار قرین بیت رقیب همدم است و همنشین غیر از این نشکی از آن عاری نداری اگر روزی
چمن بلبل خونین جگر چشم حسرت نگر رخسار آن گل گلزار حسن و جمال گشته باشد گل در دامان دیگران بصر
و چنانچه شبی مانند پروانه پر سوخته دیده تر بجمال آن شمع شب افروز انجمن غنچ و دلال روشن نموده جز در
محفل اغیار چنانچه نگاهی را از آن شمع بلند بالا نموده کو تیزتر از پیکان پست فطرت را در کنار و کنار این عاشق بیقرار
از گلهای اشک حسرت رنگ لاله زارست جام مراد اغیار لبالب از لب و نبات ازو باده وصل آن نوش لب
لبالب و این دردکش بزم حسرت روز و شب از خمار هجران آن آرام جان در تاب و تب است بیت زوصلت

کامجو هر ناکس و کس و فرقت قسمت من آمد و بس بیت آنکه پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده
شوی ور نه سخن بسیار است مکتوبی که از جانب امین الدوله برای کشور مستند نوشته شد
چندانکه دیره دیرپای زمین برمیداری و دارای دیرجات سموات وارضین محاط دایره امانت
کشور فسیح الارجای فرمانروائی از ذات خجسته صفات مدار دوایر اعتلا و اقتدار بعد از مدارات
چرخ سپهر اقتدار الحمد و الحفظ خداوند یکتا باد بعد وجود وجود و بعد از تمهید مقدمات موالات
و پس از ترتیب اسباب مصافات بدست دوستی از چهره شاهد مدعا برقع کشا میگردد که نسیم
گلشن وفا و شمیم گلبن صفا یعنی مؤالفت نامه خلت انتما در صرف زمانه مصروف بهجت تمشیتها
عطرافزای محفل ورود و شاهد کمونات خاطر مؤالفت شهود آمد و الفاظ سطور نقاب خفا از
مستورات معانی دلنشین کشیده فصول مراسم دوستی و اتحاد از اصول عبارات بلاغت سماتش ظاهر
و ظهور حقایق یگانگی و وداد از مطالعه مضامین مواحدت قرینش باهر گردید از حصول استظهار بر
استقامت ذات فرخنده آثار از آثار بهجت بشمار بر جنت جنان متواتر و از شهود حکایت یگانگی و مصافات
صفاافزای خاطر خلت ذخایر گشت عالیجاه عمده الاقران و الاشباه محمد علیخان عریضه سرکار عالم
شهریاری ارواحنا فداه را ابلاغ و در محل مقرون خوبی و مناسبت هدایای مرسله نیز از پیشگاه شهود دیهایی
گذشته بعرض شهنشاهی رسید ارمغان نکهت ولایت و تنگ آنجناب به دولت آباد ابواب فضل شایسته
معروض و همه در معرض التفات مقرون قبول خاطر گیتی فروز افتاد ارقام مطالعه مشتمل بر نهایت توجهات
و تفقدات کثیره بر غور صدارت پناه عالیجاه پیشتر را به نهایت افزانی و اعزاز عزیمت معاودت

تصمیم نموده مقتضیات موالات داعی نگارش این صحیفه مؤالفت سمات گردید از تفضیلات امور و شمول
توجهات خاطر مهر شمول اشفاقهای عالمگیر مشار الیه را آگاهی کامل حاصل و بر سایع معلومات
در آن محضر سعادت شامل خواهد بود توقع آنکه سلوک طریقه مصافات پیوسته منظور و بگاه
وگاه بنگارش محبت نامجات الفت سمات تشیید ارکان دوستی دیرین و دستور به مهمات
دوستانه را باشاره مغایرت زبان و کلک ارجاع دارند تا در تقدیم شرایط اتحاد جلوه ظهور دهد والسلام

ایضا رقیمه ایست که از جانب امین الدوله برای سند مصوب نظر علی خان حاکم مقبوض بخش قرشی نوشته

چندانکه متمکنان عالم امکان از خلعت خلقت بطراز اشکر وجه و جهه امانی جهان منوط فیوضات فرمانروایان
ممالک غیب و شهود است وجوه جلالت اشتمال از در کشور اقتدار تمکین با مراد و سرکشی اقبال پیرایه پوشش
خلعت اقتدار و اختیار با دشمنه و تحصیل ابرار ترتیب اسباب موالات و تمهید مقدمات مصافات بیت
ولا چهره گشای عارض شاهد مدعا میگردد که شروع لازمه در طی رسایل محبت نشانه مصروف داشته بیش از پیش جهد علا
سمت نگارش رقیمه چنین نگاشته بعز قرب حضرت العلیه نظر علی خان قاجار نایب ایشیک آقاسی باشی
حسب الامر قدر نفاذ جهانمطاع اقدس بجهة ابلاغ خلعت آفتاب لمعان و شمشیر مرصع گوهر آرا خرسندی شان
که از میامن عنایات بی پایان بسمت اعطا یافته مامور و عازم آنصوب صواب دستور بود مقتضیات لزوم
مصافات تجدید تعارف دوستانه نگارش این صحیفه الفت شمامه لازم نمود که حصول تفقدات و توجهات
خسروانه نسبت بآن دولت یگانه از منشآت و منشور عطوفت منشور استفاده و هم عالیجاه مشار الیه [illegible]
شمول توجهات همت نهای شهریاری و ظهور رسیده که از التفات در ارتقای مدارج اقتدار و اعتلای ایشان منظور

نظر آفتاب اشراق افتاد و این دست تعلق بدیر و مدارج رسیده مهام و مناظم بزرگوار فرمان حفظ
الغیب و مواظبت مصالح مهام متعلقه بآن دولت بدرجه دین مینماید و بیمن عنایات الهی و شمول
لطفات انظار شاهنشاهی هرگونه منظورات ایشان مقرون مدارج انجام و انتظام خواهد بود توقع آنکه
همواره بمفتاح موالات فتح ابواب مرادات نموده بارسال محبت نامجات ودیعت آیات چهره افروز
و ارجاع هرگونه مرجوعات ضمیمه آیات محبت دوستانه و حمید موالات دیرینه را ساعی باشند در فیصل
انجام شرایط وداد معمول افتد باقی ایام فرخنده فرجام باقتدار و اعتبار مستدام و بکام باد والسلام

هدایت مراسله که از جانب یکی از وزرای دولت علیه بحضرت پاشای والی ممالک مصر روم نوشته

بر ارباب حسن و فطانت صفا افزای مصافات و پس از تهیه الوف دعای داعی لطیف مراد
موالات از چهره شاهد مدعا برقع گشا میگردد و بمفتاح مبادرت افتتاح ابواب موالات مینماید
اگرچه رابطه فقدان اسباب باب مرادات تا کنون مسدود و از راه کم فرصتی اسباب ملاقات
صوری مفقود بوده و لیکن از آنجا که روابط ارواح سبب قرب باطن در قرب و بعد اشباح مساوی دایم
صیت مآثر صفات حسن بشایستگی آنجناب فروزنده مصباح نیکنامی و فرازنده بنگاه [illegible] استقامت
تعمیم اعتقاد و ضمایر [illegible] شرح فضول رعایت ایشان از حجاج بیت الحرام
و زوار روضه خیر الانام علیه و علی آله الوف الثنا و السلام که از ایران و ترکستان و عجم از اطراف و اقطار مشهور
و بتخصیص باعث اعتماد و اعتقاد اعیان دولت ابد مقرون آمده و باقتضای آن ارتباط داستانه علیه این
اعتقاد و استمرار فتح ابواب مرادات وضع آداب مکاتبات با جناب والی [illegible] ملازمان

عازم انصراف با صواب بود لازم نمود که چون این سطور تحبیبی دستور از لوایح اشتهار غایت عاریست

ایشان از حجاج ورود آن روز صادر شدی عیان این حالت باشد آنچه رقعه و مطلبی دیگر ضمیمه اظهار آن میرود

مراسله که از جانب جناب امین الدوله عبدالله خان در جواب مکتوب داود پاشا وزیر بغداد در قلم شد

نسایم نسیم شمایم دعا که در صباح صفا از مهب رقاد دبستان دوستی حسبان آغاز آستراز نماید

در رواج مشکین فوایح شمائم از رایحه دعا عطر افزای مشام جهان باید شکفتی شکوفه های گلزار موالات

و ابتسام کلهای دستور از مصافات سالهای به تقریب حضور مستلزم السرور و اشتیاق عندلیب قلم خوش نوا را

در گلشن دعا نغمه سرا میسازد که عطر بهارستان تحبیب و بهار بوستان محبت یعنی مولفه نامه نامی

در هنگامی که مشام کام را استشمام رواج آگاهی از گلبن جمال خجسته فرجام غایت مرام بود در صحوب

عالیشان سلالة الاحباب احمدی سید میرزا عوض جمله از انشا دارا آنجا رسید و از آنکه ریاحین روح افزای

مضامین مسرت قرینش باشد و مجاری استقامت دار قنه خجسته صفات بود بس غنچه های شکفته

و خوشوقتی در گلستان ضمیر مؤلف تحریر آغاز آرا تمام نمود و چمن مرآت عبارات نگارنده نقش جا که صورت

کمال مصافات و مواصلت بود آینه خاطر دوستی شعار را به صیقل صفا از زنگار ریب و ریا مصفا داشت

فصول مسطورات و شروح مفهوم جات هر یک کاشف قناع مستورات تحبیبی و اتفاق و مبین

صدق عقاید وفاق بود و حکایت حالات و حقیقت مصافات معلوم رای ارادت پیرای آن ذات ملکیه مشتمل گشت

و آنچه در حکایت سابقه اظهار رفته بر کمال خیرخواهی و انتظام و حصول داشته و مقتضای

صفای سیرت حقیقت لازم و مقبول افتاده و چنانکه مرقوم داشته اند مراتب اخلاص آن عالیجاه مسرور و مقبول

آن نیز جسارت به عرصه شهود خواهد بود ارجمند مشار الیه بر تفصیل الطاف خاطر کامله سامی را در مناهج مهام

دبستان و تحقیق تعطفات شامله نسبت به این تحبیبی نشان بیان و در موجب استحکام مبانی موالات

دیرین نسیان و ترانه مدارج اطمینان و دبستان آمد در این وقت که مجدد مشار الیه را عازم آن حدود

مسافت تشید ارکان مؤلفت و دوام خاطر این سطور مواصلت را از مقتضیات تشید تحبیبی دیرین بنا آمد

و هم چنین شروح احوال از این طرف با مومی الیه سپرده انجام و انتظام مهام مرجوعه مشار الیه را از لوازم التفات

سامی مترقب است و ارجاع مهمات اتفاقیه را باعث مزید مغایرت مترصد باشد ایام فرخنده فرجام به دوستی مقرون باد

مکتوبیه که هنگام وفات میرزا محمد رضای صدر الممالک در قمشه در رفتن از اصفهان به مشهد مقدس برای زیارت

میرزا محمد علی نواب خلف الصدق آن مرحوم قمی و انفاذ دار العباده یزد نوشته در سنه ۱۲۱۹

چه شد که صبح ماتم از سینه آه کشید | چه شد که شام ز میر سحر بر کشید | چه شد که اشک فلک بکاود ای فت

چه شد که آه زمین سر به مهر و ماه کشید | چه شد که شخص امید در وطن اب غیب | شنید حرف و زبان فغان برآورد کشید

چه رخ نمود که نرگس حسن و الم | بشهر هند دل هر دو زن پیچ کشید | چه رخ نمود که در باغ و راغ بر سر

بزیر خاک الم است سرو گیاه کشید | چه رخ نمود که از بارگاه بدر حجب | در آن زمانه که قدم صدر زمین پیچ کشید

حقا که از دستبرد خزان اجل بر شاخسار حیات صدر جنت جهانیان از آسیب اندوه غم برباد دل کشته

و شخص امل از رشته امید از تعلقات جهان گسسته به آن شوخ این سانحه جان خستگان شیوع و شبستان

شبان و روز آن در ناله و فغان شده از وقوع این و تقدیر اندوه آنان حال است در صباح و در صباح

در صباح مویه کنان و مویه کنان بلکه از آن چه را چو چرخ صغیر و کبیر پیچ خود نشسته | که با رب و لی نعمت صغار و کبار

چرا چو ابر گریسته مرد و زن که ابرش برفت • آنکه نفس بود ابر گهربارش • از این معامله عالم بشد رسوم علوم

از عرصهٔ عالم معدوم و معانی معالی در اختلال ... از ارباب فضل معدوم مانند رباعی فغان که رفت

از گیتی همه یکان علوم • فغان که ماند علوم از خدایگان محروم • فغان که رفت شهنشاه پرور جهان و هنر •

از فقدش جهان شد چو کیمیا معدوم • دیاری در دیاری نماند که از این درد باری بر دل تاب و توان ندارد •

دگل از کلاه سر بر نیاورده که از این مصیبت خار اندوهش بدامان نباشد • لاله حمرا احمر است چهره گلگون جوانان

از این مصیبت لاله رنگ است • و غنچه با غنچه از اثر این ماتم آن غنچه پرخون و دلتنگ است • گل سوری از دلسوزی و بی

جامهٔ صبوری بر تن چاک چاک دارد • و باد بهاری از سوگواری و بیقراری عود سان با غم و شیون

بر سر خار و خاشاک • نرگس شهلا پس از این مقتدی جامه از خجالت نرگس بر دیده • و سوسن

ده زبان از این واقعه پر زبان زبان بدهان در کشیده • صنوبر سر بر از اندوه دل شکاف از قصه

پر غصه هر از شکاف غم بر دل • و شمشاد شاداب شمشاد را همچون سرو آزاد دست حسرت

بر سر و پای حسرت در گل مانده • اجرام علوی از این جهان سفلی زمام اختیار از کف رفته

قمری آسمان گلستان نشسته • عطارد دولت و قلم تقویم بر هم شکسته • زهره از ... از ...

او تار ماتم بر تار جان بسته • شمس از اضطراب آتش بیابان افتاده • و مریخ خون آشام قصهٔ جان

خود در انجمن کشیده • مشتری کالای امروزه غم را خریدار آمد • و زحل ... محنت و الم از آن بی ... آزار

بیت زمین ماتم صعب از فلک همی بچکید • بروی گنبد از هر گریه بر ... جامهٔ سیاه گرد از غم ... •

بر دو نفس سر در گریبان دریده نظم آتش آب ... که ... آتش از غم شد ...

من که در آن ماتم

من که در آن ماتم پای ارادت براه برادرت باز و دست اختصاص بر خصایص شفاق آن صدر نشین بارگاه

مغفرت بر فراق ها از دست رفته ... ذات اقدس لا یموت و مقدر ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ

أَرْضٍ تَمُوتُ که از اثر این ماتم و از شر شرر شد مرا که از آن روز ... ممات ... بیزار از حیات •

سیلاب سرشکم کالوادی الذی من الضرع از چشمهٔ چشم حسرت من جاری • و خواب

حسرتم کتعاقب القطر علی الزرع بر چشم چشمهٔ دل اندوهگین ساری • از فغان جانسوز من هم

جهان در فغان و از چشم گریانم چشم جهانیان گریان است • نظم آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم شدی •

بر سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی • کاشکی گردون طریق گریه گفتن دانستی • تا بر اهل فضل در آب

سخن بگریستی • کاشکی آدم که رفته از جهان باز آمدی • تا بر این خلف با مرد و زن بگریستی •

بر عی صهبای این مصیبتم مدهوش ساخته که از نشاء حسرت دوران بالمره فراموش نموده • و بطریقی

در این درد ماتم از دست بصفه گریبان بره از عالم و عالمیان چشم امید پوشیده • از این مصیبت عظمی دست از تعلقات

جهان شسته و دیده از دیدار جهانیان بسته دارم • بیت زین مصیبت ... جهان چشم ... دگر چشم در

عدم با دلگرمش ... • از خارج معلوم است که کار زمانی سامی چه رسیده و اگر نه قتفای اصحاب الَّذِینَ

إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بمقتضای مقام چه مقدار از اندوه داشته اند باری بیت آورده که چند گر ... قضا

کافر نیش همه در قید قدر محبوس سند • فردی از افراد ممکنات را از رشتهٔ تقدیر أَیْنَمَا تَكُونُوا یُدْرِككُّمُ

الْمَوْتُ در بروج مشیده مفر گریختن ممکن نیست • و جزئی از اجزای موجودات را از سر حد وَلِكُلِّ

أُمَّةٍ أَجَلٌ بساحت لَا یَسْتَقْدِمُونَ وَلَا یَسْتَأْخِرُونَ تجاوز جایز نه • آفتاب زندگانی از ...

زوال زوال کجاست و عطیهٔ عمر مصون از عزایم عین الکمال کراست ظفر انیس ازل نام بقای
هیچ موجود بر صحیفهٔ ایجاد جز نقش کل شیء هالك نگاشته و ستون دیوان تقدیر مقدار
هیچ آفریده را جز در جریده کل نفس ذائقة الموت ثبت ننوشته کدام نهال در
قبال قامت قامت افراخت که کشاکش ارّهٔ حوادثش از پا نینداخت و کدام گلبن که از نفس شادی شکفتن
آغاز نمود که خزان غم و نوایب با فراق اوراق و اوراق حال انتشار نبرد بیت خرمی با غم نشسته در زمانه
خنده گل دارد از پی گریه باران گلاب در حالتی که حباب حیات جناب رسالت مآب که برخی
ایجاد و جنات بود از رشح حیات [illegible] حیات و حیات حی لایموت بقا
در مرج خیز کل الینا راجعون کرد بانك میت وانهم میتون بر قیاس بقای
سایر موجودات که لطیفه ذات شریف بر او [illegible] صنعت خلقت و جرعه نوش جام فطرت گردیده اند
پیداست که قبای بقای هیچکس بر قامت [illegible] رشته حیات تمامی بمقراض فنا بریده خواهد شد
بیت هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ز جام دهر می کل من علیها فان پس هیچ [illegible] مغرقان بحر حیرت را
ناچار است که دست توسل بدامان [illegible] رضینا بقضاء الله اندازند [illegible] تا خاطر را از
جزع و فزع [illegible] وان صبرتم فهو خیر للصابرین رسانند و حضرت [illegible] صبر را بدینجا
لاتنالون ما تحبون الا بالصبر علی ما تکرهون [illegible] رضای حضرت
باری [illegible] عزت [illegible] انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب بهره یاب اجر دنیوی و اخروی باشند شعر صبرت وکان الصبر منی سجیة

فحسبك

فحسبك ان الله اثنی علی الصبر بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] نعوذ بالله من غرور
خطرات العمل ثم من تبعات خطور الخلل [illegible]
[illegible] وما ذلك علی الله بعزیز والسلام علی من له قلب
حریز فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلکم وهم کانوا اشد واقوا ما
واشد منکم قوة واقواما روزی در مسجد [illegible] جامع حاضر بودم [illegible]
[illegible] من بار بحکم اذا نودی
للصلوة من یوم الجمعة بتوفیق الله الملك القدوس العزیز الحکیم
یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض کرد ان الی ذکر الله
ساعی شده و در بازار و ذروا البیع [illegible] الذین یزکیهم ویعلمهم
ممن بعث فی الامیین رسولا منهم [illegible] برکت من یتلوا علیهم آیاته الکتاب والحکمة
از [illegible] تجارتهم [illegible] والله یضاعف لمن یشاء [illegible] ذلکم
خیر لکم ان کنتم تعلمون فاذا قضیت الصلوة [illegible]
و فریضه [illegible]
الحمار یحمل اسفارا [illegible] فانتشروا فی

الْأَرْضِ آورده و خواستن بخشکار را ابرادی بود که در ستایش حضرت نیکنامی کسالمه نمی کرار زد ارد

نَعُوذُ بِاللهِ الَّذِی لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ اگر شما را بازگذارم در مسلک مخاطبین

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ هَادُوا اَکْمَثَلِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِ اللهِ باز بیکاری مدرین

وَ تَرَکُوکَ قَائِمًا شارک خواستم بود و چنانچه بر سوداری قُلْ مَا عِنْدَ اللهِ خَیْرٌ

مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ راه بها متاع جواب ساز حاجت اولوالامر مقتدر را تارک

لهذا آنها را وَإِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ بمرتبت شماراه ما شدم

این راه برای خود شما در طریق ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ إِنَّهُمْ

مُلَاقِیکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ شما هم إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیَاءُ اللهِ

ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ ابْتِغَاءً مِنْ فَضْلِ اللهِ به نیابت

درگاه سلطنت اساس را مِنْ دُونِ النَّاسِ ادراک حضور میمون خواسته فرمود و جهت

در باشد بتقدیم آن شده را میمون لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ بِمَا کُنْتُمْ تَفْعَلُونَ

هنگام قامت امام آمده که الله الله بمتر الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوٰةَ در ترتیب صفوف

قیام و تابعین را لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ مقام استیار نمر زده برازند وَاللهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ

رقعه در اوقات توپس احوال بیکی از رجال اخیار با شکفته انتقال رجال دولت صدر الاجلال

نگارش یافته و لکنت جد انه رجال وکفت رجال خصال ولنعم ما قالب من قال درآن الاراذل آخذه الرجال

اگرچه معروف مراسم آداب معهود معارف آسمان نیت آنها در حضرت اعاظم و افاضل تمهید مراسم

کار

١٤٦

کامه و تکریم مراد و دهشان رفع عرایض مقاصد و عرض مصالح مفاخر شود ولی از آنجا که بر کار

روزگار چنین روزگار آشفته کارزاده پریشان و دست اضطراب زاسند مراحل عمار معانی شاهد پایان آ

و در شریعت انصاف مفروض ذمه عقیدت انصاف منید اندر در تخفیف حقوق ناس بودای دیون

بدقیاس کوه را زابی چند پنجسانه دوران حق شناس صحبت آن که علم را معتقد و اقرار

بت استامی رفته لهذا از رسوم معهود استر از در اختیار دست تشبث بدست آید و از چشم

با فتتاح هر بابی باطراف باز دو وازانجا که نتیجه اشفاق انقطاع خجسته خلاق در وسط السماء اشتهار

ناشر صنوان سلام مقاصد صاحب حاجات اصقاع آفاق و مقروع اسماع عموم اخلاق است می خواهد که تکریم این استدعا

استفتاح باب استمداد و سلسله الای ارانست کار نیز نماید و باشرط مقدمه مشیت خند انشراطه التفات شما

از کشته احوال اشراع کماک کشاید شرحی که بیکی از جوانی در تعرض اهمال فرزندان در نوشتن

مکاتیب نوشته شد متجاوز از پنجاه اسم جاریه بکنایت و ایهام در آن مندرج است

بهار بنفشه از عصمت و کمانه بهار عفت چمن آرای گلستان نکوی و مشتری سلمای زهره جبین ببلای مرحوم

صباح بخیر صبیح نجمه گلچهر باجی را از رخسار جستای قصه از سیاه دهر عنود دامن در کس دیده شهود

تماشای پروردگان دامان معصوم در روش بقعه معلوم خاطر زیبا سرایرش با دکه در او این بهار

پرستو گلچهر کان نیز دانیم محجوب نقاب احکام و رعنا خرامان کلک اندام چمن را آغاز جلوه و قیام

و خرام بود در ستای مریم خصایل و نوچشمان شیرین شمایل ازین سامان بهچون زلیخا ازین

و صغرا را از دیدن با جراو طان و رجال مصر اصفهان گردیده و از آن روز تا حال آن نزدیک است را فشانده

نخچه اشجار رو استقامت میزان اعتدال لیل و نهار است شاهد قد سیمای مکتوب ایشان بزم آرای
اخبار اخبار احوال نیامده و خوش قدم قاصدی از جانب آن فرزندان دلارام فیض شمایل را
بوصول فیض قدوم شاد نمخه بلکه عزیز ابن خرم آنجا بود زید عنبرآمیز نو خامه را از تقطیر صفحه تحریر است
بازداشته و عذار احسان را از مکاتبت را در لفافه اهمال پنهان نگه داشته و بدین وسایط
مجموعه راحت از راحت دل در کرانه گزیده و خاطر محزون چمن طراز ایشان دلارا قرین
پریشانی گردیده و شنیده ام ارباب طبایع سلیمه را اینگونه خراب مجلس مجلس کاری بکدام اجمالست
و در مجاری تعارفات جاری سیر ذهاب مذهب ذهب الذهب و فضت الفضه را چه موقع و محل
در موقف شماخ رسیده و علت این تهاون از نور چشمان عزیز خصائص صنعت خط و علم کتابت
با شوق نسبت ارحام و اتصال انساب هر یک آداب مکاتبت را زیده بسبب باشد
و چون آن حمیده سمات مرضیه صفات از این جهت فارغ است این مهم بعهده اولاد
و یقین از صفات صفیه ایشان است بهر وضع همت کافی مصروف آورده خواهش احوال اینجا را
در رشته تفصیل پیوند اعلام خواهد داد و برای این کار چنین دیگر مهام ممیزه نیز اهتمام خواهد نمود
البته کوتاهی نخواهد بود تسلیمات باشد

رقعه که یکی از ارباب خط در سفارش تعلیم یکی از فرزندان مستعد نستعلیق نوشته شد

بنده زاده عبد الحسین اگرچه سر خط از استاد موروث را ضبط
مجموعه بسته دارد ولی بدین رای که خود را بشعبه معروف حضرت با سعادت [illegible] سیاق قصد
سر رشته صبر نماید از تعلیق تعهد خدمت [illegible] از رقعه احوال زواید مشق نستعلیق

قلم نسخ کشیده و تعلیم گسسته را از نظر انور ای تفقدات استدعا کارد است حتی اینکه تحدید بنده را هم
از ارتکاب جسارتهای چنین مرتفع نمی شد خردی [illegible] از عهد [illegible] ایشان از ادراک اهتمام
از ایشان ریحان توسنی و [illegible] توقع دارد بنده هم [illegible] گستاخی را در [illegible] کار
ثابت دارم این را هم میدانم ملامات می کاهی [illegible] رسم تفنن قلم و صفحه را بعنبر افشانی خامه
مشق رنگ خط را از خطهای خطای [illegible] که سطری [illegible] بعنوان توقیع قبول بندگان دارای [illegible] آنهم
شاید ترتیب [illegible] کار [illegible] از هم شناخته [illegible] صنعت [illegible] روی [illegible]

ذریعه که یکی از امرا در سفارش فرزند ارشد میرزا محمد تقی سمت نگارش یافت

این دعاگوی قدیم در این سنوات جدید که بامضای مقتضیات [illegible] و اقتضای دواعی
ایام طریق انزوا و انقطاع را دست آویز انقطاع بقیه حیات ساخته اگر از سعادت خدمت
اصحاب اختیار و صواحب [illegible] آثار مهجور [illegible] و از بابت عرض [illegible] عرض شهود یا
تحریر عرایض عقیدت نمود و دیگر تصدیعات منظور و معمول مقتصر گردیده در این اجمله
بر خدمت دعاگوئی که بزعم خود اعظم هرگونه خدمات میدانم افزوده ام و بخصوص چیزی را که [illegible]
اطمینان خاطر داشته ام چشم داشت رعایت خدمات سابقه از سر کار عظمت مدار عالی بوده [illegible]
که بنده زاده منظور نظر تربیت و مرهون منافع خدمت سرکار عالی بود بر آن اطمینان و [illegible]
بس افزوده از اینجانب نیز مراسم دعاگوئی سمت تزاید یافته از آنجا هرگونه اطمینان [illegible]
مستلزم است در این اوقات از افواه و السنه مسموع شد که در عواطف و عوارف عالی [illegible] باد

تخفیف روی نمونه با ظهور اینگونه عقیدت و ارادت که از منشأ رابطه مشهود و معلوم شد تعجبات
عظیمه حاصل شد اگرچه میدانم که مراسم مرحمتهای سرکار عالی بانبان درباره او باقتضای مکارم اخلاق
بزرگانه از هر گونه مهرهای پدرانه بهتر و بیشتر خواهد بود باقتضای طبیعت و حکم استخاره تحریر این عریضه
از لوازم نمود چنانچه سالهای سال بهر گونه نتیجه جات بشارت آیات مباهی و مسرور آمده چشم براه
وصول جواب این عریضه مشتمل بر بشارت رفع اشتباه و شمول مزید التفات درباره فرزند صداقت
آگاه هستم اگر بارجاع خدمات مفتخر فرمایند از عواطف بنده نوازی دور و بعید نخواهد بود امر کم اعلا

معروضه که در خصوص کتاب تکلمه الحیات خدمت سرکار شریعتمدار فخر العلماء و المحققین امام جمعه نگاشته شده

در مجاری زمان بتی از حافظ شریعت مخبر صادق علی الشارع افضل الصلوات و علی
الحافظ احسن الحسنات بنص آیت کتاب صدق آیات از مرجعه کتاب تکلمه
الحیات غرض آنجناب رفته بود و از این راه که در عهود و مرعوعات متداول غیر معهود مشهود آمده مغلطه انگیز
قیاس و اوهام دون اساس راه اساس شبهه و وسواس در ابواب مراجعه ارواح با ابدان ناس برست
افتاده و نعوذ بالله من شر اول من قاس در مسئله مرجع و معاد علی هذا القیاس
قصور ادراک حواس هم از احساس حکمت این التباس در تشویر و هراس است و نفس ضعیف
در مدار تفکر و تحیر مصراع سر رشته بیان کاو حراس پت هم کرده نماید یقین مفخر ناس
تا مگر باز رهد و همه از این وسواس مکتوبه که در جواب مکتوبات فرزند ارشد میرزا محمد تقی در بد عزیمت و
عزیمت اصفهان نوشته بود نگارش یافته عالیشان علی عسکر بیک رسید و توقعات مشهور بنقال ...

رسانیده خود نیز

رسانیده خود نیز محمد مضامین مسطوره و مصدر مراتب منظوره گردید در خصوص حرکت من بصوب
که در مکاتیب سابق و لاحق اظهار و در حقیقت محرک اشواق ضمیر هجران کشیده بود معلوم افتاد و معلوم آن
هم شوق من با نوالا که موطن مالوف و محل نشو و نما بود چه مقدار خواهد بود تخصیص در این زمان که
ساحت آن سامان بوجود وجود سرکار جلالتمدار صاحب عطوفت شعار معظم دام اقباله العالی آراسته و مزین
که مکرر گفته ام غایت مأمول از عمر عاریت شمول این است که بار دیگر ادراک خدمت بار فیض ایشان حاصل آید
شوق لقای آن فرزند سعید و دیگر نور چشمان خیریت دلیل هم که معلوم است و لیکن با نور چشمان آنجا
و بعضی احباب بی منظور و تمام مجامع مشاورت منعقد داشتیم و در مصالح این حرکت سخن در میان آوردیم
چیزی که مسلم گشت افتاده است که از همان وقت که کاغذهای اول رسید تا الحال و بعد از این در
هر مجلس و هر مقام همه صحبت از آداب دلنها و نکته سنجیها که خاصه آن فرزند است در میان لیل و نهار ادعا و دعای
شایان تحسین و آفرین چه و پایان همه او ورد زبان میباشد مرا هم از این راه مزید اعتقاد و امتنان حاصل
و آفرین رضامندی کامل هستم و در هر جا و نزد هر کس اظهار مینمایم و از فضل و عنایت الهی تدارک
و تلافی از خدای جهان دارم آن فرزند عزیزتر از جان منظور و مامول و آنچه خیر محبت و مسئول فاما
از این مرحله که بگذریم معاذیر چند است که پاره متعذر التحریر و التقریر و بعضی هم حالی علی عسکر بیک شده
و بالجمله عجالة این عزیمت بمعقول راست نمی آید علی عسکر بیک هم اینگونه اصرار با پذیرفت و البته آن فرزند هم
خواهد پسندید تا بعد از این مشیت خدا و اقتضای عمر بقا چه باشد علی عسکر بیک را روانه و تصدیع ...
موقوف داشتن موقوف بتقریرش را لیه افتاد زیاده چه اظهار شود ایام عمر و عزت مستدام و العالی

رقعه که بتعریض ظهور نفاق و خلاف بیکی از اصحاب بری از انصاف سمت تسطیر یافته

هفتاد سال کما بیش است تا در دایرهٔ مجاورت داریم و در سیر مسارّ و مضارّ روزگار بسیار تقاضای
تغییرات جهان در ولایات عدیده اتفاق توطن افتاده و در اغلب بلاد نیز برسم مسافرت
یا ملازمت پای عبور نهاده‌ایم و در تشدد و اعتمادی که میکنم و از عهدهٔ اثبات برمی‌آیم و آن اینست هیچگاه
هیچ آفریده بنده را در محکمهٔ شرع یا بسبب عرف بمرافعه نکشیده است و هرگونه مابه النزاعی که
که با هر کس بوده گذشته و گذشته‌ام اما امروز با شما در کار شما ادعائی دارم و در اقدام بی‌اختیار پای میگذارم
نزد شما وزیر و واسطه و با شحنه و میر رابطه با ارباب حکم مراوده و با اصحاب خدمت فی طبقتی
در میان نمی‌آورم و مرافعه را بحضور میبرم بمحکمهٔ عدل حاکم قهار فاما تحریر مرافعه اینکه بنده را با هیچیک
از اصحاب و اعیان این دولت جدید تمامی جاوید را رابطهٔ خصوصیت و ضابطهٔ مراوده نبود دوستی
در خدمت شما هم علی رسم الاتفاق غیر اختصاصی حاصل شد و بمقتضای صداقت خود برای کارهائی که از لوازم
زندگانیست کافی دانستم و بدین اطمینان از هر اندیشه و سهایه فارغ نشستم و شما در رعایت ملزومات
این معامله تسامح و اغماض بلکه ابطال و اعراض پیشه گرفته‌اید و هم که غافل از رسوم این دستگاه و
و دور از مناقض چنین اشتباه روز بشام و شب بصبح رسانیده تا کار من بدینجا کشیده که می‌بینید باظهور آنکه
اطوار سوابق معلوم است توقع تدارکات لواحق بجا نیست و لکن داستان مرافعه محل خوف و رجا
اگر میان خود و خدا بخواهید مذکور نیست مسطور صحیفهٔ مرافعه مزبور در محکمهٔ حاکم بی‌بیند و زور داشته باشند
طالب آن نیم و الا از صدور حکم هارب باید بود والسلام

اشعاری چند است بترتیب اسامی سلاطین عجم که قبل از اسلام بوده اند بر حسب خواهش عزیزی
در مجلس مصاحبت در فاصلهٔ یک ساعت منظوم شد در شهور سنه ۱۲۲۹

ایا نامور خسرو نکته دان   که جویم همی نظم نام شهان   نخستین بشاهی کیومرث نشست
مسلم مرا این ابیات اگر راست   چو بگذشت هوشنگ شد ارجمند   پس آنگاه طهمورث دیوبند
دگر بود جمشید و چون درگذشت   بضحاک بیدادگر ملک گشت   وزان پس فریدون بیاراست گاه
چو او شد منوچهر شد پادشاه   ز بعد پدر نوذر نیک رای   بشاهی بر تخت بگذاشت پای
پس آنگاه چندی شد افراسیاب   در ایران بعهد ماهی کامیاب   چو طهماسب گرشاسب شد پس بنام
بدو چند از شهان شد تمام   دگر از ملوک کیان کیقباد   نخستین بتخت شهی پا نهاد
چو بگذشت کاوس کی در گذشت   ولی راه انصاف بر خلق بست   چو او رفت کیخسرو نیکبخت
بلهراسب بسپرد تخت   چو لهراسب گشتاسب پس شاه شد   دگر بهمن آمد بر گاه شد
دگر چون هما ملکش آمد بدست   ز داراب تخت شهی زیب یافت   بدارا شد آنکه مستلم شهی
وزو یافت ملک کیان کوتهی   روانش برحمت همی باد جفت   شه ملک معنی نظامی که گفت
نبا نامهٔ دودهٔ کیقباد   ورق بر ورق داد گردون بباد   بأشکند آنکه جهان یافت فر
که فیروز شد بر جهان سر بسر   چو بگذشت او ملک ناپایدار   بایام شد اشکش کامکار
چو او رخت هستی ز گیتی کشید   باشکانیان پس از آن رسید   در اشکانیان از پی یکدگر آمدند
جهان را نگهبان ز نسل آمدند   بشاپور پس پادشاهی رسید   بهرام ملک آنگهی آرمید

بلاس آنکه از ملک شد بهره مند   وزان بعد هرمز شد ارجمند   پس آنگاه نرسی که هشیار بود
چو فیروز یکچند سالار بود   بلاسان چو خسرو دگر برنشست   چو او رفت او بلاسان دگر گذشت
دگر اردوان بود و چون خواست شد   باشغانیان مملکت راست شد   نخست اردوان بود خسرو دگر
ز شاهی بلاس آنگهی یافت فر   دگر بود گودرز و نرسی چو دی   همان باز گودرز دیگر ز پی
دگر باز نرسی و پس اردوان   وزو گشت دولت ساسانیان   نخست اردشیر آن شه دادگر
که بودش لقب بابکان از پدر   دگر بود شاپور او هرمز نر   سر بهرام باز از پی یکدگر
دگر بود شاپور و باز اردشیر   همان باز شاپور و بهرام شیر   دگر یزدجرد سلیم و اثیم
وزان بعد بهرام گور ای فهیم   دگر یزدگرد است و فیروز راد   بلاس از پی و باز از آن پس قباد
انوشیروان کسری دادگر   ازان پس بیاراست تخت پدر   دگر هرمز و چون که او رخت بست
باورنگ بهرام چوبین نشست   دگر خسروی شد پرویز راست   چو او رفت شیرویه دیهیم خواست
چو ضعف از فرنگیس کیان شدند   ز خسرو دو دختر جهانبان شدند   دگر فرخ از فرخی کام جست
ولی یزدجرد از شهی دست شست   باو یافت ملک عجم اختتام   چو دین عرب از محمد نظام
بدین پس همی دهر زیور گرفت   که تا فر شاه مظفر گرفت   جهاندار فتحعلی شه که باد
بند ترجیعی است موشح بنام   باو سلطنت تا ابد بر مراد   همایون شاهنشاهی
دی بهمن چون وزید از بر   یافت جهان باز فر طلعت خور بر   روز شد و روزگار باز بیاراست
از فر خورشید سر بافر زر   تیغ برافروخت آفتاب و فتا کرد   درع مرصع که داشت چرخ ببر بر

راه افق برگرفت مهر و انجم
چرخ فشاندش گهر اکنده بر
رفت ز طیش سپاه روم بغارت
جیش حبش را تمام گنج گهر
صبح دمید و نگاره شبه مهر
تاخت سمند ضیا بکوه و کمر
برکف خورشید برق تیغ دو روی
چون بکف شاه تیغ برق شرر
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند دوم

صبح چو شاه جهان ز فلک آراست
گرد زغا و زبلک خنجر آهنگ
از رخ گیتی فشاند دست صبا گرد
ز اینه شب زدود دست صبا زنگ
داشت عیان مهر پس زانجم و بارش
گرد نهان حقه باز چرخ نیرنگ
مرغ سحر خوان گشود بانک ...
بست فرو لب زناله مرغ شباهنگ
پای در آورد در رکاب شه روم
گشت نگون ... از اسب سپر زنگ
شاه کواکب نشست از بر ابرش
خسرو سیاره شد سوار شبرنگ
تکیه بر اورنگ چرخ زد شه خاور
چون شه گیتی بچرخ بر به اورنگ
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند سیم

من متحیر از عجب صبح فسونگر
ور چه حرکات سپهر و بازی اختر
که متحیر از آنکه لعبت چه اول
که متفکر از آنکه چون شه خاور
بود در اندیشه زین دلم که دلارا
همچو پری چهره در آمدم از در
با قد افراخته چو سرو خرامان
بارخ افروخته چو ماه منور
سنبل زلفش ربوده رونق سنبل
شکر لعلش شکسته قیمت شکر
قامت دلجوش غیرت قد شمشاد
نرگس جادوش رشک دیده عبهر
ابروی او چون کمان داور دوران
طره او چون کمند شاه دلاور
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند چهارم

گفت چو دیدم مرا بمحنت و غم بند
گفت چو بر روز گار من نظر افکند
کای نظر اهل دل برو دی تو روشن

ای دل اهل نظر بیاد تو خرسند
چیست که با کس نباشدت سر یاری
چیست که با کس نباشدت دل پیوند
وحشت و نفرت ز خلق اینهمه تا کی
عزلت و دوری ز مردم اینهمه تا چند
لب بگشا و چو غنچه خنده که در باغ
غنچه ز شادی گشوده لب شکرخند
فصل چنین روح پرور و طرب انگیز
بی می و مطرب نشسته هیچ خردمند
خیز ز جا و بعیش کوش که اکنون
فصل بهار است و عهد شاه عدو بند
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند پنجم

فصل بهار است و شد جهان همه خرم
گشت چو خرم بهشت عرصه عالم
عیسی باد بهار و مریم گلبن
معجز عیسی نمود و قصه مریم
دیده بدیدن گشاد نرگس اعمی
لب بترنم گشود قمری ابکم
دامن کهسار شد ز لاله ملون
ساحت صحرا ز سبزه گشت معلم
ساحت بستان همی برد ز دل اندوه
طرف گلستان همی برد ز دل غم
ابر فشاند گهر براغ پیاپی
باد عبیر آورد ز باغ دمادم
گشته سراسر چمن ز باد بهاران
خرم و دلکش چو بزم شاه معظم
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند ششم

گفتمش ای یار دلنواز وفادار
گفتمش ای غمگسار دلبر غمخوار
این همه دانم ولی چه سود مدام
زر که بود در زمانه مایه هر کار
نیست چو زر هست کارها همه مشکل
نیست چو زر هست مرها همه دشوار
نیست چو زر کار مرد نیست نمایان
نیست چو زر هست مرد در همه جا خوار
گفت نیابم ترا رهی که نباشد
دست تو هرگز تهی ز درهم و دینار
گفتمش ای جان فدای همچو تو جانان
گفتمش ای دل نثار همچو تو دلدار
چیست بگو گفت نعت خسرو گیتی
چیست بگو گفت مدح شاه جهاندار
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند هفتم

گفتمش ای خورده دل ز شعر تو تیر
وی خم زلف بپای دل شده زنجیر
کار من از اینکه تمام مدح شه است
نیست چو بارم به بارگاه چه تدبیر
گفت گرت زین سبب غم است و اندوه
خیز و ره خدمت مناص جهانگیر
آنکه بدل او بود چو بحر و کف کان
آنکه به بخت او جوان بود بچرخ پیر
آنکه ز نظمش برد بتحفه بفخار
آنکه ز تیغش برنده بهره شمشیر
آنکه برویش روان ور شده همت
مهر و فلک را فکنده در ته تشویر
ناظم ملک جهان جهان آرا
صدر اعظم وزیر شاه جهانگیر
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند هشتم

این چو شنیدم شدم ز بند غم آزاد
این چو شنیدم برفت محنتم از یاد
کردم از این رهبری که کردی شکر
گشتم از این ره که او نمود بسی شاد
گفتمش آنکه ار که چه پیش سخندان
به سخنم من بشیوه سخن استاد
لیک گرفتم که شعر در ثنایش است
در ثنایش کسی کجا بجز فرستاد
بحر عمیق است مدح شاه و پس از نگار
در ثنای بیتش شعر شرم از نظام
گفت که این جهد کن که آید و گفتن
بازهمین عذر خیزد و مدح کن آن شاه
رابض طبع این شنید و چنگ قلم را
رخصت جولان بمدح شاه جهان داد
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند نهم

آنکه بود بند کیش مایه اقبال
آنکه بود جا بگیش غایت آمال
آنکه مقرر به دست او بود ارزاق
آنکه مقدر به تیغ او بود آجال
آنکه همایون درخت دولت او راست
بر همه از جاه و بار حکمه ز اجلال
آنکه از او جاگری بحر و بپیر
سطوت رستم نمود و ورزشی زال
آنکه از او بنده روم و چین پیکر
باج ز قیصر گرفت و ذل ز چپال
آنکه اگر بگذرتش خیال خلافش
برد چو نقش بر آب وا کف زال
داور دین پرور و خدیو خداوند
خسرو خورشید تخت شاه عدو مال

شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند دهم

آنکه ز تیغش نظام یافته دوران
وانکه ز رایش رسیده ملک بسامان
در بر بزمی که اوست خسرو مجلس
با صف رزمی که اوست رستم میدان
کلبه پیر است بزم خسرو پرویز
لشکر از آنست رزم رستم دستان
عسکر روم از سنان او همه جانست
لشکر روس از حسام او همه ترسان
خاک رهش توتیای دیده قیصر
بارگهش سجده گاه جبهه خاقان
باج ستان ملوک مملکت روم
تاج ده خسروان خطه توران
فخر ملوک کیان و تاج سر ملک
ملجا خلق جهان و شاه جهانبان
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند یازدهم

زیب لوا و روان حضرت قاجار
زینت اورنگ و جان حضرت قاجار
داور دارا غلام خیل خواقین
خسرو صاحبقران حضرت قاجار
روشن از او فتاب دولت شاهی
خرم از او بوستان حضرت قاجار
او ز شهان برتر و برتری او را
شاد به بخت شهان حضرت قاجار
هست زمانی برای هر کس و آید
تا ابد از وی زمان حضرت قاجار
حضرت قاجار فخر عالم و ارزی
فخر کند دودمان حضرت قاجار
کسری کشورگشای فر و داراکش
شاه ممالک ستان حضرت قاجار
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

بند دوازدهم

تا که جهان هست ملک شاه جهان باد
شاه جهانبخش ملک را جو روان باد
تا که روان در تن است خرم جهان باد
بارگه او پناه خلق جهان باد
تا طرب افزاست روزگار جوانی
بخت شهنشاه روزگار جوان باد
تا ز پس هر بهار هست خزانی
دشمن شه را بهار عمر خزان باد
تا که زمین تابع قضای زمانست
تابع فرمان او زمین و زمان باد
تا قد گردون خمیده همچو کمانست

شاه جهان مفخر ملوک کیان باد　تا ز ملوک کیان بود بجهان نام　خم قد خصمش ز بار غم چو کمان باد

شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه　خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

قصیده ایضاً

در هنگام عزیمت دربار جهاندار در منازل و مراحل راه منظوم شد

این منم یارب که گردم بر بکیوان میبرد　ذره ام بختم بر خورشید تابان میبرد

این منم یارب که بعد از مدتی خوار گیا　طالع از گلخن بگلگشت گلستان میبرد

این منم یارب که اختر در بیابان فنا　خضر راهم گشته سوی آب حیوان میبرد

این منم یارب که از بیت الحزن هجران　سوی مصر دولتم چون پیر کنعان میبرد

این منم یارب که چون یوسف زلیخای فلک　بر سریر شاهیم از کنج زندان میبرد

این منم یارب که همچون موسی عمران مرا　فضل حق در وادی ایمن شتابان میبرد

این منم یارب که چون ادریس بر اوج برین　در بهشت جاودان الطاف یزدان میبرد

یا مگر مور ضعیفم رحمت پروردگار　لنگ لنگانم بدرگاه سلیمان میبرد

یا مگر خاقانیم من در کفم جنس مدیح　مدح خوانان جابجایم در پی خاقان میبرد

یا مگر دولت بمن شد یاور از یاوریم　بر در دولتسرای خلف یزدان میبرد

یا مگر شد بخت یارم وز ره یاری مرا　بنده سان در بارگاه شاه شاهان میبرد

شاه کیوان پاسبان فتحعلیشه کز شرف　حسرت دربانیش در چرخ کیوان میبرد

آن فلک شان شاه جم دربان جمشید فلک　سجده هر دم پیش او با آنهمه شان میبرد

نه قضا

نه قضا بی رای او کاری بسامان میکند　نه قدر بی حکم او امری بپایان میبرد

مهر رایش خجلت خورشید تابان میدهد　ابر دستش آبروی ابر نیسان میبرد

چین بکار ملک رای نورگستر مینهد　چین بجیب بحر دست گوهرافشان میبرد

هم برای نورگستر خجلت خورشید ده　هم بدست گوهرافشان رونق کان میبرد

دور از حکم او در جان فرزند قوال　میکشد لیکن چو ابراهیم رای بر آن میبرد

آب اعجاز مسیح و رونق کار کلیم　از لب جان پرور و رای فروزان میبرد

گرد کیوان خواهش دربانیش روزی بچرخ　پیش خود چند اشتکین ره بپایان میبرد

چرخ با صد طعنه گفتش پا ز حد بیرون منه　نام هر کاری نه هر کس بی شایان میبرد

شد پریشانی چنان نایاب در عهدش ز ظلم　از پریشانی نه جز زلف پریشان میبرد

آفتاب از افق گوئی بچرخ آورده روی　چون بدولت روی از خلوت بدیوان میبرد

گر نه گردون بنده باشد ورا فرمان پذیر　پس چرا فرمایدش هر حکم فرمان میبرد

داشت خصم تیره دل دردی از او در دل نهان　مرگ را اینک ببین کز بهر درمان میبرد

بهر دعوی آید از مشرق برون هر صبحگه　بسکه رشک مهر رایش مهر تابان میبرد

همسری نپسندد چو نتواند بهر رای او　از خجالت شامگه سر در گریبان میبرد

کردم انشای مدیحش عقل با نطقم بگفت　ساده لوحی بین که قطره سوی عمان میبرد

پس بمن گفتا گر از تو شعر چون شعری برد　هیچکس شعری بسوی خورشید تابان میبرد

خلق او کفتا که بکذارش بامید قبول … تحفه خود مور در پیش سلیمان میبرد
برد عا ختم این سخن به زانکه راه مدحتش … نیست آن راهی که هر سالک بپایان میبرد
تا توان کفتن که در فصل بهار از وقت کل … کل برون کلچین بدامان از کلستان میبرد
دامن جاه تو پر باد از کل دولت از آنک … از تو هر مسکین کل دولت بدامان میبرد

قصیده ایست که در شکر حصول نعمت بارکاه حضور شاهنشاهی برشته نظم آمده

شکر یزدان را که باز از اختر فرخنده کار … کار من شد بر مراد و شد بکام روزکار
شکر یزدان را که باز آمد مرا اقبال باز … طالعم شد یار و اختر معین و بخت یار
شکر یزدان را که از باد بهار رحمتش … کلشن پژمرده بخت مرا آمد بهار
شکر یزدان را که از رشح سحاب قدرتش … نخل بی برک و بر امید من آمد ببار
شکر یزدان را که کردون باز کشت از راه کین … باز کشت از راه کین و کشت با من سازکار
شکر یزدان را که روز محنت و ایام غم … رفت و آمد روز کار عیش و عهد اعتبار
شکر یزدان را که حاصل آمد از اقبال و بخت … مدعای من برغم مدعی از روزکار
شکر یزدان را که باز از آفتاب جاه و بخت … آمدم در زیر ظل سایه پروردکار
شکر یزدان را که باز از طالع دولت نصیب … شد نصیبم خدمت درکاه شاه کامکار
کامران فتحعلی شاه آنکه در عهدش نماند … هیچکس از هیچکس جز شکر نعمت هیچ کار
شکر این نعمت نکنجد به سخن چون در سخن … این سخن را بر دعا آن به که سازم اختصار

نعمت

نعمت پروردکار از شکر تا کردد فزون … شکر تا واجب بود بر نعمت پروردکار
نعمتش پیوسته بادا شامل خلق جهان … شکر این نعمت همیشه ورد اهل روزکار

قطعه ایست خطاب بصدر اعظم دیوان که در بدیهه حال کفته شده

صدر دیوان وزارت صدر اعظم آنکه هست … مهر و ماه پاسبانی آسمان بر در تو را
سر بسر ملک وزارت را تو سلطانی و هست … تخت از نجابت بلند و از خرد افسر تو را
کر نه برتر ز کردونی پس چرا زان برکزید … از پی نظم جهان شاه بلند اختر تو را
چون جهان کیر کرفتی شهر شاه از دو رای … داد از آن شاه جهان داور جهان کیر تو را
کرچه بس افزون بود حزم تو در تمکین ز کوه … در شتاب افزون ولی عزم آمد از صرصر تو را
کی تواند فتنه تا پوید به پیرامون ملک … تا به دستی کلک و بر دستی بود دفتر تو را
کی بود شایسته کر روز بخششهای تو … فی المثل کر در رسد صد کنج باد آور تو را
کز فراتت کشته اند اجسام سفلی سر که خود … آمدند اجرام علوی جمله فرمانبر تو را
مهر و مه کشتند عمری در طلب تا آمدند … مسرعی در پیش و تن بنده بر در تو را
کرچه باشد بس تو را در بارکه دانا و پیر … کرچه در مجلس بود بس نغز خنیاکر تو را
آمدند اما یکی بشرف ناهید و تیر … این دبیر دیکر آن خنیاکر دیکر تو را
در فلک بهرام و برجیس این دو کیتی کیستند … این یکی مدحتسرا و آن دیکری چاکر تو را
کز تیغ شه بود این اکر کیوان هست … جا بجز کی حاجبان در بارکه اندر تو را

در مدحت مانده‌ام عاجز نمی‌دانم چه کنم | چون کنم چون نیست مدحی کان بود در خور ترا
گیر مست گویم نظام الملک ازینم شرم باد | کاید اکنون عار از ملک ملک سنجر ترا
گر نه از نادانی و حرمان ستی باشد چرا | کس دهد نسبت با فلاطون دانشور ترا
زانکه او بود از سکندر بنده و بنده‌اند | بر در اکنون از بزرگان صد چو اسکندر ترا
خواست تا گوید ز اوصاف ولی از حق نگفت | آنکه گفت از ضعف این بر خیابر تر ترا
کامگارا شد عمری شد که در دیوان شاه | بنده فرمان نگارم عهد فرمانبر ترا
نیست اما با همه صد سرفرازی ها کنون | شاه را از احوالم آگاهی سر کیفر ترا
این روا داری که چون من چاکری در بارگاه | باشد و لیکن بار باشد پس شناگستر ترا
چیست حاجت عرض حاجت پیش آن شهنشهی | واقف از کار من و من مهربان خاطر ترا
تا بود نام از هنر در دهر و هر ساعت رسد | کار و آن در کار و آن را ز آن هنر بر تر ترا
از تو اندر پرورش دایم هنر با داو باد | جا بزیر سایهٔ شاه هنرپرور ترا
ظل حق فتحعلی شاه آنکه جاوید آن سپرد | شاهی اورنگ و زارت ایزد داور ترا

عریضه‌ایست منظوم محتوی تعریض متعرضین و استقدام متأخرین و اغماض شهریار جمشید تمکین

ای خسروی که رایض حکم تو از قدر | در جبهٔ قضای مقدر عنان گرفت
خورشید رایت تو بهر کو کشید تیغ | تیغ از کف شهان ممالک ستان گرفت
در عهد عدل پرور تو صعوه ضعیف | در مخلب عقاب قوی آشیان گرفت

دادوران

دور دور کار ظلم ز درای تو از غرور | روباه پیسه طعمه ز شیر ژیان گرفت
از اتفاق بخت و هنر شد که از نخست | تیغت با تفاق عدالت جهان گرفت
زین اتفاق بود که گیری همی جهان | آری با تفاق جهان میتوان گرفت
شاها در روز خسته که تو را بنده کمترند | در رتبه از مرتبه خسروان گرفت
آمد اگر پیاده در روزی که راه رفت | کیوان سرفرازی و فر وزیران گرفت
بودش اگر لباس ز پشمینه یا پلاس | دیبا بدوش کرد و بر پرنیان گرفت
زافلاس اگر نبود خلوتیش در بغل | دامان و جیب از زر و گوهر گران گرفت
قادر اگر نبود به تحریر رقعه | منشور حکم از خط اکشان گرفت
ابجد نخوانده بود اگر کاف تا بلام | از کاف و لام نکته بر باستان گرفت
دست سعایت که ندانم همین مرا | باز از عطای خسرو صاحبقران گرفت
با آنکه در نخست چو شاه از کرم مرا | در بند که در گه جم پاسبان گرفت
فرمود بس نوید و دل پر امید من | ای بس امیدها که ز نو در جهان گرفت
تا آنکه در نظام گهرهای تربیت | ذکر وحید با منش بر زبان گرفت
من در امیدها ره خدمت گرفته پیش | خصم از نویدهای شهم بر کران گرفت
زر آنچه شد از شسته به دیوان شهریار | بود از من و نشار قلم این و آن گرفت
وین طرفه‌تر که شرم ز من بر طرف نهاد | وز لاف همچو شسره ره آسمان گرفت

نظمی اگر بمدح شهنشاه گفتمی
بهان گرفت جایزه‌اش با فلان گرفت

با عیش ارگان اسیر ازان پیش من بفخر
از نظم کار خویش سخن زرگان گرفت

را ازان اگر ز دم دگری گفت پیش شاه
آن رای را ز ضعف خورشیدسان گرفت

پوشید و پس بپیش من از قول شهریار
تحسین رای خویشتن از هر زبان گرفت

هرکس ز من چه نسخهٔ از نظم یار نشد
پنهان نمود عاریه یا در عیان گرفت

فی الحال رفت و بر سر بازار خیرگی
آغاز خودفروشی کرد و دکان گرفت

پیشش اگر مرا گذر افتاد از خطا
غفلت گزید و قیمت خود را گران گرفت

شد خصمی بدامن هرکس فرو گذاشت
پیرون دویده دامن من در زمان گرفت

پر کرد دامن از زر و سیم آنکه و بمن
رسم تجبر و ره نخوت ازان گرفت

هر سفله که راه نه در هیچ بزم یافت
هر مفلسی که نان خود از این و آن گرفت

از هر زمین که خانه قرار دادم نهشت
از هر رهی رسید بمن راه نان گرفت

بس رنجها که دیدم و دیدم بچشم خویش
کز دست رنجم آنچه کف این و آن گرفت

بس گنجهای سیم سوی اصفهان شتافت
بس مهرهای زر ره مازندران گرفت

اکنون نشسته‌ام متحیر که از که باز
خواهد کدام حادثه‌ام در میان گرفت

هرکس ز هر کجا رسد از راه با یدم
بردن برش سجود و ز دستش امان گرفت

زانرو که دانم آنکه چو آمد ز ره مرا
باید بعجز و رشوه از او آب و نان گرفت

شاگرد

شاگردیم همه آنکه نماید بیا یدم
رسم ادب بپیش چمن کودکان گرفت

زانرو که چمن شناخت سفید از سیه مرا
باید طریق کوچکیش بی‌گمان گرفت

زین ابتذال در وطنم چون خبر رسید
از غم رئیس سر بسر از دشتبان گرفت

زین سان معاملت که بمن رفت و میرود
دشمن نمود رحم و دل دوستان گرفت

از طعن دوستان دلم از رنجه شد چه باک
از رحم دشمنانم آتش بجان گرفت

این ظلم بر من از چه روا داشت شهریار
با آنکه ملک عدل ز نوشیروان گرفت

القصه یار باهمه غم دست طاقتم
دامان صبر و حوصله ناتوان گرفت

تا رفته رفته صبر ز دل راه جو بهش
چون دست غم ستم دامن اخرزان گرفت

این داوری بحضرت شه عرضه داشتم
شه داد من ندانم خواهد چه سان گرفت

از شبهای که صحبت از مخالف ی در میان آمد که از مستعدیان تحقق قاعدهٔ آن نمود برسم تمثیل شایع
کر صفر بود از قبیل غلیان و شیشه و سرپوش و پرده مذکور نمودند بالبدیهه در این رباعی منظوم شد

غلیان صفتم چو درد و از دل تنگ
بر شیشه صبرم از فلک بار دو سنگ

سرپوش سپهر اگر نباشد افغان
از پرده دل بعرش گیرد آهنگ

چند بیتی که برای لوح مزار صبیهٔ مرحومه خود گفتم و ضمنا تاریخ سال وفات اللهم اغفر لها

از حادثات روز و شب و گردش سپهر
وز قرب و بعد مهر و مه و سیر اختران

غصن نهال عصمت مریم که برد
مریم طهارت آسیه طینت صفیه سان

در اول جوانی و در عنفوان عمر … در عهد انشباب و در ایام امتحان
دست اجل کشید بفردوس محلش … بنمود در آن حرم که قاید کشش بکوی جنان
تا ایمن از فریب جهان باشد از امید … در سایهٔ حمایت دارندهٔ جهان
منزل گزید در روضهٔ رضوان عدن را … جایش چو تنگ گشت درین تیره خاکدان
رویی که آفتاب ندیدیش از حیا … هم در نقاب خاک شد از بس حیا نهان
آمد بدل مناظر قدش چو دلنشین … برداشت از جهان دل و شد از جهان روان
تاریخ فوت او رقم خواستم نوشت … مریم کنیز فاطمه شد یار قدسیان
۱۲۵۱

در فوت یکی از خانه زادگان از زوی آمده و ملال اشتغال خاطر که در تب اشتعال از این شعر نظم آمد

طوطی داشتیم شکرگفتار … که لبانش هنوز شیر چشید … خانه ام را بُد چراغ و را
بود روشن بدو دو چشم امید … سال عمرش کم از دو تاریخ … با سر چار ده بگفت و شنید
نام زیبای او حسینعلی … خانه زاد حسین شاه شهید … تا کهش در ربود دیار اجل
زین غم ای مرغ دل پر آمیده طپید … دایهٔ دهر پر فسونش زد … از کنارم بمهد خاک کشید
یوسفی بود در جمال ولا … گرگ چرخش بچنگ جور درید … رفت تا کام از جهان ورا
از جهان رشتهٔ امید برید … شیر تا خورده سیر شیر ترک … از لب ساغر فنا نوشید
دست گلچین روزگار ای وای … چه گل از بوستان جانم چید … گوهری شد ز دستم وا اسکم
شد بدلان روانش چو پرواز … الغرض چونکه طایر روحش … بچو مرغ از قفس برید و پرید

بر آن

بهر تاریخ فوت او گفتم … میرزا رضای نوری که از همراهان … طوطی بار زد شاخ سدره گزید ۱۲۵۵
خراسان بود در ارض اقدس رفت … در مشهد رضا که بود رشک جنان … تاریخ فوتش غریب با آه معلوم شد
رفت چون از جهان بسوی جنان ز ابتلا … تاریخ فوت او طلب سیدم ز ایمه … از سر قد غریب جست با این غریب
۱۲۵۳

تاریخ وفات مرحوم آقا میرزا احمد ندیم که در مجلس فاتحه ماده تاریخ معلوم و بالبدیهه منظوم شد

در سوگواری گشته در گوشم آه آتشین … گفتم آوخ چیست گفتا مهر عرش است این … گفتمش ای مهر صاحب و سرا ام
گفت همنام رسول حق با بلاغ مبین … گفتم اندر آخر تاریخ جایش گو کجاست … گفتم از تاریخ فوتش گفت بستا در این
۱۲۴۳

تاریخ وفات مرحوم ملا حسین … چون رفیق استاد ارباب سخن … شاعر اصفهانی متخلص برفیق
امر حق را گفت لبیک حقیق … بود چون از اولیا تاریخ شد … شد رفیق اولیا اینک رفیق

قطعه که بجهت درب نقره که نواب شاهزاده منوچهر میرزا بر آستان حضرت سیدالشهدا ۲۴ … گذر شد

شهنشه زاده دارا در دار انشان دربان … منوچهر اسم کسری رسم خسرو فر که افسر
فروغ دودهٔ قاجار و نور دیدهٔ دولت … همایون شکل نعمت بار و میمون شاخ احسان بر
زند و فطرتش توفیق رهبر در رواج دین … سعادت یاورش ز اول بحب آل پیغمبر
از آن توفیقها و زان سعادتهای ذاتیش … که آراید همی بهر شهید کربلا منبر
همیشه سفره اش گسترده بهر تعزیت داران … هماره نعمتش در سفره از بهر مصیبت‌گر
چو غیر از خدمت شاه شهیدش نیست خاطر خواه … بسا طرز آمدش اکنون که سازد خدمتی دیگر
برای قتلگاه آن در فیض این در سیمین … بحکم نافذ شهزاده شد منظور حضرت منظر

بآمین دعا از عرش اعلا سال تاریخش   ملک گفتا قبول درگه شاه شهید این در

١٢٥٢

شاه زنان که مریم ثانی است در حسب   واندر نسب نه ثانی او کس با حتشام

از زیر جبه و تاج کیومرث دخت شاه   وز مد و شرع تا ابد بادر امام

غزلی چند است بر رسم نمودار

عاقبت عشق بتان خوش شری داد مرا بخداره زخنده اخبری داد مرا

داده صد خبر آمدن یار بمن جان فدایش که چه نیکو خبری داد مرا

آن نهالی که بخون جگرش پروردم بکر اخر بجگر غم چه بری داد مرا

گر دچمن بسته دام غم عشقم گیرم هر پرواز فلک بال و پری داد مرا

از جهان قسمت هر کس چو فلک داد فروغ دل پرخون و خونین جگری داد مرا

تا بگیرم ز فلک داد خدا را صد شکر که خداره بر داد گری داد مرا

شاه شاهان جهان فتحعلی شاه که او
برتری بر فلک از یک نظری داد مرا

وله ایضاً غفر الله له

آنکه نبود زر و جز تو کسی یار او را از جفا آنقدر رای یار میازار او را

بر سر کوی تو من بودم و دل من رفتم دل غریبست کنون خوب نگهدار او را

یا رب از مرگ من زار که سازد خبرش آنکه بود آرزوی مرگ من زار او را

خواهش دل بکف سنگدلی زوری چند تا کند اندکی از عشق خبردار او را

چه شود زاهد اگر کار ندارش بکار آنکه با کار تو هر گز نبود کار او را

ز انتظار ار برهش جان بسپارم صد بار به که همسنگ بری همره اغیار او را

گفتی آزرده چرا نبود آزرده بلی آنکه باشد چو تو یار دل آزار او را

بود عمری ز نگاهان سر کوی تو فروغ چه شد اکنون که درآن کو نبود بار او را

هم کند جای در آنجا اگر از لطف شود
همت فتحعلی شاه مدد کار او را

ایضاً له غفر له

چمن منجم دید ابر و درخت را به حجاب گفت برج قوس را نگر که زد بت آفتاب

گر کند با ابروان تو فلک بحث از زلال یک بگوید بشنود چو سنته امد جواب

یک لبت برد آنچنان جانم که آن دیگر فتد حال کان یک گشته آگه شد میانشان شراب

تا گل روی ترا دیدم چه آتشم از هوش گرچه پیدا شد مقوی بهر بیهوشی گلاب

شد درین بحر از نوای یک غزل دیگر فروغ ترجمانش را رقم زد این غزل اندر جواب

بس همیشه گرفته مقبول طبع شهریار
وله ایضاً غفر الله له
خلق حق فتحعلی شه خسرو مالک رقاب

گر شود دشمن از غم آن دلبرم دل باک نیست همنشین با غیر اگر آن دلبر چالاک نیست

جانم آمد بر لب و نامد بپایان شب گر امشب از بخت بدم سیر در افلاک نیست

در ره عشق بتان گفتم کنم خاک لب ز آب چشمم در جهان در راه مشتی خاک نیست

اگر گفتی مدحت طره و وصف سلسل آن یکی چمن آب انگور این چو نخل تاک نیست

واعظ از قرآن بجز حرمت زمی چیزی نگفت چمن کند چاره راز من بجز ادراک نیست

گرچه بی غم نیست هر جا هست در عالم دلی چون دل پر خون من اما دلی غمناک نیست

زخم اگر از تیغ او آید ز مرهم خوشترست　　زهر اگر از دست او باشد کم از تریاک نیست
ای که در چاک گریبان منی حیران بگو　　کو گریبانی که از دست غمش او چاک نیست
عشق پاکم مایهٔ مهرش نبود اما فروغ　　پیش او تا غیر دارد ره برادل پاک نیست
دل از آن بیم نیست پاک و دیگرم از هر که هست
در پناه دولت فتحعلیشه باک نیست

وله ایضاً　غفر الله له

بر دست تو از حنا خضابست　　یا ماه بدست آفتابست　　بر چهره ز طره ات نقابست
یا مشک محیط آفتابست　　بر زلف تو شانه و دل من　　بیچاره از این به پیچ و تابست
از لعل لب تو قصهٔ هجر　　در مایده آیهٔ عذابست　　از یک نگهم نگرد خرسند
چشمت که چو بخت من بخوابست　　از پای فتاده ام بر آبست　　گر دست بگیریم ثوابست
دل خانهٔ یار و آتشم امروز　　از تیشهٔ جور او خرابست　　جور این و مصیبتش آن آه
بالله فروغ را نه تابست　　شاهی که بجز نم خلد　　با جوری دست در خضابست

ایضاً له غفر الله له

زانکه از عشق تو شوری بسری نیست مرا　　قصهٔ حسن تو در رهگذری نیست مرا
وه که در شهر چه زیبا پسران هست و مرا　　دل اسیر غم زیبا پسری نیست مرا
چه توان چون سر سودای کسی نیست ترا　　ورنه سودای تو در هیچ سری نیست مرا
جز بر یار که از من نکند یاد کسی　　قصهٔ زاری من در گذری نیست مرا

آه

آه گش نیست اثر در دل آن ماه از نه　　آه من بر سر آنکو سحری نیست مرا
نه همین من بتو دارم نظر اینه که کنون　　منظرت قبلهٔ صاحب نظری نیست مرا
بجز از من ره در آنجا چو فروغم ره نیست　　بر سر کوی تو به پا و سری نیست مرا
چون ره بر خاک ره فتحعلیشاه از عجز
تاج شاهی و سر تاجوری نیست مرا

وله ایضاً　غفر له

زمن به نوبت بیزاری تو بود هنوز　　زمان زاریم از هجر بود زود هنوز
چه وقت نالهٔ ای مرغ صبح بود که بود　　بسترم بانگ رباب و سرود دود هنوز
سخن ز خرمی می گفت دی بمن شیخ　　چه بود آنکه گوشم نخورده بود هنوز
ز سرخ و زرد جهان هرچه بود دیدم چشم　　بقصد جان من این سبد کبود هنوز
بکار عشق نکویان کند عشق فروغ　　ازین معامله اما ندیده سود هنوز
چرا که بود گرفتار رو بر زمین نیاز
براه فتحعلیشه جبین نسود هنوز

ایضاً له　غفر له

گر ز هجر و محنتش زینسان خبر میداشتم　　کی ز دامان وصالت دست بر میداشتم
کی رقیبان را در آنجا گاه و بیگه بود راه　　راه حرفی با کسش گاهی اگر میداشتم
در بر گردی پیش یار افزود قدری قدر من　　کاشکی زین بیش قدری بیشتر میداشتم
میشنیدی تا کی با پاس دلم میداشتند　　راضی از خود را به دلداری دگر میداشتم

گر بدین خوبی ترا یعقوب دیدی گفتمی / کاشکی من هم یکی چون این پسر میداشتم
باز راه دام و من بی‌تاب و ره نزدیک‌تر / بهر یک پرواز دیگر بال و پر میداشتم
داد خود میخواستم از گوش کردن فروغ / راه اگر در بزم شاه دادگر میداشتم
جز نشان فتحعلیشاه آنکه با جمشید چرخ / همسری میجستم ار در پایش سر میداشتم

وله ایضاً غفر الله له

بگلشن بس در چمن در دامن گلچین نظر کردم / کشیدم پا بدامان قفس سر زیر پر کردم
وصالت را که میگفتم ز دل هم میکنم پنهان / چو حاصل شد ز شادی عالمی را زان خبر کردم
بسی از پاسبانان تو دارم شرمساریها / ز بس در آستانت نالهای بی‌اثر کردم
ز هجرانش شکوها دارم مگر دی تا ملول آیا / بحرف حاصلی این داستان را مختصر کردم
حدیث لیلی و مجنون بر افتاد از جهان آخر / ترا در دلبری در عاشقی خود را سمر کردم
نگوئی تا جفایت را نیاوردم که برتابم / ز کویت ای جفاجو بارها عزم سفر کردم
چو میگویند کز کاری فزاید دوستی زانکو / برای امتحان روزی دو رفع دردسر کردم
نشد حاصل بجز دشنام از آن لعل لبم کامی / طمع از چون دهیت بوسه گاهی اگر کردم
ز بس دیدم جفا گفتم کنم ترک وفا چندی / شنیدی ترک من گردی جفا کار دگر کردم
فروغ این دل مرا تا بود دل بود آشفته اما من / ز نو دادی سر زلفش چو آشفته‌تر کردم
ولی را شگفتگی در دولت فتحعلیشه من / ندیدم جز در آن زلف و در این دل تا نظر کردم

ایضاً له غفر الله له

بکوی یار میستانیم ای غیر و من با هم / بگلشن چون نوای بلبل و صوت زغن با هم
بیار امروزم افتاد اتفاق همسری اما / نیارستیم گفت از بیم همراهان سخن با هم
نپسندد برای قد تو ز انپس چند از قری / بیکاره قد سرو و قدت در چمن با هم
اگر میدید غیر آن ماه را از دور میمردم / چه باشد یا نیم گو نشان همنشین در انجمن با هم
ببزم امشب نشسته آن پری با غیر نشنیدم / که بنشینند در مجلس پری و اهرمن با هم
بچشم دیگران هستی مرا آخر نکو فرقی / ندارند ای پسر یار نو و یار کهن با هم
فروغ از من کشد شرمندگیها آسمان گر رخ / عیان سازند ماه آسمان و ماه من با هم
بلی در دولت فتحعلیشاه است و پروازی
اگر گریم بی پروا من و گردون سخن با هم

وله ایضاً غفر له

در بارگاه پرتو نور خدا است این / یا ز سریر خسرو کشور گشاست این
تیر تو در کمان و مرا مرغ دل طپان / بگذر ز حق اگر گذری از خطاست این
بستند بمفت عضو بیگاری ضعیف را / پس حمله‌ها برند بر او که رواست این
من بنده تو و تو خداوند مهر کیش / و آزرده من ز جور تو تا از کجاست این
دل را چسان خراب پسندید از جفا / ای دلبران نه ملک وفای شماست این
غم را چگونه دل نگزیند ز جان بدست / آن زلبی وفا و بسی بیوفاست این

پری همی ز جنت و کوه همی ز حور / آن بزم شاه رشک بهر حوری لقای این

کشور خدای فتحعلی شه که بهر کرده‌اند / پاسبانش گفت کشور عدل خدا است این

جز مدح شه نمیسرود دانا که میسرود

وله ایضا — غزله

ذکر از فروغ و شعر وی آری بجا است این

لبی شیرین چو شهد شکرش بین / دهانی از شکر شیرین ترش بین / بملک خوبرویی پادشاه است

بسر آشفته کاکل افسرش بین / بجنت گر ندیدی سنگ طوبی / بباغ جان قد چون عرعرش بین

بگرد مه اگر عنبر ندیدی / بگرد رخ خط چون عنبرش بین / ز سرو ار شاخ نیلوفر نخواهی

قبای لاجوردی در برش بین / بقتل عاشقان چشمش کمر بست / بدست هندوی مژگان خنجرش بین

ستانم می ز دست غیر دوشش / ز غمزه می اندر ساغرش بین / بدامن غیر از او یکدم جدا نیست

باوج نیکبختی اخترش بین / یقین نبود اگر عشق فروغت / بیا جا با بچشمان ترش بین

قدم کن رنجه یکره بر سر او / هوای جان فشانی بر سرش بین / براه موکب فتحعلی شاه

ایضا له — بکف بگرفته از جان گوهرش بین — غزله

دلش را بعد نگاری دل نگارش بین / بچون خودی شده عاشق ز عشق آزارش بین

چو روزگار من آشفته گشته زلف پریشش / بسان زلف خود آشفته روزگارش بین

نگار گفته لبش را چو چشم او چه می / بعجز پیش چشمان جان نگارش بین

بخود ز شرم نگاهش بر چشم [illegible] / بسوی یار که نگه‌های شرمسارش بین

و از آرزوی

و از آرزوی نگاهی بر هر گذر رهی / نشسته زار بره چشم انتظارش بین

بکار عشق فسرده بماند بدلیش گر / ز دست داده دل از دست رفته کارش بین

تو گر شدی ز غمش همچو [illegible] اگر / چو خود فسرده فروغ بیار زار و همچو [illegible] بین

وله ایضا — رخش فرخنده چون مهر و مایه رحمت

غزله — چرای فتحعلی شاه کامکارش بین

تا چند کنم فغان یارب ز غم هجران / یارب ز غم هجران تا چند کنم افغان

عشق رخ مه رویان بی تاب و توانم کرد / بی تاب و توانم کرد عشق رخ مه رویان

از یک نگه پنهان آتش زده بر جانم / آتش زده بر جانم از یک نگه پنهان

از عشق تو در بستان زد چاک گریبان گل / زد چاک گریبان گل از عشق تو در بستان

زان طره مشک افشان بند است مرا بر پا / بند است مرا بر پا زان طره مشک افشان

یارب نبود پایان آخر شب هجران را / آخر شب هجران را یارب نبود پایان

بگذشت فروغ از جان آخر ز غم عشقت / آخر ز غم عشقت بگذشت فروغ از جان

گیتی همه چون رضوان از فتحعلی شاه است

ایضا له — غزل له

از فتحعلی شاه است گیتی همه چون رضوان

سر من خاک راه آن بت چالاک است / براه آن بت چالاک این سر خاک پا است

ز حال عاشقانت نیست باک و تا شوی آگه / ز دست [illegible] دل بدست دلبری بیباک است

تورا دانم پرستی پاکدامان ای پسر اما   سر کویت هم از ناپاک چشمان پاک بایستی
سوار جان نگار من که از ره میرسد سرخوش   تن زار من او را بسته فتراک بایستی
بپرسم تا بکام دل فروغ آتش نشین   برگ غیر آن سر را گریبان چاک بایستی
ولی تا حاصل آید این امل فتحعلیشه را   اشارت با قضا ایما سوی افلاک بایستی

وله ایضا   غفر له

خجسته روز کسی کش تو در وثاقستی   خوشش آنکه در بر از چمن تو سیم ساقستی
خوشا کسی که نه چون من که با توام شب و روز   امید وصل توأش در شب فراقستی
موافقت نکند زند با تو هش دانم   میان غیر و سگ یار تا وفاقستی
نظر ز هر چه توان بست جز بمنظر تست   میان اهل نظر این باتفاقستی
تورا ز گردش این نه رواق غم چه فروغ   که در پناه شه آسمان رواقستی
سپهر فتحعلیشه که ماه دولت او   مصون ز بیم خسوف و غم محاقستی

ایضا له   غفر الله له

تا چند تورا ز دور گاهی   با صد حسرت کنم نگاهی   تا چند بهرهی نشینم
بینم گذرت روان براهی   تا چند تورا بغیر بینم   همراه و کشم ز سینه آهی
تا چند برای یار جویم   از هر که بدرگهت پناهی   تا چند ز هجرت نکشد آهم
این گنبد ازرق آن زیاهی   تا چند چو نقش پا براهت   بر خاک افتم بدادخواهی

داد از تو

داد از تو گر برم از این پس   بر درگه سایه الهی   فتحعلیشه شه جهاندار
آرایش تخت پادشاهی   شاها بتحفه آنکه دادم خواهی   زان سان که ز خصم ملک خواهی

وله ایضا غفر الله   له ولوالدیه

کار دل زار شد از یار بسی زاری دل   کیست یا رب که درین کار کند یاری دل
دل گرفتار غم و من ز غمش دل افگار   بر دل افگاری من من و گرفتاری دل
دور از عشق تو فرسوده دل افگار و مرا   نیست کاری بجز از غصه مگاری دل
خوار شد دل بسر کوی تو و من شده خوار   در جهان پیش عزیزان همه از خواری دل
من و دل هر دو خجل از نرسیم و در ماند بجز   دل ز بیماری من من ز پرستاری دل
پیش دلدار ز من هیچ دگر یاد نکرد   بفروغ آه همین بود وفاداری دل
به صفا در عرش هوس شعر افتاد   عاربادم همه عمر ز بیماری دل

ایضا له   غفر الله له

بر دست تو از حنا خضابست   یا ماه بدست آفتابست   بر چهره ز طره ات نقابست   این غزل مکرر شده
یا مشک محیط آفتابست   در زلف تو شانه و دل من   بیچاره از این بپیچ و تابست
از رنگ گلم نگر ز خرسند   چشمت که چو بخت من بخوابست   از پای فتاده ام خرابست
گر دست بگیریم ثوابست   دل خانه یار او است امروز   از تیشه جور او خرابست
این جور پس از نصیب شاه   بیچاره فروغ را چه تابست   شاهی به سپهر هم خدم همسر

ولە ایضاً — با حوری دست در حصانت — غفر الله له

عرق نه بر ورق آن جبین چو ژاله است — که آن جبین گل و گاهی بروی گل ژاله است

منم بلاله عذاران سرو قد خوش دل — دلم نه مایل سرو و نه واله لاله است

شمار عمر ز هفتاد و شش گذشت و مرا — نظر هنوز بخوبان چارده ساله است

شکر لبی است بهر گوشه ایش شیرین کار — مگو تو خطه طهران که ملک بنگاله است

عجب مدار ز باران چشم مشتاقان — بگرد عارض آن ماه بین که خط هاله است

چه کار ناصح بیکار را بمن که مرا — نه دوست غم و نه غمزه نه خال و نه خاله است

بماتمند خلایق ز نالهای فروغ — [illegible] بماتم فتحعلی شهش ناله است

[illegible]